

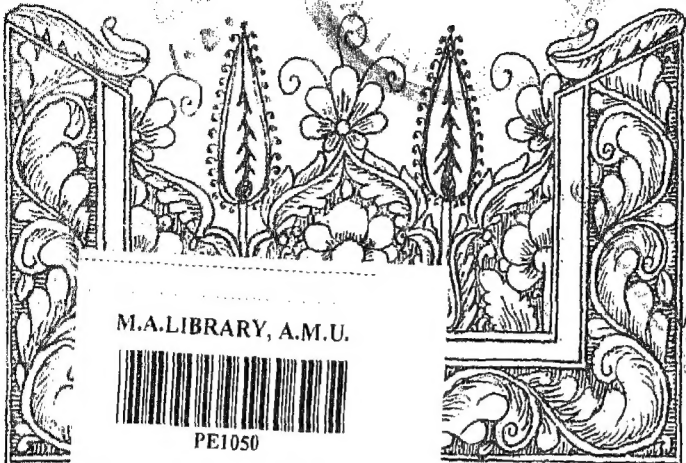
السلامة طيّل الله أملاكه

زيبه قزاقی قلمی مخمّر و درود کا خالق عالم تہذیب و تربیت کہ درین جہان بزرگ
فیض افسرانین کتاب محل ازل و اصل و احوال ملک و جہان عالمی

فایز حیران نشانی
۱۳۰۹

از تالیفات فیاض محمد ہمدانی بن محمد نصیر آبادی فیاضی اللہ تعالیٰ بحسن اتمام نمونہ
در گاہ کریم صوفی بول لکیر فیاض محمد صمد و قاضی محمد عبداللہ فیاضی

مطبعہ شایخ فتح الکبیر
و افقہ



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله
 محمد سيد المرسلين وعلى آله واصحابه اجمعين
 بردان ايمان رنوزگارهای و دقیقه نایان حکمت های الهی واضح است که در هر
 دوران که در وضع جهان منقلب برایشان و چرخ شکر بکام تمکینشان گردد
 خداوند یگانه که مدبر این کارخانه و مقلب وضع زمانه است از فیض همین نهای
 خود سعادتمندی را موبد و در عرصه گیتی مبسوط الیه کند که براه مراحم و رفعت
 بالیتام جراحات قلوب مستمیدگان پردازد و مذاق تمنای تلویحان زیر خواست
 را به شه عدالت شیرین سازد و مصداق این مقال حال بهایون قال
 اعلی حضرت قدر قدرت قصات امان سکندر حشمت و ایزد زبان دشمن کش
 عرصه جناب رحمت کش میدان نام و رنگ مظهر قدرت الهی رواج دهنده

سکه شاهي فرازنده رايت کشور کشای برآزنده تخت فیروز تخت جهان آری
 زور بازوی خصم افکنی و دلیری جوهر شمشیر گیتی ستانی و مملکت گیری سوری
 که از سهم خدنگش سطح زمین از چرخ ترسی سپهر بر سر کشیده و بلند اختر کی که از بیم
 ریح فلک شکافتن سپهرین شکم در دیده فتح و ظفر به تیغ تیزش چون عرض
 بجوهر متصل از تندی سیف خونریزش صورت از هیولا منفصل و در قلب گاه
 نبوسن قلوب اعدا قالب پر روح و در آرد گاه قهرش دلج شاة المذبح
 چاوشان بارگاه جلالتش ابدای ده روز خدایت و صد سال نعمت نوید
 امیدواری و حق گذاری بگوش جهانیان می رسانند و خوان سالاران
 نرم نوازش از مواید احسان گونه گونه لذات کام بخشی یکام دور و نزدیک
 می چشانند سرافرازی ده و بیم صاحب کلاهی شقه طراز لوی شاهنشاهی
 شایسته افسر و رنگ قایمیه فرمان سلسله جلیله ترکمانیه ضرام الدهر
 العصر الخاقان الاعظم و انقاآن الاکرم شهنشاه دوران تاج بخش ملوک ممالک هند
 و توران خدیو جهان خسر و نامدار نظر کرده اطف پروردگار ابو السیف السلطان
 نادر یا دشتاه افشار است که دید میضای نالیش در زرافشانی و طبع مهر
 آسایش در ذره پروری خورشید اشتها و مس قدر زمره ایلات
 از تاثیر کسیر تربیت کیکی آری آفتاب مکرش طلای دست افشار نشسته خورشید
 عنایت ازلی و معر عالم افروز مشیت لم یزلی گوهر فوات اقدسش با افتخار
 مصلحت بنی در نهان خانه ایلاع دست پرور صنع جمیل و قابل استفاضه
 فیض جزیل می ساخت و بمقتضای حکمت بالغه با استعداد داده قابلیتش میسر و

تا هرگاه میکشید خاک ایران آینه خون ستم و در عرصه دوران هر سرکشی بگردن فلزی
 و صاحب لوائی علم گشت چنانکه شاعر گفته است ز جور و ستم کار اهل ایران بسکه در شتم
 برای انتقام افغان مظلومان مجسم شد تخت سروی پاهال دشمن و آتش
 جور و سبید و مخالف از هر طرف بخیمین ترو خشک شعله افکن گردیده رسم
 ملوک طوایف شیوع و فتنه و آشوب از عالی و سافل وقوع یافت چنانکه از قندهار
 الی صفهان طایفه غلجی و در هرات ابدالی و در شیر و انات لکزیه و در فارس
 صفی میرزا نام بمجول النسب و در کرمان سید احمد نواده میرزا دود و در بلوچستان
 و سمت بنا در سلطان محمد نام مشهور نجر سوار و در جاکلی عباس نام و در گیلان
 اسمعیل نام و در خراسان ملک محمود پستانی صاحب داعیه و متبدا و گشته
 گروه و موبه نیز آوز با بجان را از یک سمت از آرزو چانی تا سلطانیه و ابرو
 از یک طرف از کرمانشهان الی کرمان متصرف شدند و روستیه هم از در بند تا
 ماندران جمیع دارالمز را بحیطه تصرف در آورده و همچنین ترکمانیه صابان
 خانی استرآباد که اکثر اوقات بقتنه انگیزی و شور و شس معتاد بودند الوار
 بختیاری و فیلی و اگر دارولان و اعراب جوینره و بنا در حتی کوه نشینان
 میان ولایت سر از اطاعت باز زده اظهار سرکشی کردند بمفا و کرمیه
 سید محمد علی الله بعد عزمه شیراز و بخواهی تا پریشان نشود کار بامان
 نرسد حکمت بالغه و اورداد اگر اقتضای ظهور طالع و ولایت آن خسرو فریدان
 که از لطف و قهرش مظهر آثار جلالیه و جلالیه قهاری و از عقل و سحر آفرینش
 فریب کک بد این نگار صانع حضرت بار نیست نموده که کب بخت سعیدش را

کوکبه آرمی عرصه جهان و بر تو طلعت مهر گشتش را روشنی بخشید و پیر
 جوان ساخت الحق گنج نهانی بود که در هر عاقبت اندیش از برای روز بدخست
 ذخیره گذارشته و یا صفر نام آوری که سلطان قضا برای دفع خصوم
 حوادث در کین باز داشته بود چون سلسله حوادث عالم کون و فساد
 بیکدیگر پیوسته قبیل از شروع نیکر صا در است احوال آن برانده تخت و
 تاج بایم و حکایتی چند محتاج است لهذا نگارنده این شکر نامه طرازنده
 این تاریخ صدق ختامه محمد مهدی بن محمد نصیر شیر آبادی عفا الله عنهما که از
 چاکران حضور و بضبط و قالیج مامورست باظهار محمل اموری که در ایام سلطنت
 خاقان شهید سعید شاه سلطان حسین تا آغاز دولت این شاهنشاه صفا
 تا ناید بوقوع پیوست شروع می نماید تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چگونه
 ایران و ممالک چیرم ویران بوده که آنحضرت بمقامی عزیمتین آن ویرانی را
 درست کردند و کلماتی این گلشن افسرده را که از هجوم سبزه بیکانه پنهان لکیده کوب
 گلچین جاذبه زمان بود و چه آب و رنگ از تانگی بوجوه طراوت آورند بدین سرگشته
 عهد گل را از نظیری بشنوید و عند لیب آشفته تر میگوید این افسانه را بدهد
 کتابنا بنطق علی کرم الحق از جمله آشوبی که در عهد سلطنت خاقان
 مغفور بر تهرن هنگامه ملک ایران شده اول طغیان میر و پس غلجه و مقدمه بار
 بود که در سال هزار و سیصد و بیست و هجری مطابق سیچقان سیل بوقوع پیوست
 تبیین این مقال آنکه گر گین خان والی گرجستان در آن آوان بیکدیگر یکی
 قندار بود و جبهه که با اتفاق او در قندهاری بودند ابواب به اعتدالی

باز دوست تسلط بر افغانه دراز کرده میرولیس غلجی حاکم آن گروه از جان
 بسته و از روی تظلم بدرگاه فلک شکوه آمده چون دراز روی پادشاه
 کس و در دولت سراسی سلطنت و اداری نیافت روی ارادت بر تافت و
 بکم معظمت شتافت و در حین مراجعت تنوع امور و ملاحظه تردید و در
 کرده و از قند بار و در وقتیکه کرکین خان بغیر تمسبیه طایفه کاکری و در منزل
 ده شیخ خارج قند بار بود بر سر اورنجینه او را دستگیر ساخت و مراد خان
 تمام افغان را که خشتی بود و مامور نمود که با تمام کارش پرداخت بعد از این
 کیخسرو خان برادر زاده او به پسر سالاری منسوب گشته بخونخواهی عزم با
 شوکت کسری و جمیع فوج مختلفه از طوایف گرج و عرب و عجم تمسبیه قند بار
 و تمسبیه میرولیس مصمم شده جماعت ابدالی بهرات را که با افغانه غلجی معاند
 بودند جمع و یکسال متعلقه محصور کرده شصت بالآخر از دست سوزید و
 سرور پای قلعه گذاشته به عزم خویش پیوست بعد از آن محمد زمان خان شالو
 قوری با سنی باین امر مامور گشته در زمان مدیدی طی مراحل کرده تا رسیدن
 به قند بار زمان عشرتش بسر رسید بعد از آن دیگر بکار قند بار نپرداختند
 تا مقدمه بهرات و شورش ابدالی پدید آید و میرولیس شصت سال در قند بار
 حکومت کرده بعد از آن عمید الغریز برادرش بجای او نشسته یک سال با امر
 حکومت پرداخت و بعد از آن محمود ولد میرولیس با چند نفر از خاصان او که
 موافقت رحمته او را مقبول ساخته خود و لوائی حکومت برافراخت دیگر
 شورش فاعنه ابدالی و سانحه بهرات بود که در سال هزار و صد و بیست و نه

بعرضه ظهور آمد تفصيل بن اجمال آن که آن طایفه در عدت از غلجه بنشین و
 سابقاً شخصت هزار خان و ارکما بیش میبودند عبداللہ خان ولد حیات
 سلطان صدوزانی بعد از شیندن واقعه قندهار با اتفاق اسد اللہ خان ولد
 خود از ملتان نبرد گنجیمر و خان شتافته حاکم ابدالی شد تا اینکه تقدیرات آنکه
 که تغییر و تبدیل را در آن راه نیست مقدمه قندهار بآن خوشند و عبداللہ خان
 با ولد خود وارد بهرات شده در آن اوقات ایالت بهرات با عباس قلی خان
 شاملومی بود و چون از ناصیه حال علی خان آثار فساد باطن ظاهر می شد
 عباس قلی خان او را با ولدش مجبوس ساخت در خلال آن حال قزلباشیم
 بهرات با عباس قلی خان شوریده او را بیدخل کردند و بعد از آنکه این خبر
 بعرض امنای دولت رسید جعفر خان استاجلور از دربار شاهي پایالت
 مامور در وانه بهرات ساختند و مقدارن این امور اسد اللہ پادشاه شل از
 مجبوس سرار و بکوه دو شاخ رفته شاخ سرکشی را فراخت و فکر جمعیت افغان
 قلعه استقرار تصرف و بعد از آن در یک فرسخی شهر با جعفر خان حاکم بهرات
 جنگ کرده و او را دستگیر و شهر را محصور ساخته بعد از چندی که محصورین
 از امداد مایوس گشته در خفیه آشکارا راه سازش و طریق آمیزش با افغانه
 کشوده در شب بیست و ششم ماه رمضان ۱۲۹۹ هجری چند نفر از اهل قریه
 من احوال بهرات که در شهر محصور و در خبر و با افغانه پیوسته بودند و در
 ترتیب او از سمت برج مشهور برج فیلیخانه که در درب عراق واقع است
 افغانه را بالا و افغانه نیز بر شهر مسلط گشته و شیخ استلا کشیده بقدر امکان

بقتل و غارت شهر پراختند و بعد از تخلیه شهر از وجود قزلباشیه افغانه
 اسفراز آمده در شهر برات توقف و مانند وقتی که سوتیه و غوریان در سرحد
 مرغاب و بادغیس اتمانان تصرف کردند پس اسدالله بکالکلی قلعہ فراه که در سال قبل
 تصرف افغانه غلبه آمده بود افتاده شیعی علی الغفله ابغاره و بانه دیان بر برج
 قلعه صعود و پیاپی دی سلم حیلہ بر فراز حصار مقصود برآمد و آن ولایت را ضبط
 نموده مراجعت کرد و در آن اثنا فتح علی خان ترکمان از دولت بهمنیه صفویه برای
 مامور شده در توابع کوسوتیه تلافی فریقین واقع گشته نخست افغانه مغلوبه شب
 بسمت غوریان برگشته از آنجا که طالع قزلباشیه نامساعد و بخار نپدید در دامها
 متصاعد بود و سردار با فوجی متعاقب ایشان کمیت تهوور برانگیخته با چند نفر کمابیش
 در پشت صحرائی مشهور بر وزنک بطایفه افغان بر خورده بسیار کاتیر ایشان تاخته
 ایشان نیز چون حریف را خیره و چشم بصیرت را از بخار غرور تیره دیدند و تسن
 کر زیر احمات کش تیغ خونریز را از میان کشیده مزار را با جمعی از پیش تازان
 از لباس همتی عاری ساختند بعد از چندی محمود و ولد میر و پس بعزم استرواد
 فراه حرکت کرده مابین فراه و زمین داور در محل موسوم به دلارام با اسدالله جنگ
 نموده اسدالله بقتل رسید محمود چون تصرف قلعه فراه را در حین امتناع دید بهمان
 قتل اسدالله اکتفا کرده بصوب هند بارش تافت و در جینی که فروین مقرر موبک
 خاقان شهید بود این مراتب را از جلالی خدمات شمره بدر بار پادشاهی خبر
 و امنای آن دولت نیز تدریس و اصدق فرض کرده او را بصوفی صافی ضمیه
 ملقب ساخته حسین قلی خان خطاب دادند و نکته سنجان فروین تاریخ قتل

اسدالله را چنین یافتند ع اسد را سگ شاه ایران دریدند بعد از آن
 زمان زمان خان وارث دولت کشته هرات را تصرف و حمد الله پدر اسدالله را
 مجبوس ساخته نهال زندگانی جعفر خان گرفتار آن قزلباشیه را در سر
 خیابان باغ لوباره خوزیر سیاست از پای در آورده ایمان دولت پادشاهی
 چون طایفه غلج و ابدالی را مشغول کاریکد یگر و محمود را نسبت بخود از موافقان حملات
 گستر یافتند صفی قلی خان ترکمان او غلی را بسرداری تعیین نمود و با جمعیت شیایان
 و مدارکات فراوان روانه هرات ساختند و صحرای کافر قلعه فیما بین او و
 زمان خان تملاتی واقع شده و سردار فرخوزیر بسیر و این معنی بیشتر باعث
 قوی دستی آن طایفه بی پادوسر گردید پس افاغنه دران ولایت اقتدار
 کلی بهم رسانیده چند سال آن نواحی را در تصرف داشتند تا اینکه یار قریبج چهارم
 ظلال لاهی ظلمت دای آن بلاد و بازوی دولت نادره قلع فتنه و فساد گردید
 دیگر شورش ترکمانان صابین خانی استر اباد است که تابع خوارزم اند اما در
 نواحی جرجان و دشت قباچ سکنا دارند و اگر بعضی اوقات بنا بر صرفه کار
 خود اظهار ایل و انقیاد بکام استر اباد میکردند لیکن در اغلب اوقات منشاء
 تاخت و تاز و سرکشی و افساد بودند و در سهو الف ایام سرداران صاحب شوکت
 به تنبیه ایشان تعیین گشته طرفی نبستند و فربر و زرقنه ایشان تزلزل مییافت
 تا اینکه خورشید ذات جهان آرامی اقدس از افق سروری طلوع کرده شبیه
 طبعان سربز اوینه محمول کشیدند دیگر شورش کلزیه و اغستان انقلاب
 حدود شیران بود ملخص این مقال آنکه جماعت جار و تله کلزیه که اهل شیران را

مصدوقه والجا آرا الحنبی بودند ایجاری و با طایفه زانخور که در حدود شکی سکنی
دارند اتفاق ورزیده نمودند و بدینا کرده حسنعلی خان حاکم شیروان را با جمعیست خود
در صد و نسیه کن جماعت برآمد و بعد از ورود بجمال شکی بشیرخان آورده حاکم
شیروان را با جمعی مقتول و بقیه لشکرش را زنده حبس اموال ایشان بصرف
آن طایفه در آمد بعد از چندی حاجی داود نام مسکوری با احمد خان اوسمی قیطاق
و سرخای کزلی هر دوستان گذشته اولا احمد خان حاکم قبه را از میان برداشته متوجه
تشی شیروان شده و مقصود ایشان بکسول نه پیوسته معاودت و ثانی الحال
بدون رفاقت اوسمی آمده قلعه شماخی را متصرف حسین خان بیکری بکی جدید
شیروان را گرفته قتل آورده و بنبط شیروان و نواحی آن پر داخله این مهرب
را بدولت عثمانی عرض نموده راه انتساب بآن دولت معدلت الکتاب کشودند
از دولت عثمانی فرمان ایالت با اسم حاجی داود صادر و سار و مصطفی پاشا بتمکن و
امداد و مامور گشته راه بدخلیت سرخای مسدود شد چون سرخای در جمعیست
از حاجی داود پیش و بحسب قوت در پیش بود و سائل برانگیخته فرمان ایالت
با اسم خود حاصل نموده در آن نواحی را بیت اقتدار برافراشت و سار و مصطفی پاشا
مامور بکجه گردید و دیگر مردم و طغیان ملک محمود بیستانی است
توضیح این مقال آنکه در سال هزار و شصت و سی و دو که خبر قتل صفی قلی خان بشار
به دربار گردون در ارشاهی رسید اسمعیل خان غلام برتبه سپهسالاری فایز
و مامور بتمنیه بمرات گردیده و در ارض قدس گردید و چون ملک محمود حاکم تون بنابر
استیلا می باده غرور و استکبار چندان اقبالی بامرونی خوانین ارض قدس میکند

سپہ سالار مرزوق علی خان قاجار بیکل بیک مشہد مقدس ایا فوجی از قریب شبہ
 بر سر قلعہ تولن مامور ملک محصور گشتہ یک ماہ ایام محاصرہ امتداد یافت تا اینکه
 شبی پیر محمد نام کہ فرس ملازمت در در خانہ فتح علی خان گسترده بود از فتح علی خان
 برنجیدہ خاطر گشتہ خود را بہ قلعہ رسانیدہ ملک را از ضعف حال قزلباشیہ
 آگاہی داد روز دیگر ملک بہیات مجموعی برآمدہ جنگ کردہ فتح علی خان بزخم گلولہ
 از پای درآمد و این معنی سبب اقتدار و استعداد ملک شدہ بہمان منوال در آن
 سترہین دم از خود رانی نمیزد تا اینکه مقدمہ اختلال و ضاع سپہ سالار و داد
 ملک در شہد مقدس فرمان داشتہ تبیین این مقال ملک بعد از وقوع
 قضیہ فتح علی خان مرزوق سپہ سالار ایل ارض مقدس را بعلی قلی خان شاملو
 کہ در آن اوان بیکل بیک مرو و در شہد مقدس می بود و فوایض نمود اما روز بروز
 اختلال کار سپہ سالار از دیاد و یادہ انقلاب اشتداد می یافت چون سپہ سالار
 اطوار علی قلی خان را موافق شیوہ نیکیو اہی نیافتہ از سرگران بود و خواست
 کہ اورا مسلوب الاختیار سازد و علی قلی خان از مضمون کریمہ و کلا یحیی
 الحکمہ الشیخ لاکا یا ہدیہ غافل گشتہ جمعی ترا و باش را کہ با او ہمدستان بودند
 بمنزل اسمعیل خان فرستادہ کشان کشان اورا از میان خیابان بردہ و مجوس
 ساخت و فرید بکار ایلالت پرداخت در روز یازدہم محرم الحرام ۱۳۵۵ کہ
 افغانہ بر اصفہان مسلط گشتند این واقعہ نیز در همان روز در شہد مقدس
 بوقوع پیوست پس سرکشہ کار بدست لواط مشہد مقدس افتادہ
 علی قلی خان نیز بساطی کہ فرد چیدہ بود بر چیدہ تا اینکه در ماہ جمادی الاولی

همان سال لواط بخانه علی قلی خان ریخته اورا مقتول و اسمعیل خان را از پارس
برآورده باز بشغل حکومت مشغول ساختند اما از حکومت جز اسمعی با او نبود
و لواط خود بر تلق و فتنه نهات کلی می پرداختند چون حرکات انجمنات ملایم
طبع سپه سالار بود و ملک محمود مراد فرستاد و اورا تکلیف ارض قدس کرد ملک
محمود چنین روزی را از خواجهان بود به عجیل و اراض قدس گشته مستند مکن
گستره اگر چه لواط را اکنون خاطر آن بود که در روز و در ملک محمود با تمام کارش
پروازند اما چون ع همه جادوش بدوشند مکافات و عمل + این دفعه
چرخ کینه جوطالب انتقام از ایشان گشته ملک ادرنبیه آن سرکشان دیار بد
اندیشی دست پیشی داد و کلام **قَالَ اللَّهُ تَالِئِ الْفَاسِ لَعْنُهُمْ بَعْضُهُمْ لِقِصْدِ لِقِصْدِ**

الْكَافِرِ در تنهیم ذکر محمود علیه و آمدن او بر سر اصفهان

محمود ولد میر ویس در سالی که با اسد الله جنگ کرده اورا بقتل آورد این
مراتب را بدولت صفویه عرض و استدعا کرد که چون این خدمت محض از راه
خیرخواهی آن دولت بظهور رسیده مویک پادشاهی ازین طرف عازم خراسان
شود من هم از قندهار بسمت بهرات حرکت میکنم که از دو طرف بدرفع ابدالی
کوشیده شود امنای ساد و لوح که در دبستان تمیز عقول سطحیه ایشان فهم
نقطه از خط و در دست از غلط نمیکرد اقوال روی اند و او را بسمع قبول صفا
و ایالت قندهار را با و ابقا کرده خلعت و شمشیر برای او فرستادند حسین قلی
خان خطاب دادند محمود نیز بهانه تنبیه ابدالی بهرات وارد سیستان بجم گردیده
در خلخال آنحال شهید و بلوچ عازم تاخت کرمان گشته اهل کرمان قلع را

خالی کرده ملت پیش قدم محمودی شدند محمود نیز وارد کرمان گشته نه ماه بعد ببط
 کرمان پرداخت تا اینکه خبر شورش فارسی زبانان قندهار بمحمود رسیده با
 انصاف او بقندهار گردید توضیح این مقال آنکه محمود در حین آمدن از قندهار
 بچین سلطان لکزی را که در فراه ساکن میبود ایستاد قندهار کرده عازم کرمان شد
 بچین سلطان مزبور قلعه را از افغانه خالی دید با ملک جعفر خان سیستانی که در
 قندهار محبوس بود توپیه و تهدید کرده باظهار دولتخواهی صفویه سر از گریبان
 خمول بر آورده بدست یاری فارسی زبانان صلاهی شورش در داده جمعی
 از افغانه را که در قلعه بودند مقتول و صبح افغانه بیرون واقف گشته و از
 یک سمت داخل قلعه گشته بچین سلطان و ملک جعفر خان را بدست آورده
 با فارسی زبانان به قتل آوردند محمود بعد از شنیدن این خبر کرمان را تاراج و
 اسیر کرده آهنگ قندهار نمود و در سال دیگر باز شوق تسخیر کرمان گریبان گیر
 غریش گشته هشت هزار کس از افغانه قندهار بلوچ و هزاره آن سمت جمع
 کرده آمده قلعه کرمان را محصور و قتل غارت غیر محصور کرده چون از هیچ
 طرف احدی یار داد قلعه کیان پر داخت امانی قلعه ناچار طالب امان و تقبل
 پیشکش گشته در باب تفویض قلعه تا انجام کار استمهال کردند محمود نیز قبول کرد
 از کرمان عازم اصفهان شد اچنان دولت بتبیه اسباب قتال و در جابجانه
 را کشوده مردم و ستمانی و بازاری را که از فتنه جنگ عاری بودند سپید
 و سنان و دروغ و خفتان مکمل و دریال و کوپال هر یک را تانی رستم یل
 ساختند و بجهت تمام بیدار کارزار شتافتند و روز دوشنبه بیستم

جمادی الاولی ۱۳۳۱ هـ هزار و صد و سی و چهار مطابق او دیشل در کلونا بادجهاله
فرسخی اصفهان تلامی فریقین واقع شده قزلباشیه مغلوب و رستم خان
قوللراقاسی ثبات قدم و زنده بیده با احمد خان توپچی باشی و جمعی از اعیان
کبار دولت مقتول گشتند و تمامی توپخانه و اسباب هلر و دوتبصره و افغان
در آمده بقیه الشیخ و اردشهر اصفهان و بنای سیه بندی و در و روب و
محلات گذاشتند بعد از دو روز محو آمده فرج آباد را برای نزول اختیار و
از پشت سیه با آغاز گیر و دار نمود و در غره جمادی الاخری ۱۳۳۱ مطابق با ۱۳
ایستاق افتاد و ۱۳

و بیان کیفیت محمود علی با اصفهان از ابتدای این جنگ ال ۱۳۳۱ تا توشقان ایل

چون سلطان دارالقرار ایستاد یعنی مهر جهان آرا بخرم تسخیر شهرستان حمل برایت
اعتلا فرخته لشکر بهار بر زمین هنگامه بهمن و غارتگر شهری گشت و افغان
هزار و ستان با هزار و استان شور افزای فرج آباد چمن و هزاره بلبسل و
بلوچ خاری کلانک پای تخت گلشن گردید محمودیان با کمال شوکت و استیلا دست
بتاخت و تاز و تاز کرده باندیشیه اینکله مدا و از طرفی با اصفهان خواهد رسید سلک
جمعیت خود را از نیم می پاشیدند و اعیان دولت فکری که برای کسر شوکت خصم
اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزا نام ولد اکبر خاقان شهید را و در غره حجب
به ولیعهدی آورده و چون آثار رشده و فطانت از ناصیه حال و تفرس نمی شد
بعد از چهار روز او را به مورقابی راجع و صفی میرزای برادر او را بجای او برسانند

و لایست عهده تکیه اوند باز در بیست و هفتم رجب خلع خلعت جها بنانی ازو
کرده قرعه این خال را بنام شاهزاده طها سب میرزا زدند و در شب بیستم
ماه مبارک رمضان در ظلمت لیل او را روانه کاشان ساختند که شاید در بیست
قزوین و آذربایجان جمیع منقذ و لشکری مستعد کرده نشاء امری شود
بعد از خروج طها سب میرزا افاغنه بنای محاصره گذاشته اطراف شهر را
سید بنیدی و راه آمد و شد را یکبار مسدود ساختند پس باس تمام جان خاص
و عام راه یافته روز بروز قوت ضعف و ضعف قوت پذیرفته آتش غلا و
نایره بلا بالا میگرفت بجای که مردم برای اکل میت میزد و بزرگان را سوت
و محلات اطفال خود سال را ندیده و فرج کرده میخو زدند و لها برای کدم چون
گندم سینه چاک میدو و طایر جانها در غم دانه گرفتار دام هلاک برای کرده فانی درونها
چون تنویر آتش حسرت میتافت و چشم مردم قرصی برای نهاری سوای کچش
خورشید نمییافت از شور حشمتی زمانه عجمی شد که شیرین دهنان میاد لشکر کلب
خونیش می یکیدند و لشکر لیان بجای ریزه قند نباتات میخایند و بوس میوه
و امن از نخل زندگی بر میچیدند و بنیاد انکو خاک پای درخت تاک را از یک میل
راه چون توتیای خوزه بچشم می کشیدند کسانی که از جامه ایشیمی تن می پوشیدند
چون گرم پیل برک خوردن تین زد و جمعی که بمنزله نینه کام می آلودند از شدت
جوع بپوست درختان افتادند اگر دانه ازرنی می جستند رفیق را پی خود سپاه
میفرستادند و اگر جبه جاوری می یافتند و تقسیم آن مده بر خشکاش می نهادند
کسی وی پای را سیر نمیدید و دانه باش از شاخ عجمی عزیز تر گردید

سایلان از بردن اسمان توی میخوردند و دیوانگان حسرت خوردن سنگ
 طفلان را چون خشت لحد با خود بگور میبردند لاله برای کباب داغ بزل بریا
 میگذشت قمری در حسرت شاهی که کوزنان می گشت او جاق مطبخها کور
 شدند و چیراغ و دودمانها بی نور اصفهان یکباره ویران گردید قحطی آدم علاو
 قحط نان امنای دولت را طاق گسیخته شد خاک عجز و هوان بر فرق بخت
 تا اینکه بدان شهر مصمم گشته در یازدهم محرم ۱۲۳۵ مطابق با ریل خاقان
 شهید را بفرج آباد برده افسر سردی را بر سر آن حسرت کش تاج و افسر دند
 و جهان شب محمود کس برای ضبط خزان و کارخانه جات پادشاهی و اصفهان
 ساخت و خود در چهارم ماه مزبور با فرعون و بیاد شدادی دخل شهر
 گشته سکه و خطبه بنام خود کرده بعد از آن که سنوح واقعه اصفهان در آرمه
 محرم در دار السلطه قزوین بطحا سب میرزا رسید بر او رنگ شاهی جلوس کرده نکته
 سنجان قزوین آرمه محرم را با پنج جلوس و یافتند در ماه صفر بعضی از فاغنه برای خلل
 کار حضرت شاه طهاسب امیر قزوین گشته بعد از ورود فاغنه بدیه قمری قزوین شاه طهاسب
 با قلیلی که بهر شست سرخویش را آهانه با بجان پیش گرفته امانی قزوین چون شاه را دور و
 دشمن ایند و دیدند بعد از معاهده استقلال فاغنه را دخل شهر ساختند و فاغنه دست
 تقدی از استین بر آورده از کوتاه بینی بدست درازی پرداختند این معنی را
 حوصله قزوینیان بر نتافته شمشیر محبت آختند و هر کس که همان خود را خفته
 جمیع از ایشان را بر خاک هلاک انداختند فاغنه که در باغات خارج شهر بود
 سر اسیمه عازم گریز و بجانب اصفهان گجا و انگیز گشتند محمود با استماع اینجی فکر و

قزلباشیه افتاده در روزیکه فاخنه از قزوین برگشته وارد صفهان می شد
 شروع بملاحظه سان امرای معزول معارف کرده یک صد و چهارده تن از
 ایشان را بجا از تنج گذرانیده و هر جا که بحال اهل سلاح و معروفی می یافت گرفت
 آشکار و نهان بقتل رسانیده جمعی را بشویشیز نامور ساخته و ایشان فرست
 نه ماه شیراز را محصور و تبصره را آوردند و محمد و قریب سال در ولایت مرز بود
 رایست حکمرانی افرخته بعد از آن و سوسه نلسانی او را بکشد و نفع شاهزادگان
 انداخته جمیع اولاد و احفاد خاقان مغفور که صغیر او کبیر سی و یک نفر بودند
 معروض تیغ جفا ساخته نعش ایشان را بقم فرستادند و بعد از چندی جنون
 قوی و فاجع شدید بر وطاری شده دیوانه و از خود بیگانه گشته امر وی او حکم
 جنون از نفاذ و جریان عاقل گردید و دوازدهم شمس شعبان ۳۷۰ مطابق
 نیلان نیل شرف بنی عمش که با انتظار مرگ اومی زیست جمعی از فاخنه را با خود
 بهمدستان کرده از کج اعتزال برآمده نوبت سلطنت بنام خود بلند آوازه
 ساخته کس فرستاده محمود را بخیفیه بپاک کرده من حیث استقلال جالس سر می
 حکمرانی گردید و در ایام سلطنت خود کرمان و یزد و بندر و قم و قزوین و طهران را
 تا بول کرانی که اسس الخ عراق و خراسان است بخیطه تصرف در آورد و بکه
 و دیگر علیّه رویه است بدار المرز و کیلان است

توضیح این مقال اینکه در حینی که شاه طهماسب در قزوین سرافسر سردری آرست
 اسمعیل بیگ نام از توابعین وزیر اعظم را برسم سفارت و عزیمت بکلیت
 روس فرستاده جمعی از روسیه بموجب طلب اشاره شاه طهماسب بپسر کردگی

سردار روسیه آمده سفایر ایشان در قرضه رشت لنگر توقف انداخت و
 زیر رشت از دریا فعه در آمده مغلوب و سربیر باطلی را که در جنب شهر رشت
 واقع است محل انداخته بار توقف گشت و در حرف روسیه اینکه ما میخواهیم
 این دولت راه دور و دراز را طی کرده ایم و ایلیچی شاه طهماسب او کالت او
 کل دارالمزرا از نیاز آباد تا حد استرا با بد دولت روسیه تفویض نموده که صیانت
 این دولت کرده بدفع دشمن پردازیم و باین اوج راه دخل و تصرف در ولایت
 دارالمزرا میجوهند ما دست تعرض کشیده داشته هیچ وجهی پیرامون مال دیوان
 و غیر آن نمی گشتند تا اینکه متعاقب سردار بزرگ ایشان باده بنزار کس آمده ختیا
 جمیع دارالمزرا را نیاز آباد بموجب نوشته که اسمعیل بیگ بوکالت دولت علیه
 صفوی بر روسیه داده بود بخود منسوب ساخت از طرف شاه طهماسب جمعی
 بدفع روسیه آمده در خارج رشت تلافی فریقین اقع و قریباً شبیه شکست
 یافته فرار و روسیه رشت و کم دامن را متصرف و بدون منازع و سبیم و
 سال در آن نواحی بضبط و اخذ و عمل و جومات دیوانی پرداختند تا اینکه
 مقدمه قتلند و مشهور با اسمعیل میرزا در ماسوله چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق
 افتاد و در روسیه بدون جنگ نزاع آمده لاهیجان و تیمچان را که در تصرف
 قلندر بود متصرف گشتند و بفاصله چندی پطرباد شاه روسیه از راه کی
 از سمت قلعه قزلباغ عساکر پیشماردار در رند و ابالی آنجا نیز از بیم علیه لنگرید
 روسیه که اعدا عتد و دولت بودند در بند اذن و رضای اعیان این دولت
 نبوده از باب اطاعت در آمدند پادشاه مزبور امر تجلیه این قلعه و رند کرده

سه هزار نفر تفنگچی که روسیه آنرا سولیات گویند با استحفاظ آنجا کما شسته
 باد کوبه و سالیان را متصرف بهمان اخذ و مقاطعه مال موجودات حسابی کتفا
 کرده معاودت بمقر سلطنت خود نمود

دیگر تسلط و استیلا روی روسیه است بر مالک آذربایجان

تبین این مقال آنکه بعد از حرکت شاه طهما اسپ از قزوین بجانب تبریز
 از دولت عثمانی ابراهیم پاشای حاکم از زن الروم بکجستان و عارف احمد پاشا
 بایروان و عبد الله پاشا کوپری اوغلی حاکم وان به تبریز و حسن پاشا والی بغداد
 بکرا نشه مان و همدان مامور گشته هر یک با عساکر بنشینا راز خود را درایت
 غریمت افزا ختنه و اندریای لشکر آذربایجان را در شش جهت بچار وجه حیرت
 در انداختند ابراهیم پاشا تفلیس ابجیطه و ضبط در آورده و عارف احمد پاشا
 با جمعیت تمام بایروان آمده چهار ماه قلع را محصور کرده و چون از جانب عین
 دولت امدادی متصور نبود ابالی آنجا طالبان شده قلع را سپردند و عبد الله
 پاشای کوپری اوغلی در بهمان سال بعزم تسخیر تبریز دایران حرکت کرده
 در جینی که موکب شاه بی درار دسیل توقف داشت بر سر تبریز آمده چون
 صورت تسخیر آن سال در آینه مراد روی نمود عطف عنان کرده در خوی
 و سلماس تشلاق و در سال دیگر باز گشته بقهر و غلبه بر قلع مستولی گشته
 ابالی آنجا را عموماً از تیغ گذرانیده و حسن پاشای والی بغداد را بیت غریمت
 بجانب کرا نشه مان برافراشته و کرا نشه مان را متصرف شد حسن پاشا بکرا
 چند می در کرا نشه مان بدار البقا شتافته احمد پاشا پیش از دولت عثمانی

سرکرد و عازم تسخیر همدان شد فریدون مکرری که در آن آوان حاکم همدان بود
 بهمانه جنگ بیرون رفته به احمدیای شنا پیوست و قشون و ابالی همدان
 بامید آمد و مدت سه ماه قلعه داری کردند تا اینکه احمد پاشا نیز بغلبه قلعه را
 کرده و عازم قتل و غارت بطورک ساینده و بعد از و سار و مصطفی پاشا به
 کهنه و علی پاشا به شیراز و سیل امورشده بعد از جنگ محاصره ممتد کهنه نیز به
 رود میوه در آمد بعد از آن که رود میوه متوجه رود سیل شدند موبک شاهی از رود سیل
 عازم طهران گردید و رو میوه آمده از سیل معانات و زنجان و سلطانیه و
 محال که از راه بیخطة تصرف در آورند و الوقت دو سال از جلوس شاه طهماسب
 انقضایافته بود اشرف چون خبر اختلاف از بابایان و مراجعت شاه طهماسب
 را بجانب طهران شنیده به سرعت تمام عازم طهران گردید و در قریه اندمان که در
 جنب طهران واقع و مضرب خیم سلطنت می بود عساکر قزلباشیه را بمقتبله
 پیرداخته در سلمان آباد طهران تلاقی فریقین واقع شده و قزلباشیه شکست
 یافته بود ای نیرمیت شتافتند شاه طهماسب از اندمان عازم مازندران و
 استرآباد شدند اشرف جمعه را بمحاصره طهران و سیدال ناصری سردار خود را بنیچ
 قزوین امور ساخته آهنگل صفهان کرد و ابالی قزوین را بدو مقام اطاعت و
 بعد از آنکه موبک شاهی وارد مازندران شد از اینجا غریمت استرآباد کرد و فتح علی
 خان قاجار را بجاگوست سمنان سرافراز و با جمیع از ترکمانیه و قاجاریه بمقتضای
 افاقه طهران روانه ساخت مشنار الیه در برابر هم با و طهران ملاقی افغان
 کشته با خلخال ضد دوستی اهل عناد کاری نساخته بنیل مراد وانه استرآباد

شد طهران نیز یوسن زاده و باغیان میطیع و متقا و کشتند مالی ساوه و ققم
که تا آن زمان با شرف طریق مخالفت میسر نداشتند و تاجت کشته شده شهر اسپرند

در بیان محلی از احوال شریف و کیفیت صلحی که فیما بین روس و قزوین

در سال سیوم جلوس شرف احمد پاشای والی بغداد از دولت عثمانی بلسازی
منصوب و با فوجی عظیم با اتفاق خانک پاشای حاکم بابل و عبد الرحمن پاشای
حاکم همدان و قزاقستان پاشا و حسین پاشای حاکم محصل طبلخان منقوشه
سلطان حسین و تسخیر ملک متصرف فیله فاغنه مامور گشته و از همدان و از انجا
جمعه را بدینکباد و شهر کرد و از بابل و ایلمچی نزد شرف فرستاده پیغام دادند که افغان
طایفه بی پای و سر بدون اهل بیت مالک سریر و افسرند چون پادشاهان و ارث
پادشاهان می باشند خاقان شهبیدار و سپرده از راه رسم سلطنت عارضی
کناره گیرند شرف نیز از اصفهان عازم کلیانگان گشته چار فرستاده پادشاه
مغفور که در اصفهان میبود از دم تیغ جفا شربت شهادت نوشانید و سرور
نزد ایلمچی و فرستاد و جواب ایشان را بربان تند سیف و سنان محمول خست
این معنی تا بیه افزوز خشم و میه کشته احمد پاشای سردار و پادشاهان عساکر
آن مرز دلم از همدان را بیک افراز هجوم شده در شهر کرد تلافی عسکرین و احوال
نوازش و شین بین الفرعین گردیده و میته مغلوب و مقهور شده رخت غریمت
بودی نهریمت کشیدند شرف نیز عازم اصفهان شد و در سال بعد مجدداً احمد پاشا
همدان لوای عزم افراخته و طرح مصالحه انداخته و از ادماک تعیین حدود

و متحد سید نوربا این دستور کردند کہ ولایت خوزستان لرستان فیلی باکر از وزج
و سلطانینہ و خلخال و اردبیل بدولت عثمانی و ولایت سمت شرقی عراق و دارالمز
با افغانہ متفر متعلق باشند و بدین عہد و میثاق صلح اتفاق فرقع غایلہ نزاع
و اتفاق کردہ ہر یک از ہم متفر و مقام خویش گشتند در سال چہارم جلوس شرف
راشدہ پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان پادشاہ روم برسہم سفارت برای
ناکبہ بنیان صلح و صلح و تہنیت جلوس شرف و ارداصفہان و از جانب
اشرف نیز محمد خان بلوچ با پلچی گری و مامور تہملہ الچی زبورہ و نہ در بار عثمانی گذر

در بیان چند نفر کہ یکایک فترت ایشان بدعای شاہزادگی اظہار خود می کردند

اول صفی میرزا نامی بود کہ در سمت بختیاری بہر سید حقیقت احوال و اینکہ مومی
شخص بود از طایفہ کزانی و در سال ہزار و صد و سی و ہفت و خلیل آباد بختیاری
منبعث شدہ ادعای شاہزادگی و پسری خاقان سعید شہید کردہ میگفت کہ نام
من اول ابوالمعصوم میرزا بودہ ثانیاً این اسم را گذاشتہ ام محمد حسین خان حکم
بختیاری از راہ سادہ لومی با سرخیلان بختیاری وجود اورا معتمد و مقدم اورا
گرامی و محترم داشتہ سر برقبہ اطاعتش گذاشتند و مومی الیہ فی ارضوا بدصفہان
شہا بہ خود کردہ بادعای خواہری و یکی از بلوکات اصفہان گذاشتہ بود از
خلیل آباد خواہر سہرا و آدم فتنہ اورا نیز با احترام آمدند و در ہماجا افتتاح کار کردہ
ارقام باطراف نوشتہ اما حقیقہ را بہ سمت چپ ازہ خطبہ اورا مساجد و منابر ہم
شاہ طہما سبب خواندہ اسم خود را ثانی اسم را گردانیدہ و حکام شنوشتہ و کویہ کیلویہ

در وسایل ایالت آن سمت نزد او جمع آمده مکرطاعت بستند و امر برای تعیین کرده در آن نواحی کمال تکمیل بهم رسانید تا اینکه از جانب حضرت ظل العالی جدید که شاه طهماسب ارضان قدس توقف داشت بارکان دولت عملی صفی میرزا امیر والا صدور یافت که چون نشانزدگی منحصر بشاه طهماسب ادعای آن شخص متخل و واقع است او را گرفته بساطلی که در چیده اند بر چندین باره وفق اشاره و الا در حینی که ده و شست مقرر صفی میرزا بود او را گرفته بقتل رسانیدند و این قضیت در او اسطشعرم شمس روی نمود

دیگر سید زاده میرزا دودلی سابق مشعده سست

مخلص حواله داینکه بعد از واقعه اصفهان که شاه طهماسب عازم آذربایجان گردید سید احمد بجای ابرقورفت در آنجا رتقم جمعی مشعبر بقول بعضی احتیاج رهنما ت فار و کران بهر شاه طهماسب با ستم خود و بارز و حوام کا الانعام را خریدار این جنس کذب طراز کرده جمعی از او باش را فرار هم آورده عازم بوانات و بعد و دشت فارس که در هشت فرسخی شیراز واقع است گردید در آن آوان زبر دست افغان از جانب محمود حاکم شیراز بود جمعی را بمقابله سید احمد فرستاده در سر پیل خان تلاقی فریقین واقع شد سید احمد منظم کشته با بر قوه آمده مردم بر قوه را از کیفیت احوال و قتل و لیس حکم مجهول و آگاه صحت حاصل شده او را گرفته محبوس ساختند بعد از دو ماه از محبس فرار کرده بجانب بهرمش تافت و سلاک جمعیت خود را بتجدید انتظام داده از بهرم رفته داراب و نیزه را بدایره ضبط در آورده جمعیت موفور معتقد و کران را تصرف

کرده در چهاردهم شهر ربیع الاول سال ۱۲۰۰ مطابق قومی نیل جلوس نموده ام پادشاهی
بر خود دارند و سکه و جقیقه زده بعد از چندی جمعی از جانب اشراف برگزین او
مأمور و سید احمد در قلعه حسن آباد محصور و بالاخر گرفتار گشته او را با صفهان
آورده بامر اشراف گردن زده هوای سروری را از سر و سیرین کرده و
عاقبت بزور یاده سحر از پا در آمد

دیگر محمد علی نام رنجانی مشهور صغی میرای ثانی است

کیفیت احوال و اینکه در ماه محرم سال ۱۲۰۰ مطابق قومی نیل در لباس دریشی
وارد شوشتر از آنجا که عقل مردم در چشم ایشان می باشد جمعی الواط او را دیده
میگفتند که چشمهای این شخص در نظر ما بچشم آن صغی میرا شباهت دارد
شاید او باشد و او تاجاشی داشت عوام از عین حاقف جمعیت کرده خریدار
اوستند نایب شوشتر باستماع این خبر متوحش گشته اراده تنبیه و نموده او
فرار کرده بگونه رفقه از آنجا از راه البصره روانه بغداد شد اعیان دولت قیصری
بمبایات اینکه شاهزاده ایران پناه بدولت عثمانی برده است بدون تحقیق
شاهزادگی او را تصدیق نموده موعی الیه ابدیدار عثمانی احضار و بعد از ورو
او بحوالی اسلامبول هماننداری تعیین در سکو دار مکان سکنتی و احوال حاجت
برای او قرار دهند و بعد از خلع احمد خان پادشاه روم باعتبار صدر و بعضی
حرکات او را بشهر سلانیک که همیقه منزل آن طرف قسطنطنیه فزردیک لبس حد
فرنگ است فرستادند و بعد از چندی از آنجا نیز او را بخیریه لیم فرج ستاده کسان

اورا مرخص ساختند و قتمه احوال و در بیان قایم سال هشتاد و یک سالگی او

دیگر سید حسین نام قلندری بود

که از فراه بقدر بار رفته مدتی در قلندری در یوزه گرد وادی بیسمانی می بود
و از آنجا همراه افغانه در کسوت دولشی باصفهان آمده بعد از قتل صفی میرزای
کرانی میان جماعت جوانکی رفته خود را عباس میرزا موسوم دادا دعای برادر
خاقان مرحوم کرده بنمای سروری گوشه کلاه هوس بر شکست و بر بند
این دعوی دروغ راست نشست از طوائف جوانکی و مردم اطراف جمع
فرایم آورد و چون کارش نایب داشت حباب آسای هوای ریاست
بر آورده باز سر بگیان عدم کشید و شمع دولتش چون از صدق فروغی نداشت
زود بپایان رسید

دیگر شخصی در حیات شمیم بنده هم سیده

با دعای پسر سی خاقان بنفقر خود را سلطان محمد میرزا نامیده بشا بنوازه خسرو
شهرت یافت و در شمیم چهار صد یا صد نفر از اعراب بنادر بر سر جمع
کرده از آنجا نزد عبداللہ خان حاکم بلوچ رفته جمعی از بلوچ با عانت او بنوا
و از آنجا بمیان طایفه بارزی آمده آن طایفه نیز با او متفق و غریمت بند کرده
با سید احمد نواده میرزا داؤد که در آن آوان اونی در آن سمت هار است استقلال
برافراشته عباد نموده سید احمد امنتم ساخت و بند را با محال شمیم
میناب بحیطه تصرف در آورد و بالاخره از جانب شرف جمعه بدفع او مامور
گشته با او محاربه و مومی الیه شکست یافته بجانب بندوستان گریخت و بند

بامحال متصرف فیه اوصیمه لایات افغانی گردید

دیگر زنبیل نام قلعه ندری است

که در لاهیجان بهر سید او و ولد ابراهیم نام توپچی بود که با چند نفر از قلندران
مراحل نور در رفیق گشته در قریه تنکام من اعمال دیلمان بمنمون اینکس ع
بعد در ولشی اگر هیچ نداری شاهی در از کلاه نمد و پوست تحت بهوس افسر و
سرور از جریده و شاخ نفیر نفیر علم و نفیر افتاده و از چادر قلندری با پنجره گاه دارا
سلطنت گذارشته با دعای پسری شاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام نهاد
جماعت صوفیان در شونده و دیلمان را فریفته راست حکم برافراشت و دیلمان را
باران کوه تصرف کرد در آن آوان محمد رضا خان عبد القور چی باشی که سالیار
و صاحب اختیار کیلان بود در لاهیجان توقف داشت این خبر را شنیده
با و وسه بنر اکس عازم دفع قلندر گشته در کوهستان دیلمان با و محار نیمه
شکست یافته به تنکابن برگشت و قلندر بجان روز داخل لاهیجان گشته لاهیجان
را با تیمجان ضمیمه تصرف خود گردانید محمد رضا خان دوباره جمعیت خود را
منعقد ساخته عازم لاهیجان گشته در رانکوه تلاقی واقع و قلندر رفیق شده
بجانب کدم که ریخت و در آنجا مجدداً مسلک جمعیت او از شاه سون و سایر
رجال نظام یافته ماسوله من اعمال رشت را متصرف و از آنجا عازم خلخال
گشته بر حاکم آنجا فایز آمده بار و میته اردبیل در حوالی اردبیل جنگ کرده
شکست یافت بعد از آن میان شاه میسون آمده جمعی از شاه میسون را با خود
متفق ساخته و جمعیت انعقاد داده بمغانات رفته با علی قلی خان شاه میسون که دم

از هو اخواهی انقیاد و مینه میر و جنگ کرده باز مغلوب گشته با سوار آمد بالا خسته
 جمعی از طایفه شاهپسول که با و سینه اتفاق داشتند با جماعت با سوار که از نجیب است
 قلندر تنگ آمده بودند بر دفع قلندر مصمم گشته در با سوار بر سر و ریخته او را کشته بر سر
 را برای سرکردگان اروس برزید +

در بیان نسب مولد جناب ظل الهی

بر آگاه دلان دقیقه رس که بهین زادگان آبا می طلوی و اعمات سفلی اند واضح
 خواهد بود که سعادت باری که زاده لطف خدای یگان و گرامی فرزند دوزبان
 باشند نه مفارقتش به نسب است نه میانش بسطنت گشتی سیر که بدلول
 نص کتاب این دوام در پیشگاه نظر بلند بهمتان لپست ترین پایه سلم اعتبار
 است و نازل ترین مرتبه از مدارج افضی تر تیغ برنده را فخر جوهر خدا و ادخلش
 است نه بکان آهین گوهر شاهی و رانارش به آب و رنگ ذاتی خود است نه بصلب
 معدن خصوصاً این برگزیده خدا و نیز برگزیده لطف ایزد توانا را که ابعاد فضل
 الهی اعتضادش شمشیر خویش است نه بر و بر بازوی اهل و عشیره و بیگانه و چو
 دودمانها از نسبت و دودانش چراغ دودمان افروخته اند و خاندانها از دولت
 خاندانش دولت خاندان اند و خسته نیام صمصام حدیثش را دولت تیموری در
 آستین است و تاراج کشدش سلسله چنگ و تار حلقه نشین منظم

ز سهم خدگش قصاص تیر بر	ز تیغ گنجش سیرت کار قدر +
اگر نادر افروز داز قهر بر	چو خورشید آتش زند و سپهر

اگر مهر از عارضش دم زند +	دم صبح آتش بعالم زند +
در آتش گریز سمن در بیم -	نهد سر بکوه و بیا بان نسیم +

در اینصورت کلمه سخن سنج را از نگارش آن مطلب بازداشتن اولی است اما چون غرض مورخ ضبط کلیات احوال خدیو بهمال و ذکر انساب نیر از لوازم این مقال است نگاشته لوحه بیان میگردد که آنحضرت انانیل و قلوب و قوت و نوعی از انواع افشار و افشار از جنس ترکمان می باشند و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بود در ایامیکه مغولیه توران استیلا یافتند از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار نموده بعد از طربو خاقان گیتی ستان شاه اسماعیل صفوی بتقریبات کوچ کرده در سرچشمه میاب کوکباب من محال ابوذر خراسان که در سمت شمالی شهر مقدس طوس در بعیت فرسخی واقع و در قریب جوار مر و است توطن حبسته تابستان در آنجا ایله میشی در زمستان در دستجرد که جز قشلا میشی میگردد اند تو که آنحضرت در یوم شبانه بعیت و هشتم شهر محرم سال هزار و قصد هجری مطابق لوی نیل و قلعه دستجرد دره جبر در مکانی که بالفعل عمارات عالیه در آنجا احداث و بمولود خانه شهرت یافته اتفاق افتاد باسم جد خود در قلی بیگ موسوم گردیده و در پاینده سالکی قدم بر معارج رشید گذاشت چون در میان تاجیک و ترک و خورد و بزرگ منظر کار با می سنگ گشته در میادی حال آنکه در دولت و فزای قبایل از ناصیه احوال و ظاهراً و امور عظیم از دست مویدش صادر می شد در عالم خود نادرا فاق بود بین الامم بنادرستی بیگ مشهور شد

در آغاز کار جناب ظل الهی

از آنجا که نقش بند کارگاه وجود ربط و پیوند مرا و جنت را تار و پود و بیای
بقای بنی آدم ساخته و باین جنس کسول طراز جامه قوام و دوام بر بر و پوش
نوع بشر انداخته و مخصوص خداوند صمد است و تفر و شایسته این و یگانگی
لحم بکلام و کلمه یقیناً که و کلمه یکن که کلمه احدا حضرت ظل الهی در آن آوان
که آغاز شباب و جوانی و بهار گلزار زندگانی و بهنگام ریحان عیش و
کامرانی بود و مایل تا نعل گشته چون بابا علی بیگ کوسه احمد کوکازر و وسای فشا
امیور و همیشه در آن ولایت با ترکیه و اوزبکیه معرکه آرای زرم و نبردی بود از
جامه خانه نسبت خویشی اند و دمان تشریف رسای مفاخرت و بر بن خویش
و شست آنحضرت طالب پیوند و راغب بنحو استگاری صبیح آن سعادت مند شد
اکثری از حسد همیشه کان افشار سالک امتناع و بهنگام آرای جنگ و نزاع گشته
جمع از ر و وسای آن طایفه باین علت بهم آغوش شاید فنا و بهنجوایه پنج و عینا
شدند و بالاخره بحکم قضا امر موصلت صورت وقوع یافته اند از محضره سر او
عفاف در سال هزار و هشتاد و سی و یک در شب یکشنبه بیست و پنجم
جمادی الاولی و ده ساعت نیم از شب مذکور گذرشته شانه زده کامگار ضاقلی
میرزا ابو جود آمد و بعد از پنج سال آن مستوره رخ بنقاب تراب کشیده صبیحه
دیگر او را در سلک از دواج و پردگیان حمیم حفت انتظام دادند نصر الله میرزا
و امام قلی میرزا کوهران آن دلچ و اختران آن برج اندر خند در آغاز طرک و کرب
اقبالین خدیو بهمال قنای و اموری که در سمت دره جزو امیور و مشهوره تقدیر

و قلعہ جات آن حد و دوناچیہ دشت از آنحضرت با افتخار سیاح داد و
 ترکمانیہ اگر ادا و از بکچہ و سایر طوایف اہل عناد بوقوع پیوست و کوشش
 کہ از بداندیشان در اخلال کار ایشان بظہر آمد و جنگہائی کہ باد و زور دیک و
 ترک و تاجیک واقع شدہ تا آن طایفہ را رام و سرحدات را قرین آرام کردند اگر شہ
 از ہر یک تحریر گرد و نارنج مطولی خواہد شد بیرون از اندازہ و کتابی میگرد
 خارج از حوصلہ قبول تدوین و تشریح لیکن چون در این روزنامہ نظر ختامہ
 باقتضای سخن بامور عرض اصلی ضبط کلیات امور است لہذا ہمہ جاریم اجمال و
 ایجاز مرعی ہشتہ گیت ہم را بجانب اقتصار عنان گرامی می سازد بعد از آن
 کہ بزم آرای دوران در عشرت سراہ ایران سازنا سازی کوک کرد در ہر کوشہ
 از مختلف ممالک نوا ہا و از ہر سری چون کاسہ طنبو صدا با ہر خواستہ ترک
 و تاجیک چنگ آسا سینہ بناخن حسرت خراشیدند و کوچک بزرگ قانون
 خرمی از دست دادہ در دائرہ محنت کف زنان افسوس کشند ہر قوی و
 بود سراز گریان خود سری و کردن فرازی در آورده باز اندازہ بیرون گشت
 از ان جملہ ملک محمود بیستانی بطریق کہ مذکور شد بر شہد مقدس
 مستولی شدہ را بیت طغیان برافراشت و حضرت ظل اللہی تا آن آوان در
 حد و دایور دو کلات و باقی سرحدات دشت مشغول ملک داری و بچنگال
 خوریز جلال شاہ با راج و شمن شکاری بودہ مانند شیر صیاد بدیشہ خویش
 طعمہ بخش کام بیکاز و خویش بودند چون دیدند کہ ساتی چرخ مینائی از سا
 ہا و محضر خونا بہر غم باہل ایران پیو دو و حریف تنگ ظرف زمانہ از بدستی کاسہ

بر سر ضعیفان شکست و با هنر فتنه جوئی و هر دست تطاول کشوده راه
 آسایش بر روی دور و نزدیک بر بست این معنی را حوصله غیرت آنحضرت بر نتافت
 بالهام خاوند بنیاد و ارشاد بخت فرخنده طراز و نیروی غم بلند و قوت بهشت
 از جند طوایف افشار و اگر ادو باقی ایلات را که ساکن امیور و در جزو کلات بودند
 بخوزه خدمت احضار و کلات را که حصن حصین قلعه خدا آفرین بود با قلعه دستجرد
 و ابیور و که پیوسته جولانگاه شهر گیتی نور و مسکن مادی دولتی و ایلانی حاکم
 پرورد بود برای افراختن سیرق حکمرانی اختیار و بسیاری کرد کار آغاز کار کردند
 آری غرض صولتی که مهابت صلا تیش فی دنیا حق شیران جهان کند کی حوصله
 ورز و که هر گفتار خصلتی از رویا و باه بازی چرخ پلنگ خود بخوی شیر می کرد
 افراز و دوسو روی که همیشه گردن فرازان گردن بطوق طاعتش خم داشته اند
 که روا دارد که گردن اطاعت بدگیری خم سازد و ایلات عمده که بهر ای بیقی
 سر قدم ساخته سالک این طریق شدند و فرقه بودند یکی افشاریه که شرف
 انتساب بان جناب داشتند دیگر اگراد که ساکن دره جزو ابیور و که از ایلات
 معظم خراسان می باشند هر خید که طوایف دیگر نیز در میانه بهره اند و خدمت
 خدیو فرزانه می داشتند آنان دو فرقه در بدو حال بهیستی تأیید خدای تعالی
 بازوی اقبال خسروی را بمنزله دودست خصم فکر فی ساعد بخت فیروز را
 بمساعدت سعادت و و پنجه دشمن شکن بودند بعد از خیدی بعضی افشاریه
 و اگراد که صحرا کرد وادی ساده لوحی بودند بوساوس شیاطانی مختلف الراه
 گشته از افشاریه فرقه که صاحب قلعه و جمعیت بودند بدینسان مکان و عهده

خود مستظهر شده با آنحضرت در مقام کاوش بعضی نزد ملک محمود در اواز
در الفت و سازش در آمده از اگر دوره جز و اسیر دو جمعی با اگر ادجنو شان
پیوستند و گروهی با ترکمانیه نسا عقد موافقت بستند و هر یک بقدر امکان
زنگهار ریخته و شعبده بازی انجامیده و بادشمنان آمیخته و با آنحضرت در آوختند و سوا
سیصد چهار صد خانوار ایل جلایر که با طما سب قلی بیگ کیل و محمد علی بیگ
و ترخان بیگ نام و باقی رؤسای خود قصوری در اعتقاد و واهی در اخلاص
قوی بنیاد راه نداده در شدت و رخا نترم رکاب نصرت انساب و در
سخن پیوستی سایه آسایش و چرخ خورشید قباب بودند و آنحضرت
با قلت اعیان و کثرت خصمان دامن همت بر میان زده با اتفاق جوانان
کرین خواب گاه را خانه زمین ساخته را بیت عزم افراشت و با هر مندرقه
بنای گیر و دار گذاشت +

در بیان توحید مملکت الایجاب از نصیر الدین فیض بنای عزیمت دفع خصمان

این معنی مانند بدر انور روشن است که جلوه جنود کو اکب انجم تا ظهور کو کب
آفتاب است و بلند پروازی شیره طبعان تا طلوع طلیعه نیر جهان تاب
بنیجی که در مقدمه کتاب سمت گذارش یافت بعد از آنکه ملک محمود در ارض
اقدس آغاز خود سمری کرد و رؤسای ایلات خراسان از راه ضعف نفس
و قوت و هم بطوق خدمت او گردن نهادند و در اطاعت بر ویش کشانند
از انجمله قلیچ خان پاپالو و امام قلی ایرلوی افشار بودند که از صولت نادره

روی بر تافته نزد ملک شتافتند و در آنجا که نشاء افشاریه بر سر غیو خدیو
 بهمان ملائم افتاده بچاره جوئی کار ایشان یک خیال بجز طر ف روانه و
 در نزد سیر این امر طالب بهانه شد زیرا اینکه ملک سایل برانگیزه چون در ملک
 خراسان همیشه از جانب انجناب اندیشه مند و هر اسان می بود و معتد به
 نیاز مندانه نزد آنحضرت روانه کرده پیغامات موکد بعد و همین فرستاد که ما را
 از آمدن با رض اقدس بغیر از حیانت حال سلمان منظور می نیست اگر در
 عالم ایل رسم موافقت مرغی گردد منتج فواید خیر و باعث انسداد راه فساد غیر
 نخواهد بود آنحضرت نیز قبول مسئول ملک کرده عازم ارض اقدس شدند که در
 روزی با ملک اظهار صداقت کرده وحشت او را دفع و در خلوت پاشکارگاه
 شمر وجودش را دفع کنند نخست با افشاریه و جلایر که در خدمت آنحضرت بودند
 گردیده فرمودند که در روز جریادی خود سازی کرده مهتابا باشند منظور
 اینکه آنحضرت در اثنای بازی و اسب تازی جلوسب ملک را رانده با تمام
 کارش پروازند و هوا خان نیز هر یک بخویشان و اتبلع او در آنجای ایشان را
 از هر کسستی در آن روز یک درمید انگاه ملوک با ملک که جریادی بازی بودند
 بعزم غنائگری ملک دست انداختند چون تمام نوسن امور در دست راض
 قضاست پشت دستی که بیکه تاز آسمان در پیش از آنجانب پشت بر زمین
 گذاشته بر زبان اسب ملک خورده جلوسب نیامد ملک از آنجا که سرست
 با دوهوش ربای نخوت بود نفرس این معنی نکرده بعد از انقضای میدان بجای
 شمر عطف عثمان کردند اما آنحضرت پیوسته در کمین وقت میبوقانایک به مصالح

مشفقانه امانه قلیچ خان امام قلی کرده با طهار الیتام ایشان را با خود رام ساخت
و بعد از آنکه ملک را البته فرسخی مشهد مقدس تحریک لشکار کرده ملک بنحو ایش
آن حضرت یک روز پیشتر حرکت و حضرت تطل لاهی روز دیگر امام قلی و قلیچ خان را
بمقریب لشکار همراه برده بعد از ورود بقریه یا حمانه منی اعمال مشهد مقدس
چون صید بلام افتاده را از دست رها کردن مقتضای عقل خدا و نبود
آن دو نفر را که در ظاهر چون قبضه تیغ لاف و ستیاری و در باطن بسان
شمشیر و دم از خونخواری میزدند از میان برداشتند و از آنجا عازم بیورد
گشته ایلات آن ناحیه را جمع کرده همت بدفع کینه جویان گذاشتند

در بیان آغاز محاربه تطل سبانی با ملک محمود سیستانی

ملک محمود بعد از وقوع این واقعه وحشت انگیز چون دانست که از شجر خلافت
آن آزاده سرحد لایق است کیشی خبر برگ بید میکان بر می نخواست و خود و بار
کران زیاده سری را که بردوش دارد بس منزل نجات نخواهد برد و عنایرتش

لوا سنج این مقال کردید که بیت	روز اول که دیدمش گفتم
آنکه روزم سینه کند این است +	پس با اگر ادچمشکر که نوشت که یا با

من متفق شده بدفع جناب نادری پردازید یا کار جنگ را آماده سازید
اگر ادب و جواب دادند که آنجناب کردن و از نیست مؤید دلاوری است و طلبه
و جمعیتش بسیار و استحکام مکانش در غایت استقامت و تصور این معنی از جو
ضمیر با بیرون و این خیال از حیز قدرت ما افزون است ملک چون عذر

ایشان را مشوب بعذر دانست از کل رعنائی جواب آن گروه استثناء
 را بجز دورنگی نمود عزم بنیادین طایفہ کردہ چون راہ کلات و چچو و مہنہ تمل پر
 کوہستانات عظیم و محتوی بر قلعات محکم بود عزیمت آن سمت را مقصد
 بمصلحت نہاستہ با پنج شش ہزار کس از راہ زادگان متوجہ جنوشتان گردید
 منزل مزبور بمجدد اگر ادا کس بمعدرت خواہی ترد ملک فرستادہ پیغام کردند کہ
 حرکت اوباعث وحشت اگراد و موجب نزاع و فسادست از این ماجرا دور
 گذر و از ناظران کہ ملک محمود را مادہ خود بینی و مانعی شدہ بود فرستادہ اگراد را قطع
 بینی کردہ باز گردانید این معنی سیب پیدمانعی عموم اگراد کشتہ باستیانت
 لوازم سرکشی پرداختند و بغرم مدافعت پیش آمدند اما از نامساعدی سخت مغلوب
 گشتہ فراری و بقلعجات خود متواری شدند و ملک بلا مانع در خل جنوشتان
 کشتہ بنا گذاشت کہ قلاع اگراد را تاختہ جمیع از عورات و اطفال ایشان را
 بیوزعہ مال در ارض قدس ساکن ساختہ زمام اختیار ایشان را بدست گیرد
 او لا تاخت متلعہ زیدانلو را کہ در دوفرتی جنوشتان واقع و مستفاد
 آن جماعت بود پیش نہاد خاطر ساختہ محاصرہ کردہ در خلال آنحال خدیو بہمال
 مانند برای ناگہان التبروش رسید بمیسین این مقال آنکہ بعد از وصول
 خبر عزیمت ملک لیمت جنوشتان حضرت نعل الہی باشوکت و شان چون
 بحر جوشتان و رعد خروشتان با فوجی از زرم کوشان از راہ تعصب اہل
 بعزم اعانت اگراد ایلغار و درایت لای کار در دوفرتی جنوشتان انبوی
 از اتساع ملک کہ اسباب و توپخانہ اورا از متحد مقدس می آوردند و شہادت

اکثری را مقتول معرود از آن گروه از ورطه بلاکت جان سلامت بدربرد
 محمود ازین واقعه بی خبر گشت قلعہ گیری را تاب و شمشیر عاصی کشی را آب داده
 که مرگ گرفت و گیر قلعہ در شرف تسخیر بود که دفعتاً حضرت ظل الهی با جوانان صفت
 لشکر و دلیران مردان فکن عریده جو و لغزین از یک کنار نمودار گشت به بحار
 زهره شکافت قلبش که محمودی را شکافته خود را بسای قلعہ و سران قلعہ خود را
 بسای اورساییده از تنگنای محصور سیاحت یافتند ملک چون پیش از او
 بنا بر مراسم حرم در حوالی قلعہ سنگری ترتیب داده بعد از وقوع ملاقاتی و ظهور
 شکست از در قلعہ فرار و در سنگر خود محض اختیار کرده حضرت ظل الهی عجلت
 و اطفال اهل قلعہ با مال ایشان از قلعہ در آورده در یک طرف قلعہ در جانب
 نزول در آن شب اگرادی که از خوف ملک پیغولها مختلف گشت به بوزد از مرده و رود
 موکب قدس حیاتی تازه و بختی بے اندازه یافته بار و سوار دستم ساخت
 بخدشت والا پیوستند و تجرید از روی مصداقت عهد بندگی بستند روز
 دیگر که ملک نیز در بعضی خورشید جهان افروز از قلعہ افق تیغ کشیده آهنگ
 خود نمائی کرد ملک محمود لای عزم او اخته و طرح جنگ انداخته چون حریف را قاصد
 و دست سعی را از دامن طلب قاصد یافت گشته عثمان شکسته سنان
 روی بر تافت و تفنگچی و توپخانه را حصار خود ساخته بجانب رضای قدس شتافت
 آنحضرت نیز همه جاتا عشتار آباد حشد و جنوشتان از اطراف ملک گردانگیزی
 کردند که شاید ملک از پناه توپخانه بگریزد جنگ آید فایده نکرده چون طایفه فشار
 و اگر ادا آن زمان منکر اوراق تفنگ و همیشه بر تیغ و سنان جسم افکن میدان

جنگ میباید آنحضرت در آن محلی ایشان را توجیه نمود و گفت که منافی خرم و شسته
ترک رزم و از عشرت آباد اگر ادغام حصص ساخته خود بجانب ایبورد و صرف
زمان عزم کردند ملک نیز عزم دوباره را مفتیم یافته و از منافع منافع گم کردید

ذکر تسخیر نیکی قلعه و باقی قلعات ایبورد و زواری و سی طفره و زواری

چون بهنگی قلعات ایبورد که در تصرف افشاریه افتاده بود و محمودی شده
در صد و مخالفیت بودند از آنجا جماعت ایروانی سکه نیکی قلعه که در دوشنبه
ایبورد واقع است هر چند که موسم زمستان و شکر با غارتگری تاب و توان
بود لیکن حضرت غل اللهی از آنجا که همیشه سرگرم شاه تاج بود و بدست برد
ازین عزم ظفر برد و دافسرده و دل سرور که شسته با دلیران عزمه نیز قلعه فرور
احاطه و اطراف آنرا بخاک و خاشاک نباشته بلکه کرده آب رودخانه را قلعه
بستند آبی بر روی کارینا مدیس حواله و سرکوب بسته قلعه گمان راه و دست
الفتک ساختند بعد از چند روز که صواعق پیاپی بر منتهی آن طایفه آتش افروز
بود اهل قلعه بحبل المین آسمان نشینت حبسته و معتدلت جوایان و ندامت
پویان گردن بر بقعه اطاعت گذاشتند آنحضرت اساس قلعه را برکنده و اهل
قلعه را کوچانیده به ایبورد و سایر محال برگزیده ساختند چون قلعه با خواجگان
مسکن کند و زواری افشار بود و در زمره اتباع ملک محمود انتظام یافته رخ
از اخلاص کیشی بر تافته بودند بعد از تثبیت کار نیکی قلعه است توجه به انصوب
انداخته و مدت سه ماه آن قلعه را به مضیق محصور می انداخته نخست از دوطرف

حوالها ترتیب داده خاک ریخته و بلند ساخته است تا دامن نقب زن و چاه جوان
 خارا شکن آغا ز نقب زدن کردند مقدارن وصول نقب بزرگ حصار را بل متلع
 از کج کامی بیل و گندک بفکر پیرونیان بی پرده سر رشته نقب آورده
 خواستند که آب بران محرابه آتش فساد و فتنه را فرو نشاند پیرونیان تیر و پستی
 کرده نقب اباروت انباشته آتش زدند چند نف از قلعه گیان را که در میان
 نقب بودند و دوازدها دست بی برآمده بادل سوخته و جگر فتنه روانه دیار عدم
 شدند و دیوار متلع نیز منهدم گشت اما قلعه گیان باز خوب و خاک
 به آن موضع رنجیت راه دخول بر سپاه نصرت پناه بستند چون
 به نقب کاری ساخت نشد بیلداران پیل توان از اطراف جمع
 آورده چهار حد متلع به الفاصله فتنه گزینا بیش از خاک و خاکشاک
 به شایه تل بلندی که بیست سی ذرع عرض و نه ذرع ارتفاع آن میشد استخراج
 کوه سد بسته آب بران جاری کردند در عرض دو ساعت آب احاطه بر
 حصار کرده رخنه بر اساس ثبات و قرار دیوار انداختند بنیاد قلعه تیر و پستی
 آن سیل بی امان چون خانه بجا آب رسید در برج و بیوت آثار خاک و
 علی عرف شهما ظاهر گردید چون مردم آنجا کوکب طالع را در برج آبی منقلب
 دیدند دست از جان شستند از عین اضطراب مانده سر خشک از خانه
 چشم روان گشته از روی ندامت پهای سرور دوران فروختند و یو یو بگا
 چهار نفر از روسای آن طایفه را که سرایه فساد بودند معروض تیغ یا سانموده
 برات نام که خلاصی قلعه که مرد شیطانیت پیشه بود بگلوله تفنگ نشانه تیر

فَاتَّبَعَهُ شَيْكَاكِي ثاقبٌ ساخته برات جباتش را با تش حواله کرده
ساکنین آنجا را بقلع و دیگر فرستادند پس بجانب بیور و تحریک لوائی طفره نمودند
فرمود و بعد از چند روز بهمت بلند غرم تا دیب قلعه را نماندند چون قرانان
نامی که بزرگ متلع مزبور بود و جمعی از ترکمانیه را با خود متفق ساخته بهواس
دو تخرابی ملک تش فتنه می افروخت حضرت ظلال الهی در حینی که مشغول محامد
با خود بود و مدتها سبب یک کیل جلا بر ابا چارخ بیگ افشار و با جمعی از ترکمانیه
و دلیران نامدار با طفا آن نایره مامور ساختند چون آب را نچند از چارنید کلات
منشعب میشد مامورین در سر مرآب بنای توخت گذاشته رجبی ترتیب دادند که قوت
آب نموده نکه از مد که داخل متلع شود قراخان نیز با جمعیت خود بغرم مدعت
سرمج آمده با مامورین مجادله و شکست فاحش داده جمعی را قتل و چارخ
بیگ را دستگیر کرده همانا طالعش خانه روشن میگرد و روزی که آنحضرت از
تسخیر با خود و فراغت یافته وارد بیور شدند اینجکه ملال انگیز بعضی اقدس
رسیده شهباز بهمت الالبعزم شکار اعر از نچند جنگل جلادت نیز و سر نخیر
یلی را خونریز ساخته هنگام شام بخیل استحال حرکت دادند بپراهم میان جبال
دلیران معرکه جبال خود را چپا رده رسانیده متفرق سپاه را جمع و هیسه سببا
قلع فتح کرده در برابر نچند جلوه فرمای شهباز برق جهنده گشته جمعی از
سیادگان جلادت قرین بدر و ب قلعه تعیین نمودند که بنگهبانی راه اقدام و اگر
ترکمانیه قلع فرار نمایند اعلام کنند در آنروز قلع گیان اقبالی نکرده خدیو
بلند اقبال چپا رده برگشتن از اتفاقات در همان شب فوجی از تاتاریه

مردمان و قراخان آمده با جمعی از قلعه برآمده ایشان را در کین کین بازداشت
و خفیه باز بقلعه برگشت شب پیادگان در قلعه خروج آن جمع را از قلعه
تصویر از ترکمانه نموده خبر خود بولند اختر رسانیدند آنحضرت نیز بنگام صبح
بعرف تعاقب بر مرکب تیز یک سوار شده و فرسخ که از چهارده دور بزرگ
نزدیک شدند قراخان و فقها بیات مجموعی از قلعه برآمده ترکمانان
سمت میمنه و تاتاریه از جانب میسر از کین کاه اسب انداخته و با شمشیرهای
آخته از دو طرف بر قلب سپاه کینه خواه تاخته آنحضرت تکیه بسیاری باری نمود
بملول **وَاِنْ مِنْكُمْ مِّنَ النَّاسِ يَلْعَنُ آلَ الْفَارُوقِ** از قلعت خود و عدت آن گروه
اندیشه نکرده با دلیران افشار پای ثبات و قرار افشردند و دست با استعجال آلت
حرب و پیکار بردند در آنک زمان جمعیست آن طایفه چون طره خوبان ناتار تار
بار و ترکمانه تمامی سپردادی و از گشتند پس موکب الا بانصرت و فروسخ و
طفر بخواره برگشتند مقارن آن جمعی از تاتاریه باوای رسم اعتذار بخیریت
خدیو کامگار آمده استدعای معاوضه گرفتار آن با چراغ بیگ نموده
آنحضرت نیز مسئلت پذیرگشته گرفتار آن را از طرفین مخصوص همان شب
ناتاریه جاسب خاسر عازم مرو شدند و در دیگر که سلطان این ملت طارم
قلعه چهارم را بست قلیم گیمی برافراخت قراخان شب در مقابل از قرص بدر
النور سپر انداخت خدیو از جنبه بعرف تمام کار قلعه را بچند اعلامی الواسی طفر
پیوندر کرده قراخان چون حال خود را آگاه در و مراد را سیاه دید دست بر
دامن استیجان زده از قلعه برآمد و متعهدی متگذاری و متقبل رسم فرمان برداری

شد آنحضرت نیز سوابق اعمال و البغوه مقدس ترکمانیه متسلطه الکون داده
 بصوب ایپور توجه فرمودند و از آنجا بقصد تصرف شاهنشا که هر روز در غوغا
 تمنای یکی می بود پرداختند چون ترکمانیه علی ایلی و میرلی و تنگه و میوت که در حدود
 نسا و درون می بودند و مبادی آن حال بانخواستی سعید سلطان کلانتر
 درون پانز جاده انقیاد بیرون گذاشته ولایت را تصرف کرده بودند
 حضرت ظل اللهی بعزم تنبیه ایشان از ایپور باکیه تازان عرصه نبرد وارد نسا
 و محمد حسین بیگ که سام بیگ کیلی همشکر که نیز اظهار یکدیگرگی و اخلاص بر این
 دو دیوان دولت اساس میکرد حسب الاشارة اقدس مل جمعی از اکراد و
 هواخواهان از جنویشان بموکل مقدس پیوست سعید سلطان بر حقیقت حال
 واقف گشته چون طاقت مقاومت نداشت با تمامی ترکمانیه آن سمت وارد
 یاغبادسه فرسخی نسا و از آنجا برهنه نوئی بخت سعید یا جمعی از روسا و از آستان
 آسمان فرسنگشته اظهار ندامت و شرمندگی و تجدید عهد صداقت و بندگی کردند
 پس نام غریمیت بجانب ایپور و العطاف و محمد حسین بیگ رخصت انصاف
 یافت در خلال آن احوال باز فرخان را چند می را خدلان گریبان کی جان
 گشته با چند نفر در خاطر زشت سرشت مخمر کرده که علی العفله گزندی زیادت
 مقدس ساند یکی از اخلاص کیشان غدر و کید بنادید ایشان را عرض خدیو
 دیشان رسانیده همگی ایشان معروض تیغ سیاست و تارک سواهی آستینید

دربیان نصیب ضاقلی خان در بار پادشاهی با مزارعی خانیکه او

در اثنای این احوال رضاقلی خان نامی از دربار پادشاهی بسطری خراسان
تعیین گشته از عرض راه درینی که عازم خراسان بود بنابر اشتها آواره شکست
ناوری که سامعه افروز در روز دیک بود اعلام کرد که آنحضرت تا در وادعانم
خوشان گشته سلسله جمعیت را با اگر ادا عقد داده به تنبیه ملک پردازند چون
برای والا معلوم بود که معامله اتفاق اگر با آنحضرت ممنوع الوقوع است بخانی
بادیران کزین و رزم آزمایان نصرت قرین لوامی توجه بجانب ارضل قدس
انداخته منزل موسوم بمیر کهریز که در یک فرسخی مشهد مقدس در سمت خیابان
علیا واقع است جولانگاه بادپای ستیز ساخته ملک نیز با استعداد تمام
مقابله شتافت و فیما بین نایره حرب اشتعال یافت پس لا و ان طرف توأم
تبع تیرا بر ایشان حکم و جمعی از اعوان سکره گان ملک از او دیار عدم ساخته
ملک از صدمه جنگل شهباز بلارک یلان مانند صید نه خم خورده شکسته
بال خود را به پناه شمشیر کشید و دیو بیحال نیز همان روز اطراف شهر را سیر
اقدام جواد صخر خرام ساخته شبیر خانه قلعه طوس اگر موسوم و قلع حاجی
تزاب و در سه فرسخی مشهد مقدس طوس در جانب غربی واقع است مقر
کو کبر نصرت انتساب کرده راه آمد و شد بر ملک بسته هر دو سه روز یک دفعه
از هم کام را با فوج خون آشام در حوالی قلعه جولان میدادند و نیز خنهای
کاری سیف و سنان خنهای اندوه ریزی خاطر محمودیان می کشاند
چون ملک رزم سبازی و میدان داری آنجناب را میدانست و معلوم او
بود که بجنگ میدان صرفه نخواهد برد از شجر جدا نموده پشت بقاعه کوفی

میکرد و بسیاری از مردم توابع و نواحی خدمت آنحضرت اختیار کرده همان
چهار دیوار شهر را ملک مالک گشت در سیاق نیال رضاقلی خان وارد
جنوستان گشته شاهویدی بیک شیخوالموابعه دیگر که همراه رضاقلی خان
بودند شعبده انگیز تر و برگشته بر رضاقلی خان حالی کردند که هرگاه جنایادری
با این نخوعرصه را بر ملک تنگ سازد و لوائى نام و تنگ افزارد سرورایى تو ضایع
و نقص در شان و شوکت تو واقع خواهد شد رضاقلی خان بعد از استماع
این سخنان کاظم بیگ نام خویش خود را بجانب نادری فرستاده پیغام کرد
که جنگ با ملک مقرون بخرم نیست عمان تهویر اکشیده دانه و قدم پیش
نگذارد و بعد از وصول و ابلاغ این پیام آنحضرت نیز دست از جنگ باز
داشته با انتظار ورود سردار جهان قلعه حاجی تراب را متفرک و فیروزی تاب
ساختند سردار نیز در سر راه اگراد جنوستان را جمع گردیده عازم مشهد مدحله
پیمای وادی مقصد گشته ملک بعد از آنکه شنیده سر رشته کار و نام اختیار
بدست سردار در آمد چون حالت او و شکر معلوم ملک بود خود را نیز در قف
چشم روشنی گفته با خاطر آرمیده از مشهد مقدس بعزم مقابله با نفسیچی و
تو پچانه از راه سروایت روانه گشت بدون اندیشه و مخالفت طمی مسافت
کرده وارد جناب و سردار نیز بنده و آنحقوق را در قلعه حاجی تراب کند داشته
از راه دامنه با اتفاق اگراد متوجه روضه فیض بنیا گشته در باغ خواجه ربیع
یک فرسخی مشهد نضب خیام اقامت نموده و در آن شب خیمه برود خود را
با بل مشهد اعلام و ایشان را با طاعت خود و کشودن در انة غیب کرد

هنگام صبح اهل مشهد بر مخالفت ملک اتفاق کرده و دروازه را گشوده با
 اتباع ملک که در میان شهر و بازار بودند در آنجا و بخت ایشان را مقید و چند
 نفر از اعیان را عرق بریزت تاب برای ایلانغ نوید فتح الباب نزد سردار
 فرستادند از امور اتفاقیه آنکه ملک بعد از ورود بجای بد مطلع میگردد که سردار
 از راه دامنه دامن همت برزده عازم ارض فیض استاب و احوال اهل
 در فتنه حاجی تراب گشته در جبابه ملک نگرده بسمت قلعه مزبور و امان و سرار
 همان شب که وارد باغ خواجہ بیج میگردد و اینچیز وحشت افزای خاطرش گشته
 با جمعیت خود بر سر راه ملک نهضت و تلافی و یقین واقع و قشون سردار
 بسته دست از اطراف جمعیت ملک حمله و گشتند اما چون ملک توپخانه و تپچی را محیط
 لشکر خود ساخته و در قشون سردار آنقدر انگیز و استعداد بود حملات آن فوج زنده کرد
 بنیان ثبات و قرار ملک نکشته کاری نتوانستند کرد و سرانجام متوفی عنان بجای
 شهر طوس معطوف داشت و بسراش راحت گشت و در بالین غفلت تکیه کرد
 لشکریان نیز شیوه سپهسالار خویش را پیش گرفته هر یک در گوشه و رخت
 آسایش فکند فرستادگان اهل مشهد بعد از ورود و بیان مزبور که جا
 سردار احوالی دیدند بتعاقب او روان گشتند در مکان مزبور و در محضر
 سردار و مرده رسان این اخبار گشته سردار نیز با بیل خان حاکم سفراین
 و کاظم بیگ خویش خود را با جمعی از قشون در کمال تعجیل بجانب شهر کسپیل
 کرده و بضبط شهر را تحت و چون ملک محمود صیانت حرم و منسوبان خود را
 بهمدی نام مشغول کرد که در آن آوان و کیل جهات دولتش بود و محمول شد

او را در ارک گذارشته بود ممدى آن شب سرم و کسان ملک را بر داشته
 بروج اطراف دروازه ارک متواری و مشغول و قلع و خود داری شده
 و همان وقت کس فرستاده ملک را ازین واقعه آگاهی بخشید ملک فی الحال
 با توپخانه و جمعیت خود بجانب شهر ایستاده از دروازه ارک که در تصرف
 ممدى بود داخل شده و ابواب جنگ کشوده و قزلباش سیه را پی ثبات
 از جای رفته و دال صبر و قرار و شهر را گذاشته فرار کردند ملک با شهر را
 متصرف گشته با شهریان تفاق اندیش راه مواخذه و مصافحه پیش
 گرفت حضرت ظل التمی هر چند که آن آینه آغاز کار انجام را بعین الحقیقین
 دیده میدانست که مال کار سردار تا پایدار بجا قرار خواهد یافت اما بعد از آنکه
 غیبه سر بسته این امر بهم در گلین سوانی گلی کرده معلوم نظار گیان آن
 چمن گردید که دو حربه فاقیت آن طایفه را جز ثمر نداشت و گلستان احوال
 نشان را امید بهاری نیست بدون اینکه سردار از ملاقات نماید غم میورد
 کرده سردار نیز متوجه جنبو نشان شد و بعد از دو سه ماه باز تهیه سرداری را
 از سر قزلباشیه اگر او را برگرفته هوس جنگ و باطله حیات اعاده این
 تمنای موهبتی کرده بر سرش شد آمد دوباره ملک محمود بمقابله او پرداخت
 و او را به سمت جنبو نشان کرزین ساخت این دفعه کار سردار با طره از حلیه
 انتظام عاری گشته دیگر بودای اقتدارش قد علم نکند

دربان سردارى محمد خان ترکمان طه و بروج

سلطنت از ملک محمود و محارباتی که فیما بین حضرت طاهر الهی و نموده

در آن آوان آذربایجان مقرر گشته پادشاهی می بود چون این خبر بسمع عیان
آن دولت رسید رقم عزل بر صفحه احوال رضاقلی خان کشید و محمدخان نیز همان
را بفراری خراسان منصوب ساختند اما پیش از آنکه محمدخان وارد
خراسان شود ملک عرصه ملک را خالی دیده اولاً تسخیر نیشابور را پیش
نهاد ساخته ملک اسحق برادر زاده خود را بر سر نیشابور فرستاده و عجت
بیات ساکن نیشابور چون در عرصه خراسان سوامی جناب نادری کسی
که امید یاری و توقع مددگاری از او توان داشت نمیدیدند در مقام
استعانت درآمده حقیقت حال را بحضرت نعلام و آنحضرت نیز بنوبه توجیه

موکد الاقره رسان مدلول کریم و کرمین قریه اهل کناها
فجاءها باکستاناً کشته خود را مستعد و سبک جمعیت از انشاریه
و اگر ادکلات دره جزو ابیور و منعقد ساخته متوکل بخدای یگانه و بعزم
امداد ایشان روانه گشتند و اگر از جنویشان نیز بموجب اشاره اقدس
بعسکرها یون پیوستند و بعد از ورود به نیشابور ملک اسحق مغلوب و مقهور
و جمعی از اتباع او از مرطبه حیات و ورثه خویش در باغی متحصن شده
بعد از وقوع این امر ملا محمد رفیعای کیلانی ساکن ارض اقدس که سرآمد مصلحت
عصر بود از جانب ملک برای اسلح ذات البین وارد نیشابور گشته چون
شیوه جوانمردی و فتوت اقتضای حمایت طرف عاجز و زبون میکرد

مروت گريمانه مقتضه آن شد که ملک اسحق را از تنگناى تحصى مخلص روانه
 ارض قدس سازند که بمعامله رسم عاجز نوازی ملک را رهن احسان و سر
 افزای ساخته استکشاف رای واراده او درین ضمن کرده باشند طایفه
 وحشی نژاد اگراد بنا بر واقعات زمان ماضی این معنی را راضی نکرشته قصد
 گرفتن مال و ایذاى حال ملک اسحق کردند و اراده ایشان چون پروانه اذن
 از دیوان رضای خدیو سلیمان شان نداشتند در عقد اقلناع مانده
 در هنگامیکه سرنجیه این اندیشه گریبان خاطر اگراد را در کشاکش و بازیچه شرارت
 انجیر بهوای ترکنازی فعل با دپای درون شان را در آتش داشت ملک محمود
 از حقیقت حال واقف و بصیرت تمام عازم نیشابور گشته در منزل قدرگاه
 پای اقرار افشرد و آنحضرت تیر با افشاریه و اگراد از نیشابور است مجامعه
 برافراشت چون ملک از بیم تیغ و سنان جان ستان دلیران مهابت کیش
 تو بخانه را امن خویش ساخته با خدیو ظفر فرجام هرگز بچنگ میدان اقدام
 نمیکرد کارى از پیشتر و زرفته اگر چه اساس تدارش منهدم و بعضی از
 لشکر یانش منع دم گشتند اما چنانکه نفر از افشار و اگراد رخت بستر نزل نیستی
 کشیده ابراهیم خان برادر آنحضرت زخم را گردید و بنا بر اینکه همیشه توسن
 سرکشی طایفه اگراد از مشرب بیهوش آب بى بجام خورده و در میان خود سر کرده
 کامل الای نه اشتند با او بجوار و سبائی که دست آورده بودند از صولت
 ملکی و غلبه تشویش بر یک سر خویش و راه مساکن خود پیش گرفته و از وقت
 آن جماعت کارى میدنشد ملک بعد از وقوع این حال نیشابور را محصور ساخته

اہل شہر چون خود را در معرض مخاطره و تنگنای محاصرہ یافتند از در عجز و
آمدہ قلعة را تسلیم و ملک حکومت آن ولایت را الفتح علی خان بیات حاکم
سابق لفویض نموده آہنگ ارض اقدس کردہ بعد از ورود بارش فیض
بنیاد در خود کجاست استعداد و آغاز فرمانہی و استبداد کردہ از سبک
سری جیقہ بر سر و سکہ سلطنت بر سیم و زر زدہ چون خود را منسوب بکیان
میدانست کلاہ کیانی برای خود ترتیب داد و لیکن با تفت قضا از گفتہ لسان الغیب
بگو شش میخواند قطع شد

نہ ہر کہ چہ برافروخت و بیری داند	نہ ہر کہ آئینہ سازد سکنہ بیری داند
نہ ہر کہ طرف کلج نہاد و شہرست	کلاہ داری و آئین سرداری اند

چون امانی بونیج کہ قبضہ است مابین شہد مقدس ابوہر دسر از اطاعت
بر تافتہ بود نہ بخت آہنگ تسخیر آن کردہ ملک اسحق را باین امر مامور
ساختہ مردم بونیج نیز از حضرت ظل اللہی استمداد نمودہ تا وصول آنحضرت
بہ منزل ملاد کار از کار گذشتہ و ملک اسحق بونیج را تصرف کردہ بر کشتہ بود
آنحضرت بعزم جو لکامی شہد بہمت را در کان نہضت فرمودہ ملک نیز از شہد
مقدس بیرون آمد کہ بہ دفعہ آنحضرت پرداختہ از انجا بر سر جنبو شان آید در
اشرتی کہ از مواضع شہد است تلاقی فریقین اتفاق افتادہ تہ بیری مخالف تہکیم
و دو بیست نفر متجاوز از اتباع آنحضرت قبیل و دستگیر کشتہ بقیہ بن بر
عزم خانہ و دیار خود کردند آنحضرت باد و نفروار کلات و ملک عازم نہایت
جنبو شان کردیدہ و بعد از صد و این دہن فتور افشاریہ وار باب حسین

فرصت افساد یافته از راه قصو و اعتقاد رفتن از ترکمانیه سمت درون استمداد
 آن طایفه نیز بتسویلات ایشان تارک محمد القیاد گشته آمدند که با آنحضرت بسط
 مخالفت گزیده ابیور در انصرفت نمایند آنحضرت باز از کلات عازم ابیور
 و در خارج قلعه محره آرای نبرد گشته افشاریه فرمود را با ترکمانیه شکست داده
 فراری و جمعی از ایشان را در پیغوله نیستی متواری ساخت از آنجا بخرم و سپس
 ملک مرکب تهور بسیم جنویشان برای یغمت تا وصول کوکبه الالباب ملک کران
 را تاخته و مسلک جمعیت ایشان را متفرق ساخته رایت مراجعت افرخته بود
 آنحضرت باز بجانب ابیور و عطف عنان اشهب گیتی نور در گردن لب راز
 وقوع این مقدمات محمد خان ترکمان که از دربار شاهی بیداری مامور بود و
 وارد خراسان گشته فتحعلیخان بیات که از جانب ملک بجمومت نیشابور
 اقدام داشت بسبب وصول خبر آمدن سردار جری باد ملک در مقام خود سری
 برآمده شد مخالفت ساز کرد ملک و باره از راه راست آهنگ نیشابور کرده
 فتح علیخان بمقابله پرداخت و بافتضای تقدیر دستگیر و گردن او عرضه ضرب
 شمشیر گشت و ملک مجبور بشهر استیلایافته ملک اسحق را بجمومت تعیین عزم ارض
 فیض توین نمود و بعد از تسخیر نیشابور داعیه مدافعه با آنحضرت جاگیر خیمه
 گشته ملک اسحق را با لشکرش از نیشابور طلب خود با کوکبه و از دام پیلغ خارج
 مشهور متفرس قتل کرده از اتفاقات خدیو بیهمال نیز با امام ایرد متعال رایت
 افروز جلال بجانب ارض خلد مثال گشته وارد جناب و در آنجا پیر محمد نامی که قبل
 ازین در مجادله تون از فتح علیخان و گردان شده بملک پیوسته در آن آوا

از جانب او سر گذارد و تحفظ آن نواحی بود و بعد از آن پیش آمده و مغلوب گشته
بقاعه نهر میت و موکب الانبیر با فضل قدس عزمیت نموده بعد از ورود بکو شک
مهدی و دوفرنجی مشهور از غزم ملک اقصا گشته حرکت ملک ادلیل مدکار و
علامت لطف پروردگار از استه لیسیت کوه سنگین یک فرسخی مشهور به حضرت
نمودار اینجا که پیشکار قدر در سر انجام سباب دولت این خدیو جهان داور بدو
روز و شب سیله انگیز و پای سخی در وادی حاجت وائی این خسرو نیک خست از
کواکب آبله زیر عینا شد بمیان حسن اتفاق و تائید خداوند انفس آفاق
ملک اسحق از نیشا بور جهان روز و از منزل طرق دوفرنجی مشهور کردید طرف عصر
ملک اسحق از سمت بابا قدرت و ملک محمود از طرف باغ فرورد با قدرت شوکت
بجرحه کین کا و انگیز و حضرت ظل اللہی نیز با دلیران کردن و از بسیاری خدای بی نیاز
باهر و طرف هنگامه آرای میدان ستیزه آویز گردیده تا اقول کو کوه سلطان
روز بسیار قه تیغ جهانسوز و دازنها و خرمین صبر و قرار ایشان بر آورده جمعی کثیر
را طعمه شمشیر آبدار و جمعی را گرفتار قید اسار ساخته تو بجان و نقاره خانه
ایشان را تصرف کردند ملک محمود و ملک اسحق هر دو روز معرکه نافه و بجا
قلمه شتافته در امان تواری تحسین جتند و از گرفتاران معرکه انچه اهل
مشهور بودند از دیوان احسان خدیو بهمال عطیه اندوز فرسوان نجات
و جمعی که خواص کسان ملک بودند مامور بکلات گشته کوکبه و الا بجانب
کلات انصرف یافت اما ملک محمود بعد از وقوع این شکست بانخواهی
افشاریه که در سرکشی با او بهرست در سلسله متالعشای پس پست بودند

نزد ترکمانیه درون ولسا و اگر ادخوشان کس فرستاده که فیما بین آنجا
 سازش ایشان را مطمئن بود عده نوازش کرده بموافقت او ترغیب بمخالفت
 آنحضرت تحریک نمایند ایشان نیز عده موافقت با ملک محمود بسته و کشاکش
 و ساوس سرشته اخلاص را از آنحضرت گسته آنحضرت بحمد و استماع
 اینجبر تبذیر ترکمانیه را پیش نهاد ضمیر نور ساخته هنگام صبح که ترک تیغ بند مهر گیتی
 فرزند جلوه گرمیدان روز گردید از ابیورد و سوار و در یک شبانه روز بیست
 پنج فرسخ راه را بپایان کرده صبح روز دیگر در باغباد ولسا بر سر ترکمانیه ریخته و انهم
 قتل و غارت بطور سرسبزید و از انجام دم نسا را جمع و دلالت و قتل و
 ایشان را استمالت کرده باز از راه میاب که بجای بجا ب اصل قریس حبلوم
 فرمای شهب عزم و است او از لوای نرم گشته جلادت کیشان را که از سهم
 خد نکشان عقاب پر میر بخیت و دودسته کرده در دو گوشه کمان کمین از کین
 کردند و خود با چهار صد پانصد نفر سبک روح تر از نسیم سحر و از قلع موسوم به
 و ملک محمود نیز از شهر لغزم هافعه سوار شده همین که ملاقی فریقین نزدیک
 آنحضرت بقصد اینکه ایشان را به کمین گاه دلیران کشاند و آن صید خون گرفته
 را بر سر تیر رساند جنگ بگریز آغاز نموده کمیت برق ملک را به سمت بستی و گرم عنان
 و دیگران را کرباب را تا ظاهر شعله فاروق سبک جولان ساختند ملک چون
 بپس پدید عابره بود تغیر در نظم جمعیت خود را نداده بهیات مجموعی متعاقب
 رسید و باز از گرد دار گرم گردید و کوفی از طرفین بعمل آمده چون در آن
 آوان شدت سرما خنکی را از حدیده بود و دلهای یلان از نزول برف نماند

آب در جویباران افسرده بود هنگام جنگ اسورت گرمی شکسته شد و ملک
 بجانب ارض قدس حضرت ظل اللهی بسپور در می آورده از اینجا بنا بر انقلا
 اوضلع مرو متوجه آن ناحیه گشتند توضیح این مقال آنکه از قدیم الایام
 جماعت قاجاریه مرو در صل مرو و طایفه تاتار و اعراب در خارج قلعه سکنا
 داشتند فیما بین قاجاریه بجبئی از جهات که مقتضای کون و فساد است احداث
 نفاق و نزاع شده این جماعت دیده خورد از ملاحظه عاقبت کار بنده و هر یک
 بفرقه از تاتاریه پیوسته بحامیت ایشان بمنفع یکدیگر پرداختند تاتاریه
 این معنی را منعم شمرده در صد تقویت رای فاسد آن جماعت در آمدند تا
 اینکه رفتند قاجاریه ضعیف تاتاریه قومی گشته آن طایفه بعد از ظهور
 آنانرا نکسار در احوال قاجاریه جماعت میوت را که از خوارزم آمده در محل
 موسوم بقرقوم پورت گرفته بودند با خود متفق ساخته در مقام تاخت و تار
 در آمدند قاجاریه نیز خید نفر از روسای میوت را بقلعه برده محبوس
 غفلت بر سر ایشان ایجا کرده جمعه را مقتول ساختند بعد از وقوع اینحال
 جماعت تاتار و اعراب کوچ کرده بموضع مشهور بکال که دوازده فرسخی مرو
 واقع و سراب زراعت مرو بودند افتاد قامت و از ادبای قبیله مار و چاق و ترکمانیه
 استعانت کرده آب را از قلعه گیان مقطوع و اهل قلعه را از کشت و شمع
 ممنوع ساختند ملک محمود از اختلال و صلح مرویان واقف گشته بمطبق
 استدعای تاتاریه یک نفر از ایشان را بکومت آن ولایت تعیین حاکم
 مزبور با اتفاق اشترار مار و چاق و ترکمانیه دست تطاول دراز و تا سال

آن ناحیه اتناخت و تاز کردند چون اهل قلعه از قلت آب آذوقه کار بفلک
و زندگانی بسپرد باکت انجامید دست تو مثل بر ذیل یاری و دامن مروت
و مددگاری آنحضرت زده بعرض احوال خویش پرداختند و آنحضرت نیز از راه
تقصبات بلیت بغیر تم نبیه آن جماعت از راه طرین راست غریمت آب و فراغتند

در بیان مقدمات سرخس

چون موکب و الاوار طرین گردید باعتبار طغیان آب عبور از رودخانه بیشتر
درین سمت آب مکت واقع شد چون از صیدگاه غریمت بادست تهری گشتن
ناگوار حوصله شهباز طبع غیور و مخالفت طایفه او بجایه خبرس لسبر کردی
مودود و قلی خان جغتائی حاکم آنجا در اسب و افواه مذکور بود از کنار طرین آهنگ
اتناخت سرخس کرده از بیراهه متوجه مقصد گشتند شب بر سر دست آمده باران
شدیدی شد بعد یکدلباس سیه فام ظلمت در قامت شب بزرگ آبی مبتدل
گشت و سبز خنک سپهر تیز گرد در آن سبز دین از کثرت سیلاب پایی بخت ای
و گل کردید و آن سیل کوه را یعنی لشکر آسمان اوج فرج فرج یکدیگر را بسان
موج کم کرده هر یک بسمتی افتادند و از شدت باران و کثرت گل نه حالت رکوب
بود و نه قدرت نزول سرشته جاده از دست بیک نگاه بدر رفته بهمان
طریق آنشب در مقام زمین لیس برده هنگام طلوع لشکر فجر بخارج قلعه
رسیدند مودود و قلی خان چون نوازل سماوی را بر در خانه خود و همان دید
جز انقیاد چاره ندید ابواب مغذرت کشاده و پدر خود را با پیشکش منزل
بخد متالاف ستاده سرگردگان متلایع دیگر نیز از اطراف طریق آسلاص

سپید چون تو پخته همراه نبود بکارش لعل نیر و اخته بگو چنانیدن بعضی ایلات
 امر والا عرصه دریافت محب علی سلطان جغتائی که بمجا فطت قلعجات قدم
 داشت در مقام مخالفت در آمده با آخره مغلوب و منهرم گشته بقاوت تحصین
 جست باز اهل قلععه از در اطاعت در آمده محب علی سلطان را با احوان و
 اتیل عر گرفته بخدمت اقدس آ و روزی انحضرت ایشان را با سه هزار نفر خانوار
 ایلات سرخس و تالایع کوچانیده بسمت کلات و ابیورد فرستاده خود نیز
 سایه وصول بر سر ابیورد انداختند

در بیان محاصره قلعه قوزخان تنبیهی تا تاریه مرز و ذکر وقایع آن زمان

از جمله قلعجات طایفه افشاریه قلعه قوزخان بود که متعلق به اشویریگ یا پالو
 تا آن هنگام تسخیر آن در عقدۀ تاخیر مانده بود چون عاشویریگ با وصف
 انتساب این دو دمان تخم مخالفت در زمین دل کاشته و حق ایل را
 گمان که یکن آن کاشته جعفر قلی بیگ شادلو نیز که از روسای چشمکریک جنو شاد
 بود در مخالفت آن آستان با او بهارستان گشته با عانت او آمده بود
 لهذا الوای نظیر التوای بجانب قوزخان شتق کشتا گشته در اطراف قلعه بر جای
 متین و سیبهای حکم ترتیب یافت نخست جعفر قلی بیگ اظهار لونی و عداوت
 کرده مرحمت خطا پیشکش او را با طایفه او و خصت عبور ازانی داشتند
 عاشویریگ به تنهایی با جمعیت خود میر اسم قلعه داری پرواخت از مویده
 اقبال که در ایام توقف کوکبه منصور در خارج قلعه مرزبور اتفاق افتاد

اینکه چون دراز مننه سابقه بنا بر عدم مبالات اعیان دولت صفویه سرحد
خراسان اکثر اوقات جولانگاه توسن اوزبکیه خوارزم و ترکمانیه بود شیر
غازی بتصور ایام ماضی در مبادی عهد انحضرت اظهار فتنه جوئی و زرم سکا
و بار سال جنود اوزبک هوس ترکتازی میکرد هر دفعه اوزبکیه مغلوب بیان
مغازی و مقهور میگفتند از آن معارک سربازی کشتند پس شیر غازی ترک تطاول
و دست درازی کرده بنا بر بار سال رسل و سایل و آمد و شد تجار و قوافل
گذاشت در همان اوقات جمعی از تجار خوارزمی وارد ارض فیض نمود
و بنا بر اینکه ولایت چوپان در حدود دشت واقع و مردم آنجا دولت ملک را
تابع بودند ملک بالیشان اعلام کرد که بدترقه همراه کرده قافله را بطریق رسانند
اهل چوپان بسبب مطالبه باج با تجار نزاع و ایشان را بقتل رسانیدند و اموال
ایشانرا منصرف گشتند و چون در آن آوان آوازه شوکت و اقتدار انحضرت
که ماده الحیوة مزاج فاسد خراسان و از سطوت شمشیر خون آشامش
دلنمای دور و نزدیک بهر اسان میبود و بمساع دوست و دشمن رسیده
در بار دولتش قبله انام و مرجع خاص عام بود شیر غازی بعد از شنیدن این خبر
ایلیچی بخدمت انجناب فرستاده تنای استرداد اموال منوبه نمود و انجناب
لازمه مهربانی نسبت بفرستاده او مبذول و در آن تخلص مل و استرضای
تجار شرط التفات محمول داشتند این معنی وسیله رفیع غایب نشود و این
و باعث التیام فیما بین شده بآنصدد نفاز غلامان خاص موسوم بآلتون جلور
برسم خدمت و امداد روانه موکب ظفر بنیاد ساخته انجماعت و برای قلعه

قورغان وارد معسکر طغرل و از نوازشات لایق بهره و برگشتند و نیز به سبب
 انقلاب او صنایع مرور و وسای قاجار پیرا چون پای شکل و قرار از جا رفت و
 روی امیدواری بدر باران زمینبده سریشهر یاری آورد و در پای قلعه
 مزبوره بعزم پای بوسی سر بلند و جستن و هم از جانب شاه طهماسب که
 در آن اوقات در ماندران بسر میبرد و حسنعلی بیگ معیر الممالک بسفارت
 استفسار و تحقیق کار آن کوکب جلی الانوار که از افق خراسان طالع شده
 روز بروز فروغ و ضیای اخبار عالم افزونش بر در و دیوار شهبستان کوشها
 می یافت مأمور گشت در ایام محاصره آن قلعه دیده بسر سلیمانی عبا مقدم
 و الانورانی و دست نمنا را از گلزار خدمت الالبچیدن گلهای رنگارنگ
 سعادت کرم کل فشان ساخت اینجاب فرستاده مزبور اگر می داشت
 بعد از چند روز و راه خصم کوکبه پادشاهی را به سمت خراسان تکلیف تحریص
 فرمودند و چون ترکمانیه علی ایلی ساکن درین بار تجدد مخالفت کرده بر عادت
 سابقه سر از گریبان گردن کشتی بر آوردند و تشبیه اطایفه اجماع و وجهه همت
 منصور و ظهیر الدوله ابراهیم خان را با جمعی از سپاه نصرت قرین بمحاصره قلعه
 قورغان مأمور ساخته با همان اوزبکیه و جمعی از جانبازان خاص چپاول به
 قلعه خورمند که مسکن ترکمانیه بودند اخته اموال و دواب آن طایفه را عرضه غارت
 ساخته ایشان نیز از قلعه برآمده همیای جنگ جمعی از ایشان بشامت
 پیمان شکنی بدستیر و گلوله تفنگ گردیدند و دلیران بر سر قلعه پویشش برده
 شیر حاجی را تصرف کردند و قلعه در شرف تسخیر برآمد که ابل و قلعه بر دامن

استیمن آونجه حضرت ظل الهی دوباره از اعمال ایشان عذر پذیر گشته
 رایت انصاف افراختند بعد از ورود کوکبه والا بنزدیکی قوزخان عاشور
 بیگ قلعه‌داری را بیفایده دید قلعه تسلیم نموده سر بر بقیه القیاد گذشت
 پس کسان شیرغازی را که مدتی در کاب همایون ساکت طریق سر بازی بودند
 بعطای اسب خلعت نوازش کرده مرخص ساختند و چون تنبیه تا تاریه
 پیش نهاد ضمیر قدس تخمیر میبود از راه چپ و حوض خان و عباسی باد حست
 مرور امطر ح فروغ ماهیچه لوی خورشید ضیا ساختند و لاکس بدالالت
 فرستاده انجاعت سر از اطاعت بر تافتند آنجناب متوجه ایشان گشته
 فیما بین جمادله واقع و انجاعت مورد تنبیه بلیغ و جمعی از ایشان معروض تیغ
 سیرین گشته کوچ و کلفت خود را گذاشته بسمت بنیدر و شتافتند و قلعه
 پامال و حال نسوان و عیال آن طایفه تبصره در آمد پس حضرت ظل الهی
 مال و عنایم را بغازیان عنایت و اسرای ایشان را مرخص ساخته عنیم
 تعاقب فرمودند انجاعت از باب استیمن در آمده آنجناب طایفه مذکوره را
 کوچانیده در صل متلعه مرو ساکن با فرقه قاجار صلح داده هر دو گروه را
 مورد عواطف علیا و رؤسای فریقین را از ملتران رکاب والا ساخت
 اعراب را با کوچ یا بیور و فرستاده عازم ارض قدس با مالی مشهد
 مقدس فرمان نوشته فرزده رسان توجیه کوکبه مقدس گشتند

در بیان توجیه حضرت شاه طهماسب بنم مقابل ملک محمود

بجانب جنوشان و در جناب نادری بہو کب شاہی وقایع آن ایام مہمنت نشان

بعد از حرکت موکب علی بجانب مرو ملک محمود چون کریان خود را از چنگ خصم

قوی دست نادیہ بضمون اینکہ	مرد خستہ چو پنهان شود
شیدہ باز گیر میدان شود	فرصت یافتہ از مشہد مقدس

بجانب جوین و اسفہرین مرحلہ پیا گردید کہ شاید در آن ناحیہ بشاہ طہاسب

تسلط یافتہ باخلال کارش پرد از دوسر شتہ دولتشن از نظام اندازد چون

صیت مردانگی و فرزانی آنحضرت در حد و دخر اسان بلبند آوازہ و گلزار

افسردہ اوضاع آن دیار از زلال جو بیار تیج آبدارش تازہ بتازہ قہرین طراوت

یہ اندازہ گشتہ ولایات نواحی ایور و مطلع ماہ لوای فلک نور در انجناب

می بود شاہ طہاسب کہ در آن آوان در شاہ رو و بسطام توقف داشت

بعد از استماع حرکت ملک محمود بجوین بسپہمداری فتحعلی خان قاجار بامید

یاری و مظاہرت اعانت و مدد گاری آن زمیندہ سر پر شہر یاری از راہ

جاجرم و اسفہرین دانہ در حین حرکت خود حسنعلی بیگ معیر المملکت را

بخدمت والا فرستادہ تمنای مقدم انجناب فزانہ و نادر زمانہ نمود اما ملک

محمود تا آن زمان قلعہ جوین را در سر راہ محاصرہ کردہ تصرف مشغول تسخیر

نواحی بود کہ آقا زہ انصاف موکب نادری از مرو و غریمیت انجناب بجانب

ارض اقدس حشت افزای خاطر ملک گشتہ دست از گریبان سایہ جمال

باز داشته بسمت مشهد مقدس شتابان گردید مقدار آن حسن علی بیگ
نیز از جانب حضرت شاه بی بخیریت الایوبیست چون خبر آمدن شاه طهماسب
بمسامح اطلاع واقفان عقبه دولت رسید غریمت جانب مشهد را موقوف
و عنان یکران جهان پیاپی بجانب جنوبشان معطوف ساختند اما در عرض راه
همیشه از خاطر خطیر طور میکرد که چون فیما بین انجناب و اگر ادسایقه نزاع و عیار
نقدار در غایت ارتفاع است احتمال دارد که بعد از ورود مومک الایوبیست
آن طایفه در میان احداث فتنه و شر و کار انحضرت را با شاه طهماسب نیاسازی
منجر کنند از اینجا که همیشه خداوند مسبب الاسباب سبیل انگیز دولت انجناب
بود و عکس این معنی از پرتو تقدیر صورت نگیرد

صد نفر از آن طفل سر بریده شد	تا کلیم الله صاحب دیده شد
------------------------------	---------------------------

شرح این احوال آنکه فتح علی خان بعد از ورود شاه طهماسب به نیرنگ
بعضی از طوایف اطراف را بدو بدگاه شاهی آورده از انجمله از طایفه اگر اد
جمعیت کامل بقادیا فتنه بود و شاه طهماسب را با خود سر کران میدید عاقبت
اندیش کار خویش گشته و سبیل جوی آن شده که بفلاح تدبیر سنک تفسر
بمیان آن طایفه اندازد و خود را در امور دولت مقتدر سازد و بخت قلی بیگ
شاد نور که از معتبرین جمعیست که بود و امور ساخت که با اتفاق ایل خود تپه نائی
بر سرش مهر فتنه با ملک هنگامه جنگ گرم کند تا گو به شاهی وارد شود و چون
عقل خردمند از قبولین کوتاه تکلیف تراشی داشت بخت قلی بیگ سر
اعتذار پیش آورده شاه طهماسب به تیغ تدبیر فتح علی خان او را گردن زد

و این مقدمه باعث وحشت آن چوخی خصلتان گشته چون ابواب قلعه
بر روی خود بسته دید بدجوم عام و از دحام تمام دیوار قلعه را شکافته بهیات
مجموعی بیام تپه یک فرسخی جنوبشان رفته در آنجا بنای جمعیت گذاشتند
و در آن شب غلغله و غوغا در میان اکراد و قشون استر اباد بلند بود و هر جا
بگروی دست می یافتند از لباس و یراقش عریان میکردند اگر چه از ره گذر
بعضی امور غبار افکار فیما بین آنحضرت با اکراد متصاعد بود لیکن در این وقت
آنطایفه چون از دامن چاره گسسته دیدند از یام تپه جمعی از روسای ایشان
بشکایت این حکایت عازم خدمت آنجناب گشتند و در منزل میاب در
حینی که آنجناب متوجه جنوبشان بود بر کاب مستطالبش پیوستند و بکلفت
یعین عهد بندگی بستند و صدیقه سام یک کیل چیت کزک را برای تویذت بای
القیام در جهان مجمع نامزد آن نریمان فرستاده کرده برای دفع شکر آب شیرینی
خورند و بمفاد العبدید و الله تقدیر آئینه تدبیر فتح علی خان صورت نمای
عکس مطلوب او و عکس پذیر صورت مقصود آنجناب گردید الفقه آنجناب در
صد و استمالت اکراد و منع فساد در آمده چند نفر از افشاریه را همراه کرده نزد محمد
حسین بیگ که سام بیگ وکیل و شاهپوری بیگ شیخانند فرستادند که مصداق
حرکتی نشده منتظر در و دمویک الا باشند و از جهان مکان معیر المملک را نزد
شاه طهماسب و فتح علی خان فرستاده پیغام کردند که هر خپدا این نوع سلوک و
ناسازی در چنین وقتی که بهنگام دلالت ترخیب لیران نازی معارک سربازی
مقررون بصلاح نبود حال خود بکمال تقدیر چنین اتفاق افتاده من هم متعاقب

وارد شده اگر ادرامی آورم و فردیکه خسرو و پیارگان بزم فلک اینور حضور خویش
بر آراست آنجناب با گو کبه تمام وارد جو نشان و شاه طاهر سب را ملاقات
کرده عذر خواه گناه کرده شده رفع ماده نفرت از جانبین کردند و در آنجا
حکومت خویشان بموجب شاره آنحضرت بچهر حسین بیگ مرزبور تفویض
یافته خطاب خانی فایز شد پس لواهی جهان کشاد در بیست و دوم شهر
محرم الحرام سال ۱۱۰۰ مطابق یونیت میل از جو نشان بعزم تسخیر ارض اقدس
نهضت نموده اولاً ملک از عرض راه با طاعت دعوت کرده چون ادراسر
پنج غفلت کریبان گیر برشته بختی او شکاشته کمال تقدیر گشته بودند و آن
جواب جواب داده بگریختی برخاست و در آنکشت و راه قمر و کشته
در شهر بر لبست و موکب مظفر در دوم ماه صفر وارد خارج شهر مشهد مقدس
و از حاذی ارک از جانب کوه سنگین در کمال غر و تمکین با گو کبه رنگین عبور و
زاویه مقدسه خواجده بیج را مقرر سپاه منصور ساختند و در حین عبور از کنار
شهر ملک محمود از برج ارک بانداختن توپ و بادیلج پیغام نافرمانی بگوشش
همنان میرسانید جناب ظل اللهی با فوجی از لشکر دشمن کوب تا وقت
غروب در پای حصار ارک با محمودیان آتش افروز ناز و حروب شده
هنگام شام مانند صحر عالم که عازم آرامگاه گشتند ملک محمود از اطوار طلوع نیز
طلعت خدیو میمال که هر روزه مانند خورشید انور از کنار برجی تابان
نیشد بزر وال و وبال اختر و دولت خود فال زده در ششدر حیرت سر سیم
گشت اما هر روزه خدیو از جنبه با طایفه اقتداریه باقی منتظران بیای حصار

شهر بندر رفته و از قلعه نیز جمع برآمده پشت بقلعه کوفی میگردند تا اینکه
قتل فتحعلی خان بوقوع پیوست

در بیان مقتول گشتن فتحعلی خان قاجار

چون در حین توقف شاه طهماسب در بسطام خبر آمدن ملک محمود بنجم
بسماع اعیان آن دولت رسید حرکت قاجار به استرآباد بدین تدارک
و استعداد اتفاق افتاد ایام سفر نیز امتداد و دهم سردی لشکری اشتداد
یافته سپاهیان را طاقت یساق نماند هر چند که فتح علی خان یک دو دفعه
مصدر خد متی شده در آن اوقات پیشرفت کار سلطنت منظور میشد
اما چون مزاج شاه طهماسب را از استقامت دور میدید و از کارکنان
آن دولت چون اطمینانی نداشت ناچار بیسایمانی لشکر را وسیله کرده از خدمت
شاه طهماسب مستعفی رجعت کرده که با استرآباد رفته تهیه لشکر بآن کرده
باز در ابتدای حوت حاضر شود و از آنجا که خصمت و در چنین وقتی موجب بین
دولت بود هر چند که امنای سرکار ظاهر اظهار رخصت میدادند اما در باطن
بفکر دفع او افتاده چون بدین اعانت جناب نادری از عهده گرفتاری او
نمی توانستند برآمد شاه طهماسب در خلوت مکنون درون با انحضرت
در میان آورده از جناب سر مودند که گشتن او با شیوه عروت منافی و
جهان حبس و قید اورا کافی است هرگاه خاطر شاهی باین معنی متعلق باشد
اورا گیرانیده روانه کلات نمایند مشروط بر آنکه بعد از فتح مشهد و تقدیر آن

مرخص باشند شاه طهماسب برین پنج اقرار نمود پس وز چهاردهم سفر آن سال
فتح علی خان را بار و وسای قاجاریه که در دربار شاهی حاضر بودند کرایه کرده
فتح علی خان را در خیمه انجناب محبوس ساختند شاه طهماسب چون میداد
که انجناب به قتل فتح علی خان رضا نخواهد داد بطاهر باراده خود نکرده طرف
عصر که انجناب بو توق پیمان مستظهر بوده و در دربار پادشاهی مشغول
رتق و فتنق امور رعیت و سپاهی بودند بعضی از نزدیکان شاه طهماسب
که کینه فتح علی خان در سینه مخمور داشتند در جزئی ممتد کرده مهدی نام قاجار
را که با فتح علی خان خونی بود از جانب شاه طهماسب بقتل و مامور ساختند
کما شدگان انجناب را خیال آنکه شاه طهماسب خود سر مرگ این امر
نگشته البته با اشاره انجناب خواهد بود جرات منع نکرده مامورین باتمام
کار او پرداختند و سرش را بخصو آوردند پس حضرت ظل اللهی متکفل امور
سلطنت و مهمات ملکی خراسان گشته ایشک آقاسی باشی کری دیوان اعلا
به کلب علی بیگ ولد بابا علی بیگ تفنگچی آقاسی کری بعداوه حکومت
سنه وار بشاهو یردی بیگ شیخانلو تفویض یافت

در بیان تسخیر ارض اقدس

بعد از وقوع قضیه فتح علی خان حضرت ظل اللهی بیهستیار ی تائید یزدانی
که بهمت تسخیر ارض اقدس بته هر روزه بر سر قلعه رفته معرکه ستیزه و آویز را
افسوده نمی ساخت اما ملک چون بر سانحه قتل خان مزبور مطلع شد

حیاتی تازه یافتن این معنی را موجب احیای دولت خود دانسته دلیرانه مصمم
 شد که بغیر جنگ بر سر اردوی پادشاهی آید آبخناب از شنیدن این خبر
 سبقت جست ساز نرم و قصد ارض قدس از خواجہ ربیع تحرک لوای غم
 کرده ملک تیر باتو بخانه دستدار و بقاله شتافت و در نیم فرسخی خارج قلعه
 تلاقی فتین واقع گشته شکست عظیمی بشکر ملک راه یافت و جمع کثیری
 از عیال و احوال او با ابراهیم خان نامی که توپچی باشی ملک بود بر خاک
 بپاشید و قلعه بجانب قلعه نهر میت و تحصیلات اختیار کرده و دیگر باد و گاه
 نیار و دود و دوا و در قلعه محصور و دلیران جلالت کیش و ملک گرفتار و رطبه
 حیرت و تشویش می بود تا اینکه معلوم دور و نزدیک شد که اورا هیچ وجه
 روی بهبودی کار اورا آلی محمودیت نزدیکان او رفته رفته و امن گیتی از او چیده
 از آنجمله پیر خنای که در معرکه تون بملک پیوسته سردار حمله الملک او شده بود
 چون دولت ملکی را نقش بر آب و نمونه موج سراب دیده در جزو علی خان
 نام مابین خود را بخد مت حضرت ظل للمی که از ناصیه حال هایلوش انوار آید
 تابنده بود و فرستاده پیغام کرده که اگر اطمینان کامل از جانب آبخناب
 حاصل شود شب مستحقین دروازه سمت میر علی امویه را گشوده دروازه را میکشایم
 جمعی از لشکریان در کمین بوده بجزو اعلان من داخل شهر شوند پس در شب
 شانزدهم شهر ربیع الثانی ۱۱۳۹ لله مطابق یونیت نیل هنگامی که ظلمت لیل پرده
 غفلت بر دیده غنودگان بستر خاک آویخت و سپهر راه افواج انجم و اختر را
 به تسخیر شهر سپهر را بخت آبخناب باد و از ده هزار پیاده از راوی خواجہ ربیع

آهنگ پامی قلع کرده در سمت دروازه محمود در کمین کین ایستاده ظهور
و عده پیر محمد را آماده شدند پیر محمد بر وفق تمهید آتش پاسبانان برنج را
کشته سرهای ایشان را پامی قلعه افکنده و در دروازه را کشاده خدیو آزاده
بنیرومی بخت خدا داده با پیا دگان تنیغ زن و بهادران صف شکن در نخل
شهر گشته آن حوزه خلعت قرین را تا صحن مقدس چهار باغ متصرف شدند
مجدویان که در محلات و بروج مشغول محاربت بودند از مشاهد این حال سیرا
خود را بارک رسانیده متحصن گشته ملک محمود هنگام طلوع صبح از دو طرف یکی از
سمت خیابان چهار باغ و دیگری از سمت خیابان سفلی در کمال جلد است
شورش یورش پیشه شهر در افکنده حضرت ظل اللہ نیز با پیا دگان نرم کوش و
سپه داران جوشن پوش را پیش نهاداخته با تمشیرهای آخته از دو جانب بجنگ
پیر و آخته و تاپای ارک نخل حیات بسیاری از ایشان را به برگ ساخته انجمت را
بارک کر زینیدند و آن روز تمام شهر تصرف لشکر نصرت قرین در آمده بعد از آن
اعلی حضرت شاهی از خواجہ ربیع عازم زیارت و طواف و سعادت اندوز
تقبیل آستانه مقدسه ملائیک مطاف گشته باز بار دوی خود انصراف کرده رفته
دیگر حضرت ظل اللہ آهنگ یورش رک کرده چونکه خاین روسیاه شب از
بیم تسلط اقران هراز شهر بند جهان بارک عدم گرفت ملک چون راه تیرا بسته و
دست چاره را شکسته دید از دست ایشان در آمده حقیقه زیاده سری و راه و تم
چاکری را از سر گرفته تخت و اثاثه سلطنت را که متب کرده بود همراه آورده سپرد
اما عهدی نام که در بدو حال تون تاب کرمانه مشهور و بمناسبت آن عمل در ایام حکومت

توین با ملک کلنج آمیزش کرم کرده بود درین اوقات بر سنده و کالت ملکی تکیه
زده منشأ ادعوی او بود بیا سارسانیده سایر متجذبه و اعوان ملکات
مورد عفو و امان گشتند ملک محمود از راه تلمیذین یکسوت فقر تلمیذین حقیقه
تَرْکُ الدُّنْیَا لِلدِّینِ أَحْسَنُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ ترک ریاست را ترک تارک
تجرید ساخته تنگ قناعت بر خود بست و تخت را بخت پوست تبدیل
از خرگاه دارائی بخیلندری درویشی نقل و تحویل نموده در یکی از حجرات آستان
مقدس بر سر خمی شست پیر محمد از ادین خدمت حاکم جام و جرع غرض
جام مرام گشته بخطاب سلطانی فایز گشت

در بیان توجیه مکتب نادری بجانب خودشان و صادرات آن ایام نسخه نده نشان

بعد از آنکه کلید فتح مشهود مقدس بر در بازوی دلاوری بسیر نیچ تصرف آن
زیبسنده سر سرمدی در آمد و چندی از این معنی برآمد غریت توقیف
در ارض قدس پرورد در خاطر انور تصمیم یافته جمعی از افتخاریه سکنه ایور و قوچ
را برای محافظت سرحدات آن نواحی گذاشته بقیه را با شاهزاده رضاقلی میرزا
و حرم محترم بارضل قدس آورده آن مکان نزیمت بنیان را که منظر محو احسن است
مستقر آو مقاماً بود و دولتی توقیف قرارگاه دولت ساختند و چون
در مبادی حال منوی و هم و ضمیر قدس آن بود که بعد از تسخیر ارض فیض نمود
صده و مناره استانه مقدسه رضویه مذکور اند و در آنجا حکومت

با بنجام آن امر خیر فرجام صادر گشته مناره گنبد مبارک چون بے قرص بود
 مناره دیگر از محافات آن باوج عیوق افراختند که قیام چرخ برین راعم و دو
 دیده مهر و ماه را دو میل زرانند و باشد آنجا اصل حضرت ظل الهی بعد از نزاع
 از حل و عقد آموز خراسان کس برای عقد گوهر مقصود که سابقا در ایام تهنیت خوانشند
 آن معامله شده بود و در آن جنوستان و چون بعضی از جماعت عراقی و آذربایجانی
 که مقرب بساط سلطنت بودند از جانب آنجناب تمکین نمی یافتند و اقتدار
 آنجناب در مهمات ملکی ناملاطم طبع ایشان بود و خضیت در صدد اخلال برآمده
 شاه طهماسب را غیب رقیب این مطلب کردند و مایه فوْظ مِنْ قَوْلِ الْاَلَاءِ
 سَرَقِیْبَتْ عَیْنُکَ آن طایفه سست عهد شیرین سخن سخت شد و فرستاده
 حضرت ظل الهی را بے نیل مقصود باز گردانیدند چون تحمل در این قسم امور را
 حوصله مردم بازاری که از عار و حمیت عاری باشند بر نمی تابا بچنین هر و
 غیور چه رسد آنحضرت قطع و فصلین امر را به قبضه شمشیر که محاکمه مردم و
 امر در حواله با و ست رجوع و در دم با هوا خا مان جان فشان عازم جنوستان
 گشته سده فرسخی جنوستان را مضرب خیام عزوستان ساختند و منظور اینست که
 در جنوستان شاه طهماسب اگر ادبهمه حاضر باشند بهر نحو که مقدر شده باشد
 این کار فیصل ایدمقار آنحال شاه پوریدی خان شیخا نلو حاکم شیر و از شیراز
 سبز و دار و در جنوستان کشته محمد حسین خان حاکم آنجا نوشته را که حضرت
 پادشاه در خصوص این مطلب با و تحریر و بی محایا کشف نقاب از چهره شاه
 مافی الضمیر کرده بود و بخدمت آنجناب ارسال داشت با و صف اینک آنجناب

صورت این معنی را در پرده خفادشته ظاهر نکرد هنگام شام که خست تیز رو
 همه از منازل سپهر در طلوع عیده تن تنها بسوی شهرستان غرب گرم شتاب
 شد شاه طماسب بر منمائی تدبیر مهنران رکاب مقتضای ایام شباب بدو
 اطلع خدیو فلک جناب بر بسی سوار و مهنری از اطمینان با و رفیق و یار گشته
 جریده و تنها در لباس تواری خود را بشهر رسانید صبح که حرکت او بر ای جهان آرا
 انکشاف یافت اسباب کار خانات سرکار او را که در معسک طغر اشراف ارض اقدس
 بود برای اینکه با پمال تغلب دست فرسود تصرف دیگران نکرد مضبوط و ملبوس
 و مایحتاجی که برای سرکار او در کار بود بجنویشان ارسال و تتمه ابراض اقدس
 برگردانیده از منزل مزبور حرکت و هیوسف آباد که در سمت غربی جنوبشان
 واقع و مجر اگر او بود نزول و راه آندو شد ابر قلعه گیان مسدود ساختند در
 حین هجوم و موکب الا از حوالی جنوبشان فوجی از اگراد سر راه بر جنود و جملات بنیان
 گرفته ببار و سپیکان تیر و کلوله تفنگ اشتعال نایره جنگ کرده انهم را یافتند
 شاه طماسب بترکیکست بایه تدبیر شاهپوری خان و باقی اعیان دولت
 که نبض شناس مزاج او بود ندیده از روی کار برداشته ارقام باطراف
 ممالک خصوصاً بحکام کرایی و مازندران و استرآباد نگاشته حضرت ظل اللهی
 را بخیانت اسناد و از انکده استمداد کرده بملک محمود و ملک اسحق و روسای
 سپاه نیکه در اردوی بهایون میبودند ارقام فرستاد که ترک وفاق آن زبده
 آفاق موده افاق پیش گیرند ملک محمود اگر چه نخست ابراز فرمان شایبی نکرد
 لیکن چون دانست که با مال برود خواهد کرد بعد از چندی بنظر اقدس رسانید

هر چند که این معنی سبب نفار خاطر والا گردید اما از مواخذہ آن ناسپاسی حق
 ناشناسی تجاہل فرمودند و بعد از چندی جمعی از ایلات اطراف آباد قلعه
 گیان آمدہ ایشان از طرف بیرون قلعه گیان نیز هیئات مجموعی با سوار و پیہ
 از اندرون هجوم آورشدند و مستعد قتال گردیدند حضرت ظل اللہی بادر این افشا
 و اخلاص کیشان جان نثار بمعزہ کارزار برآمدہ فریقین ہم درآ وختند و غبار
 عرصہ ہجرا پر بخ و دوار برانگیختند جعفر قلی بیگ شاد کوک از معارف چشکرک
 بود و در آن روز بگولہ زنبورک گشتہ کشتہ جمعی کثیر عرضہ شمشیر ابدار و تیر
 اسار گرفتار و بقیہ ایشان کرم خیز میدان فرار شد و روز دیگر جماعت قراچورلو
 کہ در میان طوایف اکرا و صاحب شمشیر بدلاوری ممتاز و شہید جمعیت
 کردہ بغرم داد شاه طہاسب آہنگ قلعه کردہ حضرت ظل اللہی بعد از
 طہور سیاهی آن را بہن طریق بیراہی سر راہ برایشان گرفته از آن جماعت
 نیز جمعی قتل و اسیر کردند و چون در آن صحرا و دشت حبس گرفتاران
 آن طایفہ وحشی حصلت تعذر داشت چاہ طولانی حفر کردہ ایشان را بآن مکان
 انداختند بعد از چند روز افنای ایشان را منافی مروت دانستہ بقتضای مقتو
 و رعایت ایلمی مرخص ساختند و با و عفت اینکه سر مادر آن سال بجدی اشتداد
 داشت کہ کوہ و صحرا متصل از برف در چادر پیہ دار بسیر میکرد و آتش سوزان
 اگر از بستر بجایی خاکستر سر بر میگردید بر جای خویش سر و کشتہ میزد و جنوشتان را
 در کمال شدت محصور کردہ قلعه گیان را بنگاہی حیرت انداختند و آن جماعت بعد
 از چند روز سابلہ بآنجینہ آنجناب را بہنر طلب تکلیف آنحضرت سر ذوق بہ زبان

سیف قاطع جواب آن حرف نحیف میدادند و طایفه مزبور چون دیدند که از تو
وسایط کاری انجام نیافت مستدعی شدند که آن عزیز مصر قبایل از یوسف آباد
حرکت و غریمت ارضل قدس کرده ایشان هم متعاقب شاه طهمااسب از جنوب نشان
بارض فیض بنیان برده امر معهود را صورت دهند و کارکنان آن دولت را غرض آنکه
شاید قاجار از حکام ولایاتی که در مقدمه جنوب نشان از ایشان استمداد کرده بودند مدد
رسیده از قرار خود نکول و مفر بور را برای شاه طهمااسب که آغوش تمنایش
خمیاره کش شوق این مطلب بود صورت حصول دهند اگر چه دلاوران
رکاب از بسکه سرگردم رضا جوئی آنجناب بودند برفت زمستان را بستر قائم تصور
کرده از خدمت اظهار دل سردی نمیکردند اما چون دواب و مرکب از شدت
سرماد و معض تلفت بود و خدیو فرزانة نیز از مبادی کار پیشینه متوکل بخدای یگانه و
عامل حسن مدارا با آشنا و بیگانه و جمیع خاق زانه می بود بلا حظه هوای کار دگر
حرکت و غریمت ارض فیض البر که کرده و بعضی از سپاهیان خاصه شاه طهمااسب
را نه در صف اندس برای او فرستادند باز حضرت شاهپری و اعیان آن دولت
بنابر امداد گذشته اهل قائل می پیوندند تا مقدمه کرایلی واقع و از رسیدن
کوک بایوس گشتند تبیین این مدنا آنکه محمد علی خان قول را آقا سنی سابق
ولد اصدات خان که در ایام اقامت در فتح علی خان قاجار از دربار شاهپری دور از بساط
قرب همجو گشته و رازندان می بود و بعد از قضیه فتح علی خان از جانب شاه طهمااسب
بامور شد که خرنیزه و سباب سلطنت را که در رازندان میبود و بار دومی شاهپری
نقلی مساید منشا را به بروفق فرمان عمل و جمعی از غلامان و خاصان که از شدت

دی دم سردی فتح علی خان در قشلاق ماندن در آن متواری بودند دوران را
 بکام و روی دل زایام دیده آفتابی شده همراه مشارالیه بجزم امداد اگر اد
 آهنگ خراسان کردند بعد از ورود بجا جزم من اعمال کرایلی رحیم خان حاکم
 انجا علی الغفلة جمعیت کرده شب بر سر منزل شرف الدین نامی که از ملازمان حکام
 استرabad و در ایام هرج و مرج صاحب جمعیت و شخصیت استعدا شده به محمد علیخان
 پیوسته بود در نتیجه بسبب سابقه نزاع او را قتل رسانید روز دیگر که
 صبح از آفتاب بخیه خونین چهره چرخ برین کشید آهنگ منزل محمد علیخان
 کرده محمد علیخان تمامی خرنیه و اثنائه سلطنت را گنداشته فرار و رحیم خان
 نیز یکی آنها را مجوزة تصرف و اختیار خویش در آورد و اینجاست که سید
 شاه طهما سبک اگر در سیده یاس کلی در احوال ایشان راه یافت لابد شاه
 طهما سبک جنوشتان حرکت کرده در حوالی نوروز وارد ارض قدس شده
 پس حضرت ظل اللهی کس نزد رحیم خان ارسال و تمامی خرائن و سباب نهویه
 را اتمه داد و وصل سرکار پاوشاهی ساختند و در بهمان آوان حضرت
 ظل اللهی شبی بعد از تجرد از علایق جسمانی و هوا جس نفسانیه و اتصال
 بحجرات علوی و مشاهد صور غیبیه و تفصائل از انوار قدسیه در عالم رویا
 دیدند که مرغابی بزرگ که آنرا قوئومیند نمودار گشته آنجناب آفتنگی در دست
 داشتند بجانب او خالی کرده قور بدون آنکه آفت زخمی رسد زده در بغل
 گرفتند بعد از آن بخیمه قبایی که مخصوص آنحضرت بود درآمده در برابر آن خیمه
 چشمه و حوضی در میان آن حوض ماهی سفیدی بود به بزرگی بره که چهار شاخ

قوی داشت آنجناب بحضرتان فرمودند که آنرا بگیرند بهمه فتنه ننویسند گرفت
آخر الام خود دست انداخته آن را نیز گرفته در بغل گذاشتند و صبح این خواب را
به نزد یکان حضور بجایون نقل کردند شخصی از حضرات این شعر را خواند که اگر در
خواب بینی مرغ و ماهی نمیری تا به بینی پادشاهی و تعبیر این خواب حقیقت فرجام
که آینه صورت نمای معنی وحی و الهام است فی الحقیقه این است که چنانچه
تو که بزرگترین مرغایان است پادشاهی این خدیو بهمال پیر اعظم سلطنت نماید
و صید ماهی چهار شاخ سفید اشاره بر این است که تاجداری مملکت چهار
پادشاه آنجناب تعلق باید چنانچه ایران و هند و ترکستان و خوارزم بخوره
تصرفش در آید

ذکر وقایع قوی سیل مطابق سال بهایون فال ۱۳۹۱ هـ

در بیست و ششم شهر رجب خسرو بیارگان رخت بشتان حمل کشیده
شاهد گل پیرهن بهار در شبستان چین دامن جویبار آغاز جلوه گری کرد و در میان
دلارای لاله و ریحان در حجاب گلشن نمیشو و نما برخواستند و مشاطه کان قوه
نایم چیره لاله رخان لیسری و یاسمن را بغازه و گلگونه و گلشن آریستند و عنده لب
شوریده حال و عشق کل لشور انگیزی تنیغ زبان تیر و فاخته سوخته بال
در بهوای سرو سبزی رقیبان دی کو کوزان از سینه نو خیزار و
برکت شن و خنجر خوریز نمود اگر اد که سخنان ایشان مانند آب و رنگ بهار
بے اعتبار بود از آمدن تقاعد و رزیده اگر اد سکنه کلات و دوره جز را

بر انگیزه و آن طایفه دره خیر بسپردگی شکر نام چشکر که جمعیت نموده آغاز نشو
 کردند و تا تاریه مرو نیز تحریک ملک محمود طیل باغیکری گرفته و جمعی از قاجاریه
 مرو را مقتول و قلعه را محصور و تصرف کرده نقاره بنام ملک محمود بنوازش در آورند
 پس آنجناب ظهیر الدوله ابراهیم خان را به نسبیه اگر دره خیر تعیین آن طایفه سپرد
 بدیشمری بر و کشیده با ابراهیم خان از درستی در آمده جمعی از لشکر خان مقتول
 بشور انگیزی شکر شربت فنا بلیغی نوشیدند از یک طرف کلانتر درون بازار کمانیه
 یمرلی و علی ایلی و از یک سمت محمد حسین خان زعفرانو و شاهپوری حسان
 شیخانو سلسله جمعیت را انعقاد داده با عدت و استعدا و بجا و نت اگر
 پرداخته ابراهیم خان را در دره خیر محصور ساختند حضرت ظل الملی بعد از شنیدن
 این واقعه دگر با شاه طهماسب آبنگ دره خیر کرده در راه خبر رسید که جمعی
 از اگر دبا کوچ و نبه خود روانه جنوستانند آنجناب شاه طهماسب را در میان
 مشهد و جنوستان در تله موسوم بدستجو سر گذارشته خود و جنوستان ایلغا
 میشی بآن طایفه متلاقی گشته اگر چه بر اعانت نوا میسر یلی متعرض اسر زنان آن
 را هزاران نه گشتند اما تمامی اموال ایشان و باقی اگر اولوا حی جنوستان را غارت و
 کام ایشان را لذت اند و زمرارت ساختند و از اینجا روانه دره خیر گشته آن طایفه
 را که ایللیق تنبیه بلیغ و جمعی را معروض تیغ سپید ریغ ساختند و تهمه تاب و مقامت
 نیارده با سرزدگان راه جنوستان پیش گرفتند جمعی از ولیان عرصه ستیز در سرب
 آنحضرت بتعاقب واریان تا حوالی جنوستان نگاهدار انگیز و فوجی نیز به اشاره
 و الا برای احراق خرمن حیات و بدم بنیان جمعیت ایشان آتش غمیت را

برق ملک مصر خیز ساخت با مورین جان نثار آطا فیض اعرضه تا دبیب و
تد میر و سر کرده انجماعت که سلیمان نام شیخ خواند بود و دستگیر نمود چون از حق
نعمت بهجاری آنجناب چشم پوشیده بود بکمال الاحشامهای او را عجب بزرگ
للتاظرین از حدقه بر آورده قلعه جنوبشان را محاصره کردند سرکردگان از
قلعه آمده دوباره متعهد تقویم امر معهود شدند آنجناب نیز برای تمام حجت قبول
ورایت جهانگشای را بجانب ارض قدس بر تواندازد وصول نمود و از آنجا
ابراهیم خان باشاره والا وانه مرو و بند سلطانی مرو را شکست تا تاریه آنجا
که در مقام طغیان بودند از بی آبی عاجز شدند و قلعه مرو را سپرده و قصد
اطاعت و آمدند اما اگراد جنوبشان باز از عهد خود کمال نموده راه پیشین را پیش
گرفتند آنجناب بفحوائی لائشنی الاوقه ثلث سیم باره بار کی غنیمت را
بجانب جنوبشان جولان داده شاه طها سب بر چند که در باطن طلب ابن مطلب
مدعی این تدابیر و اما در ظاهر باز یافت کرده بعد از ورود بجنوبشان مجمع از
مخاضان خصوصاً بیرام علی خان بیات که در آن زمان ناظر سرکار شاه طها سب
بود چون دیدند که ازین نیز یکما نقشه موافق تمنای ایشان از پرده خفا صورت
ظهور نمود ممد کردیده خود مستند که اگراد را بهانه اصلاح میان سپاه آنجناب
داخل کرده باین وسیله کاری از پیش برند اگراد هر چند که ایشان را در دوستی
خود صادق و باخضرست ناموافق میدانستند اما اجرات بقبول آن امر نگذاشته
که مبادا آنحضرت بعد از ورود ایشان به عسکر نصرت اندرین ماده سبقت
گزمین گشته قضیه برعکس نتیجه بخشد بیرام علی خان و یاران او چون این تدبیر را

در مزاج اگر ادب اثر و نخل تمهید را به فریدند حضرت شاهی را بجای
 نیشابور ترغیب نموده شاه طهماسب که همیشه پاسبان عزمش در راه پیرایه
 تیز و و سپیک خیالش در شیب فراز وادی اخلاص در تک دو دیو چون
 قدم سعی فرسوده و رنج خود را به سوده یافت از جناب نادمی عذر خواه
 گشته بجای نیشابور شتافت حضرت ظل‌اللهی این دفعه کمر بست به غم تنبیه
 اگر ادبسته و قلعه محاصره کرده محصورین چون صورت حال ما چنین دیدند
 بطایفه شادلو و قراچورلو که مرد دشمن نزن و بهاد صفت شکن ایشان بودند
 اعلام و از ایشان استمداد کرده فوجی عظیم از انجماعت بکوک محصورین توشن
 تهور بزرگ بخینند و اهل قلعه پای جلا دست به پیران نهاده از قلعه برآمدند
 حضرت ظل‌اللهی که فتح و ظفر همیشه دو سپهر در رکابش روان و تهنیت ایشان
 در معرکه از رم اسب روان است اولا با قلعه کیان که متمیز گشته ایشان را پی سپر
 وادی گریز ساخت و بعد از آن متوجه اگر ادب رفتی شده قلب جمیع ایشان را
 بر اینهمانی یک تن در تیغ تیز از همان راهی که آمده بودند بازگردانید یعنی
 بطریق عدم روان و تتمه را بجای نیشابور شتابان ساخت جمعی از انجماعت را
 که گرفتار قید اسار شدند آرزو در در و در جنو شان بسپاه پال انداخت
 اگر ادب چون خود را در ورطه عجز و نوبنی دیدند از دست ایشان در آمده و بجز دست الا
 فایز شده هستند عای انصاف و کتب سعادت بجانب شمر و توبه را بخام می‌نویسند
 کردند پس آن جناب گرفتار آن را بر رعایت راه و رسم ایلی مرخص محمد حسین خان
 حاکم جنو شان را باوند شاهپوری خان و سرکرده گان اگر ادب ملازم رکاب ساختند

از راه سلطان میدان بعزم ملاقات شاه طهماسب و آنه نیشابور کس برآ
تمشیدت این امر بروفق ضابطه و قانون بمشهد مقدس و جنوستان فرستاده
بعد از دیدن شاه طهماسب غریمت از ضل اقدس کرده در آنجا محمل کشان معوج
مقصود از جنوستان وارد شده بنا به مطلوب را بشبستان حصول رسانیده
اگر چه در چنین روزنامه طفر که نوع و سان دل را می اکثر و قایع بلا خطه تطویل
مقال جمله آرای خلوت سراسی بیان نگشته در پرده اجمال میماند ذکر اینگونه امور
از فایده عاری و خارج از دایره مطلب نگار نیست اما چون مقدمه موصلت
بابا علی بیگ بعد از آن این وصلت که خون دلیرانش غازه آرایش و تیغ
تیزش که لکت پیرایش بوده از مستیبات این دولت ابد پیوند شمرده میشد بگشت
قلم نقاب خفا از چهره این مدعا کشوده همانا حکمت بالغه الهی مقتضی این بود که
بوسیله این دو وصلت تولید تلایج و تکوین موالید قدرت و شوکت آنجناب
شده سرکشان افشار و اگر اذکا عظم ایلات بعد از خود آزما بی بر عجز خود دستار
و یا خدیو آزاده عقد بندگی بسته طریق خدمت اختیار نمایند و الا قابل این ماده
چنان ماده قابل نبود که تولید این همه فساد و خونریزی و ایراث نزاع و فتنه انگیزی کند
ذلک تقدیر العزیز العلی

در بیان کشته شدن ملک محمود و ملک اسماعیل

در خلال این احوال بوضوح پیوست که تا تاریکی در مرد بنام ملک محمود نفقاره
عصیان فرو کوفته قلعه را ضبط کرده بودند ملک محمود هر روزه در جزو نوشتهات

ایشان نوشته آنطایفه را تحریک بفساد و مینمای چون در مقدمه جنویشان
نیز چنانکه مذکور شد ارقامی را که از جانب شاه و الاجاه مشعر بر مخالفت انجام
صدور مییافت مخفی داشته خاطر انوار این در گذر غبار آلوده کلفت میبود
در این وقت که بر وزیران خیانت ضمیمه فعال سابقه گردیده افنای او بر ابقا
راجع آمده محمد خان چوله بامر بهایون او را بقصاص خون محمد بیگ امین پشی
چوله که از کشتگان تیغ سیدالملک بود با ملک اسحق بیاسار ساینده و ملک
محمد علی را که برادر کوچک ملک بود پندش ابوزنیر دیرام علی خان بیات فرستاد
او نیز مومی الیه را در عوض خون فتح علی خان برادر خود عرض تیغ انتقام گردانید
که هر سری شایسته تاج بزرگی کی بود و گرنساز باقتضای سر سوداگنی
و بعد از قتل ایشان ملک اسدالله خان حاکم سابق سیستان را که در آن
آوان از سیستان بخدمت والا آمده بود با اولاد اقا رب و کوچ و منسوبان
ملک مرخص روانه وطن مالوف ساختند

در بیان نهضت موکنا در سی و دو قاین بغیر تمثیه حسین سلطان و کیفیت جنگ سنگان

در اثنای توقف رایات جهانگشا در ارض فیض بخشا حسین سلطان که از نقباء
سیستان و در حدود قاین میبود با اعتبار انتساب ملک محمود سیستانی و
اغوای و سادس شیطانی آغاز فتنه جنبانی کرده نایبی که از جانب انتخاب
در آن ولایت میبود از نسا و درون بیرون کرد حضرت ظل الهی جمعی از تنبیه

او ما مورساخته کارى میتنشد چون تنبیه افاخته مسدکان خواب نیز منظور
 نظر والا بود در مسجد هم نمى چشمه مطابقت قوی نیل مبرافقت شاه والا چاه
 با پشت نهر از نفر از سر باز آن معرکه جان ستانی به معنائی نمایند نیز دانی از ارض
 اقدس نهضت و بحیر و وصول آوازه ملک همایون آن سمت نیز از لیل و نهار
 حال نجاحت او یافته ملک کلبعلی ولد ملک محمود با ملک طلف علی برادرزاده او
 و نقبای سیستان که در آن مکان بودند فرار کرده باصفهان رفته و با شرف قلعه
 پیوسته که بلازمست اولستند و حسین سلطان در قلعه تحصین جسته بعد از
 ورود در آیات نصرت آیات در مقام ندامت و بندگی و بعد در عجز و شرمندگی
 در آمده اعتذارش بجل قبول یافت بعد از انتظام مهمام آن سرزمین گوشت
 سنگین بجانب سنگان نهضت کرده سه روز قریه اسفندین مخیم سراوقات عز
 و تمکین گشته روز سابع بترتیب به اول مرتبه انضباطت کتبی قیامت نهیب
 و تعیین ساقه و جوانان و آرایش طرح و برافزار پرداخته وارد مازن آباد و به
 نیکو یابین آن مکان وزیر کوه یک بوم بود تو بخانه در یک نشست پس
 آنجناب با جمعی از دلیران شترهای کوه کوهان بر پوشته خود بر شتر مانند حربه
 بجنتی سپهر سوار گشته آستین عزم دپای بهت بر زده کا بهی سواره و گا بهی
 پیاده به کشیدن تو بخانه میپیرداختند و در شدت حصیف که آب جز در دم
 یافت نمى شد آنهم نصیب اعدا بود یک شبانه روز در آن بیابان رحمت
 تو بخانه رامی کشیدند در دوم صفر زوال جلال بهدادین واقع گشته چون
 جمعی از افاخته در قلعه بهدادین ساکن و چند روز بود که عساکر فیروزى

آثار در انتظار مصالحه که افغانه از راه کید اظهار میکردند تنگدل جوای قبال
 با آن کرده پیمان کسل بودند همت والای ظل الهی بدفع آن طایفه پرداخته
 آن جماعت چون خود را در معرض بلا دیدند از راه خدمه از قلعه برآمده و
 عهده کردند که سر کرده ایشان رفته افغانه نیاز آبار مطمئن خاطر ساخت
 در رکاب اقدس حاضر نموده قلعه را تصرف چند قاهره دهد بعد از استقرار
 این عهده سر کرده مزبور بر قلعه نیاز آبار رفته و از عهده خود بازگشته بازگشت
 آنجناب نیز به دین را بسبب خلف عده از تیغ گذرانیده مال عیال
 ایشان را معبر صنیع اسر در آورده و رعایای آن محل را با افغانه
 اتفاق ورزیده بودند اما ن داده از مواخذه ایشان با قیورسات
 و توکباش انتظار کردند بعضی از قلعه ایست اظهار اطاعت نموده و کلاه سرنگ
 از دادن سیورسات تمرد ورزیده کس نرد افغانه با خنجر و کوسه
 و غوریان فرستاده استمداد نمود لیس مرقضا مضاعف یافت که جمعه از
 دلیران توپ قلعه کوب را از ارض ملائک مطاف از راه بالای خواب
 بر سر قلعه منکان برده قلعه را محاصره نمایند و منتظر ورود موكب الا
 و طلیعه نصرت لوا باشند و رایات هایلون در چهاردهم ماه مذکور آمده قلعه
 منکان را محصور و محاط سپاه منصور ساخته از طرفین بانداختن توپ و
 تفنگ هنگام ساز عرصه جنگ شدند و سانحه عجیبی که در آن و از اتفاق
 افتاد اینک در حدیثی که توپچیان بامروالاکرم پرکردن انداختن توپ بزرگ نجاب
 قلعه بودند حضرت ظل الهی بر سر توپخانه آمده مجازی و دهن توپ ایستاده

متوجه تعلیم تو چنان گشتند در آن اشنا که تو بچی توپ را خالی کرده و دوبار مشغول
پیر کردن آن شدی آنجا که لا بالهام علی عزم مراجعت کرده بهینکه پنج شش
قدم از آن موضع خطرناک دور شد ندانگاه تو ب از حرارت درون در گرفته
شماره افروخت و سعید سلطان کلانتر درون و چند نفر از تو چنان ملازان
مروی را که در آنجا بودند لصاعقه فنا سوخت اگر چه وقوع این حادثه ملال
افزای خاطر نگردد اما از آنجا که دل حقیقت سرشت اقدس کوه پابرجای جهان
توکل و ضمیر منیر شان لنگر از پیکر دریای تحمل بود بصراحت گیزی برباح تو آب
و طمه خیزی امواج حوادث از جادری آید ظهور این امر را بر حترق کوب
طالع خصم بد اختر محمول ساختند و هنگام شام که چرخ می مهر از معکس سپهر و
بسر منزل غروب گذاشت و ماه زین کلاه اطلایه داری معکس نجوم فلک
رایت صیابرا فراشت طلایه داران بیاسبانی لشکر و حیات اطراف
قلعه پرداختند و مانند دیده انجم و اختر از نگهبانی نیا سودند و تا طلوع صبح
از شهب ثنایه توب و تلفات قلعه سگان نمونه قلعه ذات البروج
سپهر بودی و از شماره آسمان سوز بوارق باطلیج و ضرب زن فضای
بامون عرصه چرخ بو قلمون نموی در آتش کلوتوبهای جف شکن
بر برج و باره حصار رخنه افکن گشته روز دیگر نیز همین صبح تو بهای صاعقه
یا آتش افروز خرمن هستی مردوزن می بود تا اینکه از صدمات تو ب حصار
قلعه مانند دل و تله کیان تزلزل یافته یک طرف برج فرو ریخت لیران
میدان نیز دیویش برده شیر حاجی را تصرف کردند و فاغنه بعد از مشاهد

انجبال در دستیمان درآمده روز دیگر که صبح صادق تیغ مهر بگردن افکند از قلعه
افق بیرون آمد کلا ترشنگان شمشیر استیمن را به یکل کردن ساخته و دست و پیل
ندامت زده متقبل دادن سیورسات و سپردن قلعه کشته بقلعه پر کشت دوباره
سرکشی بنیاد نهاد این دفعه آتش قبر قهرمان زمان شعله ور گشته جیشل خیم حشر
بفرمان انجناب قلعه را در میان گرفته مشغول ستیز شدند در شب هفتم ماه
مزبور قلعه بی تصرف درآمده مردان و زنان ایشان عرصه قتل و اسیر گشت آن
سرزمین لکه کوب جنود ظفر نشان و اموال و اسباب قلعه حمل مطایمی کوه توان
گشت و بعد از آنکه کار قلعه گیان ساخته و قلعه از متغیض پر داخته شد خبر
از مستحفظان قلعه باختر رسید که هفت هشت هزار نفر از فاغنه هرات
با ملاد سکان سکان داد و نیاز آباد کشته اند که کوب لانیز بجرم مقابله شیر آباد
خواف را که در یکت فرسخی سندگان واقع و قلعه محکم و مکان خرم بود محل قرار قرار
داده بمقاد و لکل نیکیا مشتقق برای بهر سرقه و کرده منزل مکانی
مقرر فرمودند و روز دیگر فاغنه که بجنگ قزلباشیه جبری بودند در کمال
به دلیری داد و دو فرسخی اردوی هالیون کشته غافل ازین شبح

گر به شیر است در گرفتن موش لیک موش است در وصف پلنگ
چون چشم مردم ایران عموما از فاغنه هراسان و اول جنگ انطالیفه و سپاه
خراسان بود حضرت ظل الهی که وایافته رموز آگاهی و عیار سنج نقد حالت
لشکری و سپاهی بودند جنگ میدان را مقرون بصلحت نیامه میخواستند
که آهسته آهسته غازیان را با قلی خود طعمه خصم افکنی ساخته و تند ریج بمقتدریت

دلهای باختۀ ایشان پرداخته بعد از آنکه ایشان را دلیر و در عرصۀ دشمن
 شکاری تشبیه کرد سازند و خصمت میدان جنگ دهند لند اشکران را امر
 فرمودند که در جهان لشکرگاه خود سازی و به تیر و تفنگ و ستار
 میگرد پاشند تا رفته رفته جری و بعد از خود آزمانی در جنگ میدان
 کار فرمائی تیغ و دلاوری شوند پس آنجناب بعد از ترتیب لبطه لشکر و تحکام
 سنگربا پانصد نفر از دلیران کار آزموده سوار و در تیررس معسکر نصرت اثر
 به نسیم جلوه بادبای خال نور و آتش افروزه نایره جنگ و پیکار گشتند هر چند
 غازیان ثمنای میدان از چادر آندند خدیو تهمن زرم باقتضای رویه حرم
 عنان داری توسن عزم ایشان کرده سپاهیان را با آنکه ده آغاز دستبرد
 تبوب و تفنگ و دود خورد نموده جمیع کتیرا زافا غنه را سرافکنده شمنشیر
 و لواای طفر را بخون ایشان چرب کردند القصه تا چهار روز بهین منوال
 معرکه جدال قتال آراسته هر دفعه غلبه نصرت از سیطره بروجه خواسته
 بعمل آمده در شب چهارم که سپاه خیمه نشین ماه در معرکه سپهر دایره ناله
 سپر انداخت و احشام نجوم بدامن دشت فلک هجوم کرد افاعنه حرب را
 بهرب بدل ساخته بجانب هرات برگشتند آنجناب تعاقب را مقرون
 بصلاح ندانسته و حرکت بر سر هرات را الوقت دیگر محمول و موقوف عنان
 اشهب غنیمتین ستام را بجانب ارض اقدس معطوف ساختند

ذکر وقایع پیچین سال فرخنده فال نهار و صید و دل چیری

داور زرین کلاه مهر کرد در منزل حوت اظهار نمکی میکرد در وزه هفتم شهر شعبان
 در ملک حمل از سحاب بهاری افشای صولت پلنگی نموده با تیغ شمشیر و برنج
 سنان اشعه بحضرت افکنی لشکر شتای پرداخت و خدیو جهان گیر بهار که منشور عرب
 از دیوان قضا در ساحت غیر انتشار یافته بود دوباره به باره حکمرانی نشسته و
 پیشه گان دی را از دارالمرحوم برانداخته سپهبدار بلند مقدار خپار تبارگی بنور
 قوت نامیه بر ممالک گلزار دست یافته به سوط الید گشت و حکم کلهای آتشین
 بفرمان هوای فروردین چون آب بر بسط خاک روان و جاری شد مجلس
 تحویل آراسته گشته لوازم جشن عید بانصرت و تائید تقدیم رسیده و چون
 از دیوان **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** حکم قضا
 بزوال دولت صفویه تصدیق و بطلان آن نگاشته کلاک تقدیر شده بود روز بروز
 امور چند از مکرر غیب جلوه بروز میکرد که عقل صائب و رای مستقیم آنرا بجز
 اسباب تضییع آن دولت محلی قرار نمیداد محملی از ان احوال نیکو ارکان دولت
 پادشاه و الاجاه بسبب مغزی را با کران جانی و سختی را با سستانی
 جمع کرده بتقریبات اسباب شکست برای آن دولت و لادست میکرد
 و آنچه منافی مصلحت بود بجلوه گاه ظهور می آوردند هر چند حضرت ظل العالی حفظ
 پاسبان دولت صفویه پیشتر در مقام منع و تهدید انجامعت و رمی آید ایشان بمفاد
وَمَا يَفْعَلُكُمْ تَضْمِينِي اِنْ اَرَدْتُ اَنْ اَنْصَحَ لَكُمْ كَمَا تَشْتَدُونَ
 باوصف اینکه سال مرونی شان قدم از در و دیوار و لسترا بیرون نمی
 گذارشت پیک جهان کرد قوت طامعه را در چهار حد جهان پویه زن و جادو

است تبار و طلب طلب منافع شخصی هر کوی چه بزرگ ساخته بسنگ سوانی و شمشیر
 درانی حلقه کوب در دست و دشمن میبوزند و آنجناب بنا بر رضا جوئی خاطر
 پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان و منع مفسدان و بداندیشان نموده
 و گفتار نرم و الیفتهای درشت آن نفاق کیشان میکرد مقصود اینکه آن اطایفه
 دست بردارند و در آن زمان که ولایات کوتاه سازند تا آنجناب با تمام
 کارها غمخوار و صفا پزیر از دین و بعد از آن این اقتدار و حکمرانی
 بایشان ارزانی باشد چون ذات آنجناب سرشته آب و گل غرض ترک
 عادت موجب مرض بود در عین زیان کاری چشم از طمع و منطوق خود می پوشیدند
 و کار و دشمنان را کیس و گداز داشتند در خلال کار این دولت نادره میکوشیدند تا قصد
 شاه و الاجاه در باب توجه بموکب جهانگشا با صفا پزیران مکرر با آنجناب تاکید
 و ارجح شد میدنوده و آنجناب در برابر این گفتگو با اقامه معاذیر و بیان
 موانع و محاذیر میفرمودند که مثل یدالی بهرات دشمن قوی را درین نزدیکی
 گذاشتن درایت غریمت بدفع دشمن دور دست افراشتن رویه خردم
 مقتضای استقامت اوست و غرض نیست اول تنبیه دشمن همسایه باید
 پرداخت و بعد از آن کار سفر صفا پزیران باید ساخت شاه طهماسب این
 حربه را ناشی از بهانه و دفع الوقت میدانست اصرار از حد میسر تا اینکه
 بنیابین چنین ممتد شد که آنجناب از ارض اقدس شاه و الاجاه از نیشاپور
 بجانب سلطان آباد ترشیز حرکت کرده در آنجا سلسله جمعیت را منعقد
 ساخته با استعداد تمام متوجه بهرات شهنشاه پسر دودار و سلطان آباد گشت

حضرت ظل اللہی تہیہ کار پر اخت یار از انکہ کو کیہ والا و شرف نہضت در
آمد ایمان دولت شاہی نغمہ دیگر طنبور افزودہ ترانہ تازہ شد کردند
واز دایرہ موافقت خالص آہنگ شدہ غمیت مانہ ندران نمودہ با خود
محمد سناختند کہ انجام کار ہرات و امور خراسان بر ذمہ خدیو میمال بودہ و محمد
علی خان ولد اصلان خان نایب السلطنہ و سردار سمت عراق و آذربایجان
باشد و حضرت ظل اللہی پیغام فرستادند کہ بنحویکہ تعہد کردہ اند متوجہ ہرات
شوند و خود بقصد باز ندران روانہ سنہ دار شدند پس خدیو بلند اقبال
از راہ خواب و باختر عازم ہرات گشتہ ماہیچہ لوائی فلک مسیر را چند منزل اہ
ر شگ منازل ماہ منیر ساخت ایمان دولت شاہ والا جاہ شروع بلخاں
کار خراسان دور و نزدیک را از خود ہراسان کردہ از انجملہ باہالی سگناہ آنخورد
خصوصاً بکسان منسوبان جمعہ کہ از ملزمان معکر نصرت اثر و درو یک
والا عازم سفر بودند تعدی آغاز و دست تطاول دماز کردہ خواستند کہ باین
تقریب سنگ تفرقہ در میان لشکر آنجناب اندازند آنجناب چون سرخ
کار را چنین دیدند از غمیت سفر ہرات منحرف و بجانب ارضال قدس
منعطف گشتند انما اندولت بانا از حرکت ناصواب خود متقاعد گشتہ
بر سر قلعہ کمنہ مشکال کہ ما بین سبز دار و نیشا بود واقع و بہ سکناہی طایفہ
از بغایری اختصاص داشت حرکت کردند تو ضیح این بیان آنکہ چون
طایفہ از بغایری سکناہ آن قلعہ سمت ہوا خواہی حضرت ظل اللہی داشتند
و کار گذاران سرکار شاہی بتفریق و استیصال بن نوع طوایف ہست

ناقص می گماشتند تجرک بعضی از اعیان قتل و تدبیر آن طایفه نصیب العین
ضمیمه ساخته با جمعی که همراه داشتند از سبزووار بر سر آن طایفه ایلغار و قلعه را
تصرف کرده بهمد استر قلعه گیان پرداختند در خلال آن حال عرض والا رسید
که موسی و انکی که از دوسای ابدالی هرات بود با جمعی از افغانه بتاخت ناجیه
بیار جند رفتند حضرت ظل اللهی فی القور بقصد سده انطافه تحریک لوای
منصور کرده بعد از ورود و بقدرگاه نیشابور خیر قلعه کهنه مشکان مسموع خدیو
جهان گشته بشاه والا جاه نوشتند که مقصود ایشان تنبیه طایفه بغایری
بود بر وجه اکل عجب آنده چون همیشه منای تنبیه فاغنه داشتند و حال
آن طایفه دو پیمای خود بدام افتاده و بمیان معموره مملکت پاناده اند و در
کهنه مشکان کاری باقی نمانده جمعیست خود را برداشته بسبزووار بیانید که سواره
بر موسی گرفته نشود شاه ظلماسب در جواب نوشت که شما بکهنه مشکان میایید
که آب نیست و بالنسبه واری نمی آیم که غله و ذخیره نیست مع هذا عیان آن دولت
از حکایت جنویشان تجربه اند و زنه گشته و همان معامله سابق را پیش گرفته و
محمد دایم و ولایت خراسان احکام نوشته فرستادند که مملکت پناه را از جمیع
مهاجرت ملکی مستلوب الاختیار دانند و آنجا چون از گلهای خود روی
اینخواستار ششام رایحه نفاق گردید و ندید که

هر دم ازین باغ برے میرسد | تازه تر از تازه ترے میرسد

فی القور محمد حسین خان حاکم جنویشان را بجنویشان فرستادند که مشغول
ضبط قلعه بوده اگر از اکراد احدی خواهد که بار دوی شناسی با عانت شاهو

یردی خان آید بمالعت پردازد و خود تعجیل تمام بالشکر انجم احتشاش عازم
 سبزوار گشته و از آنجا باز راه خیرخواهی بحضرت شاهی اعلا مکرزنده سینه
 بار عایاشان سلطانین نیست از قصیر انظار ایفیه در گذرند چون جوابی بر وفق
 صواب نیامد روانه کمنه مشکان گشته وقتی بسرفقت مدعا رسیدند که اتباع
 پادشاهی تیغ عاجز کشتی را تیر و خنجریداد را خونریز ساخته و بلعجه قلعہ کرم قمر
 ستیز و آویشده بودند اعیان دولت در قلعہ ابر روی آنجناب بسته
 از باب ممانعت درآمدند حضرت ظل اللہی کس عبت لعمه فرستاده علت منع را
 استفسار و برای کشودن در رب قلعہ تا عصر آن روز چشم برآه انتظار
 شستند چون کار از تحمل و بار گذشت توب بر حصار دروازه بسته بعد
 از آنکه صفیر کلوه باواز بلند پیغام جنگ بکوشش انظار ایفیه ناخردمند رسانید
 ایشان نیز بیات مجموعی از قلعہ برآمده پشت بدیوارت لعمه آغاز شلیک انداختن
 زنبورک و تفنگ کردند علی حضرت شاه بعد از کوفه کوچی نجات را بن بست
 سرور کردن و از راقوی دست دید از میان آنجماعت اسب اعتماد برانگیخته
 بحضرت ظل اللہی پیوست و شرط کرد که من بعد از عهد و صداقت نکولم از رضا
 خاطر قدس عدول نور و ماد را دشمنای حیص و بیص که حضرت ظل اللہی را ملاقات
 میکرد خفیه در سرا سب مهر خود را از بغل درآورده بمحمد علیخان تسلیم وادرا
 باسم نیابت سلطنت مامور عراق کرده علمایان و محرمان را باطاعت و توبه
 و توبه نمود و شاه بوردی خان شیخانو که محرک این مفاسد و در حد ذبیح
 فاسد بود فرار کرده حضرت ظل اللہی شاه و الا جاہ را با غرزد و اکرام و زبردیک خود

جاو مقام و در بستر آسایش آرام دادند اما امر او اعیان را با محمد علی خان از
 حضور او دور ساخته بہان شبیہ جمعی از غلامان و مقریان بادشاہی بے عزت
 نقشہ انگیزی گرختہ بجانب مارندلان رفتند کہ از پوچہاں چون وجود و عدم
 حضور و عیبت آن طایفہ را مساوی میدانستند مقرر شد کہ احدی نافع ایشان
 نشود و روز دیگر شاہ طہاسب با اتفاق چیراغ بیگ افشار جمعی از مستبدان
 روانہ ارض اقدس و خود بر سر راہ موسی نامحولات ایلغار نمودہ در آنجا خبر یہ
 کہ موسی بیاہمند را تاختہ و دوروز پیشتر از میانہ قاین و محولات گذشتہ و بہتر
 رفتہ اندام کوکب الانیز مراجعت در حین انصراف وارد حوالی قلعہ فیض آباد
 کہ متعلق بمیرزا محمدی کلانتر غلیظی بود گذشتہ کلا متر نور در قلعہ را بستہ و در
 وادں سیورسات بابت ورود نشودہ پس غازیان بامر آنجناب کہ گرفتن شہر را
 مانند ہلال در تخم ابروی اوست هجوم آور شدہ قلعہ انصراف و کلا متر را بست
 کردند و از آنجا شہد مقدس مقرر کرد کہ ظفر کویدہ باز پار شاہ فلک جاہ را در امر
 سلطنت بسوط الید ساختند

در بیان کیفیت محاربه ابراہیم خان با اکرا و ترکمان و محل سیم خان

چون بعضی از فتنہ جویان ہنگامہ طلب طالب وصت بودند کہ محاکمہ فساد
 و رخنہ کر بنیان دولت بخداد و دشو نماز آنجملہ ترکمانان تکہ و میرلی و سالو نو
 کہ ما بین درون و استر با و دولو احمی دشت سکنی و شہد بعد از وقوع این
 واقعہ ہر روز بہمت ہمین و درون آغاز دست درازی میکردند ہای ہایوں

فال لوی نصرت استمداد و موبک شاهی بعزم تبذیر الطایفه در جناح حرکت درآمده
فرمان والا بعزف نواز پیوست که اگر او چشمگیر و قراچور یو هم درین سفر خیر اثر در معرکه
انجم اثر حاضر نشوند آن طایفه خصوصاً اگر دقراچور لوتجریک محمد حسین خان
حاکم چشک که سر از اطاعت باز زده بار و ساسی اگر او در سمت مانده و سملقان
در موضع مشهور بکرمه خان بعزم فساد جمعیت کامل کردند چون موبک والا
متوجه سمت مهین و درون بود خطبیه الذی ابراهیم خان را با رحیم خان حاکم کرمان
و قشون موفور به تنبیه آنجماعت مامور ساخت و خود از راه کلات و ایبورد
بر سر ترکانیه روانه شدند و در موضع مزبور فیما بین ابراهیم خان و اگر او محاربه قوی
دست داده و لا اگر او مغلوب و جمعی از ایشان مقتول گشته هنگام شام که در لیل
خون آشام جمع مکر خود بر می گشتند طایفه اگر او متعاقب ایشان هجوم آورده گشته جنگ
در پیوستند این دفعه لشکر ابراهیم خان را پای قرار از جارفته و شکست چشم
یافته قریب هزار نفر از غازیان در آن معرکه بضرر تلف درآمدند ابراهیم خان
با جمعه خود ابصار مشهور پیوز با شکی رسانیده متحصن شدند و رحیم خان و سر
کردگان دیگر از جهان خارج قلعه نهر میت و بجانهای خود غریمت کردند ابراهیم خان
بعد از سه چهار روز در ظلمت شب که قلعه را از آشفته حالان است از جانب قلعه مزبور
بجانب قلعه از شتافت و در خلال آن احوال آیات نصرت آیات تاپل تا غدا غنی
که در و شست قبیاق واقع است رفت از قتل و غارت ترکمانیه و اشتران سمت
فراغت انصراف یافته بود که در عرض راه اینجمنه به سنج جهاندار جهان داد و در سبزه
با وجود اینکه حدود مانده و سملقان و درون شتل بر کورستان است سپهر نزد

و بر فراهانها را مسدود کرده و در پیاده و سوار بسیار دشوار بود و بشتر و آغوش
از راه نسا و امپور و دانه ارض اقدس خود با شاره و الاجاه از راه چلی کراب بر سر
اگر دایم غار و همه جایپادگان را بشکستن و کوبیدن برفت مامور ساخته بر اثرهای
ایشان بصعوبت آن راه را طی کرده و اردو سملقان و کریمه خان کشته ای را میفرستاد
با بقیره که از قلعه از عازم خدمت خدیو گردن نواز و از روی خجالت جبهه ساری نیاز
شدند چون از برادر والا گهر سورت بدید و از محمد حسین خان نسا و ضمیر بطور آمده بود
بنابر انتظام ضوابط ریاست و مقتضای قوانین سیاست امر والا بحسب هر دو صادر
گشته اگر دین و رجا صحت اصرار و زنده تا چند روز بر روز از قلع و ستیقات خود
بر آمده آتش جنگ می افروختند و از ان معاندت سوای خسروان خیری نمی
اند و خند تا اینکه جمیع کثیر از ایشان به قتل رسیدند و چار منعم خدمت و چاکری و
مستقبل اطاعت و فرمانبری کشته شدند که بعد از انصراف موکب الاتامی سرکردگان
بر رسم کرو کوچیده و دانه ارض اقدس شوند و آفتاب نیز بر وفق استعدا عمل و
بجانب ارض اقدس نهضت کرده در عرض اه ابراهیم خان و محمد حسین خان را از
حبس مخص ساختند و تمامی معارف اکراد بطریق تعهد که چای خود را متعاقب
برده در مشهد مقدس اقامت در مقام خلاص و دولتخواهی قبول ثبات و استقامت
کردند و از آنجا رجیم خال کرایلی را بدیده گاه معی طلب برموده به ایالت استرآباد
فایز و سرفراز ساختند

ذکر شورش استرآباد و نهضت حضرت علی الهی آن سمت

و مقتول شدن و الفقار خان تبیع قهر حضرت العباد

سابقاً سمت تحریر یافت که در روزی که مقدمه کینه مشکان واقع شد شاه والا
 جاه و خفیه مهر خود را از بغل در آورده آویزه کردن اختیار محمد علی خان
 ساخته محمد علیخان نیز با فوج غازیان و خاصان شاهی که حاجب سطوت
 ظل اللهی چوب تر دو منع در پیش پای ایشان گذاشته بود وارد بسطام
 گشته ذوالفقار خان نبی عم خود را به نیابت ماندن در آن تعیین و خود وارد استرآباد
 گشته و بعد از چند روز چون کار استرآباد با خلل از ضد ادتیراع و فساد انجامیده
 مهم او در آن ولایت رونق نیافت بایالت را با الله قلی خان قاجار فلولین کرده خود
 بجانب ماندن در آن شتافت مقارن آن رحیم خان کرایلی که از جانب حضرت
 ظل اللهی بایالت استرآباد منصوب گشته بود وارد استرآباد و الله قلی خان عازم
 هنر از جریب دامغان گشته از آنجا جمعی از قاجاریه را با خود متفق ساخته مر حبت
 و چون در میان شهر نیریز تخریب بل فساد داده نزاع اشتداد یافته کار بجائی
 رسیده بود که بل محلات خون و مال یکدیگر را حلال دانسته تنهب اموال
 و قتل نفوس احراق بیوت همدیگر می پرداختند رحیم خان پای ثبات
 بند نکرده عازم کرایلی و الله قلی خان داخل استرآباد گشته کس و نه ماندن در آن و
 ذوالفقار خان را که یار و مددگار خود میدانست با مداد خواسته او نیز بجمعیت نام
 آمده دست تعدی بر دو روز دیک کشاد و بعد از چند بی سر پنجه هوسل بایالت
 گریبان گیر خاطر ذوالفقار خان گشته چون الله قلی خان را محل موعایب سیرت

اورا گیرانیده شب گویند دارند بوج ساخت و در ولایت بركات ندر بوج
 پرداخت بعد از آنکه این اخبار بسمع خود یو کامکار رسید بعزم تملع آن ماده
 فساد با جمعیت زیاده و لیسرت برقی و تنیدی باد عازم استر آباد گشته چون
 آوازه توجیه موکب هایلون سامعه ذو الفقار خان را گوشمال داد چنانچه
 داب پیل بندان میدان لاف خود و روشن بیلانیه باز را گرفت است
 توجان را از راه پس برانداخته خود بعزم استقبال پیش آمد اما از خارج شهر
 قیقلاج انداز سهم صلابت کشته راه را گنج کرده یک ان پهلوانی را بجایانیدند
 تاخت و بعد از ورود موکب جهاگمشایه بسطام که خبر فرار او بعرض والا رسید کس
 برای آوردن پادشاه که در ارض اقدس توقف داشت روانه ساخت چون
 در آن آوان تره کمانیه یوت ساکن دشت بیجاق اظهار بغی و نفاق میگرداند
 تنبیه ایشان را از لوازم دلت تنگی بیان پیاده دار وانه استر آباد کرده خود از راه
 کفشکری مرکب الیقار را آتیه کرد و یک شب از بسطام وارد گتار و داترک
 و قوجی از آن گروه بدرک راعرضه بلارک ساخته وارد استر آباد شدند بعد از
 پنج شش تن و موکب شاهی تعجیل وارد شده آنچو جهان متوجه بازند را گشت
 و شاه طماسیب را داشت متوقف ساخت و خود با جمعیش بجز خروشن عازم
 یازدوش گشته محمد علی خان که از آوازه توجیه موکب منصور اندیشیده و به سمت
 آمد فته بود بعقو خطاپوش ملک پناه سطر گشته باز آمد ذو الفقار خان که از
 شایست امور چند منزل پیشتر از محمد علی خان پیشچانه صیر و قرار بکوهستانات
 طار بجان فرستاده بود چون متفر شدند که حکام و انالی کیلان راه قرار بران

خیزه سرگزیز پامسد و نهانید مشا را لیه کوچیکه زیر راست دریافت روی غریت
 بر تافت و با جمعیت خود بصولت بشیر و جرات موش بجانب بازو و شش
 ش تافت هر چند که در باره او عفو و اغماض مکنون ضمیمه نور میبود ولیکن آن
 کم عقل نهاده سر باد غرور از دماغ بدر نکرده با جمعیت طرانی در کمال عتائی
 و خود نمائی عزم آمدن کرده در حین ورود و بدشلیک انداختن زنبورک و
 تفنگ پرداخت و ططنه شوکت خود را گوش زد نزد دیکه دور ساخت چون
 این حرکت از رویه ادب و آزار فساد از ناصیه او جلوه گرفته ظهور بود بعد از
 ورود به پیشگاه حضور و شل ورا که هوای سرگرائی و سرزدشت از بار سبک
 ساختند و بنا بر اینکه خار و طهران و ورا بین در حیطه تصرف افغان بودند جمعی را
 بمعابر و شوارع آن سمت فوجی را بسپردگی محمد زمان خان شامل و بجمعی
 راه سمنان و محمد حسین خان زنکنه را بسپردگی کیلانات که در تصرف روسیه
 بود و امور ساختند که باتفاق آغوش یلخان زاید اعلی در منتهائی لایبیت ندرا
 بحفاظت حد و کیلان پر دازند چون غریت سفیرات در خاطر اقدس تصمیم
 یافت بعد از آنکه خنجران فتنه جو را از عرصه دولت رایل از انتظام مهمام
 تحریسان و مازندران فزاع حاصل کردند ایلیچ بطالب کیلانات بدولت روسیه
 فرستاده و رحیم خان را در ایالت استرآباد مکن داده امر فرمودند که با سپاه
 استرآباد و کرایلی در ابتدا سی نور و زنبورک فیروز ملحق شوند چون حرم محترم
 شاهبی در ساری میبودند تدارکات لایق محبت سرکار خاصه و اتباع
 و منسوبان آن سرکار دیده پادشاه را در مازندران گذشتند که متعاقب در

در موعده مقرر بغرم سفر هرات در مشهد مقدس حاضر گردند پس عطف عثمان
بجانب خراسان کرده توجانه را از راه اسفراین و جوشان روانه و خود از
راه جابرم و نیشاپور بایلیقار ارض مقدس امقر کوکبه منصوب ساختند متعاقب
اعلیحضرت شاهیه و بعد از آن رحیم خان باقشون ماموره در ارض مقدس
به آنجناب پیوستند ۴

در بیان قایع تحاقوی سیل سال ۱۲۸۰

در محیدیم شهر شعبان المعظم نقل کوکبه نیر اعظم لیس منزل حمل کشته خدیو بهار
ساز و برک یساق گلزار کرده گردن و از آن گلستان را بخود و مغفر غنچه و
از مار درع و جوشن حضرت و خرمی سر و بر آراست و سپاه شکوفه را
مقدمه بجیش اردوی بهشت نموده لوای جهان آرائی از سر و سی برافراشت
یلان قوی شاخ اشجار از دوحه و اعصاب تیر و سنان تیر نمودند و چپیره
رستان چنار از اوراق مطری پنجه خصم فکنی کشودند لاله سپهر سیاه بر دوش
افکند و گلبن عمود غنچه بر دست گرفت ترکش ببدان شاخسار تیر و کسان
برداشتند و نیره دایان درختان سنانهای مشکین کلارا فرستند
تفنگچیان پلنکینه پوشتل بآزاری کلوهای قطره بر قالب برگ گل ریختند
در آتش بازان برق توپهای رعد مدبر عتراده گردون کشیدند و جنود و وزیرین
بادیایان سبک خیز نسیم را بدافع شکر بهمن برانگیختند و خطه گلزار را که از
انقلاب زمان مقام افغان زراغ و زرخ کشته بود از اصداد بیگانه برداشتند

محل نغمه سرائى قمرى و عند لیب ساختند و معموره چمن تبارگى پایى تحت سلطان
بهار و مقر قزلباشیه کل کرد و مجلس جشن عیش با سران لشکر و عظامى همیشه
آراستنه گشته بعد از ایام سور و سرور تهیه اسباب سفر و مذاقعه خصم خیره
پروا ختند و هر یک از دلاوران عرصه کین را بعطای نقد و اسب سلاح و اخیره
گنجایش بهره نوازش و بخشایش ساختند

در تميم ذكر طایفه ابدالی و تبیین مقدمات تملک ايشان که

مجملى از احوال فاغنه ابدالی هرات در صدر کتاب نگارش یافت در محرم ۳۵۰
که محمود غلجی بر اصفهان مستولى شد محمد خان افغان که در آن عهد حاکم هرات
بود یهوس شیخ مشهور مقدس آمده چهار ماه قلعه را مضیق محاصره انداخت
بالاخره اطراف و نواحى را تاخته رایت عنایت منکوس ساخت بعد از ورود
او بهرات فاغنه را و شوریده ذوالفقار خان و لذ زمان خان را از شور و گت
آورده در هرات حاکم ساختند و در سال هزار و صد و سی و هشت مطابق
بیگلان نیل رحمن خان ولد عبداللہ خان که پدرش در ایام حکومت زمان
خان در هرات بقتل رسیده بود لیکن خود نحو اسی پدر وارد هرات گشته
احداث نفاق و نزاع گردانید که فاغنه برای اقطاع نایره شتر ذوالفقار خان
را بجانب باختر و رحمن را به سمت قندهار و فراه روانه کرده الله یار خان
برادر محمد خان را در سال هزار و صد و سی و هشت از نملتان آورده در
مکن حکومت بکنین ساختند و چون عبد الغنى علیک کورانی که سمت پادشاهی

ذوالفقار خان دشت از اندام خان مو حش بود چندی مداری
 وحشت امیز کرده عاقبت پرده از روی کار برداشت و ذوالفقار خان
 را از باختر آورده رایت نفاق برافراشت ششماه تأیید جدال اشتعال
 دشت تا اینکه افغانه دامن اطاعت هر دو بر چیده و ذوالفقار خان را بجای
 فراه و اندام خان را به سمت مار و چاق فرستاده هر یک محل و ناحیه را
 مالک شدند و بجای کم و سر کرده لبس میبردند و بعد از آنکه خبر توجه موکب منصوب
 کوشن نزد ایشان گشت ناچار با یکدیگر رفع کاوش و آغاز سازش نموده
 فراه را به ذوالفقار خان و هرات را به اندام خان اختصاص دادند و ب فکر تدبیر
 کار افتادند و در سال هزار و صد و چهل و یک مطابق پیچی نیل حضرت ظل الهی
 آنهنگ سفر هرات کرده بعد از اجتماع عسکری تهیته اسباب سفر در روز
 چهارم شوال که چهل و شش و از نوروز انقضایافته بود از ارض مقدس
 نهضت کرده اولنگ یا قونی را که از سبزه زمرودی طعنه بر چیخ فیروزه گون
 میزد و مقدر لیلان لعل خفتان ساخته و از آنجا کوچ بر کوچ عازم مقصد
 گشته در تربت جام چند روز لنکر اقامت انداختند در آن مکان خبر رسید که
 هزار نفر از افغانه آمده و قلعه فرمند آباد باختر را محصور ساخته اند حضرت
 ظل الهی با سه چهار هزار نفر از دلیران معرکه کارزار را تجلیل تمام ابلاغ نمود
 بعد از ورود بان مکان معلوم شد که افغانه برگشته اند باز تربت جام محراب
 و تحریک لای آسمان سا کرده در منزل کار ترتیب تیپ قراول تعیین طرح
 و بهراول و آرایش ساقه و سول و تسویه میمنه و میسر و قول پرداخته شب که

که قراول ماه با دیده دران روشن ضمیرانچ ب دیده بانی معایر مدارات برقرار
این نیلگون حصار برآمد جمعی از سپاه کارگاه را بقراولی مأمور ساخته و خود
نیز بعد از طلوع فجر اعلائی لوائی منصور کرده قراولان خبر رسانیدند که الله بایگان
با جمعیت تمام وارد کوسویه شده انجناب اولاد برای استعزاز شرفی بر وسای
ایمانی نگاشته کلک صلاح انگیز ایشان را با طاعت ارشاد و تحریص نموده
آنجماعت جواب را حواله زبان شمشیر کردند روز دیگر سرخوس دغاود مضرب
خیام سپهر نمود گشته طلایه داران میخ صلابت و پاسبانان کیوان مهابت
آن شب بیاسداری لشکر ذیل جلالت بر مکر زدند و فاخته نیز آمده رباط و
دیوار سبت کافر قلعه را حصن خود ساخته بسد راه پرداختند پس موگب مسعود
از دغاود و نهضت و از نیم فرسخی متلعو بجانب کوسویه مخد رکشت افغان
لابد ترتیب سیه و سنک و آهنگ مقابل لشکر نصرت اثر کردند چون نهجی که سبق فکر
یافت طایفه افغان بجنک قزلباشیان دلیر و بره براه بازی شیر کشته بر اهل
ایران استغلا و بر ولایات استیلا داشتند انجناب میخواستند که نخست
مجاهدان غازی سپاهیان با آن طایفه خیره سر دست بازی نموده بعد از
خود از مایه قدیمی بیدار کین که از ند و بسرا نگشت ستان جان ستان
برده پندار از رخ کار انطایفه بردارند آمدن تو بخانه و تفنگچیان پیاده را حصار
لشکر و محیط عسکر ساخته حجه از سواران نیزه کذا و یک تازان عرصه کیه و دار را
در برابر قول بهایون بعنوان طرح تعیین بقانون سپاه کرمی هنگامه آری
سحر که کین شدند اقول فاخته بجانب میمنه حمله در کشتند سپاه کان طرح به کوه

میمنه درآمده جنگ در پیوست در آن اثنا فوج دیگر از افغانی است شمشیر بجای
 پیادگان هجوم آورده و داخل ایشان گشته خیره کی را از حد برده پیا دگان
 پس شستند و از برگشتن ایشان دلیران نیز سر رشته جنگ از کف گیت
 نزدیک بود که دهنی رود به که مقدار آن آیت فتح الهی حضرت ظل الهی شمشیر
 تیر بصیرت شمشیر نگار انگیز گشته یک نفر از پیش تاران آن فرو و با خاک هلاک
 انداختند و آب تیغ جان سوز آتش جرات خصم باد سپار ساکن ساختند اگر چه
 از روی تحمل شکست و نهیب میبافان پیاده رامیه ان رانده سواران افغان را
 از پیش برداشتند اما پای راست آنجناب که سر کوب سرکشان جهان بود
 زخم تیره برداشت چون شب بر سر دست در آمد که کوی ظفر قرین در همان
 مکان و افاغنه نیز در حوالی کافر قلعه نزل کردند و باعتبار اینکه آن مکان از آب
 دور بود آن شب جیوش بحر خروشان از بی آبی اندک بی تابي کردند و بحفر چاه آبی
 بر آتش عطش افشانند روز دیگر که سپاه پنجم از کافر قلعه ظلمت لیل کوس حیل
 گرفته بجانب غرب میل کرد و افاغنه حرکت و از راه کوسویه گذشته در یک سمت
 آب هری رود وارد وی همایون نیز متعاقب ایشان رفته در یک طرف فرود
 آمدند و آن روز از هیچ طرف بجنگ اقدام نکردند و اراده خاطر اقدس آن بود
 که روز دیگر بمقام کوسویه لوائی ظاهر از صبحگاهان چون توپاژ در دمان افق گلوله
 آتشبار مراد دهن در انداخت و عرصه جهان را از سیاهی سپاه ظلمت پرست
 معلوم شد که افاغنه شب تو بخانه خود را بمحاذی رودی نصرت قرین آورده
 مینمای جنگ گشته اند پس لطایفه دوسته شده فوجی از فرود خانه و جمیع اجزاء

میمنه هجوم آورنده بدستور در پیش آغازه خیره کی و اطهار چیره کی کرده و
 تفکیک آن پیاده را که مستحقان آن سمت بودند از جا برداشتند در آن اثنا
 بازیکه تازمیدان دلاوری و وطن پرستی و معرکه سروری اعنی حضرت طلحه
 مانند شیر غران با شمشیر بران خود را بر قلب آن کرده زده از میان پیاکان
 دور و مفاد کریمه لَمْ يَزَلْ يَنْهَى اللَّهَ الْخَيْبَتِ مِنَ الطَّيِّبِ بطور آوردند و تا
 هنگام طهر نیران قتال اشتعال داشت بعد از ظهر شکست فاحش به احوال
 آن طایفه راه یافته جمع کثیری از ایشان بودی عدم شتابت افتد و بقیه سیف
 روی بر تافته عیال و اطفال خود را که در قلعات سر راه بودند برگرفته و ردیف
 خود ساخته تا دروازه هرات عنان باز نه کشیدند و عساکر فیروزی تا آخر حمله
 کافر قلع و شروع به تیربار غارت خیم و اسباب انطا یقه کرده تو بجان و لغاره
 خانه انجماعت نیز بست آمده و از منزل رباط چیره شاه طماسبت با آغوش
 و توبه های بزرگ بفریاد شاهده روان کردند و خود با تو بجان جلواز راه تیربار حارم
 هرات شدند تا الله یار خان و آغا غنه مجدد اجماعت خود درست کرده مابین شهر
 و رباط پیران که دو فرسخی شهر است با استقبال آمده نخست سفیری با عرضیه شعر
 بر طلب صلح بخدمت الافرستاند بعد از الحجز از راه نیز ویر بر آمده از پشت لشکر
 نصرت اثر بجانب میسر میل و بقاعده افعالی عده کرده سکی را کشته بجانب
 شیران بشیوه و غانداخته بعد از خود کتیبها بهیأت مجموعی با شمشیرهای آخته در
 کمال جلادت به قلب سپاه نصرت پناه تاخته به پیادگان جلود را و بخت و
 خیره کی انطا یفه بجائی انجماید که کار از تیر و تفنگ گذشته بچنگ کار و شمشیر

رسید و از ابتدای طلوع طلیعه مهر گیتی فروز تا نیمه روز بوارق تیغ و خنجر دل و ز
 خانمان سوزی بود هزار نفر متجاوز از آن گروه بضرر سیف آیدار بر خاک
 اطلاق فتاده تتمه با قلب آتش ناکند تراز باد بجانب باد صبا شتافتند
 هر چند که مقام اقتضای تعاقب میکرد اما مراعات رویه حرم مانع آمده احد
 رخصت نیافت که قدم پیشتر نهد همان روز مگاه موقوف کوکبه عروجه گشته بیک
 آشوب جنگ فروشت باد شدیدی برخاست بحدیکه نزدیک بود که کره
 خاک باد و عالم امکان را عنصرت یاور و دوشبانه روز طرفین از کثرت کرد و خاک
 چشم از جنگ پوشیده در همان مکان کشت کردند و در سیوم که شدت عجار تسکین
 پذیرفت و باد غرور از دماغ فلک بیرون رفت باز از جانب الله یار خان آدم
 آمده طریق مصاحبت جست آنجناب بزبان حال فرمودند که تکیه بر عهد تو
 و باد صبا نتوان کرو ما دام که جمعی از روسای ابدالی وارد حصن کشته نعت
 خدمت سگالی نکنند شاهد مصاحبه در آنکینه حصول صورت پذیر نیست پس
 از جانب الله یار خان بعلی غنی علی کوزانی و چند نفر از معتبرین آمده و عهده اطا
 بسته آنجناب نیز مسئول بجاعت قبول و بجانب موزیک عطف عثمان
 شمول کردند و دیگر خبر از الله یار خان بعلی غنی ابدالی که سر کرده مغربین ایشان
 بود رسید مشعر بر اینکه و الفقار خان حاکم فراه با جمعیت بسیار اعانت ابدالی
 آمده آنطایفه باین اطمینان از معاهده و استیمنان پیشمان گشته اند بعد از حصول
 این خبر نیز از نفر از دیوان معمر نرزم جوی را به سمت فراه که ذوالفقار خان
 بود روانه و شکیان را مخیم اردو می بیاون ساختند و در روز در آن مکان

رحل قامت انداختند و از وفقار خان در طلبت لیل یا جمعه از پشت شکیان
 گذشته و در کمین گاه نشسته روز سیوم باز جمعیت افغان نمودار الله یار خان با قو
 از سمت شرقی آتش افروز نوایر حرب پیکار گشته و ذوالفقار خان نیز با جمعه انبوه
 از کمین درآمده بر سر اردوی هالیون رفته مشغول کارزار گشته حضرت ظل اللهی
 فوجی از غازیان را بموافقه ذوالفقار خان مامور و او را پیر دل و زو و سنان جانسون
 از سربه و دو کرده از فاعنه جمع کثیر بدست گلوله و توب و تفنگ و زخم تیر و شمشیر
 گشتند هنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ باز داشتند و در حوالی تلوه
 موسوم به بیادگار در محاذی یک دیگر نصب لوازمی قرار کردند و در دیگر که کوکب
 زرین مهر خاوری آغاز جلوه کری کرد و آنجناب کس فرستاده و شاه و الیجاه را
 نیز از مشاهد آورده بانبه و آن غرق و جمعه از تفنگچیان و در منزل شکیان گذشته
 دوباره بجانب هرات اعلام اعلام نصرت آیات کردند و فاعنه باز ما بین شکیان
 و باد صبا تیر جنگ بعد از تقارب بیشترین جمعیت تمام دست بشمیر حمله کردند
 و ازین طرف بشلیک توب و تفنگ عرصه را از کشتگان بر جلوه قبول تنگ
 کردند صبحگاهان که مهر زرین لواها بهیچ فلک فرسایند و ساخت چند نفر افغان اردو
 و از جانب الله یار خان طالب امان شدند آنجناب فرستادگان را برگردانیده
 پیغام دادند که ما دام که عظای افغان خود بخود مت اقدس نرسند تا یک نفر از
 غازیان را جان در تن و رمق در بدن هست ترک زرم و مسخ عزم نخواهد شد
 پس جمعی از رؤسای آن طایفه بادر اک خدمت آنجناب کردن فراز و از روستا
 اعتد از جبهه سامی زمین نیاز گشته عرض کردند که فاعنه غلجه و ابدالی هر دو رعیت

قدیم ایران بودند علی بن محمد ریحانت گشته و لا فند بار و بعد از آن اصفهان را که
 قرارگاه تخت سلطنت بود تصرف کردند و ابدالی مدتی میخواستند ایرانیان را علی بن
 در مقام جنگ جدال میدادند و اگر مقتضای فتوت پیش ازین میسفت مادی راضی و
 در مقام مواخذه اعمال زمان ماضی نبوده عطف عنان مظهر توأم و تنبیط ایض
 علی را ابراهیم واقدم دانسته بعد از تنبیه اجتماع کرده ابدالی زیاده بر سابق در صد
 ابدالی و اطاعت بوده حلقه بندگی در گوش و غاشیه خدمت بردوش خواهند کشید
 هر چند که این معنی مخالف رای شاه و آلاجه و ایمان دولت او بود اما آنحضرت
 مسئول آن طایفه را موقع قبول بخشیده ایشان را رخصت انصارت و زیام عزیمت
 بجانب شکیان انعطاف دادند و روز دیگر بیست سی نفر از عظامای ایشان بشکیش و
 هدایا شرف اندوز تقبیل کاب فیروزی نشان گشته بخواجه فاخره بهره مند و
 چند نفر از رؤسای معتبره ابدالی چاکر کاب سعادت مند گشته و حکومت هرات باز
 به الله یار خان استقرار و ترم با سم او عرصه دریافت پس فارسی زبانان را که در
 قلعجات توالج هرات بودند با طایفه جمشیدی سکنه بادغیس که چنانچه بحال
 جام و لنگر و لواحق ارض قدس فرستادند مقدار آن عریضه از جانب الله یار خان
 رسید مشعر بر اینکه غازیان نصرت نشان که از منزل شکیان بتاخت فراه رفته
 بودند فراه را تاخته اسیر و غنیمت بدست انداخته از جمله اسرا جمعی زنان و قارب
 و الفقار اندا سرای مزبور بایشان رو شود حکم و آلا در باب اطلاق اسرای مزبور از
 موقف فرمان عرصه دریافت در چهارم ذی الحجه السال بفروری و اقبال و این
 ارض فیض تمثال گشته دست سفره کوثر از در و در و بشخص مقدس شصت

روز اتفاق افتاد و از آنجا مجدداً خلایع فاخره و شمشیر مرقع برای اشرف از اصفهان
ارسال داد و از بنوازشات مشفقانه مستمال ساختند.

دربیان حرکت اشرف از اصفهان بعزم تسخیر خراسان کیفیت
جنگ مهان و سوت قایع سال فرخنده فال یسیر
مطابق اسرار بحریه

بعد از آنکه مشاهد مقدس مقرر گردید در روز عید اضحی عساکر فیروزمانتر
را رخصت مراجعت با وطن خود داده مطمح نظر و الا آن بود که در زمستان
آن سال بر سرزیرکانه دشت رفته موسم بهار را در استراحت و انقضای سازند
و نزدیک برقع چال لوای مملکت گری بجانب اصفهان افرازند اما بمقادیر
لا اله الا الله شینگاهیتی استنباط چون حکم تضاد در سرانجام لوازم دولت
همه جا برار داده آنجناب سبقت کرین بهرمنای محض خطور از خاطر خطیرش
بمحصل و تفسیر قرین است مضمون اینکه صید را چون اجل آید پی صیاد و در پی
تقدیر گریبان خاطر و عنان غریمت اشرف را گرفته خواهی نخواهی بسمت
خراسان کشیدنی و آن خون گرفته نیز لذت ضرب دست خراسانیان را
چشمیدنی شد بیدین این مقال آنکه بعد از آنکه نهضت لوای فلک و سما
بجانب هرات قوع و این خبر در اطراف ممالک شیوع یافت اشرف
تخلیه که مقصدی امر سلطنت بود و عرصه را خالی و ضد یوپیال را مشغول کار ابدالی

دیده با جمعیت موفور کثرت غیر محصور در روز دوشنبه سیزدهم شهر محرم الحرام ۱۰۳۲
 مطابق تحاقوی میل مجدود خراسان رایت افراز نرم و پیچا رشتند و بفاصله
 چند روز که هنوز عرق خون ازین تیغ دلیران خشکیده و مرکب تیز کام نهادن چون
 اشوب زترین کام مهر و شیرنگ ماه روی طویل آسایش و آرام ندیده بود این نویید
 بهجت اثر مباح علی رسیده و این قضا آیتین با اجتماع لشکر افند و توجیان را
 از راه سر ولایت مشهد سلطان میدان روانه ساخته خود با اتفاق حضرت
 شاه در هرچید هم ماه صفر از راه نیشابور و سبزوار تحریک لوای از دماییک کردند آتش
 نیز از آن طرف تا سمنان آمده اولاب سر قلعه می رسید علی قاضی سمنان که در آن
 نزدیکی بود رفته قلعه او را تصرف و قاضی را بدست آورده از آنجا بیاض سمنان
 پرداخت حضرت ظل اللہی بحجرت استماع این خبر با حقیاط اینکه مبادا مالی سمنان بنابر
 گرفتاری قاضی بدان قلعه راضی شوند بواسطت چند نفر از فشار و قاجار
 استرا با دامالی آنجا را از آنجا رتوجه موکب بهایون قرین الطمینان و بشارت مثبتات
 قدم و صیانت قلعه تاکید و اشارت کرده از سبزوار بطریق ابلاغ مرحله میگاشتند
 اشرف نیز از آن دن توجیان و الا مطلع گشته سیدالافغان را که سردار و مقدر بخشیش
 او بود سرسور توجیان روانه و در حینی که توجیان آتش فام وارد قلعه مر روشن من اعمال
 بسطام و از آن طرف نیز در فرسخی قلعه مزبور با چو اعلام مظهر و جام گشته بود
 سیدالافغان بسطام بدرگرفته بیک فرسخی قلعه رسید از آن دن کوکبه منصور آگاهی یافت و
 از آنجا بلند بارگشته روی بر تافت و هنگامی که شهبند بسطام مقرر کوکب انجام
 احتشام گشت چون به سبب کثرت از دحام توجیان در خارج شهر وارد گرفته بود

آن شب سید آل با افغانه شیخون بر سر توپخانه آورده کارى نساخت و بجای
 اشرف لوائى نهر میت افراخت پس فردا دیگر ایات جهانکشا متوجه مومن آباد و
 دامغان گشته سید مال از مومن آباد روانه همان دوست اشرف هم از سمنان
 پیش آمده در همان دست بر سید آل ملحق شدند و ز شنبه ششم بیع الاول دو
 سیل بلا در جوش و دجج و تواج در خروش آمده در کنار همان دست طرفین دست
 از جان شسته مقابل یک دیگر شتافتند در آن روز حضرت ظل اللہی تمامی لشکر فوج
 اثر را یک قول قرار داده تفکیک بیان پیاده را که هر یک با سام سوار برابر بودند فوج
 فوج با توپخانه صاعقه با محیط آن دریای خونخوار ساختند و مقرر شد که افواج
 ظفر شوره و در لیان انجم شکوه بنهان هیچ گروه در جای معین در کمال آرام و
 وقار ضبط عیان ثبات قرار گرفته بدون امرهایون از جا در نیایند و دست
 با استعمال آلات حرب نکشایند الحق در مقامی که سپه آرای غرض تیر تیر چنانین
 نرم لوائى قرار از در پیب حادثه دهر احدی کام از مقام مقرر فرستواند گشت
 و نه گامیک سیاست شاملش بفضط رسوم حرم پردازد بصدقه چرخ ستیزه کار
 کسے قدم از جای خویش بر نتواند داشت در شام کین چون منع آتش فوری کند
 برق قدرت چقماق زدن نیست وقت شبگیر چون بخاموشی فرمان دهد صبح
 را اجرات نفس کشیدن فی افغانه تیر جمعیت خود را سه گروه کرده از سه جانب
 جلوریز و با تیغهای کشیده و سناهای تیر بجانب قول نگاهدار انگیز و مشغول ستیز
 و آفرینند جمعی از جوانان نامی ایشان که همیشه و مفارک جلا دت پیش از
 و در عرصه خصم افکنی نرم ساز بودند پیشاپیش آن طایفه از پی یکدیگر تیپ حمله در

گشتند همین که بتیریس کلوله رسیدند تو بچیان فرنگی نژاد آتش دست پستیهای
 سوار فتیده امروالار برسم سرگوشی بگوش تو بر عدو خروش رسانیدند از تراکم بجای
 آسمان آتشار یوم تالان السکماء بدخان قهقین آشکار و زمین آیت
 یغشی الناس ههنا اعتدات الیک برگرده خصم پدید آورده کلوله تو ب
 آن یک تازان عرصه بیابکی را با چند نفر زنبورکچی و شتران زنبورک که بخط مستقیم
 در محاذات تو ب می آمدند از پیش بروشته افاغنه را از مشاهده این حال
 مانند توپ آتش بجان افتاده دود از نهاد برآمد آنطایفه از هر طرف که هجوم آورد
 شدند خود را در دریای آتش شنادر دیده بجانب تیپ خود شتافتند پس
 قول هایلون بهمان ضابطه و ترتیب جبهه تیپ فغان گشته تیپ دیگر علمدار ایشان
 از پای درآمد اشرف لوای اقبال را سرنگون دیده دم را علم کرده تو بجانه و خیم
 و اسباب خود را گذاشته و مانند بخت خود بر گشته رو بگریز نهاد و آن روز از
 سده ساعتی روز تا عصر تنگ نوایر جنگ بوارق تو ب و فغانک فروزان بود و جمع
 کثیر از افاغنه و رؤسای ایشان مقتول زنده دستگیر شدند هر چند کمیت نیز گام شوق
 دلیران بقصد تعاقب ایشان سرکشی و جولان می نمود اما چون هنوز تجربه اندوز راه
 و رسم جنگ نبودند حضرت ظل الهی ایشان را عنان داری نموده فرمودند
 که هر وقت ضمیر اقدس بواردات غیبی مقرون بصلاح و اندتجا ب ما ذون خواهم است

در بیان اموری که در آشنای آنحال بوقوع پیوست

بعد از وقوع شکست فغان که لایت عزم اشرف نکونسا شد موکب جهانگشا

وارد دامن گشتند از آنجا که رای جهان آرا آئینه صورت نمای امور آئینه
 و پرتو حال مستقیل بر پیشگاه خاطر الهام پذیرا قدس تابنده است سر سنج
 بخت را پیش از وقت مالک زمام دولت دیده از جهان مکان معتد را
 بطلب لایات آفرین بجان برسم سفارت روانه روم ساختند پس ای
 کیتی آرا اقتضا کرد که متعاقب شرف کوچ بر کوچ عازم صفهان شوند باین
 عزیمت متوجه منزل آهوان گشته در اثنای راه پادشاه والا جاه مشغول
 مکالمه بودند گفتگوئی حقایق آئینه حضرت ظل اللهی بمقادیر طبع مبسک
 شاهى ناگوار آمده نقارخانه و خاصان خود را از معسک فروری اثر جدا کرده از
 روی طرح و خشم بجانب توی در وار روانه شد آنجناب گامی چند
 رفاقت کرده هر چند نصایح مشفقانه القا کردند مفید نیفتاد و پادشاه آنروز
 وارد توی در وار شده در آنجا رحل قامت انداخت حضرت ظل اللهی محمّد
 علی خان رسید علی خان عرب را که دخل کامل در مزاج پادشاه داشتند
 بارشاد فقو که فقو که آئینه روانه ساختند که به زبانت باشد او را از سر
 طیش باز آورده باز کردند و در روز در سمنان با انتظار این معنی توقف
 کرده پادشاه را نیز از خار غیظ غلیظه فاقه حاصل شده و باز گشته از کرد راه
 بنجمله آنجناب شتافتند و به ذیل عثماریخار نقار از آئینه خاطر انحصو والا
 زد و در پس حضرت ظل اللهی حسین قلی خان زندگنه میرزا غورلو
 خان چرخچی باشی که دیمت گیلانات بحافظت آن جد و دامور بودند متعلق
 کردند که از میان قروین و طهران وارد ساموچ بلایع شوند و خود به همراهی شاه

حجه بفرم تعاقب اشرف تحریک کو که غر و شرف کردند و سانحه عجیب که
 که در آن آوان بظهور رسید آن بود که افغانه طهران بعد از شنیدن خبر
 شکست اشرف بموجب اعلام او معتبرین بلد را بمیان ارکی که در کنار شهر
 احداث کرده بودند جمع و بصدقه تیغ نیز بنیاد حیات ایشان را جمع کرده و قلعه
 را خالی نموده بجانب اصفهان شتافتند و در حاله و عوام شهر بعد از فرار
 افغانه بمیان ارک ریخته مشغول نهال موالف اسباب انجماعت گشتند و آخر
 روز نوبت کسب بچاخانه افتاده آن ستاره سوخته کان دیار نادانی
 که هرگز چنان روزی را در تخیله روزگار خود تصور نکرده بودند و از فطر
 شادی سر از پانمی شناختند با مشعل فروخته بچاخانه در آمده ناگهان
 شراره آتش مشعل بسیار و طافتاده چیراغ شلارت و بیدار که از خاندان
 افغان بیاد کار مانده بود روشن کرد و مشتاد نفر متجاوز از ایشان پروانه
 وار به آتش بجای پروانی سوخت +

در بیان جنگ سرد و خفا و کسر اشرف و افغانی کرت ثانی

اما اشرف بعد از واقعه شکست همان دست عازم و را این و در آنجا
 اسلام خان حاکم طهران داد طلب کشته با تو بنجانه مستعد و پنجه را افغان
 جنگی آمده سردر خمار که در میان دو کوه واقع و سختی معبرش مور را از مرد
 مانع است بوجود دلیران فولاد پوش سداهن بخت و آن گذرگاه تنگ
 با تو بهای اثر در شکوه و فرائد را با تفنگی انبوه و در گرفته خود با سواران

جلادت آیین در کین شست غافل از اینکه مہشت خاشاک راه بر آخر سوزن
 و شعله تابناک نمیتوان بست و شمشیر بے مغز سر سنگ خارہ نمیتوان شکست
 پس قراولان دیدہ و رودیدہ بانان تیر نظر القای خبر بسمع خدیو غضنفر
 فر کردہ انجناب بعد از وقوف برین حال از سمند سبک سیر یادہ کشتہ پنج
 شش ہزار کس از تفکیحان خدیوہ و مخفی دلالوں را کہ پلنگ قلہ جنگجوی بودہ
 فوج فوج مقدمہ انجیش کردہ بہ سمت شرقی و غربی کویہ تعیین تو بخانہ در بنورک را از
 وسط راہ را ہی کردہ خود چون کویہ پا بر جا دامن ہمت بر کمر استوار کردہ بیورش خستہ
 و حکم ہایون تو پچیان چابک دست آتشین چنگ از میان آن درہ تنگ
 بہ دفع جان سوز و تو بہای بر تن و روزہ ایقاد نوایر جنگ کردند و تفکیحان
 پلنگینہ پوش پلنگ صولت و دلیران بہرام کین مرغ سطوت از جانبین کویہ
 ہنگامہ گیر و دار گرم و بالشت فشانای نگولہای تفنگ دل چون سنگ خصم را
 ترم ساختہ انظار ایفہ را چون پای توانائی بسنگ آمدہ مانند سیل از فراز کویہ
 آہنگ نشیب نمودہ سواران ایشان نیز از میان درہ توپ خانہ و اتانہ خود
 را گذارستہ در کمال خدلان و خواری از روی شرمساری بجانب شرف
 کہ در و راہین می بود فاری و جمعہ کثیر بہ پیغولہ فنا متواری شد نہ شرف بعد از
 ملاحظہ این حال توپ قلعہ کوہی را کہ ہمراہ از اصفہان آوردہ در و راہین گذارستہ
 بود شکستہ توسن گریز را بجانب اصفہان ہمیز زد و چون حکومت فروین
 دران آوان از جانب اشرف بسیدال اختصاص داشت کوچ و اتباع
 با ولد او و جمعہ از افاغنہ در فروین می بودند بسیدال خواست کہ خود را بقراولان

رساند بنا بر اینکه حسین قلی خان و آشورلو خان پیش از وقت با مولا امام
 به سمت سافج بلاغ و تسخیر قلعه قزوین بودند سیدال راورد و دیر قزوین
 را بر خود مسدود یافته خایف و خاسر گذشته باشند پیوست و ولد و باقی
 رخت تحصن بنارین قلعه قزوین کشیده با سامورین بنار را بر استمال و دفع
 الوقت گذاشت و انشرف بجهت تجدید تئیمه و تدارک وارد اصفهان اول الامر
 بقتل عام سکنه بیکناه کرده سه هزار نفر متجاوز از علما و معارف و سایر رجال
 را از تبع گذرانیده از نظیر حضرت شاه طهماسب نیز با شاره و الا برای
 تنظیم و تنسيق مهمات ملکی در طهران توقف و بنا بر اینکه عبوتوب خانه از راه
 قهر و دلتغیر بود که بیکه هلاک از راه نظر عازم اصفهان گردید و در هر منزل
 قراولان طرفین متلافی یکدیگر گشته سرزنش از ان جماعت بر پیشگاه حضور
 میر سیدبازا اسلام خان افغان در حوالی کاشان با فوجی عظیم مجرم دستبرد
 از گریبان جلالت برآمده داد طلب گشت قراولان این سمت که عدت
 ایشان زبایه بر پنجاه نفر نبود و و چارفاغنه مذکوره و در سرکوهی مخصوصه
 ناچار قراولان با تیغهای آخته بر آن کرده تا ختمه و مسلم از میان آن فوج
 بیرون مشتافه شرف خدمت اقدس دریافتند آرسه اگر کنجشک ضعیفی
 دست آموز تربیت اتجانب شود با شهباز بلند پر واز در آورند و اگر دریا

بقلاوه تعلیمش و آید یا شیرریان ستیزد

در جلوه گری اشهبازمه عنبرین شمامه در میدان میان جنگ

مورچه خورت و مغلوشیدن افغانه لوبیت دوم

اشرف چون پیش از وقت از سر عسکر روم که در پهلوان میبود استمداد کرد
 سر عسکر نیز چند نفر از پاشایان جلیل الشان با جمعیت شایان معاونت او
 روان ساخته بود اندک دور و میانه نیز رفیق غریمت ساخته با کوبه دستقداد
 تمام و احتشاد و احتشام مالا کلام طریق مقابله سپرده در مورچه خورت سایه
 نزول و پایچ رایت جهانگشای را از منظر بیابان میر میران دور سخنی مورچه
 خورت پرتو و وصول فگنده نخست فوجی از ارکان جنوستان که بقراولی لشکر
 پراوری طلوعه نصرت اثر ما مور بودند بمقدمه افغان تلافی و شاهد مشکین کلام
 تیغ و سنان پیر کردن پیمان عمر دلیان سانی گشته اول کار را چون آخریم
 ستان ساخته و یک گردش میدان سر خصمان از باد نایاب شنید
 تا بیناک گرم شده چهارصد از ایشان سر مست بجنگ افتادند و از فقر گر قمار
 خبر و دود پاشایان روم بعسکر اشرف معروض خدمت اقدس شده از آنجا که
 دریای عزم آنجناب بجز محیط توکل پیوسته و در هر امری ضمیر بجز حوصله
 سفیدی میداد این خدا فی لطف خدای یگانه بلکه تحمل بسته است این معنی را
 نیز از نتایج اقبال دانسته آن شب فریقین در همان مکان با سپاه انجم خشم
 چشم براه طلوع طلوع مهر زرین علم آسوده صبحگاهان که بیستم ماه ربیع الثانی
 آنسال بود نخست از طرف اردوی گهان لوبی بهایون نبل رزم ساز
 بلند آواز و اعلام جهانگشای فلک و سنا گشته کوبه بسطوت سلیمانی و و بذب

بهیبت سلطانی بجانب اشرف روان و با گنجین که در هیچای بر سر آن طایفه
 خاک نیز عیار خدایان و هوان گردید چون پشت مورچه خورت محل نزول
 افغان کشته و کوه بلندی که در آن موضع واقع است راه را بر میدان جنگ
 بسته بود آنجناب اراده کردند که بر سر اردوی ایشان زفته از دماغه کوه متوجه
 جانب اصفهان شوند شاید با فاخته از پشت دره و معرکه رزم آورند
 بعد از آنکه موکب نصرت پزوه مقارن آن کوه فلک شکوه گردید اشرف چون
 در جنگ همانند دست با اعتماد خود از سپهر آری آنجناب کار از موده از طایفه
 جنگ خدیو جهان تجربه اندور شده بود این دفعه در مقام معارضه بمثل آمد
 بضابطه و آئینی که در معامله همانند دست از شهر بایر کشور کشادیده بود و رنگ
 جنگ ریخته افواج لشکر خود را در یک سبک انعقاد و انتظام و اطراف آنرا
 بتوپیانه کوه بنیان استحکام داده توپهای ثعبان مهابت را از جای تیر کش
 که گلوله داخل فوج رزم آزمای شد و عدا و اساخته جمعی از یک تانزان کزین
 افغان بمقدم میدان دلیری گذاشته بدافع پر داخند آنجناب از آنجا که
 همیشه خداوند عالم ایار و مددگار و نشیب فراز جهان را در نظر همت یکسان و
 هموار میدانند مقتصد بسجست و دست مکان نکشته بجانب ایشان رو
 آوردند چون شهر را بر جوان بخت بارشاد پیر خرد و راهمانی الهام خداوند صمد
 در هر جنگ بمقتضای مصلحت و قوت و ذیه خاص اسلوب علییه است درین کرت
 طرح جدا گانه در کار جنگ ریخته اولاً تفکیک برام کین را که پیاده و لشکر خیز جنگ
 و مانند شیر و پلنگ در قلاده انتظار حکم خدیو با فرمانک بودند سلسله خود داری

از کردن برگرفته با جنگ و چنگال دلیری بر سر تو بخانه روان و متعاقب ایشان علامت
 ظفر نشان را شقه کشا ساخته قول نصرت قرین را حرکت دادند پیادگان و لاور
 صدای زنیورک و فلنگ آواز چخانه و جنگ آتش افشانی تو بهای فرنگی
 نژاد را در بازار جان فروشی تو ب اطلس کلنار روم و فرنگ تصور کرده دران
 دریای آتش نمک آسنا غوطه در کشتند گوهر شاهوار ظفر را بدست آورده یعنی
 بدون محابا و درنگ پورش برده تو بخانه افغان را به تیز دستی اقبال خدیو
 جهان تصرف کرده آب تیغ آتشبار آن شعله جان سوز را شش سراره
 زبانه اش بر زبانها میرسد فرو نشانیدند و جان بازان عرصه کین که برسم
 طرح و مکین سواره مهتای امر و اشاره بودند باذن والا سوزن انداخته مرکب
 جلالت برانگیختند و از دو جانب بیکدیگر اوختند **نظم**

چو دریای خون شد همه دشت راغ	جهان چون شب آسمان چون چرخ
و آواز سپاه و گرد سپاه	و خورشید پیدانه تابنده ماه

و در انشای گیر و دار که شعله سیف مبارقه سنان خیره کن چشم کارزار و
 دست اجل سیلی زن چهره روزگار بود سیدال با قوت عظیمی از پشت
 سرش که ظفر شعار و جمع از افاغنه هم از سمت دیگر بجانب قول حمله و گشته
 آتش حسیب و ضرب بر او و خند مالطع باری یاری و اقبال خدیو کامگار
 مددگاری و دلیران چیره دست ساقه پایداری کرده بسیاری از ایشان
 را از کسوت حیات عاری و بقبر امر حله پهای فادی ذلت و خواری حشمت
 اسباب نصرت اند و خند بعد از آنکه اشرف کار خود را تبا و روز و ولایت

سیاه دید جمع تو بخانه و اناثه و سلطنت را گذاشته بادل فکر و خاطر
 ریش در کمال خذلان و تشویش سرخویش راه اصفهان و پیش گرفت
 و آن روز تا حوالی عصر نیران قتال شتعال و شست سر و زنده بسیاری از
 آن طایفه و رومیته بدست آمد و آنچه از رومیته گرفتار کند اقتدار دلیان
 نصرت شعار گشته بودند تمامی را هر خصم مورد نوازش ساخته سالک طریق
 وَ تَبْتَغِيكَ إِلَى الْآهِلِكَ مَسْرُورًا فرمودند و چون در روز جنگ که غازیان
 مشغول ستیزه و آویز و کار فرمای سیف خونریز بودند جمعی از سبک مغن
 تنگ مایه که در بند هستی خریدار متاع کاسه تن پرستی میداشتند از میل توب
 توب اطلس شایسته و از لوله تفنگ بلوله قماش فرفتیک که به سبک و اختصار
 پرداخته مطایمی آمال خود را اگر انبار مال غنیمت ساخته بودند بمر اعاتی معنی
 که بر باد غازیان طمع کار را از افروزی مال گرانبار و از فکر جنگ باز مانده بخیر
 اندوختی که سر بایه اوقات و دشمن جانی است گرفتار کردند تمامی نواح
 ملبوسات و فروش و خیمه و خیر گاه دارائی و ستقرات و سباب نقیسه که
 از آن فرقه بخیسته بر جا مانده و فضای نامون از آنها مشحون قیمت آنها را
 میران قیاس بیرون بود یک جا جمع کرده چون در نظر همت والا خوار بودند
 حار آتش زدند چنانکه شاعر گفته

باید اول شدت دشمن مال به
 دشمن مال هست دشمن مال

حالت دشمن را بهی خواهی که
 زانکه منقول ز اهل محنت بود

در بیان تسخیر اصفهان و ورود موكب والا به آن شهر خربت بنیان

چون اشرف از مورچه خورت کریمه بجانب اصفهان رفت هنگام شام بار و زسیاه وارد اصفهان گشته فی الفور با فاغنه بایر بجنتی برگشته بجنتی بسته بسبب شیر از فرار کرد و وقت صبح قریه نشینان حوالی شهر واقف گشته بشهر هجوم آورده با اهل محلات افاغنه را که در خانها فرصت گزین یافته بودند از سرای زندگی بیرون کرده منبج غارت و تالاج مال فغانی مشغول شدند بعد از ظهر معارت اصفهان در وب شهر را بسته حقیقت حال را بحضرت ظل اللہی عرضه داشتند و در بسیت و سوم ربیع الثانی ۱۲۳۵ که کوبه منصور عازم اصفهان بود این خبر بعرض رسید و کس بایستی ضبط خزان و غنائیم تعیین و خود را بیت سعادت بجانب شهر افغان خند بعد از آنکه خاک اصفهان بپیم رفت و مبینست از دم همایون در نظر حاکم مرفه صفای یافت و پرتو طلعت مهر آثار والا بر در و دیوار آن دیار تافت مردم اطراف بازمندکان افغان را فوج فوج گرفته اصفهانیان که از مرده افغان می گزینند ایشان را شمشیر و کارد و تبر روانه ملکات عدم ساخته نفجای و لکلمه فی القصاص حیوة یا اوفی الکتاب جانی تازه می یافتند و بعد از سه روز که اموال فاغنه بخیطه ضبط درآمد شروع بسان سپاه و ملاحظه لشکر نصرت پناه کرده غنائیم بالا کلام از نقد و جنس و اسباب طلا و نقره و غیره برسم جوانیز و انعام بدل غازیان طفر فرجام گشته کسی را باری ایصال

این فرزند دلبسته آوین حضرت شاه روانه طهران ساختند
 نوید فتح و ظفر چون پادشاه رسید | الوای عیش و بشارت بمهر و ماه رسید
 از اینجا که عرض اصلی ازین سفر تسخیر اصفهان بود که بیاری اینردی میسر گشته
 دشمن آواره دیار او بیکر گردید و تیر خراسان و وطن غازیان و سرحدیت
 آن ولایت مستثنی از بیان بود حضرت ظل للهی بعد از انتظام امور
 بیازارگاه که خارج شهر است نقل مکان فرمودند که بعد از درو و دو مکتب
 شاهی و تکلی و بر سر سیسلطنت روانه خراسان شوند شاه و الاجاه و حلیه بجای
 طریق مساعدت گشته در هشتم جمادی الاولی وارد اصفهان و از عرض اه بکری
 که حضرت ظل للهی اقامت داشتند نزول نموده هر چند که قلبا بر فتن انجناب
 راغب و رفع محل را طالب بود و اما چون میدانست که اگر آن جناب صرف زمام
 غریت بجانب خراسان نماید اوضاع سلطنت مختل و کارها بشکل اول خواهد
 شد در باب فسخ این غریت اظهار و برای توقف بمبالغه و اضرار کرده انجناب
 بنابر تامل گذاشتند و روز دیگر پادشاه و الاجاه سران سپاه را طلب اعاده
 این مطلب کرده ایشان در جواب عرض کردند که انجناب تا نید یافتن ر العجز
 اند تا پای همت ایشان قدم در میان گذاشت دست سرکشان کردن
 فرازان کوتاه گشته کارها فراج و نقد دست فرسوده شاهی راج نیست
 و صورتی بعرض این مطلب میتوانم پرداخت که انجناب فرموده مدارالیه
 کارخانه سلطنت بوده راه و محل غیر مسدود کرد و این خود منافی سلیقه
 پادشاهی است و عنقریب از باب عرض در محفل دولت بار و در مهمات

ملکی اقتدار یافته مانع پیشرفت امور و باعث بدنامی انجناب در پیش دوست
و دشمن می شود و یک دو خواهی شد همان بهتر که پادشاه خراسانیان را
معاف و دیگران را متکفل مدام درگاه جهان مطاع سازند که اگر همین
و قصوی روی دهد هرزه درایان حمل بر تها دن انجناب ننمایند و
مجلس گفت که از نظر تا عصر امتداد یافته هنگامی که نزدیک بود که نگین آفتاب
از کف سلطان عصر بیرون رود شاه ظهاسب آشفته خاطر و ملال پلطن
ظاهر کرد و از روی طرح افسر از سر و محضر از بغل بر آورده بر زمین زد و انجناب
چون دیدند که این سخن بطبع او ناموافق و حرکت هم بدون اتمام کار
تالایق است در مقام اعتذار توقف اختیار نموده اظهار کرد که هرگاه این
مسئول مقبول خاطر پادشاه نباشد رضای ما هم منوط بر رضای ایشان
است گفته بودیم که بای تخت برابست آورده بدیهیم این معنی بعمل آمد
انشاء الله تعالی دشمن را نیز آواره دیار نیستی کرده آنوقت را بیت مراجعت
می افرازیم از وقایع ایام توقف اینکه خبر رسید که معتمدی که از دامغان
بسفارت روم تعیین شده بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده لهذا
رضاقلی خان شالمورابین امر مأمور و روانه و حکام نیز بخوین و کوه کبودیه و
بختیاری و ولایات تابعه تعیین نمودند و چون بخوبی که سابقا نگارش
یافت حسین قلی خان زنکنه و اغورلو خان زپاداعلی با جمعه مأمور سمیت
ساج بلایع و قزوین بودند و لیدال تاجندی بانتظار کار اصفهان از
ایشان استمهال و مقارن این حال شعی مستحق فطین اغافل نموده با کرج

و سبب بجانب سلطانیه که در تصرف و میده بود فرار کرد پس حکومت
فرزین و ضیط مال فاغنه بعد از اتمام محمد رضا خان شامو مقرر گشته
حسین قلی خان را بسمت فران و کلیایکان مامور ساختند که در آن فرز
و بوم از جانب عسکر و مخبر دار باشد و مدت چهل روز در آن ملک مل فرز
منظر و فیروز بکامرانی و حکمرانی عیش از بدوزگشتند

در بیان توجیه رایات همایون بجانب شیراز و کیفیت
جنگ زقان و شکست و انزاع افغان و تسخیر آن ملک و نشان

بعد از چهل روز که حضرت ظل اللهی بنا بر تشابه جزو کل و تاسی سرع به اصل
اصفهان تکمیل خلعت سلطنت و افاضه صورت نوعیه تشخیص مملکت بسبع الا
رسید که اشرف با فاغنه بمولود استخوان علیهم السلام الشیطان قاتلهم
خیر کرم الله ضرب دست دلیه آن نرم کوش را فراموش کرده در شیراز مکت و مشغول
استعداد و جمعیت اعراب هول و ستمقانی و باقی عشنایر سمیت فارس را بدو است
حضرت ظل اللهی دوباره میان همت بدفع آن نرقه بر بسته در روز سیوم
بمادی الاخر کوس قیامت غریز و مسازی بلند آورد است جهاگیری آسمان
نرماساخته در عین مستیان از راه ابرقوه و مشهد و در سلیمان روانه شیراز
شدند شدت سربامجدی بود که اگر قلم و صفش آغاز و مانند بز خوش از زد
و اگر دوات بند کرد بر دوش دهن کشاید رطوبت در کا مش از غصه کرد و بعد از

و در دو موکب نصرت طراز به زرقان پنج قرنخی شیراز اشرف بانچه جمعیت
 و احتشام کرده با استعداد تمام بمقابله پرداخت و از طرفین تسویه صفوف
 و ترتیب اصحاب سیوف کشته نخست فاعنه بهیات مجموعی بجانب قول
 حمایه و رکشته خیرکی را از منزل غنچه ارگزار نیده به پیادگان جلو بمقارن شدند
 تفنگچیان چابک دست بگلوله‌های جانسوز ایشان را پست کردند و نوبت دیگر
 بطرف میمنه هجوم آوردند و بانداختن در بنورک و تفنگ غریو و غلغله بجرخ فیروزه
 رنگ رسانیدند حضرت ظل‌اللی بانوجی از دلیران عرصه دشمن کاهی بامامیمینه
 شتافتند و بجملات زهره که از صدمات طاقت پر دانا ساسان فکن بنیان
 قرار آن گروه کشته جمعه از ایشان را بجاک هلاک انداختند اشرف با فاعنه
 بجانب شیراز رایت و ارافراخته و افواج خصم فکن تاد و فرسخ بتعاقب ایشان
 پرداخته فضای مامون را از خون دشمن لاکه کون و دامن دشت راجاری
 مجرای رود چچون کردند و دیگر که میا صدیق صبح صادق از شفق عرفان
 برجین سوده میا صدیق و ملاز عرفان با سیدال برسم استیلمان بجانب
 اشرف وارد زرقان و شرف اند و زلفیل عقبه خلافت بیان کشته
 جبهه دامت را ندکر فکل لالی خرفی چچین سیدینل زین سامی اعتذار
 ساختند از جانب خدیو گردون جناب قائم جواب باین نحو شد که در حالتی
 راه نجات برای ایشان میسرست که اسرای خاقان مغفور با اسرای ایرانی
 که همراه دارند کوزا و امانا تسلیم نموده خود و دسته در ممالک محروسه
 سلطانن مقیم و سرکردگان ایشان ملتزم رکاب نصرت تلمیث شوند و ایشان را

بنوید امان و وعده عفو و سابق مستوث و مخلص خند صبیحی گمان که قطار
 بختی بهفت آسمان بهوج زرین مهر تابان آراسته گشته حمزه بان قضا
 محمل کش این عماری ز رنگارشد میا صدیق و ملاز عفران محمل محمد علیا
 و ستر کبری را که آفتاب سایه پرور و حفظ الهی و درنا سفته درج و و دمان
 شاهی بود با خواجه سرالبرای دولت رسانید و دوباره رفتند که اشرف
 را مطمئن کرده بسیار ندانستید آل که در روز پیش بار دوی همایون آمده از
 خلاص کوچ و ولد و منسوبان خود که در آن قزوین محصور بودند آگاهی یافتند
 بهمان شب اشرف را بصرافت کرزی آورده اشرف نیز از اهل حرم بیرون و
 نفر شایسته افکار و اسمعیل و ابراهیم ولدان محمود را با سه نفر از اولاد بی اعمام
 و سیزده نفر از انان که زنان و دختران و همشیره های او و محمود و میریس بودند
 فرصت بیرون نیافتند در شیراز نهاده خواجه سرای دیو سیرتی را برای قتل
 آن حج پرورش تعیین خود نگا و در کرزی را بجانب قندهار انگیزاد و خواجه مزبور
 بهمان قدر فرصت یافته بود که دو نفر از زوجات اشرف را که یکی را خواهر محمود بود
 بقتل رسانیده و اثم الفساده را در محمود را زخمی منکر زده و نیم جان کرده بود که بعد از
 دخول لشکر ظفر بنیاد و نیز جان را بقا بعضی روح داد هنوز میان صدیق و
 ملاز عفران به اشرف نه پیوسته بودند که اشرف از غلبه اضطراب مضطرب ماسکه
 قرار نکرده و از دو اولادان موکب نصرت شعرا از سیاهی و گرد لشکر افغان نفرت
 این معنی کرده برای اخبار بخندنت و الامی آمدند که در عرض راه بان دو نفر دو چا
 و ایشان را باده باز زده نفر از افغانه بر فقای ایشان باز گردانیده و آورده

حضرت ظل اللهی فی الفور ایشان را مخلص ساخته فرمودند که چون با اختیار خود
 باین درگاه آمده بودند نگذاشتن ایشان در کیش مروت و شریعت و تقوی جایز
 نیست هرگاه در جنگ دستگیر شوند بقضای وقت عمل خواهند شد بعد از آن
 ترخص ایشان با افواج نصرت نشان تبعاقب اشرف پرداخته نیز یکی پهل
 فسا که در سمن فرسخی شیراز واقع است رسیدند چون بسبب شدت ایلغار سپ
 غازیان از کار و مراکز رفتار مانده شب نیز بر سر دست آمده بود آنجا
 با انتظار جمعیت عقب لشکر عنان باز کشیده در نیم فرسخی پل منزل گزیدند از
 اتفاقات پانصد نفر از افشاریه واکراد و قوچورا و مقدمه ابجیش موکب نصرت کیش
 و نیم فرسخ همه جا در پیش بودند در سر پل فساد عقب افغان رسیده اشرف
 اول پله از رودخانه عبور و پیر محمد مشهور بمیان حیو که پیر محمد محمود و اشرف
 و در میان افغان صاحب عز و شرف بود جمعی از سرایان و فدائیان افغان
 را چون اهل طریقت با او بود و محافظت راه و ضبط سر پل انیز بر دوش خود گرفت
 قراولان را بجاگ مشغول ساخت که افغانه با خاطر جمع از پل بگذرند مع هذا
 افغانه از بیم جان متهاجم و جمعی از غلبه خوف در آب غرق گشته متاع
 حیات را بباد داده دوسه هزار از اطفال خردسال و شیرخوار را با بسیاری
 از زنان در آن ظلمت لیل که روزنامه یقین یقین المرحوم من اخیه و امه
 و آئینه و صاحب حبته و یکدیگر بودند اخته سالک طریق آیین المفقود
 شدند و قراولان سرورنده بسیار بدست آوردند و از جمله مقتولین
 میان حیو بود که بعد از کوفت و قرار عقب کشتگان بسوی دیار نیستی روان گردید

و از فرقه گرفتاران میا صدیق و ملاز غفران بودند که اجل باز بر قفای
 ایشان زده هر دو را اسیر فترک دلاوران گردانید هر چند که مأمورین
 خدمت شایسته کردند اما غفلت عظیمی ورزیدند که حضرت ظل الهی را
 بهما وقت از ان واقعه آگاه نساختند همانا در اجل بعضی از افغانه تاخیری
 و در انتقام تمهاری زود و دیر می مقدّر بود در جینی که بسیاری از ان طایفه
 از پل گذشته بودند آنجناب بالشکه جهان آشوب چون سیل بجهان بر سر
 پل رسیده نخست چشمهای سر کرده اگر در عین ^{لکنا} لکنا خطین بین به اشاره
 سر انگشت خنجر خون ریز از صدقه بر آورده و سر کرده افتاد پیر القبط گوشه گشود
 و او را و کس برای جمع کردن اسرا و اطفال تعیین و خود با فوجی از جیش منصور
 بتعاقب آن گروه ایلغار و هشت نه فرسخ راه طی کرده چون افغانه به تعجیل
 گذشته بودند باز بشیر از عطف عنان فرموده ارقام قصا انجام با طراف
 ممالک اصدرا یافت که از هر راه که آن طایفه اراده عبور نمایند سر راه
 بر ایشان بگیرند و از اینجا اولاد و زنان و همشیره های محمود و اشرف را از راه
 کرمان روانه ارضان قدس میان صدیق و ملاز غفران و باقی گرفتاران افغان
 را با بنسوان و اسرای خاقان مغفور که از شیراز فرصت بردن نیافته بودند
 روانه اصفهان ساختند و از معجزه کاری دیده و دید خدیو سیاهال که صراف
 نقود شناسائی و معیار حقیقت سنج دار الضرب بینائی و داناییست آنکه در
 حین روانه کردن گرفتاران بزبان الهام بیان ستحققان فرمودند که ملاز غفران
 را خوب می افظت بکنند که خود را زنده با اصفهان نخواهد رسانید و مدلول آن

آری کایب الدیول ملک محزون صورت وقوع یافته در سربل رودخانه
 لشنی که مجوسین مقررین فی الاصدقاۃ مجور میکردند ملاز عفران برای
 رفع دل خاکساری خود را سبکتر از یاد باب انداخته آتش سرکش حیات را
 تسکین داده و بقیه را محضلان باصفهان رسانیده در میدان نقش جهان
 بزرگ ویران شاهای نقش مستی ایشان را از صفحه جهان ستر زنده و از علامت
 تائید و اقبال که شخص اندیشه بر جهانگیری خدیو بهمال فال نمیدانیکه در ایام
 توقف در آن بلده مینو مثال روزی در هنگام سواری عبور و مرور کوکبه
 منصور تنبکی گاه لسان الغیب خواجہ شمس الدین محمد حافظ شیرازی اتفاق
 افتاده در سر مرز را نبرای پیش آمد کار بدو آتش تفاعل کردند این غزل که

غزل

سز که از همه دلبران ستان باج	چرا که بر سر خویان عالمی چون تاج
ز چشم مست تو پرفتنه جمله ترکستان	بچین لطف تو ما چینی هند داده خراج
و بان شهید تو داده بخضر آب بقا	لب چونوش تو برده ز قند مصر راج

پس وان او را آتش داده و یقعه او را باز او به متبرکه شاه چراغ و امر تجارت
 فرمودند و از صادرات ایام توقف اینکه چون همیشه از مبادی ظهور دولت
 علیه کور کاینه و صفویه فیما بین اساس و ستی استحکام داشته در ایام قریب
 ایران نیز که روحی داورس و هر طایفه مصدر مخالفت و کم فرصتی شدند از جانب
 آن دولت ابد پیوند امریکه مخالفت فاق باشد بطور تدریج رسیده بود علی مردان
 شاهلور را بر می تبلیغ خبر فتح اصفهان بصفارت تعیین کردند و آنه هندوستان

و در ضمن آن مطلب اعلام کردند که از آنجا که درین مدت افغانه قندهار نسبت
 به رود دولت الاحمال مخالفت ظاهر و اعلان فسادهای متواتر کرده اند و اخیر قندهار
 پیشنها در خاطر میباشند از طرف کابل جمعی یستد راه وارد عبور انجاعت مأمور
 کردند و چندین شهر نیز از آن فرودم همایون رشک نگارستان چین و طراز بود
 بانساق و انتظام امور آن مملکت می پزاختند تا موسم زمستان انقضایافته
 خورشید جهانتاب از لیس پرده سحاب آفتابی شده و آفتاب عرش چیا از
 کرسی خانه حوت پایوان بهار خرابی چون قلع ماده دشمن شد فتح فارس
 نیز میسر و حال خصم نیز گردید هر چند که غریت خراسان در خاطر اقدس تصمیم داشت
 اما اگر از سمت کرمان بر می گشتند سیابان بود و راه چول را چندان غله و ذخیره
 که کفایت اهل اردو کند در خرمن گشت موجود نبود و اگر از راه اصفهان متوجه
 مقصد می گشتند سبب طغیان و نفاق و عبور در کوچه نصرت نشان احتمال
 وقوع تحمیل دوباره بر اهالی آنجا میرفت این معنی را حوصله نرسمیت یافت و از
 دولت رومیه نیز جواب صریحی در باب لایات آذربایجان داده نمی شد در پیچیم
 ماه شعبان بعزم استرداد مالک عراق متوجه بسمت نهادند و همدان و از راه و
 دشت ارزن و کازرون روان گشتند و در آخر ماه مزبور منزل باشت من
 اعمال شولستان محل مرادقات عز و شان گردید.

در بیان وقایع ایتیل مطابق سال و رخت و فال
 هزار و صد و چهل و دو و تسخیر نهادند و همدان

در روز بیست و نهم شعبان المعظم خسرو اکب چشم یعنی نیر اعظم از بهمان خانه
خوت بدشتان حمل علم افرخت از دیوان خود یو خطه امرکان منشور و الیکری
عرصه خاک بقلم نرس خطاریان بنام نامی سلطان نامیه اصدار یافته
سر و صاحب لوا و گلبن از غنچه و گل صاحب جقه و افسر گردیده و جود و قوا
ربعی و میان کم فرصت دی را که ریشیه تصرف در سرزمین چمن دوانیده
بودند از چمن دوانیده و مالک گلزار را از دست یکچریان قدح جوی حوادث
بهمن و عک رفتن باینده و لشکرش که در دیار گلستان آغاز فتنه گری میکرد
از بیم وصول سلطان ربیع رخت غرمت لبستر نزل نهر میت کشیدند و جنو و فساد
انگیزه سر را که گرم غارت گلشن بودند از طنطنه شوکت نوروزی آواره دیار عدم
کردند و ارض اقدس گلزار از فریونی و فردین انواع ریاحین مزین و
ایلات کوه ساری لاله و گل و احشام صحرائشین بجان و سنبیل البفران قمران
یهار در اطراف دشت و ساحت گلگشت یورت و سکان معین گشت استبا
سور و سرور در بهر چمن مهتاب شده و دوشیزه غنچه در شبستان باغ در آغوش
گلبن آرمیده و سر و سبی با گل نیلوفر از دواج و عروس باغ از نوید آینه
و آندکشتافیه که من کل روزی بچشم ابتهاج یافت جشن نوروزی
مرب گشته هر یک از سران و سرداران بجلعتهای فاخر برودوش امتیاز
را آراستند و مانند عجب نیست و جیب ابراز ز نوروزی کرده و از جامها
بوته دار نگین قامت خویش پیراستند و در آن عرصه دلفروز مقرر است
فیروز گشته از انجا عازم بهبهان و در راه مرزوای حوزیره بامشایخ اعراب و

و بیکل بیگی که کیلوی بار و ساری آن مملکت ادراک سعادت تقبیل
 رکاب نصرت آفتاب نموده حسنعلی بیگ معیر الممالک نیز از جانب شاه
 حجهاء وارد و در ازای فتح شیراز افسر مکمل بگوهر برای آبخناب و سیصد
 دست خلعت بجهت رؤسای سپاه نصرت پناه آورده خبر رسانید که
 حضرت شاه بهی محمد علی را که اشرف بوساطت میا صدیق و ملاز عفران
 از شیراز بزرگان فرستاده بود مخصوص شبستان آبخناب ساختند
 و چون شاه و الیجاه در ایام توقف در خراسان همیشه بشانیزاده ضاعلی
 میزبان و یو صاهرت میداد و در این وقت که معیر الممالک وارد شد مجدداً او را
 باتفاق میزبان ابوالقاسم کاشی روانه دربار شاه بهی و از حرم سلطنت از درج
 یک نفر نبات کرمات خاقان مغفور بجهت بشانیزاده خواستند شده پیغام
 دادند که چون غازیان را حق سعی در این دولت هست هرگاه خراسان از
 ممالک سلطنت موصوع و اختیار آن باین طرف محول و مرجوع گردد و هر آنکه سست
 میدی باین دشمن و ممالک شاه بهی خواهد بود پس کوکبه و الا از راه فرستاد
 در قول پر تو حصول فکند از اینجا وارد شو شتر و ایالت انولایت را به ابوالفتح
 خان خویش محمد علی خان قولر آقاسی رجوع فرمودند و چون بندر و دخانه
 شوشتر که از بنایابی شنا پور و الاکتاف است بسیلاب مرور و بهر قصور یا
 بود همت و الا که در متانت سادست سدا سکند لیست بمرست آن بند
 پر و آخره معالان مهتد سس پیشه دکار آلمان درست اندیش بر سر کار تغییر
 و احوالات از آن خزانه عامه مقرر ساختند و چون از طایفه عرب ترک تازی

پس پناه عجم واقع میشد مشتایچ ایشان را که اینده در وانه خراسان و دوالی حویله
 از خصصت انصراوت از رانی داشتند و بعد از ورود موبک والا بدو فول محمد خان
 بلوچ که از طرف اشرف بر ایلیگی روم رفته بود در بهمان مقصد دستبند
 دولت افغان را شنیده ناچار وارد معسکه فیوزی اثر و نامه و نوشتجات را
 که از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم و ایمان اندولت بر اے
 اشرف آورده بود ملحوظ نظر انور ساخته چون از در بندگی در آمده بود بنگنا
 حاصل از چندی بایالت کوه کیلویه سر بلند کردید و بعلت اینکه رودخانه در فول
 طغیان داشت بفرمان والا کاکام با ترتیب یافته بدستگیری سباحان
 تردستی آب بازان جنود مسعود از آن رود در چند روز بر هزار ککام مانست و فوج
 نجوم از رود نیل فلک گذشتند و در عرض راه از ایلات کوه کیلویه و الوار
 بختیاری و فیلی و اعراب حویره و باقی طوایف هر جا که مفسد و مخالف بود
 به تنبیه سیاست منسوب حکام بکلی ولایات منصوب گشته از راه جایگاه
 و خرم آباد فیلی وارد بر و جرد شدند و در قصبه بر و جرد حسین قلی خان زندگن
 که بسدراری حدود کلپایکان و زراغان مامور بود بموجب حکم و الا باینج و
 ششش هزار کس متجنده وارد اردوی نصرت طراز و بایالت کرمانشاهان
 سرافراز گشته از راه فیلی مامور و به تنبیه کرمانشاهان عازم آن سمت به تعداد
 شایان گردید و در بهمان منزل معیر الملک میرزا ابوالقاسم کاشی از خدمت
 شاه حجه بر گشته عهدنامه و الیکری خراسان را رسانیدند و مشعر بر این که
 جمع ممالک خراسان از قندهار الی یول کرانی که راسل بحر عراق و خراسان است

بضمیمه مازندران نیز و کرمان و سیستان متعلق بدولت نادرشاه باشد هر چند که همت
سرشار انجناب از حقیقه و افسر سرکران قطع بے نیاز شل از قبول اسم سلطنت و الیکری
بر کران بود اما به تکلیف غازیان و استرضای خاطر اهل خراسان که جوهر شمشیر
شان بالعرض حاضر اسید و ملت خداداد و تقویت بخش این شوکت قوی بنیاد
میدانستند رضاداده در ولایات مذکوره سکه بنام نامی سلطان ولایت رضا
علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء و راج یافت

در بیان محاربه بارومیه و فتح نهاوند به استیاری نجف اقبال فیروزمند

چون در بر و جرد از جانب صناعلی خان شالوایلی و موم خبر رسید که اعیان
دولت قیصریه بنا را بر تعلل گذاشته جواب صریحی که افادۀ فایده کند
نمیدهند و نیز کلاً ترنهاوند بعرض رسانید که رو میثه آغاز تاخت و تاز
و دست تطاول بجانب عجزه دراز کرده اند لکن حضرت ظل اللمی توکل
به ایند کرد و گار و از آن منزل استفتح کار کرده در اقل شب بایک تازان
جلادت شمعار بر مرکب صبار فتار سوار و برسم سبانی ده فرسخ ایلغار کرده
در مهنگام طلیعه فجر که لشکر گستان روز پسپهرداری خدیو خراسانی خورشید
به سپاه شامی شب تاختن آورد و با چهره علم ظفر بریم با طلیعه آخر صبح
کاهی توأم آشکار گشته و میان وقتی از خواب غفلت بیدار شدند که جل
بر سر بالین و سپاه یلان را مهتای کین دیدند عثمان پاشا نامی که سر دار و میت

نهادند بود چون همیشه اهل ایران را مغلوب زبون خویش دیده بود بهمان
خیال عرصه قتال آراسته بعد از اشتعال نایره کیه و دار شکست یافته و بجانب
بهمان روی بر تافته قرار و نبر از نفر متجاوزان کرده با چند نفر از پاشایان و
رؤسای نیکچری و اگر اذ که در معسکر سردار فروری بودند عرصه شمشیر و جمعه
کثیر زنده اسیر گشته اموال و غنائم بسیار به دست دلاوران طغر شعار درآمد و
ساحت آن ولایت از وجود و میر تخلیه یافت

در میان فتح بهمان که از شاهان بهمان یغون ایزد مستغان

بعد از آنکه نهادند بجزیه ضبط امنای دولت ابد میوند در آمد بمسامع اقبال
رسید که تیمور پاشای ملی حاکم دوان و خانای پاشای ولد سلیمان خان سپه که از
دولت عثمانی حاکم سنج بود با چند نفر از پاشایان عظیم الشان و جمعیت
فراوان و سببی هزار نفر از توی سرکان گذشته بغرض جنگ وارد ملایر گشته اند
حضرت نعل اللهی که همیشه این قسم بشارت را از عطایای ایزدی می شمارند فی القوه
به معنای طغر و هم رکابی لطف خداوند دادگر را بیت افزا اعلام نصرت پروردگشته
در صحرائی ملایر که مکان مسطح پنا و ر بود سپاهی عسکر و میهنودار شده خدیو
بهیال موافق ضابطه و قانونی که در اکثر معارک داشتند سپاه منصور راست
قرار داده قول را بغزو و جویمینت نمود آید استند و رویت نیز جمعیت خود را بسته
قسم انقسام داده و پای جلا پیش نهاد را بیت افزا عرصه کد را در نایره افرود
آتش حرب و پیکار گشتند چون رود آب در میان فاصله بود از دو طرف تلفنگ

آتش نشان آهنگ رود گرم سرود و شعله آواز برق خرمین سوز جیات
 یلان جلادت نمود و کشتند بهین که باز گیر و دار از آتش توب و تفنگ گرم
 گردید و لیلان همینه میمنت قرین از آب گدشته با شماره و الای جانب میسره
 و میناه خسته تیغ کین از نیام آخته تالیک ساخت بشمشیر جنگ میگردند سردموی
 جوانان از خون صورت پیران خضاب کرده گرفت و نهال پیکر دلیران از
 شگفتن شکوفهای شکاف جراحت کل صد برگ گلشن مصاف گردید
 نبوغی بهادران جانیین بیکدیگر در آویخته بودند که علمداران رومی به نصیب دست
 دلاوران از پای آمده علم نزدیک رکاب اقدس نکون و بقیه رومیه را پای
 ثبات و قرار از جای بران شده و تمامی مایعرت و دواب و اسب اسباب
 خود را ریخته بجانب کوه که در چنین اوقات پناه عافیت گزیده گاه امان دست
 پاکم کردگان است که تخته بهادران خراسان که کوه و بیابان و بر و بحر در پیشل شهر
 برفی عنان حصر حوالاتشان یکسان است سنگلاخ آن وادی پر تشبیه فراز
 را خار و حریر چین و طراز پنداشته تا نوی سرکان و حوالی همان مرکب لیری
 برای تخته چون اسب رومیه در صراطیل فریبی بخورد و خواب معتاد و مرکب برق تک
 دلیران همه کوه پیکر و صغر نژاد بودند باین جهت اکثر رومیه در کام خستیل سیر
 دلاوران ظفر قرین کشته فوجی عظیم عرضه شمشیر آبدار و فوجی دیگر با پاشایان معتبر
 زنده گرفتار گشته غنائم بسیار و اسبان قوی همیکل با در فتار بخوره اکتساب
 در آمد بعد از غلور این منسج بهجت نشان نوی سرکان مقر الویه نصرت
 اقراران کشته بهادران لشکر سرور زنده و اخترمه را فوج فوج عرصه ششگاه نظر

ساخته مورد جواز و عطا یار دیدند روز دیگر که موکب جهان کشاد در شرف
 نهضت بود بعرض والا رسید که عبدالرحمن پاشا حاکم بهمان سرمایه زندگی را
 مفت خود دانسته با عسکر و میه سبای و جریده بدر رفته پس موکب فیر و
 نشان از تومی سرکان وارد بهمان گشته جمیع اسباب اثاثه و توخانه و قوخانه
 رومیته را که در شهر مانده بود بخیطه ضبط در آورده و هزار نفر متجاوزا سیر که
 رومیته از مالک عراق و آذربایجان بدست آورده در بنیوقت دست
 بردن نیافت بودند امنای سلیم النفس تعین همه را جمع و دامن عفو نشان
 را از آلاش لویش نگاه بیگانگان دست تصرف متجذبه حیانت کرده مخلص
 کردند که روانه اوطان خود شوند اما عبدالرحمن پاشا بعد از تحلیله شهر از بیم آفت
 و فوط مخافت از بهمان تا سنبلج که بیست فرسخ مسافت است در یک شب
 طی کرده از بهمان راه ترواحمد پاشا والی بغداد شتافته اگر ادرولان در حین عبور
 او سر راه بر او و عسکر و میه گرفته پانصد سرور زنده از ایشان بدست آورده
 بودند که رؤس مقتولین با گرفتاران در بهمان ملحوظ نظر عاکفان در بار عظمت و
 نشان گردیده رومیته سنبلج نیز از ملاحظه این حال ترک سنبلج نموده
 ولایت را خالی و از آن بوم و بر رفیع آنتار بدسگالی کردند و بعد از پنج بوم که کوکبه
 عز و احتشام در بهمان مقام داشت خیر شکست حسین قلی خان نیکه حاکم
 کرمانشاهان که از بروج و بدستخیر کرمانشاهان تعیین شده بود بعرض والا رسید غلبه
 این مقال آنکه حسین قلی خان از سمت کوهستانات فیلی همه جا از خلافت
 جاده عام عازم کرمانشاهان و در دو فرسخ قلعه حسن پاشانامی که حکام آنجا بود

با عسکر و میه بمقابلہ برداختند و عسکر و میه بر حسین قلی خان فایق نشدند جمع
 از ننگنه و کلهر راه عدم پیموده اند بخیر وصول این خبر لوای توج بجانب کرمانشاه
 برافراخته و فوجی از دلیران عرصه و فالابرسم منقلای یک منزل بیشتر از موکب
 بهایون روان ساختند حسن پاشا بمحض شنیدن آوازه نصرت است توپخانه
 و تاورخان و سباب خود را بر ریخته بجانب بغداد گردیدند حسین قلی خان بلا نزاع
 و منازع قلعه را بحیض ضبط در آورده چون تمشیت کار آذربایجان مکمل
 ضمیمه ملعان بود بعد از استماع اینخبر از اسد آباد همدان صرف زمام
 غرمت کرده و کس فرستاده در کرمانشاهان بنای قلعه جدید گذارشته
 از جماعت ننگنه و کلهر جوانان کار آمد ملازم و امور ولایت را تنظیم ساخت
 شهر و قلعه قدیم را خراب نمایند و نیز سابقا اموالا غنائم و پیوسته بود
 که حاکم بخیر می دولیت خالوار از معارف بخیر می را کوچانیده در حالی
 اصفهان سکنتی دهد درین اوقات که انظار لایفه موکب الارادور ویند به تحکام
 جا و مکان مغرور گشته از راه نادانی در دادن خالواری نافرمانی کردند پس
 حکم و الا صادر شد که هزار نفر از آنجماعت که در عسکر ظفر اثر سالک طریقت
 خدمتگذار می بودند از اسب یراق عاری و بعضی از روسا که سرکران اه
 فرمانبردار می بودند مقتید ساخته به سپهر محمد خان حاکم جام سپردند که بعد از اخذ
 مبلغ ترحمان بعوض دولیت خالوار چهار صد خالوار از روسای آن جماعت
 را نقل محل فرمود نماید و نیز چون طایفه در جزیری و این مدت با فاخن
 اتفاق وزیریده لازمه شرارت و سر و نهیب غارت بطور ساینده بودند

بعد از تسخیر بهمان برای تنبیه اطالیفه جمعی مامور شده قلع قلاع آن طالیفه
بر وجهی بلیغ بعمل آمد و در حین حرکت از خراسان فوجی از ترکمانیه کوکلان
هم ملترزم رکاب نصرت بنیان شده از آنجا که مرکز اطالیفه مبتلا بهت سیاق
و تخمیل شاقی از راه خود سری کردن اطاعت نمی نهادند و درین سفر حکم
نافذ الارکان و باس شدید البنین ظل اللهی ایشان را خواهی نخواهی بر زیر
این بارگران کشیده بود و جمعی از ایشان بجانب شت فرار کردند هر چند که
وجود و عدم اطالیفه در جنب لشکرفزون از شمار امری بود خارج از دایره
اعتبار لیکن چون تهاون در جزئیات مورث فساد کلیات میشد صدور
این حرکت از ایشان بر خاطر والا عظیم آمده طوفان نام قاجار را با فوجی بمقاد
از نسکنا علیهم السلام الطوفان بگرفتند ایشان تعیین محصل مزبور در حاکم
خار بالیشان دو چار گشته مدلول فاکتد همد الطوفان وهه
ظالمون در باره آن گروه بوقوع پیوست متعاقب آن با قوای تجاری
را روانه ساختند که سته چهار نفر از جرگه ایلات نواحی استرآباد
توابع را صورت جمعیت داده هر وقت که از ترکمانیه دشت با فاعنه هرات
ما فانی بطور رسید ما و استصواب ظمیر الدوله ابراهیم خان مراسم خدمت بتقدیم
رساند پس یک ماه آنوالایت را محل طوموک طغر آیت ساخته بجنب
در ربط امور نظم و ترتیب ملازم و مد اخلل بخار پذیرد خستند

در بیان نهضت موکب الایمان تبریز و وصول خبر قتل

اشرف علی بعون عنایت رب عزیز

بعد از آنکه از انجام مهمان و کرمانشاهان فارغ می شد بهوس
تسخیر تبریز بر خا ط اقدس شوق انگیز گشته مستقبل حال را از دیوان لسان الغیب
تفائل نمود و بدین غزل آمد:

اگر چه باده فرح بخش و باد گل نیز هست	بیانک چنگ مخور می که مختسب نیز است
عراق و فارس گرفتگی به شعر خود حافظ	بیانک که نوبت بعد از وقت تبریز است

و در غره شهر محرم ساله مطابق ایستیل ایست گیتی کشا از بهمان بجزم سنجید با بجان
و در سنج گشته هم در آن منزل ملاز غفران نام از جانب حسین بلور محمود
وارد و عرضیه نیاز منانه مشعر بر اظهار اخلاص و استدعای رخصت اولاد
و نسوان محمود که در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس رسانیده خبر قتل اشرف
را بدین نظم و بیجا صیغه عرض مطلب گردانید که بعد از آنکه آن برگشته روزگار
از شیراز مرطبه پهای وادی قرار شده بود بجانب لارفته چون همه جا رقام
گیتی نور و موه که در باب منع حیوان طایفه غرضدور یافته بود اهل قلعه لار
در بروی آنجا احتیاج به راه مخالفت کشودند و ایشان هم از ترس بیم در جانی
مقیم نگشته از راه بم و نرماشلی و سیستان به سمت قندار قرار و مردم قلعات مرز
همه جامیو حبل امر و اشارت اقدس خارج مخالفت بر سر راه ایشان ریخته بقدر مقدور
پای توانائی ایشان را بسنگ مدام افه تا توان می ساختند اشرف چون سبب
قتل محمود از قندار کناره جو بود از کناره میرمند از راه میانه آهنگ بلوچستان
کرد حسین ازین معنی آگاهی یافته با جمعیت کامل از قندار وارد قلعه لکی مرل حال

که مسکین است ابراهیم خان نام غلام خود را با جمیع بطلان و تعیین نموده
 ابراهیم شخص بی و اثر بتجارت قبایل شرف ایلغار کرده شب در سیاه بی ظلمت
 به زردکوه که در سمت سفلائی شورابک واقع و نزول اشرف نیز در همانجا
 اتفاق افتاده بود وارد کشته اشرف باز بکا و درگز مهنه زده بدر میبرد
 ابراهیم هم متعاقب و میرود تا اینکه با تفنگ مہیای ملاقی او گشته و یکدیگر
 قتل بدماغ اشرف میسند خنجر از کمر کشیده بجانب ابراهیم میدوید ابراهیم
 نیز تبر دستی تفنگ را بسینه اشرف بسته عقده را که در دل تفنگ کرده گشته
 بود کشوده دل خود را مانند تفنگ از غم هستی خصم خالی میسازد و از آنجا
 همدرازین علیا و بنات مکر مات خاقان مغفور را همراه برگرفته نقیب را بر میساند
 بعد از ورود و ملاز عفران جواب عرضیه حسین باین معجز صادر شد که بعد
 از آنکه شاهزادگان مکر مره را روانه نماید اسرای او رخصت خواهند یافت و
 نیز از وقایع اینکه در ایام توقف رایت همایون در شیراز قریب هزار نفر افراس
 و در جزیرین بسمت لاریت را کرده فرمان استمالت از موقوفات قبایل ایشان
 مرقوم و مقرر شده بود که از روی اطمینان وارد دربار عزویشان شوند انعامات
 حکم مبارک را دست آوریز کرده از لاریالی دار و مروج اصفهان خرج باز رایت
 و هر جا دست می یافتند بناحق تسلط سینه خراش دلهای ضعیفان گشته
 مال ایشان را غارت میکردند همین منوال از دار و مروج گذشته در حوالی
 سیلا قات بختیاری به پیر محمد خان حاکم جام که محصل بختیاعت بود بر خورده
 چون فرمان مطاع را که حزر العجیب و ست و دشمنی تو ندیازوی آشتناو

بیگانه است در دست داشتند پیر محمد سلطان متعزل ایشان نه گشته آن
طایفه بجا طرح جمع گذاشته خود را بقلعجات در جزین رسانیدند چون قبل
ازین جمع تبه سیمیه سرکشان در جزین تعیین شده بودند در نیوقت که این
خبر معروف شد خدمت والا شد بتنازی فوجی را بمعاونت مأمورین قلع و قمع
مخصوصین روانه ساختند ۛ ۛ ۛ

در بیان فتح دمد و مراغه و تبریز تا بدست آید

در حین که صفایانه افشار مرکز دائره اقبال شد خبر رسید که تیمور پاشا
حاکم وان و علی رضا پاشای حاکم مکرری با اتفاق پاشایان آن سمت در
قلعه میان دو آب که باین دمد و مراغه واقع است جمعیت عظیمی منعقد ساخت
بتاخت ناز ایلات آن سمت اشتغال دارند خود لو کامکار نه و آن غرق را
در همان مکان گذاشته طرف عصری از منزل سوار و بادلیان خود را را با
و بیست و دو فرسخ طی کرده هنگام ظهر در و دو کوکبه مسعود بکنار رودخانه منزل
افزودن که آرامگاه تیمور پاشا و عسکر و میتیه بود واقع شد از آن طرف رو
نیز از وصول لشکر منصور مطلع گشته بتسویله لوف و تسویه صفوف پرداختند
و متهورانه پیش آمده بفرمای گلگون افراختند بهین که ازین سمت الوی خطفر
هنضت یافته کرد سپاه خود را بختیم ایشان در آمد پای ثبات و قرارشان
از جای بدر رفته بدون تلاشی و تلاش عطف عنان غریمت بجانب
مراغه کردند و دلیل آن خطفر نشان نه فرسخ ایشان را تعاقب کرده جمعه کثیر

از ایشان قتل و جمعی غنیمت از معتبرین ایشان زنده گرفتار گشته بودند و اسبها
 و رمیه بدست آمده ولایت دهم و ساوجبلاغ و مری و مراغه و ده خارقان
 ضمیر و مالک محروسه گردید و دیگر بنه و آغ و ق اردو که بمسکو و لایپوسته
 عساکر منصوره سرزنده و رمیه و اختر مره از نظر انور گداییده مشمول عطایا
 گشتند بعد از دور و در که ساحت مراغه مخیم اردوی پهلوان می بود و بعضی رسید
 که جمعی از عساکر و رمیه بسر گردگی تیمور پادشاه ده خارقان چهار فرسخی مراغه بستم
 قزاقی آمده اند و کوب خطر قرین عازم آنجا گشته و رمیه محض ظهور شده با چهل و او می
 جهان تاب بسمت فرار عنان تاب گشته بعد از طی یک فرسخ مسافت گرد عظیمی که
 آنرا مندر و رمیه بود از دامنه کوه سرخاب که در حوالی تبریز واقع است ارتفاع
 یافت حضرت ظل الهی تو بجان را با جمعی از تفنگچیان در آن مکان گداشته خود را
 سپاه جرارد و لیران نیزه گداز بفرم اینک سر راه بران گدازه کینه اندیر اسپه که بمقصد
 اقرب بود دشمنان گشته معلوم شد کرد و سپاهی دو فوج است که یکی از سمت
 تبریز و یکی دو فرسخ پیشتر نمایان میباشند پس آنجناب فوجی از دلاوران
 کرین را بتعاقب فوج پیش تعیین خود با بقیه سواران و تفنگچیان پیاده متوجه
 فوج اخیر شدند مفارن آن قزاقان خبر رسانیدند که گرد اول مصطفی پادشاه حاکم
 تبریز و نیکیچی آقاسی و تیمور پادشاه و سایر پادشایان که از ابتداء شب از تبریز رخت
 گریز بر بسته از راه صوفیان عازم فرزند و گردانی از بقیه عساکر رومی است که
 بقدری بنزد کس در تبریز جمعیت داشته اند بعد از فرار پادشایان ایشان نیز
 سر خود برگشته و میروند دلاوری که دنبال و کاروان پیشین بودند بسبک

عنائی باد پایان برق جولان خود را آن فوج کران رسانیدند همچو از ایشان
را عرضه کشمشه خورشیدان ساختند و شیر لانی که در ظل راست اثر دایمیکر
چنگ و چنگال طمع چون فوج دو تمیز کرده بودند بدستور بان کرده نزدیک شده
بمحض تقارب جانبین آن طایفه تمامی زنان لشوان خود و اسرای آذربایجان
را که همراه داشتند گذاشته از بیچان خود را بدامنه کوه خواجهمرجان که در و
فرسخی تبریز واقع است کشیده و لیران ظفر قرین نیز اطراف ایشان را فرو
گرفته کار فرمای سیف سنان تبریز و از باس جیکر که از لقالب قلب ایشان
لرزه افکن و تب یگر گشته دامن کوه مرجان را از تیغ الماس فام لعل گون
ساختند و سوا می مقتولین که عدت ایشان فرون از حوصله قیاس و تخمین
بود ستم هزار نفر زنده باز نان ماه سپید و اسرای نیک منظر و غنائم موفور و است
نامحصول و تصرف در آمده معدودی از ان کرده کوی سرخویش را بچوگان دست
از میدان هلاک و تشویش بدر بردند هنگام شام که سلطان جهانگیر مهر تیغ
در حستان شعلع را در غلاف و از معرکه سپهر ترک مصاف کرد و تیر سپید
که در ان نواحی واقع است جولانگاه خیول سهیل جبین و مقرب و کب ظفر قرین
گشته تو بچیان از حل میبت و یسایچیان مرغ مهابت بحجج آوری اسرا
فرمان یافته همگی را بمعتمدان سپردند که در تبریز با طلاع امینان محکم و شرع اطرو
اولیای ایشان رسانیده نگذارند که از مردم چشم بیگانه با طالع نظر دست
در آری بدیل عفافشان واقع شود پس فردی که بیست و هفتم محرم بود
بدر لوای جهانکشی اساحت شهر تبریز و اور بخشا گشت از مویات اقبال نیل

رستم نامی که از دولت عثمانیه حاکم هشتاد و آن نواحی میبود با فوجی با عانت
 مصطفی پاشا عازم تبریز گشته در همان شب چند نفر برای ایصال این خبر
 پیشتر روانه تبریز ساخته چون تبریزیان هنوز سلب لباس و میوه از خود نکرده
 با طوایف سپاهیان مخلوط بودند و تمیز تبریزی از رومی متعذر بود لشکریان
 ایشان را تصور مردم تبریز کرده متعصب نشدند و ایشان باز سالم از شهر فرار و
 رستم پاشا را ازین واقعه خبردار ساخته در حدی که پاشا پیر کاب گزیده بود
 عساکر نصرت توپین در خارج شهر با و دوچار و او را با جمعی که داشت گرفت
 بخدست خدیو کامکار آوردند و از گرفتاران رومیه آنچه پاشایان و معتبرین
 بودند بعلوا و ده جان بخشی مورد احسان گشته بخصت انصاف مسرور و بقیه
 اسیر العاده کشتی توپخانه مامور شدند از آنجا توپهای کوه بنیان و مرفاع از در
 دیوان آتش فشان را که در محاربات رومیه بدست آمده بود روانه خراسان
 ساختند و ایراهیم پاشای وزیر اعظم توسط گرفتاران پیغامات دوستانه نکر
 از مراتب صلح و فلاح فرستادند و مقارن آن خبر علی سلطان احمد خان جلوس
 سلطان محمود خان برادرش قتل ایراهیم پاشای وزیر اعظم لعرض والا رسید
 توضیح این مقال آنکه در وقتی که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشای سر
 عسکر و عبد الرحمن پاشا بود تمامی قرا و مزارع و دکانین و رقبات آن دو
 ولایت از دولت عثمانیه میری که جبارت از دیوانی باشد قرار یافت مثالی الحال
 پاشایان به استمدای طایفه نیکچی و صاحبان اوقیاق آنها را باذن فرمان
 قیصری تملیک مباحعه کرده قیمت را که مبلغهای خطیر میشد صرف عسکر کرده بودند

و بعد از تسخیر اصفهان که رضاقلی خان شاملو از جانب آنجناب بطلب لایات
وارد اسلامبول شد سلطان احمد خان و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بنابر
انتشار آوازه موکب حضرت ظل اللهی راضی بقبول مصاحبه و رد و لایات
کشته طایفه نیکچری و روسای او جاقی که رشیه تصرف در کل و زمین آنجا
محکم کرده جزیده بهره تیغ میدر تیغ قطع نهال توقع ازان سرزمین نمیکردند
بدعوی برخواستند که یکجا ولایات را بمیانی فروشید و یکجا به عجم ردی نمایند
اگر متعلق بمیری هم میبود قبول این امر نمی کردیم چه جای اینکه زاده خردیه
باشیم اگر شرعاً خون و مال عجم مباح نبوده چرا محرک سفر عجم و باعث سفکت ما
بین الامم شده آشوب خواهیم دید و جهان آرمیده را فتنه زار
ساختید و اگر مباح بود حال چرا در مقام رد و لایات اید و بیاین قیل و قال
مانع انجام کار بودند تا اینکه آوازه قلع اساس دولت افغانی و اعتلای لوی
نادری بجانب آذربایجان انتشار یافته لقبیمه تسبیحی که از نهاده و همدران
رخت بجز و سه امان کشیده بودند بتواثر و اثر آن حدود و کیفیت حال اندک
می ساختند پادشاه و وزیر اعظم از بیم قوی دستی دولت نادره برای سده
راه اقوال رجال سایره بغیرم سفر آذربایجان وارد اسکودار کشته بولاز و رور
کو کوبه قیصری بآن مکان یاد نه نام دلاکی که در زمره او جاقی نیکچریان بود
یابی ناپاکی و استرّه بیباکی را بستگ شرارت نیز کرده تیغ بر روی خلیفه اسلام
کشیده این را اصلاح نامید یعنی در اسلام بول حدیث فتنه کرده جمعی عظیم در
محرکه فساد فراریم آورده پادشاه و وزیر اعظم ناچار برای تسکین نایره شر

نعل و ارون بر توسن غریمت سفر زده و به اسلامبول برگشته و چاره جوی
دفع آن فتنه گشته چون کوشش به اثر بود پادشاه برای استرضای
اهل فساد را ضعیف قتل داماد نیکو نهاد شده وزیر اعظم را بخفیه ملاک و به بالای
عزاده انداخته بیرون فرستاد

چنین است آئین گذشته دهره	نه لطفش بود پایه دار و نه قهر
نه پیروز دس را که آخر نه کشت	که در مهر نرم هست و در کین دشت

با وصف این معنی آن طایفه ترک از دحام و رفیع هجوم و خوغای عام نگزده و
سلطان احمد خان را خلع و افسس سروری را زیب تارک سلطان محمود خان
برادر او ساختند القصه شهرت نیز که در دست رومیه پامال جنود عدوان شده
بود و پیروز مقر الویه فیروز گشت و غریمت تسخیر نجوان و ایوان در خاطر اقدس
تصمیم یافته عقاب رایت نصرت اثر در جناح نصرت درآمد که مقارن
آن در غره ماه صفر چارپار از جانب صناقلی میزد که در آن آوان دوازده
ساله بود آمده خبر آمدن افغانه هرات بر سر ارض اقدس و قایع آن هست
را بعرض مقدس رسانیده سبب نصرت موکب هایلون گردید

در بیان آمدن افغانه هرات بر سر ارض اقدس
شکست یافتن ابراهیم خان

سابقا ذکر واقعات هرات سمت گذارش یافت که بعد از وقوع

محاربات بالله دایرخان و شکست افغانه ابدالی مجدد ایالت بهرات
 بالله دایرخان مسلم شده عطف غنان فرمودند بعد از نهضت ریایات
 منصوره بجانب عراق و آذربایجان حسین علی که در قندهار استقرار داشت
 چون چیره دستی ساعدین دولت را دیده میداشت که خمیر مایه فساد ایران
 پدر و برادران او بوده اند و بعد از طی این سفر لزوم کار او خواهد بود باطایفه
 ابدالی از در ساز کاری در آمده ایشان را بخالفت ترغیب آنجماعت اوست
 او موثر افتاده هوس تاخت و تارصل قدس از گریبان ضمیمه او بزرگامان الله دایرخان
 بنابر انتشاد اخبار فتوحات متواتره از روی عاقبت اندیشی دستی
 بخاطر گذاشته تا از جاده پیمان خرف نمی ساخت به اینجهت ابدالی از و سرگرا
 گشته در جبهه کس بطلب و الفقار خان حاکم قزاقه فرستاده او نیز بقصد خلا
 از غلامت بر آمده و از ناحیه بهرات و الله دایرخان نیز از در محالعت در آمده
 و در فراقی میان افغان بهم رسیده سه ماه بر نیم نوال نایره آشوب در بهرات
 اشتغال داشت تا اینکه ذوالفقار خان غالب آمده در رسوم ماه شوال سنه
 داخل شهر و الله دایرخان با کوچ و اتباع خود روانه قلعہ مار و چاق گردید
 پس افغانه از حقوق عنایات ظل الهی چشم پوشیده و در نقض عهد کوشیده
 ذوالفقار خان را بیکمیت اختیار و بجز تاخت ارض اقدس علای لوای
 اقتدار کردند الله دایرخان نیز کوچ و نسو بان خود را در قلعہ مار و چاق گذاشته
 بامود و قلی خان حاکم خراسان بعضی از حکام و یما قیه که با و اتفاق داشتند
 سه روز پیشتر از ورود افغانه داخل ارض اقدس گردیده و از جانب ظهیر الدوله

ابراهیم خان شرایط اگر ام الضیف مراعات تمام بطریق پیوست از آنجا که خمیر منیر
 حضرت ظل الهی آئینه صورت نمای احکام قضا و قدر و مقتضای هوشیار
 مغزی نادیده و ناشینده از اسرار ضمائر باخبر بود و یقین میدادست که آن فرقه
 عهد شکن در وقت رفع حاصل آهنگ تاخت خراسان خواهند کرد بعد از تسخیر
 اصفهان فوجی از جنود مسعود را از موکب نصرت نشان روانه خراسان از
 بهمان نیزنجو که سبق ذکر یافت باقر خان بغایری را برای جمع آوری ستم
 چهار نفر از نفس گیان نواحی استر اباد و توابع آن فرستاده مقرر
 داشتند که در حین ضرورت بمعسکرا به ابراهیم خان پیوند و یا ابراهیم خان
 نیز فرمان و الانفاذ اقراران یافت که غله وافر و ذخیره بسیار در مشهد مقدس
 سامان کرده بعد از ورود دشمن بنبار ایقلعه داری گذاشته از معارضه
 اعراض نماید اما ذوالفقار خان با هشت هزار نفر از افغانه در راه و بیهوده
 ربيع بار ترول کشوده آغاز تاخت و تار کرد و ابراهیم خان خبر ورود ایشان
 را عرض نموده ده پانزده روز هر روز پشت بدیوار بست قلع داده کرد
 فری میگرد تا این مقدمه در هنگامیکه سفنج مقرکوب مسعود بود و معوض
 سده جلال گشته مجددا در باب منع جنگ میداد تاکیدات بلیغه بعمل آمده
 اعلام شده که بدستور از روی خرم و سیداری مشغول خود داری باشند که
 انشاء الله تعالی غمغریب و مینه بتیریز از ان مملکت بدر کرده خود را بان گروه
 کم فرصت میرسانیم و مقارن وصول بن جواب باقر خان نیز با چهره یک و
 نفس گیان بیرونی و اوار اصل اقدس گشته بعد از چند روز با وصف اینکه

از اوج سہای خاطر ظل الہی در باب امر قتال مکر خطاب یَا کَاثِرِ اَہْلِیْکُمْ
 اَعْرِضْ عَنْ هَذَا نازل شدہ میداستند کہ کلام انجناب مظهر آیات
 وَ مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰی است تحریک بعضی از ہوا خواہان مغرور
 و تیز عنانی تو سن طبع غیور سپاہ منصور ابرو دشمن آذوقہ تہ روزہ
 بامور ساختہ در سمیت کوہ شگین باکو کہ زنگین راست حرب افراختہ افغانہ
 نیز بمقابلہ پرداختہ در اثنای گیر و دار با قرقخان کہ سرکردہ تفنگچیان پیادہ بود
 زخمہا رگشت و فوجی از پیادگان او کہ نونیاز راہ و رسم جناب بودند دل از
 دست دادہ و روی بر تافتند ابراہیم خان با چند نفر سب برانگیختہ بود کہ ایشان
 را از ارادہ گریز برگرداند تفنگچیان کہ در پیش ہنگامہ ستیز و آویز گرم کردہ بودند
 حرکت او را محمول بر فرار دانستہ سر نشستہ جنگ از دست میدہند و لشکر
 نیز ضبط عنان خود داری نکردہ و روی بہ شہستان نہر میت میگذازد و در
 آنروز سوارہ بسیاری از مرکبستی پیادہ گردیدند و جمعہ از پیادگان نیز خود را
 بچاہ قنوت انداختہ در اتم مرگ خود لباس آبی پوشیدند ابراہیم خان مشہد
 مقدس شخص جہت این واقعہ در سیرہ ہم ماہ محرم سالہ در سمیت صحرائی علم داشت
 و زکر آن مشہد مقدس اتفاق افتادہ بود بعد از ظہور این سانحہ حیرت انگیز چون
 ابراہیم خان از خجالت حالت عرض نہ داشت شاہزادہ رضا قلی میرزا کہ در آن
 آوان دوازده سالہ بود بوساطت چاہار عرض خدمت خدیو کا مگارستا
 چون شاہ ظہما سب پناہ بر سعایت امرای بیہودہ را می مکر بر زبان جاری
 می ساخت کہ موافق عہد نامہ انجام امور عراق و آذربایجان بر ذمہ اولیای

این دولت و جناب نادری را مملکت علیحدّه است ما را بکشور کشائی ایشان احتیاج
نیست یک فعم در مکتوب خود نیز باین معنی تصریح نموده بود و لهذا حضرت ظل الهی
امر خراسان را اهم و بنیید سرکشان است عهده رات را الزم دانسته بتدبیر
تدبیر ایشان مصمم گشته محبوب چاپار سیرج السیری بشانزاده اعلام فرمودند که در
حصار استوارت کورداری پشت بدیوار اطمینان داده رخنه و ربنیان نباشد
و قرار راه ندهند که بجاییت پروردگار باد لیکن نصرت شعرا مانند چاکبک
سوار چرخ کیتی فروز از ابلق مرد ماه شب روز دوم سه مرتبه پهای گشته سیر
وقت خصم تبریز روزگار میرسیم پس یستون بیک افشار ریایالت تبریز و خطا
خانی و سرداری آذربایجان سر بلند و جمیع اسباب عنایم و ذخایر و میثرا
که در قلع تبریز مانده صد هزار تومان بمجاوری بود با عنایت امر و الاصاد در آن
که جمیع ایالات و افشار و مقدم و ترکمان را کوچانیده در تبریز سکنی و شش
هزار نفر جوان کاری را در سلاک ملازمت اسلاک دهد و حکومت هر یک از
ولایات انتزاعی را بحکام کاران تفویض و مقرر فرمودند که ولایات متعلق
بجناب شاه طهماسب آنست در خدمت گذاری آن آستان بجان و جان
کوشند و در آن سفر فرخنده اثر ایلاتی که از فارس عراق و آذربایجان سبب
و الاغ و خرچی داده کوچانیده و بمالک خراسان فرستاده بودند عدت
ایشان به پنجاه شصت هزار خانوار میرسیم از آنچند دوازده هزار خانوار
افشار و از جمله افشار تبریز و هزار خانوار قزوینی بودند که شرف ایلی باجناب
در شست و چون میاب و کوبکان بهی که سبق ذکر یافت یورت قدیم بجناب

و مسکن طایفه قرقلو جمعی از آن طایفه بامردالا کوچیده در ارض اقدس کنی
اختیار کرده بودند و عضل ایشان را از قرقلو جدا پیری در میاب نیمه افشاریه را
در کلات باو دادند و چهل و پنجاه هزار خانوار دیگر ترکمانیه و اگراد و بختیاری و سایر
ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند که بدستور آنها را تدارک دیده در بانی ممالک
خراسان متوطن و مسکن مکان ییلاق و شتلاق بجهت هر یک معین ساختند

در بیان انصاف مکرر بهایون از آذربایجان و خراسان بجز قریبیه افغان

بعد از قبض و بسط امور و کشادگانیزدیک دور بنه و آغزوق را گذارسته با
یکه تا از آن عرصه و نجایان خراسان ایلغامشی کرده بدون مکت و درنگ
و از قزل اوزن گشته در انجا چایا را ارض اقدس ارد و خبر رسانیده که بعد از
واقعه ای را هم خان افغانه گفته بودند که حال مکرکلبین کار بیال شده از نیام
کین شمشیر بر روی این دولت کشیدیم و شته این را که بیرون می کنند پس بشیر
انگیزی شرارت دود از نهاد قرار و مزارع و خرمهای شهر بر آورده و نوعی
تایره بیداد افروخته کردند که از شراره آتش آن شور شرخسرمی ماه
و دست سنبله در اینار که کمیشان و خوشه پروین در مزارع جمع گیرند و
بهمه جهت می و یک و در حوالی ارض اقدس بکثرت جمع مکت کرده مزارع و
مزارع را علفه تیغ میداد و ساختند و بعد از اظهار کمال بغی و فساد روانه
هرات شدند آنجناب از استماع این خبر ترک ایلغار کرده در شانزدهم ماه صفر

وارد و آنچه قشون عراقی و فرق مختلفه بود سو خراسانی همی را جمع کرده و
 محمدخان ترکخان بخدمت شاه طهماسب فرستادند که در دایره امر و نهی آمد و
 والا بوده پرکار و ار سر بر خط اطاعت گذارند و در آنجا خبر رسید که ابراهیم پاشا
 محمد آقانا می را از جانب سلطان احمدخان پادشاه والا جاهد روم بر سر
 سفارت بطلب صلح روانه خدمت والا نموده مقصود او اینکه باین تقریب
 اوضاع و احوال علیه حضرت ظل الاهی را ملاحظه و از رای و خیال حضرتش مطلع
 شود امر والا بفرغ نفاذ پیوست که محمد آقا را بعد از ورود و تبریز روانه خراسان
 نمایند و نیز سرگردگان افغانه در جزیرین بار و ساسی در جزیرین از در استیمان
 در آمده بشفاعت استحق سلطان افغان که در ایام استیلای اشرف حاکم
 یزد و بعد از استیصال و روی نیاز باین دولت عاجز توان آورده جبهه ساسی
 سده سعادت و زمین گشتند و سکه در آن مکان نرسیده استین متروک و کینه و تکیه
 گشته از راه طران وادیولان کیف و چون ترکمانیسمیت ساکن دشت قباچاق
 همیشه طریق تفر و اتفاق مسلوک و ترکمانیه کوکلان نیز که در حد و دکر ایلی سکنتی داشتند
 در تقدیم خدمت و دادن فراریان همدان نجو که سبق تحریک یافت رسم فرمان بری
 متروک میداشتند از منزل مزبور بجدید منازل گشته چهار هزار نفر از این نصر نشان
 از راه بسطام و موکب جهانگشا از سمت مازندران شقه کشای اعلام ظفر فرجام
 و هم رسیده که در روز پانزدهم ربیع الاول موکب والا از یورشش میدان چهار فرسخی
 استر آباد بر سر رمپوت و ایشان از دامنه کرایلی بر سر کوکلان چپا ولی نداشتند که تاخت
 هر دو طایفه در یک در اتفاق افتاده آنجا عت خنبر یکدیگر نتوانستند رسانند

پس کو که ظفر صبح روز مزبور از آب اترک عبور و مکان مشهور لصیا در امط
عقاب نسیرین شکار لوی منصور ساخته در آنجا معلوم شد که آن طایفه را
بپوشتر کمانان اغریچ که در میان کال دریا سکنا دارند از توجه ریات اقبال
آگاهی یافته لبمت خیمه و جماعت کوکلان نیز بطرف الاداغ سیمبار فرار
نموده اند پس معاودت با سترها کرده فرایین مطاعه موکده بهجوم سرحدات
خراسان نوشتند که راه معاملیه را با عموم ترکمانیه مقطوع و ایشانرا از آنکه رفتن غله
و ذخیره ممنوع سازند و در عرّه ماه بر سبب الثانی از آب کرکان گذشته از کنار
وشت محدود مانده و سملقان و آنه خراسان و در محال قرا باغ من اعمال کر ایمل
جمع از رؤسای محرمین کوکلان از در عجز در آمده و از خدمت ملا و مستدعی
عفو تقصیر بجهت دادن دیور غمه مال گشتند مسئل الطایفه قرین قبول و فرمان بهاولین
نافذ شد که خانه واری دیور غمه مال استعاقب و آنه خراسان نمایند پس عساکر ظفر
تو امان را قوج فوج مرخص ساختند که روانه دیار و اوطان خود گشته و بدینهم دلو
بغرم سفر هرات در ارض قدس حاضر باشند و در آن مکان از جانب الله یار خان
افغان که در ارض قدس میبود عرضیه مشعر بر التماس عفو تقصیر ابراهیم خان بدر بار
مرحمت نشان رسیده جواب او برین پنج آنکه عزت اصدرا یافت که عالیمجاه
الله یار خان بدانکه شرعی که در باب اخوی ابراهیم خان عرض استند عالموده بود
که چون مشاء الیه از بیطالعی خود شرمیده و از وقوع شکست که قضای
آسمانی بود شکسته دل و سر افکنده است من بعد بر بیان قلم او را بنیاز اردو
بشهر مساری و مجملت نموده و گوی خود شن که اگر باب حجتت را عذرا که تیر از آن نیست

و اگر در بران عالیجاه مخفی دستور نخواهد بود که طالبان نام و تنگ را در
 در معارک جنگ شمش و کوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از آنکه
 چهره شاه فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور کند موجب ملامت آن طایفه که با
 قبض و بسط جهان معنی کاری و در تقدیرات الهی اختیاری ندارند خواهد بود
 زیرا که مضمون کریمه **وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** کتایش را بواب فتح
 و ظفر منوط بمقالب تالیفات ایرودا و در است نه بر سر پنجه سعی لشیر و با
 وصف این معنی آنانی که در اجمال از غایت بهره و مانند نیر و سنان اعدائیه
 سپر میسازند اما بطعنه پردازی نیزه خطی کلک امثال اقران تن در نمیدهند
 و به تیغ تیز دشمن سرکش کردن تسلیم می دهند و بچو بکاری عصای خامه بدید
 و برادر راضی منیک کردند حرف تند را گشاده تر از سیف قاتل و روی ترش
 را تلختر از زهر بلا اهل میدانند و میفاد اینکه در روز خم بیفگن نام کشته میرزا
 کاتش بکرمی عرق الفغال نیست از صد و رچنین امری مادام بحیوة در
 شکنجه خجالت گرفتار قید ملامت بوده مات را بر حیات راجح می شمارند
 چنانچه اظهر من اشمس است که سپه دار زرین لوی هر بعد از آنکه از معرکه سپهر با
 تیغ کشیده و به بریت میگذازد از زنگ زدی بر زمین فرو میرود و هر
 وقت که رایت جهان کشانی از مرکز نقطه نصف النهار منحرف میسازد از
 فوط شمساری آفتاب عمر خود را قرین زوال می بیند هر چند که بنا بر معانی
 مذکوره ملامت بر مشارالیه وارد نمی آید که چرا از دشمن شکست یافته و نمی توان
 گفت که چرا شمع آسای این همه سرزنش را بر خود روا ساخته و از تیغ تیز و ترافت

ولیکن منج درین است که با وصف اینکه مکررا از جانب در باب جنک و
 ممنوع و از افوج سماء خاطر الهام آنرا خطاب یاکا ابراهیم اعرض عن هذا
 ادراسموع شده بود باز برخلاف مامول مصدر این گونه جعل فصول گشته
 بالیست بر اه نونی دلیل عقل طریق مصلحت بود بیا راه رضای خاطر را بر وفق
 ارشاد جمید در نصورت که سالک منهج احدی الامرین تابع مدلول و هکذا نیک
 الخلق آیین نه گشته طبع تیغ را سر او از شایسته بخش آزاری باشد حال چون
 آن عالمیجا در مقام شفاعت التماس در آمده حسب المسؤل الغالیجا ایضا
 زبان قلم را از آنرا گردن او کوتاه و همان تو بیجا سالک ادرام و انجا صیغ

در بیان وژد کو کب مشهور شد
 توقف در ارض اقدس

چون حضرت ظل الهی منازل نزهت مراحل باسان آفتاب ماه جهان است
 برسم الیوار و شبگیر می پیوندد در آخواه ربیع انسانی صبحگاهان که تا حد
 اقلیم چهارم و سر بر آری این بلند طارم از سفر جانب غرب انصار یافته
 از دور و از فاق قدم بشهر بند نیلی حصار سپهر گداشت خسر ملک سروری
 بسطوت بهرامی و فرغ غنفری وارد ارض فیض مله و در عمارت جنت
 سرشت چار باغ مانند روح در قالب غنفری قرار گرفتند چون دران
 اوقات حادثه شکست بهلمای اهل ان دیار روی داده ماتم زده گان
 هنوز در ماتم کشتگان خویش بر او اسیر زین مضرب ناحن چنگ

زن و از جور افغان بالغیر ناله افغان در گوش روین فلک خردش افکن
 بودند و دل سوختگان طاق منای دل از استخوان سینه چوبندی نموده
 و از لاله های و انحراف چرخان میرخیدند و برای گرمی هند گامه از سوتر
 جگر آتش باز بهان می انگشند موشک آتشناک شان هر شب بر آسمان میفت
 و کل خزان دل شرر بار شان در هر طرف از آتش غم خروشن بر می کشید
 صدای کوس و نقاره را که آلت سوز و سرور بود آن آیین میست و در دست
 در روز و در داهل شهر را از لواحق نقاره شاد بانه و آذین بندی چرخان
 ممنوع ساخته بهان تو بهای رعایا و از دید به جای گیری و طنطنه و در و در
 بمساح دوست و دشمن رسانیدند و بعد از ستر روز که سفر گشتان از بیخ
 راه آسایش کرین شدند نخست بملاحظه سان افشاریه و ایلاتی که از
 فارس و عراق و آذربایجان فرستاده بودند پرداخته جمعی از جوانان نامی
 ایشان را بر ستم ملازمت منتخب ساخته فارسان و وسعت پیشه و چاک
 سواران فراست اندیشیده برای تعلیم فنون سپاه گیری بر ایشان
 نگاشته به آیینی که ترک سیه مست چشم جوان با طره دلاویز در بهانه می
 و مردم خنجر گذار دیده فتان دلیران با یک آن سیه توار و و تیر و دوز مرگان
 قلب شکنی و قیقلج اندازی کند بشوق و تعلیم پرداخته داند که وزی هر یک
 در فنون سواری رستم یل و در خوشنویاری و در زنده نشیند مال چرخ جلا و
 اجل شدند اگر از کار و فاروی دستی در میان باشد بناخن سنگ را
 آینه سیما میتوان کردن و چون سفر هرات در خاطر اقدس میست

الله یار خان ابدالی که تا آن زمان در ارض قدس همان و نواله خور خوان
 احسان می بود مستدعی آن شد که رفته در مار و چاق توقف و مشغول
 دلالت افاخته بوده باز در سر راه هرات با دراک ملازمت پردازد و لهذا او را
 نبی قود و آفره و خلایع فاخره و خنجر مرصع و عطایای خاص غرض اختصاص
 داده مرخص روانه مار و چاق ساختند و سابقا قوم کلک بیان
 شد که ادن بیکیان کوکلان در و باغ کرایلی آمده اظهار ایل و تعهد کردند
 که دولیست خانوار برسم پور غمال آورده در مشهد مقدس سکنی دهند و
 چون در بنام این امر تاخیری بطور رسید احتیاطا امر و الاصادر شد که
 قشون استر با دیهانه سفر هرات آمده در سخاست اسفاین توقف
 و منتظر صد و فرمان باشند و حضرتش در دوازدهم شهر جمادی الاخری
 با قلیله از خاصان جریده و سبای انجمن شبیه آن طایفه روانه و
 مقارن ورود موکب دالاجنویشان ترکمانیه نیز با منتفال فرمان دار گذشته
 حضرت ظل اللهی عطف عنان بارض قدس فرمودند آن جماعت خانواری
 معهود را بارض قدس آورده سکنی داده متعبد گشتند که جمیع از جوانان
 سپاهی ایل مزبور در سفر هرات حاضر سازند و چون منجمی که مذکور شد
 حضرت شاه طهماسب در همدان سلطنت و شهر یاری فاطمه سلطان بیکم
 خواهر قدسیه خود را تا فرجه بین نتیجه ازدواج عنایتا جرام و مهین فرزند
 مادر بیالی و ایام شاهزاده اعظم رضاقلی میرزا ساخته بود در نیوقت که کوبک
 کوبه مقدس به بیت المشرق ارض قدس تحویل نموده از مقام طاعت فزید

که تمامی امار و حکام و سران جنود نصرت و جام و عظمای حشام انجم حشام در
 بزم ارم نظم سور و محفل جشن و سرور حاضر گردند پس کارکنان بدایع طراز
 و نگارندگان صنایع پرداز در مقام فرمان پذیری دست و بازو
 بنزروی یازیده در اندک روزی عمارات چارباغ را نمونه بنشینت
 و با ذین بندی و طرح چیراغان رشک مینو سزشت ساختند و در جمع
 دهم شهر رجب المرحوم حبیبی که قبه خضر در آراستگی رشک چتر طراوس بود
 و بسیط غیر در فرج بخشی حجلت افزای حمله و عروس آفتاب خداوندیت
 بود و قمر که خدای خانه و سر نه هر اسر و دسرای چنگ و چغانه محاسن
 طوی با هزاران فروزیم ترتیب یافته و هزار دست خلعت کران بهکا
 در آن روز لبس کردگان سپاه و امیران بارگاه و بنده گان در بار و چاکران
 جان سپار از جامه خانه نوازش عنایت گشته برود و دل هر یک مانند کوه
 آراسته خلایق خاری سنگین لبان شاخ گل حله پوشش ثواب بوته دار رنگین
 گردید ساکنان عرصه خاک بساط نشاط آراستند و شمع چشمان
 افلاک پای کوب سرور برقص برخواستند و تا یک هفته برین هیچ محاسن
 جشن و چیراغان و آذین بندی و دلهای عموم خلایق از مواید گوناگون
 لذت اندوز انواع کامیابی و خورسندی گشته این هفته را بهر هفت شایده
 ایام و گلگون جمال شهر و اعوام ساختند و در شب جمعه هر هفت ماه فروردین
 سعیدین و اتصال شیرین واقع شده آن عمارت و نشین از بر تو وجود
 مسعود آن دو اختر برج سعادت شکایت الشرف آفتاب گردید و

بعد از انجام کار طوی بر سیم و شکار بجای میورد و کلات که مسکن صلی
 انجناب بود توجه فرمودند و بجناب مرحمت گسترش فرموده آمل سکته آن دایه که
 حسرت کشیدار فیض الانوار بودند گشتند و چون ترکمانیه خواندم اکثر اوقات
 آمده در طرین که منتهای معیوه سحر حرات ابیورد دست یورت اختیار و یوگی
 نسا و درون و ابیورد و اطال و دست لطا و افرار میگرداند اگر چه طیر الدوله
 ابراهیم خان بموجب حکم والا با جمیعت موفور در ناحیه درون متوقف و
 به تنبیه انظایفه مامور بود اما چون غم بلند و همت آسمان پیوندا انجناب
 بهرگز توقع اعداد از کسی نداشتند و کار را با امید برادر و چاکر نگذاشته بسزا
 ظمیر الدوله راه ابیورد و احضار و در سیتم شهر شعبان با فوجی از فدویان
 جان نثار ایلتار و چیل و پنج فرسخ را در سه روز طی کرده در محال ترسخون طرین
 بسر وقت آن گروه رسیده رجال لیتان عرضه شمشیر و نسا و عورت ایشان
 اسیر گشته تنب اموال اسیر و احراق یورت و مساکن انظایفه بر وجه اکمل
 بعمل آمده و ابراهیم خان نیز از بها مامور به تنبیه ترکمانیه نگه سکته حسن
 گشته انظایفه سرکش ابدستاری سعی دلیران کون و از کوشمال کامل
 بخشیده روی توجه بجانب از من تقدیر نهاد و سابقا صورت نگارش یافت
 که حسین خلیفه در جین توجه را بایات منصوره بجانب آذربایجان افغانه هرات
 که باین دولت والا احمد بنده گی بسته بودند تحریض بخالفت کرده سلسله
 جنجال فساد می بود و در نیو قش که خبر غریبت موکب هماون بجانب هرات
 رعب افکن و لهای و در فز و یک گردید و الفقار خان کس نزد حسین فرستاد

بمضاد الغریق یکتشبت یکل حشیش از دستداد و مشالہ نیز با
 گروہی انہوہ بغرم اعانت ابدالی وارد اسفرا شد کہ شاید بسیاری بیکر از
 دم تیغ تیمور طالع قولاد سپیکر خدیو جهان پرورد کہ جوہر لکنا الحیدر فیہ
 با کنگ شدیدی از آن پیدا و تصور شش در عالم و ہم چاک انگن قلوب
 اعدا است زحت بودی بخاست کشیدہ بخاشاک راہ سبیلاب و بشاخص
 گذر بر آفتاب بنزد بعد از ورود با سفرا زینتاق اتفاق از طرفین صورت
 است حکام نیافہ حسین استخلاص اسرای خود را ذریعہ اعتذار ساختہ عرض
 است کانت امیر مشعور است دعا ی رخصت اولاد و نسبوان محمود نگاشتہ
 کلک نیاز مندی ساختہ مصوب ملاز عفران محمد خود و اسحق سلطان
 ناصری حاکم سابق نیرد کہ از حبلہ آزاد کردہای عفو خریدار بود ایصال
 خدمت الامور مستول و درجہ قبول یافتہ تمامی اسرای اورا کہ ذکر او انان
 چہار و ہ نفر بودند کہ نیم فرستادگان مزبور کردہ و ایشان را با نیل مرآم قبول
 کام باز گردانیدہ حسین نیز دو نفر مخدرات سراوق سلطنت صفویہ را کہ در
 شبستان اسار بہ حجاب استتار داشت با ملاز عفران و اسحق
 روانہ در گاہ سپہ رواق ساختہ صرفہ در جنگ و صلاح و رکعت و رنگ
 ندیدہ از فراہ عازم قندہار کردید با وصف مشاہدہ این نوع لطیف عقوبت
 کہ بالیت مادام الحیوۃ سرازرقہ صدائت نہ پیچید باز فساد باطن ظاہر
 کردہ دوستہ ہزار نفر از غلامیہ را بیکر کردہ گسیں آل با عانت ابدالی بہرست
 فرستادہ حضرت ظل الہی بعد از وصول مین خیر محمدی تعیین کردہ آن و

اختر برج عفات را از جهان عرض او با خواجه سرا و اغاز به صفهان فرستاده و بجرم سرای شاهی رسانیدند

رایت افرازی قلم نخسته رقم در مضار و قایل تنگدستی
مطابق سال هزار و صد و چهل و سه توجیه موکب نصرت
آیات بجانب هرات صادر است آن اوقات

روز چهارشنبه یازدهم ماه فرخنده فرجام صیام سال مذکور نیز عظم کرم فرم
تسلیخ شریف خل رایت اعتلا فرشته سفر کشان شهرستان بر بیج را که
از پنج لیاق دی در سرهای جویبار و زوایای باغ و گلزار فشاخ و شتند
ایلیا معین در رسید و فرشتان با فرشتان نامیده اطراف چین و لطفای
بامون را از جوش لاله دریایان لیسار و دای رنگین خیم گلگون بر آردستند
دلاوران صنوبر و او یاقیه شمشاد و عرعر با ساز و برگ تمام بمحسره خدیو
بهار در آمدند و افواج فاخته و قمری طوق بندگی خاقان بیج را گردان
گرفتند گلشن از روی خلافت پیکان برک بیدند کرده سبزه دشت خنجر گرفت
و سپهر که سپهر شمشیر داشت چشمه سار از موج زره در بر و درخت از شکوفه
کلاه خود بر سر کرد و نور و زلفه شبنم چون بدال ملک دی آورد و خوار دی شربت
راه ختم بر نیما کرد آن رستان بستان بهجوم سپاه شکوفه و از مار شاخ
سرکشان شاخسار را شکست نرم خسروانی ترتیب یافته فاست دلیران

از دست خلع ز زتاری گوناگون جیب دامان آمال نشان از زرسرخ و
 سفیدالامال و مشغول گشته بعد از انقضای جشن سرور روز یکشنبه بایزدهم
 آن شهر سعادت و جام بافر فریدونی و کوکبه کیکاوسی از ارض قدس فیض
 انتساب بمنزل طرق نصب خیام زرین قیاب کرده دلیران که چند روزه از
 خونخواری شمن چون دمان روزه دار لب فرو بسته بودند آن روز را عید
 خویش دانسته از لذت خون آشامی کام جستند و بهادری که گشته بخون
 نیز خشم و بخوردن مال غنیمت گرسنه چنیم بودند شمشیر کج ابراستی برال شوال شکار
 هر روزه از گنجینه دمان زرم شکستند بعد از وصول موکب ظفر فرجام بمنزل بوچکان
 من محال جام بنه و آخووق را در آن مکان گذاشته موافق آداب سپاه گری در پی
 زرم گشتری تعیین چرخ و قزول و ترتیب تیپ به اول و تسویه منقلای و لشکر
 محشر حشر راسته قول مقرر کرد و برای هر قول ساقه و سول طرح و کین از نیه گذار
 راجح قرین و تفنگچیان میخ آیین تو جانانه و زنبورک جدا گانه تعیین باز و شمشیر
 روزه از راه رباط تومان آغار نور وادی کین شش زند و فوجی از مقدمه شمشیر
 و گروهی از لشکر پرچم و طیش از رباط مزبور چپ اول بجال شش و شکیان و
 غوریان انداخته تمامی آن محال معبر صفت ایما در آمده و قلعه جانی که در راه
 واقع بود بحض حرکت مفتاح اراده دلیران مفتوح و مقدمه ظفر و فتوح کشت
 و در چهارم شوال مکان موسوم بنقره سنه فرسخی هرات مقرر و تین تنان زرین
 کمر و آهن خایان فولاد سپیکر گردید و دیده خشم دوز و در چهار آئینه یک تازان
 ستیره جوارش شش جبهه روی مرک امعاینه دیده و بعد از سه روز بانوجی از جنگجویان

نصرت طراز و قلع جویان کینه پزان از حوالی شهر ایستادند و از زمین ساز گشته
 ذوالفقار نیز بری اظهار جبهه و جلالت از غلات بر آمده آن روز در داوران نصرت
 نشان با وسعت حوصله تا عصر تنگت دیک باغات شهر را آنظایفه باغی بهرگاه
 ساز و عرصه جنگ گشتند حوالی شام که طوفان دست از حریف باز و عصا طعن ضرب
 کشیده برگشتند سید آل غلبه با جمع کثیر از سوار و پیاده بعضی شمشیر و نیزه شکسته
 را که بار دوی هایلون پیوسته بود جدا و مقصود ساختن از میان آن چون
 سایه و بنا که روشن نظر اثر کردید جیوش بخودش را از پرده داری ظلمت لیل
 و تنها جگر دلش در خیل دیده شش سالی بسته گشته و چنین که بسیار چنان مهیب
 توپچیان کیوان مهیب دست از ضبط صنوف و نظم و ترتیب تیب باز داشته
 اکثری در منازل خویش استراحت و آسایش کردند و جمعی هنوز در خانه بزمین بود
 که آن گروه دفعه در کنار اردو بصدای شلیک تفنگ علف کوب در جنگ شدند
 از اتفاقات برجی بر سر نه بر حکم و الا احداث یافته بود آنجناب بعد از وصول
 به اردوی سپهر کو کینه با سلطنت بهرامی و وصول هنر غامی برای تفریح
 از اردو به آن برج بلند اساس بر آمده بود و صلابت نمود آنرا نمونه برج
 اسد ساخته بودند و مقارن آن افاغنه نیز از میان نهر بافتیلهای سوزان
 مانند خیل نجوم از رود که کشتان ظاهر شده جمعی از ایشان احاطه برج کرده
 آغاز خیره گری کردند و پوشیدل که زهره شیر فلک و برج سپهر از مهابتش آبی می شد
 با پشت نفر از غلامان افغانی که در آن زمان در توقف خدمت حاضر بودند
 به نفع پیاخته از بارتق تیغ و تفنگ آن برج خاکی را برج آتشی منقلب

ساختند و لیکن خصم افکن بهادران قلب شکن نیز از معسکر ظفر اثر پیاده
 دست بشمشیر بآن تیره روزان درآویختند و از جوی تیغ آبدار آب بر آتش آن
 فتنه ریخت جمعی از ایشان را از منزل هستی دور ساختند و در دیگر طرفین
 مستعد قتال و میهای جدال گشته را بپشت ظفر با شوکت و قوت بجانب تخت سفر
 قدر با فراخت و غرور نامی و کوس و لوله و خروش در غم چرخ ابنوس انداخت سواره
 و پیاده افغان مسابقت بسته برای ساز جنگ مانند زیر و بم در شیب فراز
 کوه تخت سفر قرار گرفتند انجناب با گروهی از فنگیچیان کیوان شکوه متوجه سر کوه
 گشته جنگ در پیوستند بعد از اتمام آب خوشگوار خون احوال اطفا نایره حرارت
 و تسکین شتر شراست شد چنانچه آهنگ مراجعت کردند و نوبت دیگر که هوا
 صاف و آینه خورشید شفاف بود و طرفین غم مصاف کردند چرخ آشوب
 طلب به فتنه انگیزی سبقت کردند گشته طرح نشو و نشانی ننگنده ابر بلندی
 بغیریدن آمد و عد کوس حریف و کوفت و برق به آتش افروزی نایره شراست
 از جا حبست آسمان گلوله تنگ و فوریخت باران آغاز تیر باران نمود و سهام
 مقصود و لیکن بر نشان نیامد چنانچه ترآمده نشسته کام بقدر مقام خویش از
 گشتند بعد از چند روز افاغنه و ذوالفقار که همیشه سب خود سری در زیر پیا
 و توس جلالت را با و سپاد گشتند خود را در سنگنای زربونی ویندند و یک
 شد که جامه جهان بر تن درنده عهد و پیمان را مگو که با ایمان ساخته محمد کردند که
 تار می در بدن دارند بکشتن و کوشش بر دارند و در دیگر کشتاریم
 درون ریح و سنان ثواب کوکب از زنگ ظلمت منجلی حست سار تیغ خورشید

را بنجا کشته صبح صیقل زد و انفقار نظر بعد دوشینم با کرده افغان یک دل و
یک جبهه بنیات مجموعی بیرون آمده که قلعه ساقلان را که نزدیک معسکر
ظفر نشان بود تصرف و در آن مکان توقف کرده هر روزه از بنجا پنهانگاه
آرای جبال شوند ازین طرف نیز خدیو کشور سرور با فیر و زری صفت آرائی
عرصه دلاوری گشته اولاً تفنگچیان سپاده از دو جانب بر برابر یکدیگر زانو
بزرین و پهلور جلاد است شیر خیزن زدند تا سته ساعت ابر بلا قطره ریز و برق
اجل صاعقه آگین بود و هیچ یک از دلاوران از زخمهای هیلوشگان گلوله
تیر پهلوتی نمیکردند تا آنکه بتائید آبی پایی ثبات دشمن از پیش بدرفت
پس شست و مفاد کریمه سیکهت منجم و یوگون الدیس بظهور
پیوست آنگاه یک تازان عرصه و غا جلو ریز بر قلب آن طایفه و غا حمل در گشته
جمعه کثیر از افغان عرصه سیف و سنان و بقیه روز و طریق فرار و خندان
گشته توخانه و نقار خانه ایشان بدست آمد و در آن مکان نصرت
اندوز مقرر گردید و در گشته هر روزه دلیران نبوید و عدا که الله معانیه کنیز
تأخذ و تها و به محوای لیس و تایشان و فیها و لک و تیا مزیکی
با و پیای غریمت را بچپاول و اطراف تیر تک ساخته و بسیت سیصد هزار
گوسفند سوای سایر اموال بحیطه الکتاب در آورند و آن جماعت هر روزه
از قلعه برآمده پشت بصدار آغاز زرمساز می کرده از جانب لادلان سکین
بخندنگ جانسوز و لنوازی و نبوک سنان سرفزاری می یافتند و زری
نمی گذشت که نیزه خطی دلیران چون خطوط اشعه مهر تابان سری از پیشگاه

فلک جاہ نمیکند رانید و شبی نمی شد که صولت بهادران ماتند حامل السعول
 یا دست و پنجه پر خون بر سر کشی بخاطر نمی رسانید از جسمه و قالیع ایام
 توقف اینک التذایر خان که سابقاً از ارض قدس روانه مار و چاق شده
 بود در منزل مزبور جمعیت از او یاقیمه باذ غیسی و مار و چاقی فرستاد آورده
 بار دوی بهایون پیوست و همچنین محمد سلطان مروی از منزل مذکور با
 هزار نفر که در خوار تباخت توابع فراه مأمور گشته بعد از ورود در اینجا با مصطفی
 نام ابدالی حاکم قلعه جاش جنگ کرده حاکم مزبور را جمعی از افغانه مقتول
 و سر او را بگرفتاران انقاد حضور الا و قلعه جاش کشته را بخوڑه تصرف
 در آورده چون همت گیتی کشنا مقصود آن بود که اطراف از ربع هرات مخصوص
 جنود منصوب شود در بیست و ششم شوال ده هزار نفر از سپاه نصرت تدبیر
 بسرکردگی کار آ که آن زرم دیده با تو بخانه و آب باب سپهداری بحراست بنمک
 نقره مامور ساخته چون آب هریر و طغیان داشت از سمت زند جان و
 کبوتر خان که گذرگاهش نسبت بسایر جاها بهتر بود عازم پل مالان گشتند
 و هنگام ظهر که محل موسوم بدو محل نزول و دوی نصرت نشان کردید کرد
 افواج قاهره از چند میل راه سر مر کشیده افغان کشته تصویر چپ و لا
 لشکر نظر اثر کرده دلیرانه از قلعه برآمده به پشتیبانی و یواریست قریه شمس آباد
 که حصن غامر بود آماده جنگ شدند حضرت ظل الهی که مشتاق چنین فری
 بودند فی الفور سرور ابدع و مغرطاف الهی را مستبصر مرکب کرد و نوار
 سوار و مہمبای کا زار کشته پیچیان پیاده و تو بخانه را با قول بهایون پیش

بمقابلۀ افغان فرستادند که آن طالیفه را مشغول جنگ سازند و حضرتش
 با فوجی از دلاوران اثر در و بهادران غصنفر فرستاد که بجزب بیکه آفریز جو را را در
 پیکر و با برق سمیع و سنان خرمین عمر خشک تر از آوده خاکستری ساختند
 پشت سرانگوده در آمده ما بین متلع و ایشان فاصل و بسطوت مایل
 اگر نیزه را حایل شدند از یک جانب و مان آتشبار توپ تفنگ از دم آفسیده
 زبانه قاصداتها عصا فیه تارک فاخته وقت مشتعل ساخت از
 یک سمت رخ و سنان زبان طعن دراز کرده بخطاب هک تجزؤن الا
 بصا کنتم تعملون بنوا سازی پرداخت آطالیفه چون تیر
 خدای یگان از دو طرف خود را دوچار سر پیچۀ بلا و گرفتار شدند و عنادیدند که نهنگ
 قرار کرده شیر شکال آن که آن زمان از تعاقب افغان قلاوه منع در گردن
 داشتند با شاره و الاسراز سلسله خود داری کشیده از دو طرف جنگ
 و چنگال دیر یازیده بکشتن و بستن شکستن پرداختند جمعی از افاغنه را
 از دم شمشیر تبار آب از سر گذشتند بگردن رسید و فوجی را در سرهای عمیق
 آب بگردن رسیده از سر گذشتند سه هزار نفر متجاوز با جمعی از روسا در
 خاک و آب سر بیاد فنا دادند و علم و نقاره خانه ایشان بدست آمد پس
 خدیو فلک جناب مظفر و کامیاب بجانب منزل عثمان تاب گشته سب
 سلاح مقتولین بدلیلین و نقد بستی گرفتار آن را مالک نیران عطا فرمود
 و نیز حسن اتفاقات مانیکه جمعی از قشون بیات از سمت معسکری قد
 بضابطه مقرر در آن طرف در خانه بقراولی اقدام داشتند همچنان کرد

کہ بر فلک تیز گرد میر سپید تن با طفر از انظار ایفہ کرده و از صفحہ دشت سر نوشت
 کار آن فرقی تیر روزگار که کلک قصا بخط اخبار نوشت بود در یافته بگفتن
 سر راه ایشان از میری رو گدشتند و به آهنگ رود جنگ جنگ ساز و پایای
 حصار هرات بدلول آفاقین اهل لقری ان یائیه حصہ یا لستایا تا
 مخالفت نوازی آغاز کرده بمضرب ضرب شمشیر خمه زن چار تار سپیکه غصی
 ایشان کشند روز دیگر که خبر دفر در جنگ خورشید خاوری با کوبه نیک اختر
 آهنگ سر بل نقطه است این رو و نیل نام کرد عازم بل ما لان گشته در جانشین
 بقریه ناگهان که در کنار بل ام قع بود نصب خیم اقامت کرده بحکم داد و سر ایا خرم
 بر جہای متین بر اطراف اردوی عظیم توین سر بر سپهرین سوده هر یک از
 سران و سرداران لشکر در سمت خود خندق و موریل ترتیب داده جهان نوی
 در عرض خاک بنیاد نهادند و بفواصل ده یوم که ہستم ذیقعدہ باشند و لا در خان
 تا بمینی کہ بکومت و به و ستا قلاق و خور و ساخر سر بلندی داشت با ستہ ہزار
 نفر از تادینی و او بیایہ اردو معکز و وزی اثر دات و از نشات خدیو سیدہ پرند
 بہرہ ور گشت از غریب امور انیکہ در همان ایام روزی خدیو کا مکار طرقت عصر
 از سواری مراجعت کردہ بود و در میان خیمہ ہایون اسلو از خود کندہ بجز
 تفرج جانب شہر بکوشاک بلندی کہ بحکم والا بنا شدہ ہو و بر آید ہجان دم
 تو بچیان افغان خیمہ مبارک را بنظر آمد و رده توبی انداختند کہ گلو را آن سفت
 چادر را شگافند در جائے کہ سجد والا انداختہ می شد در کنار فرش زمین آید
 یک فرغ بنیشتہ بجاکن شست ہما گدشتن این نوع خطر کرانہ و قانع عجیب بود

جزیرہ دارسی حفظ رانی و قوت اقبال حضرت صاحبقرانی محملی نمی دارد
 و چون پنجو کیہ رقمزدہ کلک بیان شد سمت غربی ہرات کہ عبارت از
 منزل نقرہ باشد مقرر دلیران آہن خا و جانب جنوب شہر کہ سربل بالان
 باشد مضرب خیام فلک فرساشد و طرف شرقی شہر خالی بود و بسا اذ
 چہارم ذلیقہ فوجی از لشکر طغر اثر ابا تو بخانہ و تدارکات شایان مأمور
 ساختند کہ از آب ہریر و دعیو و در محاذات قلعہ کرخ در جانب شرقی
 شہر لوی توقف و اراختہ راہ عیو و م و بر افاغہ مسدود سازند و در ونگ
 کہ مامورین عازم سمت شرقی بودند حضرت ظل الہی از مستقر جلالی عساکر
 سمت غربی از لشکر نقرہ متوجہ شہر گشتند تا انطا ایفہ بسمت شرقی نتوانند
 پرداخت مامورین از روی اطمینان خاطر در مکان مقرر مقام و منفورہ بیج
 و شکر برای خود توانست ساخت مع ہذا سیدال باجمعی از افاغہ غلبہ
 وایدالی از در جلادت در آمدہ سر راہ بر الشیان گرفت جنگ در پیوست
 دلیران ہمینہ مہیرہ و سر کردگان قلب و طرح با قدام توکل پدافعا اقدام کردہ
 انطا ایفہ را شکست فاحش اودہ سرفزندہ بسیاری بدست آوردند
 و بعد از چند روز چون محل توقف اردوی شرقی از تساعہ دور بود بہمت
 والا تبغیر آن مکان تعلق یافتہ شب یکشنبہ دوازدم ذیحجہ باجمعی از خواص
 غریت آن سمت کردہ روز دیگر ہنگام صبح کہ لشکر نجوم از معرک فلک غم
 کوچ و سلطان ندیرین کلاہ مہربا را بست کینتی فرور از لشکر شرقی آغاز ظہور
 و خروج کرد و اردوی بہالون را از انجا حرکت کردہ متوجہ قریہ اردو خان

یک فرسخی شهر گشتند و فاعنه بی باک باز ماند خاشاک که سر راه بر آتش تابناک
 بگیرد و خود در کیر و بیاضات مجموعی از باب مانعت درآمد یک تازان طسرح
 بکرم والا بر ایشان تاخته تا کوچه بند شهر تعاقب نموده جمعی را هلاک و جمعی از
 روسای نامی را اسیر خیم فترک ساخته و شتر و دواب بسیار بدست آوردند
 و لشکر نصرت اصیبه بابطه و ترتیب در کمال آرایش در یب باغیت و کسب
 آمده قریه اردو خان را متروک و بجانب عطف عنان بمستقر ظفر کردند و دیگر
 از وقایع متنوع آن ایام اینکه در شانزدهم ذیحجه سنه هزار نفر از دلاوران نصرت
 نشان بتاخت مینه و جیمکپتوی من اعمال بلغ روانه و مامورین بموجب فرمان
 آن نواحی را غارت و جمعی از اشتراف و بکیر اگر در آن سمت منظر آثار شرارت
 بودند عرضه تبع تیر ساخته با اسیر موفور و غنائیم نامحصول و در معرکه منصور
 گشته سرکردگان پیرایه پوش خلایع خورشید شعل و بهره یاب انواع
 احسان و اصطناع شدند و هم در آن آوان محمد مومن بیگ مردی که سابقا
 از دربار کردون مدار بکرم هالیون نزد عبداللہ خان حاکم بلوچستان رفته بود
 که او را از آن طرف بر سر قند مار بسیار مراجعت و خبر گرفته شدن عجلہ شد
 خان را بعضی والا رسانید تمییز این مقال بکعبه عبداللہ خان بعد از
 وصول خطاب مستطاب خدیوثر یا جناب بدعوت انی عجلہ اللہ انانی
 الکتب البتہ آداب کشوده آنرا تاج تارک مباهات ساخته بتدارک
 سفر قند مار پرداخت و در خلال آنحال فیما بین او و خودایار خان حاکم سمنان
 مجادله واقع شده در آغاز ششمال نواب حرب بگلوله بر سر عبداللہ خان خورده

از پاسی در آمد بلوچیه چون دیدند که بر سر سردار شان ابن قفصیه آمدند
از معرکه حربه بر تافته امیر محبت دامیر امتیاز ولدان عبد الله خان عریفه مشعر
بر منوج این واقعه نوشته مصحوب نبی عم خود بر فاقه مومن بیگ فرستاده از
موقوف اعلیٰ نیز فرمان ایالت بلوچستان باسم امیر محبت که ولد اکبر عبد الله خان
بود اصداد و مشار الیه هر یک از اولاد عبد الله خان را بار سال حلاخ و اوثاق نفیسه
و تفقدات بیشمار امیدوار ساختند +

در بیان مقدمات فراهم و کیفیت محصورى آن

بنحوی که سابقا ایمانی بان شد محمد سلطان مروی که از سنقره بتاخت توابع فراهم
ماور گشته بود بعد از قتل مصطفی و ضبط قلعه خاش و کده در هانجا تو قش
ثانی الحال امام ویردی بیگ ساریو لیلونا یب کرمان با حاکم سیستان و تشون
کرمان و سیستان باتفاق محمد سلطان بمحاصره و تسخیر فراه مامور و مقبر
شده که ظهیر الدوله ابراهیم خان باتشون سرحدات خراسان از راه طبرستان
عازم فراه گشته بعد از ورود او تمامی سرکردهگان حسب صلاح او بتقدیم ازین
اقدام نایسند و در حین آمدن امام ویردی بیگ جمعی از تشون او بلوچان
افغان بتاخت کرکشت بست من اعمال قندار معین گشته مامورین پستله
بست مستولی شده اهل قلع را قتل و غارت کردند و مقدار آن جمعی از
اخا غنه غلج از جانب حسین خان بسرکری بار و خان نام بابی که در ایام استیلا
افغان حاکم لار و بندر بود جدا قعه برخاسته صید شیر شکاران گشتند و مامورین

با سیر و غنیمت و افریز گشته با امام ویردی بیگ ملحق و در کاخ سنکر کرده نجات
نواحی فراه برداشتند اما مقارن ورود ابراهیم خان بحد و طبس خبر یافت احد
تر کمانیه کوکلان از سفر خیر اثر سیامع علیه رسیده ابراهیم خان برفیق فرمان آمدن
خود را موقوف و عنان بعزم نیسبه ایشان معطوف ساخت توضیح
این مقال نیکو چون در حین توقف موبک هایلون در ارض فیض نولون
بیکیمان کوکلان متعهد دادن جمعی ملازم گشته بودند درین آوان ملازمان
فرز پور انجو تعهد سرانجام در روانه ساخته بعد از ورود بحد و دستفر این بخت
انتشار خبر موحتش آن طایفه القادنا ره شرارت و دواپ اسباب رعایای
آن محل را غارت کرده حنان بر تافتند بنا بر وصول انجو ابراهیم خان بمقام
مامور و فوجی دیگر از لشکر نصرت اثر لیسر کردگی تسلیم سلطان خرمیه و علی
قلی بیگ سار لویلو با عانت امام ویردی بیگ مامور گشته فرمان وال
بعز نفاذ پیوست که امام ویردی بیگ تا ورو و دسر دکان سبک عنانی
انکرده جلوجلا دت از جانب قلعه کشیده دارد و امام ویردی بیگ بر خلا
حکم وال انتظار و دسر دکان نکشیده برای اظهار جلالت و رشادت
بر خلاف حکم وال در بیست هشتم ذیحجه بنه از مکان سابق پیش برده و فوج
که تاسعه فراه یک فرسخ و نیم فرامسافت دارد سنکر کرد و نزول در در و
ور و دایشان بسنکرده نو علم روان برادر و الفقار خان ابدالی کرد و سر راه
می بود با فاخته فراه در حوالی شبلی کوه و فراه بر و دسر راه بر ایشان گرفتند
محمد سلطان با سر کرده تفکیکیان کرمانی مقتول شدند و فاخته جری گشته

روز دوم و سیوم نیز همین معامله پیش آورده روز سیوم در اثنای گیر و دار
 سرکردگان جدید و عساکری که از معسکرهای لون مامور شده بودند بفرقت جنگ
 رسیده دست قضا پنجه تاب طاقت و توان آنکه و کشته بقیه آن طایفه
 بجانب فراه فرار کردند و امام و پیردی بیگ بسبب این خود سوری که سکر را بغیر
 داده بسو خرم او و دوسر کرده به قتل رسیدند از نیابت کرمان و سرکردگی
 لشکر مغول و باقی سرکردگان و دلاوران در ازای این مستحق بعنایات
 و نوازشات مشمول گشتند و بعد از ورود و دمویک و لایتمیرل ناکمان که روسا
 او میاقیه سعادت یاب تلغیم دربار سپهر بنیان شدند ایشان را بسرکردگی
 اسمعیل خان و ملا برایم خان استاجلو با فوجی از افواج قاهره مامور
 بمحاصره اسفراز و با فاصله چند روز جمعی را بسرکردگی سردار سلطان قراچورلو
 بغرم دستبرد وانه و لایت مزبور ساخته مامورین شب اخل قلعه
 خیران و در کمین کین نشسته هنگام سفیده صبح جهان افروز معدودی
 جلوه گر میدان ظهور و بزرگشته افغانه قلعه نیز بسواد آن جمع قلیل چشم نجات
 سیاه کرده بیابا کانه از قلعه سپ جلالت بزرگ بختند زرم جویان بهرام کین
 از کمین کین در آمده و تیغ در ایشان نهاده سرور زنده بسید و دواب
 و اغنام بشمار بدست آوردند و نزدیک شب به همد هم محرم عتبات افغانه
 باز و الفقار خان تجدید معاهده کردند که تا رفته از ایشان باقی است
 در کشتن و کوشش کوشند پس در پ قلعه امانند چشم بصیرت خود بسته
 با جمعیت تمام از آب هر رود عبود با قراولان آغا شر و شور کردند حضرت غیاثی

از فراز منظرى كه براى تماشای شه و دشت ترتيب يافته بود بعبادت
 هر روز مشغول نظاره بودند كه بدیده بانی دیدۀ ادراك فهم این معالیه کرده
 قبل از آنكه فرادلان خبر رسانند بر مرکب قبال سوار و با افواج خوینوار عازم
 کارزار گشته فوجی را از جانب شرقی بر سر ایشان تعیین و خود با جمعی از پیش روی
 آنطایفه اسب انداخته سرور زنده موفور از ایشان بدست آمده و تتمه از
 غوطه اضطراب خود را با آب زده جمعی نامۀ زندگی را در آب شستند و ذوالفقار
 نیز در رودخانه از آب لطیده تبر دستی طالع بدر رفت اما اسب سوارى او
 با زین و یراق بدست آمد چون نمک زیاد بر سایر ماکولات در تلبه پرت
 نایاب شده بود در ظلمت شب فوجی از آن طایفه نمک شناس برای تحصیل
 نمک به سمت کج رفتند بجمک والا فوجی به تنبیه آنطایفه نمک گیر و اخته شیر بر سر
 آبگون تنگی شور از جان شیرین ایشان برانگیخت و هر روز دست قضا
 بر زمین پنج از پرویزن چرخ شور چشم نمک بر چشم آن گروه می بخت تا
 اینکه زمان محاصره چهار ماه استدا یافت سید آل که از جانب حسین غلجه
 با فوجی معاونت ابدالی آمده بود چون اکثر شکریانش در محاربات عرضه
 تنیغ فنا و بقیه از فقدان قوت گرفتار رنج و غنا شدند لهذا در شب غوغا صفر
 جویای مفقود از شهر برآمده پی سپردادی گریز کردند و چون افغانه پا بخت
 دست اسباب شکست را در دست دیدند چند نفر از رؤسای ابدالی
 را نزد الله یار خان که در خدمت خدیو اقلیم میثالی بود روان کرده بتوسط شفیع
 اوستدعى بنای کارسرات و محمد داون خانوارى جمعی از رؤسای ابدالی

گشتند هر چند که عثمای بلند پر از همت آنجناب جز در قلعہ قاف تسخیر
 آن ملک پذیرش من نمیگرفت اما بر صلاح وقت و استمرار کار آنطایفه
 بحسب ظاہر از دستخت گیری و آبادی نمود بعد از مراجعت فرستادگان
 ایشان چون ابراهیم خان نیز در همان روز از اردوی همایون روانه فراره
 کردید مظهر افغانه آن شد که حسین علی باعانت ایشان می آید که
 باعث رفتن ابراهیم خان شد لهذا از قول خود نکول کرده پیغام دادند که
 افغانه برای تحقیق این خبر کس و آنه فراره کرده اند بعد از وصول خبر مقتضای
 وقت عمل خواهد شد و این حرکت مروضه جنابان ناثره غضب کشته فرمان
 والا صد دریافت که مقاطعه این ام حواله بشمشیر تیرست من بعد
 افغانه از آمدن ممنوع بوده در مخالفت و قلعہ داری کوشش در روز دیگر که
 هندوی تیره روی شب از انجم و کوب سنگ فتنه از دامن فرورخت و
 آفتاب زرد کوش بعد از تیغ کشیدن بر دامن چرخ نیلی آویخت از
 پنج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سرکرگان ابدالی وارد دوی معلی متعهد
 انجام مقرر مستدعی صد و در مشور امان و نیازمند تفویض ایالت هرات
 به الله یار خان شدند دوباره این تمنا پیرای انجام گشته الله یار خان
 بایالت سرور و فرمان همایون را زبب فرق افتخار و امتیاز ساخت و
 سرکردگان در همد هم ماه مزبور و آنه هرات شده بعد از سه روز الله یار خان
 باسی صد نفر از عثمای پنج دروازه و روسای صاحب نام و آوازه وارد
 اردوی ظفر پرور و پیشکشی لایق معروض پیشگاه نظر ساخت و بر

طبق عرض آن جماعت مقرر شد کہ ذوالفقار خان با احمد خان برادرش
مخلص بودہ و روانہ فزادہ شدہ اقامت گزین راویہ اعترال باشد و
اللہ یار خان نیز با سرکردگان رخصت انصاف بقلمہ یافت عصر روز دیگر
افغانہ متلعہ بانی خان افغان را فرستادہ عرض کرد کہ چہل ہزار نفر غلجہ
بہمد ابدالی فزادہ می آید از موقوف فرمان مخلص باشند کہ اولاً تہنیتیہ غلجہ پیر داند
چون انحراف دروغ و سخن واهی عاری از فروغ یادی از لاف و حیلہ وری

میداد و پیغام دادند کہ	آن دولتی کہ میطلبد یکم سالہا
------------------------	------------------------------

پرسید راہ خانہ و خود بر در آمدہ	علیچہ وایدالی ہر دو با یکدیگر ارتباط
---------------------------------	--------------------------------------

صوری معنوی داند و لا باہم اتفاق کردہ با سپاہ نصرت پناہ و در حرکت
خود آن مالی نہایند آنوقت در مجاولہ برومی ہم کشایند پس مقرر شد کہ لیران
باز مستعد چپاول گشتہ نہال نیزہ و سنان را کہ در آن چند روز بانتظار بخت
سازگار در حدیقہ ظفر خشک لب کشنہ کام ماندہ بود از جو بہار خون خصم سیلاب
سنازدہ اللہ یار خان با سرکردگان از شنیدن این خبر شگفتہ حال گشتہ باز روی نیاز
بر گاہ خدیو دشمن نواز آوردہ چون عمد انطالیفہ را مانند سحاب تابستان آفتاب
زمستان اعتباری نمودہ عبد الغنی بالبعضہ از سرکردگان مامور متوقف در
اردوی معلی واللہ یار خان رخصت معاودت یافت و در دوم بیج الاول
عریفہ از جانب سرکردگان مورین اسفر از رسیدہ مبنی بر آنکہ ذوالفقار خان
بعد از ورود با سفر از باستیال کہ از وقت فراتر آن زمان در آنجا توقف
داشتہ افغانہ اسفر از را کوچانیدہ روانہ فزادہ ساختہ چون بمعنی از دلایل

واضح نفاق بود یوسف سرکرده باریکرانی را با یک نفر از چاکران در بار
روانه قلعه ساخته به الله یار خان و یقین سرکردگان تهدیدات وحشت انگیز
و پیغامات دهمشت آمیز فرستادند و فرستادگان بازگشته خبر رسانیدند
که افغانه با الله یار خان بطغیان و سرکشی همدستان گشته در مقام قلعه
کشی می باشند بدین عبد الغنی را با جمعی از رؤسا که در معسکر نصرت اشر
بودند بحین نظر مأمور ساخته باقی سرکردگان را که اندوده جبل مرکب بودند
مانند مداد ب سیاه چال افکنده یک قلعه بطلان برادران سارگاری
کشیدند و یوسف مزبور چون دوباره صداقت در زید آمده بود از حکم
اقتل یوسف آواظ حوّه ارضا مصون مانده خصمت و دت یافت

در بیان جنگ با الله یار خان

چون الله یار بسیر داری حصانت حصار و سخت ولی متانت دیوار کار خود را
در نفاق و دوری یک و کرد دست امید خود را از جبل المتین بین دست
پایدار گسیخت بمرست بر موج دست حکام در بند ما پر داخته رنگ ستیزه رانی بخت
و در نیزه هم بیع الاول فوجی از رز و کوشان نفاق پیشه ادر شب سیاه
بسمت قلعه سفید فرستاد آن طایفه از تیغ سیریلان بروی خویشان
سرخ یافتند مجدداً جمیع البطرات باو عین وان کرده ایشان نیز بارفته بسیر بار
آمدند همچنین موسی و نامی با جمعیته کامل شب زحالی چشمه قورفل بتاخت باو عین
رفته فی القویا پر و الا با فوجی از بهادران جبار که هر یک فیض روح خصم تانی

عزرائیل بودند عازم محل موسوم بحیریل که معبر چپاولان بود گشته و افغان
 نیز هیأت اجتماعی از تلجیرون آمده پیا دگان ایشان از جانب کوه و
 سواران از پشت دیوار سبت تا یک ساعتی شب آغاز جنگ کرده شتاب
 را بسته دیزری گلوله نمودند و ز قیام و شبیه نیازک شعده افغانک زنبوک
 سطح زمین را قرینه چرخ نیلی فام ساختند و آن شب اخدیو نیز در روز در
 همان مکان که پناور و وسیع بود در روز رسانیده صبحگاهان بازار اندیاری برآمده
 در در بند کاوشیر از خیره سری دست جلادت کشوده پای قرار افتاد و
 از ضرب دست یلان سرکوب بلیغ یافته راه گریز سپرد و در اینجا بعضی رسید
 که دلاورانی که مامور تبعاقب بودند با نظایفه برخورد از شعده تا بنایک سیف
 لامع که بر نصرت دلیران بر مانیست قاطع بسیاری از افغانه سایه نشین دیار
 عدم و باشا دفنا همدم شده اند لهذا عطف غنان مستقر دولت فرمودند و
 نیز یکت فوج خاک عرصه سیاهستان را بر افشانی تیغ و دین تن چون خون
 سیاه شدن نگین مباردوش زمین را از اجساد کشتگان سنگین کردند و یکبار
 الله یار از سمت کبرزان در جنب هریر و دبا خورد و بزرگ قلع و عمارت را
 کارزار گشته کوکبه و الا با تو بخانه بمقابله پرداخت از باغستان صفوف خصم باغی
 تیر وستی تو بچیان آتشین هم کلهای آتشین و میهم بر میید مید و آب رود
 از دمان زنبورک زبانه آتش بر بانها میسید تفنگچیان قادرانند و دبا ناسیج
 شرای جان ز سرخ زخمهای کاری بیشمار از خزانه تفنگ یکدیگر می شمرند و
 دلیران یک تاز حرف بستی اعدا را از روزنامه ایام یکد لکت تیغ جان ستان سیرند

هنگام شام که صولت قسار سپهر یعنی سورت مهر شکست طر فین عازم جا
 و مقام خویش گشتند و همچنین مکر آن کرسنه چشمان دیار قحطی در راه تحصیل
 آذوقه از خوردن زخم سیف و سنان از جان سیر می گشتند و باد صفت نیک
 هر طرف از گریبان حصار سر بده میکرد و تیغ مغفر شکافت دلیران در نشت
 ایشان سر موی خود و داری و نیزه بلند بهادران کوتاهی در دل آزاری نمیکرد
 بازار شدت جوع در دل شبها برآمد و برای دانه بخوشه پروین در می
 آویختند و برای مشت کاه کاو بخرمین کمکشان می بستند سیاه دماست
 حتاب می لبیدند و لبشوق شیر به تباشیر صبح چشم سفید میکردند لقمه گلوله
 که از دمان توب بیرون می جست بجان و دل لنگ میگرداند و در حوض اکول
 نیش تیر و سنان را نوش جان کرده زخمهای کاری میخور زد و در زری پیاپی
 و شبی بصبحگاهان نمیرسید که سی نیزه و چهل نیزه سر معروض عرصه حضور
 منی شد و اسیر و مال و غنیمت زیاد از احصای خدمت نمی گشت و چون
 کوچ و متعلقان الدیار خان در مار و چاق می بودند جمعی را با حکام باو عیست
 بجا صدها رک امور می ناختند و رک را نصف و کسان او را بدست آورده بودند که

در بیان محاربه سمت کبرزان و وقوع فتح نمایان

تتاییدات این دمنان *

در بیست و یکم ربیع الثانی بتازگی جمعی از افغانه راهوای بلند پروازی
 بر سر افتاده بسمت کبوتر خال بال پرواز کشاده از حسن اتفاقات آن شب

جمعی از شاهبازان اموج دشمن شکاری بقراولی آن سمت مامور گشته بودند
 طرفین مانند شیشه و حجر و پنبه و شرر تلافی یکدیگر شده جمعی از آن کرده طعمه
 عدم و بقیه بویانه حصار می که در نزدیکی کبزان بود تحصن بسته و لیکن نیز
 با حاطه آن مکان پرداختند هنگام طلوع فجر که خسر وزیرین افسر مهر پادشاه شب
 تیز گام سپهر گزشت قهرمان همان از سر قهر و کین بادا و در آن ظفر و تیر
 متوجّه آنجا گشته اند یار خان نیز از قلعه برآمده فوجی از تفنگچیان کرین بحد
 محصورین تعیین کرده انظار ایفیه همه جادوش بدوشش حرب ساز و زرم کوش
 با ولوله و خروش و بان مکان گذاشته دریای لشکر فیر می اثر که محیط آن
 ویرانه برزند بتحرک عصای موسوی اعجاز سرانگشت اشاره والا ببول
 فاعلق البحر فکان کل فوق الطود العظیم کوه داند تا انظار ایفیه
 داخل حصار گشته بپاران خود پیوستند لیسرا بنجاب سواران خونخوار و دلاوران
 نیزه گذار و دو دسته کرده هر دسته را در سر راه ایشان بیک سمتی و تفنگچیان
 چالاک و زبور کچیان بیباک را در محاذات او بازداشتند افغان بعد از لحظه
 درنگ پشت به پشت واده مانند موج از پی یکدیگر روان و مانند سیل کوهسار
 عریضه کنان بجانب تله شتابان گشته جیوش بحر خروش تیر نفجای فغشیه هم
 من الیه ما غشیه هم اطراف ایشان را فراگرفته فحوی و حال بینا اموج
 فکان من المغربین بطور آواز بدجوی کثیر از افغان غریق بحر فنا گشته آبستان
 یک نیره و از سر ایشان گزشت جمعی هم بقیه اسار گرفته و گزشتند و در گیر
 مجلس منیو مثال آراسته عید الغنی و باقی سران افغان را که در آردوی

فلک مثال میبودند محفل آفرس بارزاده هنوز آفتاب یکسره بلند نگشته
بود که هزاره و سیصد نیزه سر بر سر نیزه بلند گردیده سرگردگان مور و عطا
و نوال و رؤسای افغان سر بریرا فگنده نخلت و انفعال شدند

در بیان تصرف کردن افغانه قلعه اوبه را که

بعد از وقوع این فتح و لا دین در همان روز طرف شام خبر رسید که افغانه
قلعه اوبه را تصرف کرده اسمعیل خان استاجلو را که از اسفزارا موافقت
آنجاشده بود با میرزا ابراهیم کلانتر پیش مست که در آنوقت بکومت غورین
سرافرازی داشت و در فقای ایشان به قتل رسانیده اند تفصیل
این احوال آنکه چون اکثری فارسی زبانان اوبه در جزو افغانه و مساز و در
شرارت همراز بودند اسمعیل خان باز فقای تحقیق احوال ایشان و تنبیه
آن خیانت کیشان مامور گشته با علام کلانتر اوبه و دهنزار نفر افغان بسکر و دگی
شیرم و اشرف سلطان و ایاز نام از بهرات عازم اوبه و شب در خارج قلعه
کمین کرده صبحگاهان که در یچه افق بکلید مهر نور مفتوح و دروازه قلعه گشاده
شد افغانه از کمین گاه بیرون آمده قلعه را تصرف و اسمعیل خان و رفقا
او را بقتل رسانیده چون قلعه مشحون بدخیره و افر بوزنه بار اقبله دار
گذاشتند پس حضرت ظل الهی نوحی را بحاصره قلعه مژبور تعیین و فیما بین
سقا بده واقع گشت شیرم و ایاز با جمعه بقتل رسیدند و نیز در خلال این احوال
خبر گرفتاری و درویش علی خان هزاره بعرض دالایه سید توحید این مقال آنکه

بعد از ورود و موبک اقدس مجدود هرات چون در ویش علی خان بنابر
 مجاورت با افغانه قندمار از جبهه سالی درگاه آسمان جاه سر باز زد
 دلاوران قائمینی با جمعه از دلاوران خراسان تیر تسمیه و مأمور گشته
 و مأمورین یورش برده متلعن آن را که مسکین و بوده تصرف و او را
 دستگیر ساخته بدگاه معلی ارسال و موعی الیه در روز و روز در دب
 دولت سرکه بوسه گاه سرکشان بود و تیغ تیز کردن تسلیم نهاده از باب
 خجالت گردن کشتی پیرداختند

در بیان تسخیر هرات و انجام کار افغانه آنجا

در اوایل رجب اللهیار خان شیخ الاسلام افغانه را با سعادت نامی که
 معتمد علی آن بود در ولایت دربار عظمی مدار ساخته تعهد نمود که هرگاه افغان
 که در دست لغز و محصور سپاه منصور زند با کوچ او که در اردوی معلی میباشد
 مخصص گردند و نودن غدر و غدر جبهه سالی آستان آسمان قند خواهد
 شد از جانب انجناب تیر این مسؤل پذیرای قبول و سایر مأمور
 بتوقف گشته فرمان والا در باب خصت کوچ اللهیار خان و اطلاق
 مخصوین اولیغ اصدار یافت اللهیار بعد از حصول کام و نیل مرام شیوه
 مردی را کنار گذاشته زن خود را بلاک ساخت و باز سپر پیش می را
 بر سر کشیده رایت مخالفت برافراخت و در چهاردهم ماه مزبور که
 انجناب با فوجی بسیمت کارزگاه توجه فرموده بودند از غایت جمل

و در روز آواز نغیر کابل بخوانی غنچه تو نفوس را بگوشن لیران نغیر ساینده
 مابین تخت سفرو کارگاه بمعمر که جنگ شتافت جامه عمر بسیاری از افا
 فتنه جواز جویدار شمشیر آیدارشست مشو یافت و حمزه سلطان فخرانی
 در حینی که ایالت بهرات به الدیار نفویض می شد بر تیه و کالت اعتبار یافته
 باتفاق الدیار قلععه بهرات شتافته و روانین آستان تافته نشاء تهر
 و استکبار الدیار شده بود در اثنای فرار گرفتار حقوق عنایات خدیو
 کامگار گشته چون محافظت یک دروازه از جانب الدیار بطایفه فخرانی
 محض بود و متعهد گشت که هرگاه از قتل و اغماض شود طایفه مزبور
 در دروازه را بر روی گاشندگان این دولت خواهد کشود برای امتحان
 این اوضاع و احوال بنشیند بدیتم حبیبان فخرانی که از جمله اعظم افغان
 چندی قبل از آن از الدیار روگردان و دخیل دارالامان و دولت ابدنبیان
 گشته بود از خدمت اقدس استدعی تقدیم این خدمت گشته و آنه شد
 الدیار و آنست که حمزه در کجا بنده است از در منع و جدال برآمده اما آن
 اثنای محاربه بقتل رسید بعد از طهوان این واقعه حمزه نیز بکام قهرمان
 قصاص بی امان در عقب امان شتافت پس در هر طرفی از اطراف شرقی و
 جنوبی و شمالی بهرات نزدیک بقلعه تازی مسلحه بلند اساس بنیاد نهاده
 در هر یک نوری فوجی از بهادران را به قلعات مزبوره مامور و مقرر فرمودند که
 بشتت محاصره و کار را بر تسلعه گیان تنگ غذای ایشان منحصر بگمارد
 و بفتنگ سازند بعد از چند روز که انجماعت دیگر متفرق و بسو مقام

اطاعت نفری ندیدند از باب استیمنان در آمده مشهد عی حضرت بسیار
و عفو زلات و متعبد است در آن تلافی یافت نشد بدین در غره ماه مبارک
صیام که با اشاره ابروی بلال رمضان شمشیر دیران لب از خون آشامی
فرو بست و از نقار خانه اقبال وای نصرت من الله و فتح قوتیک بر حرم
کرد فتنه فروشت سست ندای بخشش آوینده کوش مخالفان کشته بسیار
کیوان صلابت برای ضبط دروب و تخلیه قلع تعیین هر کردی از افغان
بوجای اقدس از دروازه سمت خود فوج فوج در آمده بغضای تو بچید و ن
میکند او مغاز است او مدخل کوفه البیه و هیه یحیی رخت
بخایج قلمه قزای و نواحی کشیدند الیه یار فقهای او که مشمول عطیه
امان شده بودند با نشور عفو و بدو عنایت سالم و غانم روانه بلتان
کردیدند و برای حمل کوچ باقی افغانه هم دوائی الاخ سر انجام یافته از ابتدا
خاک ارض قدس عبور والی منتهای راس الحیدر سمنان مکان سنگی بجای
معین الشان افوج فوج روانه خراسان ساختند و پیچید سلطان حاکم جام که
کیفیت احوال او سابقا رفرز خامه اعلام گشته بایالت هرات سر بلند
و بخطاب خانی بهره مند گشته و در هفتم رمضان با حکام و جنود نصرت
قرین داخل قلع گشته بسیار ملکن گستر

در بیان تهمه قالیع هرات کیفیت خیر آن ایوان حضرت الیه

بنحویکه سابقا گذار شد یافت خطیر لاله ایرا هم خان بعد از مراجعت از طیس

به تنبیه طایفه کوکلان مصمم گشته بعد از ورود و تسخیر است آن طایفه باز از کرده
پیشمان و فاتح البواب استیمنان شده جمعی را که برای سفر هرات تعهد کرده
بودند روانه دربار فلک دار ساخته ملازمان عز و بزرگ محرم وارد درگاه جهان
پناه و مأمور بقوله گشتند ابراهیم خان نیز بعد از انجام این امر و نظم صحاح سرحدات
خراسان به موجب اشاره والا با سپاه ابیورد و سرحدات وادار و دوی
فلک جاه و از انجا عازم فراه گردید و در پانزدهم ربیع الاول به سر قلع فراه
تحریک لوای نصرت التوا کرده فیما بین محارب و واقع و شکست چشم بحال
آنطایفه راه یافته و سر کرده آنطایفه با جمعی به عرض فدا آمدند پس ابراهیم
خان بارشاد همالیون در مقام تغیر سبک بر آمده قریه موسوم به تقیر را براس
نزول اختیار و با فوجی از دلیران بآن مکان آمده مشغول بنای برج و خنجر
حصار شد فاعنه از مشاهده این حال حبیبی قتال گشته از قلع بر آمده
از هر طرف هجوم آوردند و دلیران خراسان نیز بتایید کردگار و اقبال
خدایو کامگار صفت آرائی عرصه کار را گشتند از گردانگیری بیابان که منظر
آثار و خستت القصر بود فتنه و در قمر پیدا و از ولوله و آشوب
بهادران که حاکم از مدلول و یقول الانسان بین میند آیین المفسر
بود قیام قیامت هوید گشت در یک ساعت هزار و چهار صد نیزه سر
در عرصه میدان غلطان و کوی چوگان سنان گردید سرگردگان و
جان سپاران و مرزبان بعطای حاصل اختصاص یافتند و چون دران
آوان فدا گردیدند که فراریان از حسین غلبه استمداد کرده و از جانب او

با عانت ایشان می آید و تاخت بلوچیه که مسیری که در حوزه خنجر حسین
 بودند مطمح نظر آفتاب اثر میبود لهذا سبب بیک جلایر چو چمی باشی
 لشکر ظفر اثر را با فوجی روانه فراه ساختند که اگر افاغنه قندهار اثری ظاهر
 شود با اتفاق ظهیر الدوله مجدداً قهر در از و والا از راه چاه نجم الدین و با پایتخت
 قلعجات بلوچ را به عزیمت افروز و دو بعد از روانه شدن طهما سبب بیک
 چون محمد دگسان حسین برای اظهار اطاعت اخلاص و پیشکش تنه و تنه
 لایقه وارد در بار ظفر اختصاص گردیدند امتناناً علیه ضمیر معامله شناس
 اقدس اقتصادنای تاخت که مسیرات کرده طهما سبب بیک ابعاد و درت
 مأمور ساختند تا فراه میان بعد از آنکه هراتیان را در مانده روزگار و
 گرفتار و رطبه حیرت و تشویش دیدند از آمدن ایشان مایوس گشته
 چند نفر از رؤسای فراه را بر سر هم نهادند و حسین فرستاده حسین نیز
 دو هزار نفر از جوانان نامی خود را بسر کردگی سید کمال معاونت ایشان رسال
 داشته بود که مقارن آن الله یار و در فراه و فراه میان انرفتح هرات آگاه
 شده بمظاہرت سیدال اطاعت این دولت اد جوصله قبول امر
 محال دانسته افاغنه غلجه بزرگام شام از آن طرف داخل قلع و
 فراه میان از آن بیطرف آغاز کوچ کرده بار برنجختی فرار و میان گیرند
 بعزم قندهار بسند نصف شب انجیر با نهاده و اولان بعزم صحن
 ظهیر الدوله رسیده فی القور جمعی از سربازان بعزم ملی تبعاق ایشان
 شتافته سرور زنده بسیار بدست آورده چون اکثر سپاه زر سوار

از راه غلبه طمع و آنکه در چنین اوقات حجاب دیده بینائی و پرده راه
شناسائی میباشد بکسختی می پرداخته بودند بقیه السیف خود را بر
منزل نجات رسانیدند و قلعه فراه تا آنجا که در لارام و توابع بحیطه تصرف
درآمده تمامی اموال پلستیکه که برجا مانده بود دیدلیران نظر نشان عتای
و مقرر شد که بر ابراهیم خان با افواج نصرت منون روانه موکب هایلون گردد
پس حضرت ظل الهی بعد از فراغ از ضبط و ربط مهمام و قبض و بسط اغوار
و عام در نوزدهم ماه فرخنده و جام صیام بشهر آهنگ و خاک سسکان اوجی
را از خرام شهب هر صرک عنبرین رنگ و بالعل به جشنی همسنگ و معمره از
کمون و بروز آن ظلمت نور انار قحط و آینه لیل و جعلنا آیه التمهید
مُبَصِّرٌ یُبْطِئُ بِمُیُوسِرٍ نَفْسٌ مَدْلُولٌ جَمَاعَةُ الْحَقِّ وَ رَهَقَ الْبَاطِلُ
برضحه و وقوع نشست خدایو فلک قدر دانند بهر از میان شهر گذر شسته
تا پای میلهامی خارج شهر به تشریف برده طرف عصر به تقرر دولت
مراجعت فرمودند از جمله قایم که در حال آن احوال بعض عاکفان
سده جلال رسیده مقدمه شکست یافتن حضرت شاه طهماسب از
رومیست که سابقا سمت تحریر یافت که بعد از فتح تبریز که حضرت ظل الهی
بسیب وصول خیر سانحه خراسان فسخ غربت ایران و پنجاهان کرده لوای
تو چون بآن اصل قدس و اخوند باین جهت و میت را دست از کار گرفته گیرانی و
دل از دست گرفته شکستائی یافته باطنیان خاطر بضبط و لایات پر دست خنده
و چون شاه و الامراه مکررا اظهار میکرد که آنجناب را مملکتی جداگانه است

واسترداد بلاد آذربایجان احتیاجی باحانت ایشان نیست بعد از آنکه
 رایست عقاب پیکر بخاج تعجیل بال کشای پرچم خطری جانب خراسان گردید
 امنای آن دولت را مضمون آنکه بهای و هوی دست افشانی ایشان
 منع شکسته بال جمعیت و میه از آشیانه قلع رم کرده طایر مراد پرست
 بدام و کج تمنا در بسته بدست مرام ایشان در خواهد آمد هنوز ارض اقدس
 مفر کوه دولت بود که برای رفع باطلال اراده خاطر و کمون ضمیر را بخدیو
 کشور گیر اعلام کردند از آنجا که انتخاب اعلام دولت شاهای رام و میدان
 مملکت داری نمیدانستند تا بمملکت گیری چه رسد در مقام منع برآمده
 ایشان را تحمل و تا تل توصیه فرمودند لیکن حرف انتخاب در حدیم کاخ
 صلاح امری صاحب رای باز قبول نیافته در ایامیکه مویک الا مشغول
 تسخیر هرات بود بتقلید انتخاب که اجتهاد بر میان بسته در راه حماد حمی
 سئل الله مطابق ایت ایل از صفهان باکو که تمام و احتشام مالاکلام لعزم
 تسخیر نقیب ولایات آذربایجان رایست افزاز غور گشته بعد از ورود
 بهمدان ولی قلی بیگ کنکول را برای گذارش تهیت جلوس سلطان محمود
 خان بانامه عنبرین شمامه یک عدد شمامه عنبرین روانه دیار روم ساخته
 خود را د تبریز و آنجا ایالت تبریز را از بیستون خان افشار که جمیع کامل
 منقذ ایل و احشام را بهوای خدمتگذاری مستعد ساخته بود بتغییر او
 به محمد قلی خان سعید نفیسی و از تبریز با تمامی قشون عراق و آذربایجان
 و حکام این طرف ارس که عدت ایشان بجهه هزار نفر میرسد بجاناب

ایروان نگاهدارانگیز گشتند جماعت و میمیدارد و باد و بویچوان را خالی
 کرده بقلعه ایروان نزد علی پاشای حکیم اعلی که در آنوقت از دولت عثمانیه
 سرعسکر و موبایتیمور پاشای ملی مستحق نظر آن مرز و بوم بود شتافتند
 علی پاشا نیز از ایروان برآمده در کنار رودخانه کرپی سته فرسخی ایروان چهل
 و هشتایس ترتیب داده سر راه بر جنود قزلباشیه بستی که کوه شاهی بادریای
 لشکر از کرپی چالی تندتر از سیل روان گشتند و علی پاشا نیز بمقابل آمد و فوج
 تلامذی واقع ورومیتاب صدمه فوج منصورینیا در ده مغلوب و تونجانه و
 اردوی خود را بر جا گذاشته بجانب ایروان منتهی گشته قزلباشیه بضبط
 تونجانه و اناته ایشان پرداختند و موبک شاهی از قلعه ایروان گذشته در
 جانب غربی قلعه در سه فرسخی در محل موسوم بکیا کرخیام نزول افروختند و
 بعد از چند روز قزلباشیه چون توسن جلالت سرکشش نعل باد پای عمر بشکان
 در آتش بود زمام خود داری از دست داده بدون ضابطه و ترتیب بیجا با
 و درنگ مرکب بمهر که جنگ آمده تا پای قلعه جلو باز کشیدند و متبیر
 باتوب و تفنگ از بالای حصار و پائین قلعه از در ستیزه آورده قزلباشیه را
 عنان پای داری از دست دپای قور از جازفته روی بر تافتند و بجانب
 اردوی خود شتافتند و پیچیده روز آن مکان متفرک کوه شاهی گشته چون
 راه آذوقه مسدود بود و علم بانحطاط و غلبه ارتفاع روی آورده دیگر در آن
 مکان مکث و توقف الموقوف مصلحت ندیده حرکت و از راه دوقوزیل از آب
 ارس گذشته از جانب خوی و سیلاس او تیر نشدند در اینجا خبر رسید که

علی پاشا از جانب ایران و احمد پاشای والی بغداد از سمت بغداد
 بسر عسکری منصوب و تسخیر آذربایجان و عراق مامورند و موکب پشاهی
 از تبریز و سلاطین کشته بغداد و در و منبرال بهر محمد علی خان لکڑا قاسمی
 بیک بکری فارس نیز با قشون خود وارد دوی شاهای پیوست این معنی باید
 اعتضاد و داده استظهار ایشان کشته از آنجا از راه در جزیرین متوجه همدان
 و دوباره به جمع آوری قشون و چریک همدان و ولایات فلاحی پرداخت
 در قریه موسوم به بگرد خان من محال همدان خیمه توقف بر افروشتند
 احمد پاشا نیز بعد از اجتماع اخبار شکست پادشاه جمعیت خود را درست
 نموده حرکت ورید و منبری اردوی شاهای رسیدند از آنجا اظهار صلح و
 التیام کرده امنای دولت که تپی درستان متلع خرد و سر ملایم با حاکمان
 حقل شوجور در باز آرمینیک و بد بودند متعهد جان خریدار کالای این سخن
 گفتند یکی از عظامای اردو را برسم سفارت نزد احمد پاشا فرستادند و در دیگر
 طلیمه عسکر و میه نمودار گشته لشکر شاهای که گریبان ضمیمه شان در
 کشاکش سر پیچ خوف در جای صلح و جنگ امان خاطر شان گرفتار
 خار خاکی نیز و درنگ بود ناچار سوار گشته میهای کارزار شدند درین
 اثنا فرستاده این طرف از قلب عسکر و میته بالغ منزله مصاحبه
 عرق آلوده شتاب آهنگ ایاب کرده هنوز بار دوی شاهای نه پیوسته
 بود که از این طرف سفینه خوش تقریر توب کوه کوب گرم اضطراب گشته
 به آواز بلند صیحت متواتر و لبانشیه را بر و میان رسانیدند آن روز حضرت

شاهی قلبی امیر خان بلوچ و میمنه اسبانی امر سپرده خود در جانب یسا
مانند قلب قرار گرفته چون تدبیر امور جنگ حواله برای تدبیر محمد خان بود
مشارالیه با جمعی از قول جدا شده مباشر حرب باندک طعن و ضرب عنان تاب
جانب هزیمت گشته و نوسن تیر گام خوف سرکشی کرده بر مسیر خورده
نظم قرار میسر که مستقر لاهی خاص پادشاهی بود از توزک انداخت
و بعد از آن در میم بجانب قول تهاجم کرده رایت قرار ایشان را نیز منکوس
ساختند و چهار چرخ از نفر سوار و پیاده قزلباشیه در آن معرکه قتل و گرفتار
و تمامی توپخانه و اثاثه شاهی و اهل رود و تصرف میم در آمد پس بقیه سیف
شکر هر یک بدیار و اوطان خود شتافتند و پادشاه با قلبی از خواص عام
اصفهان و احمد باشا کرمانشاهان و بهمان راهی بهر دستور ایام تسلط افغان
بحیطه تصرف در آورده علی پاشا هم از اس گزاشته از راه خوی و سلماس
آمده قلعه دهم را که مسکن پورت ایل فشار است محاصره کرده اما خیمه
در اساس قلعه داری افشاریه ننشاندست افگند بعد از یک ماه رفته
مراغه و تبریز را تصرف کرد و محمد خان پل یقباغ خود برد و با جماعت بلوچ
و هزاره فرار و قمر د اظهار کرده بالاخره باستالت محمد علی خان و غیره بازگشته
بخدمت پادشاه آمد و از وقایع غیرت انگیز آنکه حضرت شاه طهماسب
برادر سی داشت موسوم با اسمعیل میرزا و در حینی که محمود غلجه امر قتل
شاهزادگان نامدار کرده بود الداس نامی که مباشر خدمت و مورد قیالی
و مستحق شاهزادگان بود چون با اسمعیل میرزا الفتی دشت و از خدای

در جوانی کرده از میان مقتولین بیرون برده اسمعیل میرزا حیران بهر سمت
 آنکس پوئی میکرده تا عبورش بولایت کوه کیلویه اتفاق افتاده ضمنی میرزا
 نام مجبول که خود را برادر شاه طهماسب نامیده در کوه کیلویه لوی قتل
 افراشته بود برود و او اطلاع یافته او را احضار و کوشش مینمود و او را بریده
 مرخص و اسمعیل میرزا باز مدتی صحرانوردی وادی حیرت می بود تا اینکه وارد
 صفهان و در محله عباس آباد ساکن گشته در اوقاتی که شاه طهماسب از
 سفر ایران مراجعت نموده موکب بهایون مشغول محاصره هرات بود
 ایمان دولت شاه‌ای رفته رفته بر این معنی مطلع و تحقیق احوال نمود
 بعد از ظهور صحت نسب و در خبر و با او راه آمیزش کشوده بهر استان
 شده بودند که شاه طهماسب را بر طرف و او را بر او رنگ سلطنت ممکن
 سازند یکی از اهل توطئه نقض عهد نموده شاه و الاجاه را از کیفیت حال
 واقف ساخته و در روزیکه محمد بوده که مکنون درون را بطریق رسانند
 پادشاه مسالفت جسته در بنگامیکه اسمعیل میرزا در حمام بوده جمیع را
 فرستاده بر سر او ریخته او را دستگیر و بخیو طلبیده بعد از جواب و سوال و
 تحقیق علامات احوال از صدق مقال اسمعیل میرزا تجاہل نموده در حضور
 خویش برادر الا که راه تنگی جفا کردن زد و خون او را بکردن گرفت

در بیان مصالحه شاه و الاجاه یار و میه و فسخ آن

از جانب حضرت ظل‌الهی

چون بهی که سبق بکارش یافت رضا قلی خان شاملو از اصفهان از جانب
جناب نادری لطلب لایات ولی قلی خان از طرف حضرت شاهی برای
تتمیت جلوس سلطان محمود خان پادشاه سکندریه روم روانه آن
مرز و بوم شده بودند بعد از آنکه خبر حرکت موبک شاهی بر سر ابروان
شکست باولیا می دولت عثمانی میرسد رضا قلی خان را اقله بادرین و
ولی قلی خان را بحریره لیمین فرستاده مجبوس اختیار صلح و جنگ
به احمد پاشا افولین می نمایند بعد از ستوح واقع شکست بهران
باجیتا طانکه میاد اجناب نادری دوباره از خراسان بعزم عانت
حضرت شاه و قصد کینه جوئی متوجه روم شود احمد پاشا باذن و فرمان
پادشاه الاجاه روم راغب صلح گشته راغب فندی دفتر و ابدا بادر
شاهی فرستاده که امر مصاحبه انجام و از دولت شاهی محمد رضا خان علی
که در آن آوان تورجی باشی بود و مأمور بانجام این امر گشته راغب افندی
روانه بغداد و مقدمه صلح را برین هیچ گذاشتند که ولایاتی را که حضرت
خلع لعی مفتوح و استرداد کرده اند باولیا می دولت صفویه متصرف گشته
این طرف آب ارس بایران و آن طرف بدولت عثمانی متعلق باشد
و بعد از آن نه محل از محال کرمانشاهان که بایران بوده بصیغه آریاقت
بسرکار احمد پاشا مقرر گردد و برین دستور حد و ستور نمایین نظر یافته
از طرفین و تا این معتبره مرقوم قلم معااهده شده بود و سواد صلحنامه مصوب
بحسن علی بیگ معیرالملک و میرزا کافی خلفا بدرگاه معلی ارسال و چگونگی آن

اعلام نمودند مشاغل بہادر و آخر شعبان در حینی کہ کار بہرات نزدیک
 بایتمام بود وارد دربار سپہر اہل شام شدند چون این قسم مصالحہ خصوصاً
 بعد از واقعہ شکست باطبع غیور اقدس رست بنی آمدند اصلاح فرمود
 بامضاء و قبول مقرون نساختہ در واسطہ رمضان مہر آقا نامی را کہ در عہد
 سلطان احمد خان بر سر سفارت از جانب ابراہیم پاشای وزیر عظمی آمدہ
 بسبب صلح خلعت سلطنت از سلطان احمد خان و قتل ابراہیم پاشا جواب
 آن در عقدہ تعویق ماندہ در این اقدس توقف داشت بہرات طلب
 فرمودہ باستیعال روانہ اسلامبول و بہادشاہ و الاجاہ و ہم اعلام کردند
 کہ بایتمامی ولایات را رد نمایند یا مادہ جنگ باشند و خبر توجہ موکب الی ارا
 بجانب بغداد صریحاً باجمہ پاشا نیز نوشتند کہ در تہیہ کار بود و مہمان پذیر باشند
 و معتمدی از افشاریہ را تیر و اندہ اصفہان ساختہ اعیان آن دولت توجیحات
 شنیعہ و بیلا دیار آن ارقام منیعہ شعر بر توجہ موکب ظفر شعار باین شرح استرا
 اصداریافت کہ کلا نتران الی داعیان حمالک محروسہ توفیقات یزدانی موفقی
 و بتوجہات خاطر و الامستوثق بودہ بداند کہ اندکجا کہ بمرکات عنایات ایزد و او
 تیج فلک سالی ہلالی سالی والا را در سح شہر با خاصیت ماہ نو و موکب
 سعادت توہن را ہمیشہ نصرت و ظفر پیشرو و جیش اقبال نبوش را سرشوش
 غیبی رہبر بازوی بانی روی بخت فیروز اندوز در کشایش متلاع و بلاد دوستی
 دیگرست درین آواہن ہمین نشان بعواظعت قادر زمان افغانہ الی الی
 بہرات کہ از دم شمشیر غازیان مخضفرو دیاداران از در و گاہ نقوش محمد

مُسْتَنْفَعَةً قَرَسَتْ مِنْ قَسْوَةِ قَرَارِی و بمصداق وَ طَوَّقُوا نَهْمَ
مَا لَعْنَتْهُمْ حُصُونَهُمْ و در تلعه هرات متحصن و متواری بودند بمقاد
وَقَدْ فَتَّ فِي قُلُوبِهِمُ الرَّعْبَ کونه احوال تبدیل و فوجهای دلیز گوار
در این کلا شدید کلا ارکان صیر و قرار متزلزل یافته از شدت جوع بجان
و از خوردن زخم سیف فسان با مان آمدند انیز مضمون کریمه قَلَانِ
أَهْلًا مِنَ الشَّرِّ كَيْفَ سَتَجِدُكَ فَالْجِرَّةُ و مدلول أَحْسَنِ الْعُقُوفِ
عِنْدَ الْقُدْرَةِ آن طایفه را امان و بگوچیدن از قلع هرات فرمان
دادیم و از شصت هزار خانوار ایشان آنچه حال در عرصه فَلَکات و در طس
فَلَکات بودند بگی را با خانه کوچ کافقعه جبرائیل هفتاد و شش متفرق ساخته
بممالک خراسان الی خار و شهر یاز فرستادیم الْحَمْدُ لِلَّهِ بِقَالِهِ تَأْیِدَاتِ
ایزدی فسخ قلع هرات میسر تمامی ایل مزبور با طوایف غلجه رفتند و بار که آن
طایفه اتفاق و زمریده بودند و مطیع و مسخر شده طوق طاعت و چاکری و
قلا و خدمت و فرمانبری بگردن گرفتند و در خلالین حال که از انجام
مهمات هرات فراغ حاصل و سرکشان حدود و خراسان را تنبیه کامل
فرموده بودیم نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبداللور سید مشعر بر اینکه
فیما بین او و اولیای دولت عثمانی چنین قرار یافته که ممالک آن سمت
رو در ارس برومی و این طرف بقبر لباسش لعلق داشته باشند الحق این
مصالحه در نظر با حکم نقش بر آب موج سراب دارد زیرا که مقصد اصلی استیلا
اسرای ایران بود و که مطلق بر آن نایز داشته و آن امر مهم در ضمن صلح مندرج

و مذکور ساخته اند و وجود امثال مابندگان که بتایید کردگار تربیه برتری
 واقفند را یافته ایم برای همین است که بقصدی کلک و رای و کلک
 مَسْئُولِ عَنْ دَرِ عَیَّتِهِ یاری ضعیفان نموده شرمخالفین را از سر
 مسلمانین رفع و ماده فساد از مزاج ممالک دفع کنینم نه اینکه فضل عطف بر
 زده تابع را می دشمن و ضاجونی خاطر خصم عهد شکن باجم بوال الله قوته و
 امروز روزا عادی تیره و دست اقبال خسروی چیره و ضعف بدخواهان
 قوی علیه الدین مرتضوی است در صورتی که انطالیفه کم فرصت که کرمیه فاذا
 جَاءَ الْخَوْفُ سَرَأَتْهُمُ بِطُرُوقِ إِلَيْكَ تَدْرُؤُهَا غَيِّبُهُمْ كَالَّذِي
 يُعْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوا كَعَصَا
 بِالْكَسْبَةِ حِدَادٍ مصادق حال ایشان است تحالین امر کردن از حسیت
 دور و منافی طبع غیور است چون سوره مذکور معایر رضای جناب
 سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود دهند البغض امضا
 مقرون نفرویم از اینجا که سر بنجه شوق طواف روضه ملایک مطاف
 حضرت امیر مومنان و مولای متقیان غالب کل غالب علی ابن اربط
 کریبان گیر و توفیق استخلاص سراسر مسلمانان از درگاه احدیت سایل
 میباشد انشاء الله تعالی بعد از عبید سعید فطر بمعانی جنود عبیدی هر کابی
 نمایندگان لاریسی از خدمت سلطان اقلیم ولایت دار ارضا علی ابن
 موسی الرضا علیه التحیه و الثناء مخصر گشته با جمیوشن چاشمشجوی قوی جنگ
 و عساکر بر بخوی فیروز جنگ بدون تامل و درنگ که چرخ بر کوچ عازم کعبه

که میقتضی خواهد بود تا یا کر او خواهد و میباید که باشد و لا تقف لک
لشعنی انی فاعل کذلک عذرا لا ان یشاء الله حافظ اگر قدم نهی
در راه خاندان بصدرق به بدقه ربهت شود و بهمت شحنه نجف به
و بر کس که در این امر داخل نباشد از کسوت حمیت عاری و بی بهره
از سعادت دین داری و سزاوار العن حضرت باری بوده از حوزه اسلام
خارج و در زمره خوارج معدود خواهد بود که

در بیان وقایع سیچقان نیل مطابق سال مهمیت مال
بهزار و صد و چهل و چهار هجری

نوروز فیروز این سال بهایون قال در بیست و دوم رمضان المبارک
اتفاق افتاده حکم نور و در سلطانی افواج قاهره نسیم فاتح ارک تو بر توی
غیبه و قلعه در بسته از بار گشته ده شرخ لاله و قلعه سفید شکفته منیر سلطان
بهار گردید و افغان عند لمیبلز کوه دوشاخ شاخسار آهنگ شور آبک
شور انگیزی نموده شکرتی کیدی و همین از شهر بند چین پایدان دخت بهمان
کشیده و قوه نامیه که پیش خان کش سلطان مندرید و ن جشمت فروزین
است بعزم دار السلام چین از ریاجین الوان خیام گلگون بر اطراف دشت
وصحن گلگشت نه و خدیو افسرده مزاج دی که باعث اختلال وضاع لیستان
بود با مر قهرمان طبیعت از شغل و عمل گوشه نشین و نوایوه گل که زاده قوه
مولده و بیکه نفس نباتی بود نافذ الامر عرصه خاک و بی طایر زمین گشته و رالاص

چمن رخ گل سوری و در بهم و دینار لاله جاسی بنام نامی سلطان
 نامینه رواج یافت و خطای قمری و هزار و ستان هزار زبان در منار شاخسار
 بزمره دعای پادشاه زمان رطب اللسان گشتند مجلس تحویل بآیین جمیل
 ترتیب یافته نه هزار دست خلایع خشنده و اقواب ارزنده بسران سپاه
 و چاکران درگاه از جامه خانه احسان عنایت گشته بعد از انقضای جشن
 نوروزی کارکنان سرکاره الا با مرهایون تهیه و لیساق سفر عراق پرداخته
 و عبید سعید فطر از پل مالان همصفت و در جو کای کبیران قباب خستگاه
 آسمان جاده نبروه همرو ماه افراختند و دامنه صحرا را از سبزه دقات رنگین
 رشک امن گلچین ساختند ابراهیم خان نیز در آن روز با افواج نصر نشان
 از جانب فراه وارد و دوی ظفر نپاه و روز دیگر بگلگیر ایبه پوشش خلایع آفتاب
 شمع گشته ایالت فراه را بعهده حکومت قاین به اسمعیل خان خرید و حکومت
 اسفزار را به اسمعیل خان لکزی و لایحه بن سلطان که در زمین داور سکنی داشت مقرر
 و هر یک را روانه محل اختیار خود ساختند و طهماسب بیگ جلایر را بکوکومت
 محال راز و جیغان و حاجیل و خطاب خانی سرافراز و جمعی از افغانه را همراه او
 کرده مقرر داشتند که سه هزار نفر از ایلات و تفنگچیان آن سرحدات را ملازم گرفته
 رفته در جنب پر که در جانب دشت قبیاق واقع است قلعه متین احداث و
 در آنجا توقف نموده هر وقت که از میوت و کولان حرکتی صادر شود به تنبیه ایشان
 پردازد و بعد از آنجا مابین امور لوای جهانکشا از منزل مزبور بجنب خراسان در
 اهتزاز آمده چون همیشه نسخ و ظفر دو اسپه باستقبال موکب بهایون می آمد در

در لنگر جام از جانب لطفعلی بیگ که سدا حمد و عا شوری بیگ پاپالو که از موقوف
 قوام مامور بتا دیب ترکمانیه طرطن بودند چا پار واز و خبر رسانید که فوجی از ترکمانیه
 بسمت ایکده بیگ و چشمه بخجان من محال پیور و عبور کرده آن ناحیه اتاخسته سرگردگان
 با جمعی بتعاقب ایشان پویان و در سمت سفلائی قریه پویان سر راه بران فتنه
 جویان گرفته سرور زنده بسیار بدست آورده اسرا و غنائیم را تمام از ان طایفه
 استرداد کرده اند پس گو که و الا در روز پانزدهم ماه مزبور وارد ارض قدس گشته مردم
 دیده اعیان از اوراک طلعت مهر سرورش بهدیگر را چشمه و شنی گفتند و وضع و
 شرف از شرف اندوزی خدمت فرخنده گوهرش لالی شکر الهی را بتعقب
 زبان سفند چون حسنعلی بیگ میز کانی نجو که مذکور شد در بهار است از
 خدمت شاهی برای ابلاغ مژده صبح آمده بودند مقدمات سفر عراق و
 غریمت جانب بغداد و صلاح و فساد بعضی مواد با ایشان مذاکره گشته ایشان
 را بر فاقه ملا علی اکبر با شاهی و میزرا ابوالقاسم کاشی در پانزدهم ذی القعدة
 روانه اصفهان ساختند که چگونگی را بدیشل ز وقت بحضرت شاهی عرض
 حالی نمایند که این مصاحبه مقرون بمصلحت نیست موکب شاهی بجانب طهران
 و قم نهضت فرماید که در آنجا حصول ملاقات و طریحاکات گشته بالفاق متوجه
 روم و عازم کینه جوی و قصاص از مالی آن مرز و بوم میشوند پس بسر انجام
 اسباب سفر عراق و تهیه و تدارک ایساق پروا خسته چون بعد از واقعت
 و بین همدان در هر یک از ولایات ارباب بغی و اتفاق بنحو دیگری اتفاق
 کرده مکین حکم و عامل نمیکردند لکن پیش از توجه موکب منصوب جمعی از سرکردگان

بکوه کیلویه و لرستان فارس سمت سیلاخور جابلق و قزوین و سایر
 ولایات عراق و مغانات و دوسیل تغییر فی اختیار مقامات آذربایجان را به
 لطف علی بیگت کوسه احمد لوفولیعض فرموده بهیج حکام ممالک احکام طاعه
 صا در فرمودند که مترصد ظهور طریقه همایون باشند و چون در محاصره بهرت حدت
 پسندیده از عبد الغنی علی کوزانی بطور پیوسته و شایسته ترقی و تربیت بود و لهذا
 او را خطاب خانی و حکومت ابدالی صاحب تبه قدر عالی ساخته باهیج رؤسای
 افغان پیرایه پوشش تشرفیات فاخره و مخصص ساختند که بمسکن خود رفت در
 روز حرکت ایات مهر اشراق بجانب عراق با اسب یراق من حیث الاتفاق در
 موکب انجم لیساق حاضر باشند و در شانزدهم ذی القعدة بعزم اتساق انتظام
 حدود و دشت بیور که یورت قدیم انجناب است از راه کلات عازم بیور گشته
 و در روز در کلات که قلعه خدا آفرین و از آنکه غریبه روی زمین و در وسعت نعمت
 نموده چرخ برین است بسیر شوکار پر داخته از انجا بجانب بیور و توجه فرمودند
 و در آن خطه دلکش ابراهیم خان نیز با سرکردگان و رؤسای عساکر سرحدت از حد
 نسا وارد حضور عملی گشته ضبط و ربط مقامات خراسان و بسن بنید سلطانی
 مرد با و مفتوح و بعد از یک هفته از راه دره خرو میاب و کوبکان خرم دره
 که مرتفع ایلجیان خاصه بود و بهم نزدیک ستام را حصر خیرام ساخته از نتایجهای
 گلگون نژاد تیر کرد و خانه زادهای حش بهیک پامون نور دیکتر مان رکاب عنایت
 و چون محل موسوم برادکان که در دوازده فرسخ از اصل قدس واقع دانند
 حیثیت آب و بهوایر اکثر اماکن خراسان و حجام دارد از متنیفات معارضت بلند

و پنهانهای مهندس طبع ارجمند و سابقاد آن عرصه دل پذیر عمارات عالی که در
 نزهت و صفای پیشینه و نظیر و در رفعت و اعتدال شک خورلق و سدیر است طرح
 افکنده بودند و آن مکان گشته بتجربیدان بنیاد و نخستین بهمین قدم و مینیت
 قرین غیرت افزای بهارستان اردی بهشت و فروردین و در نیمه زمی کج
 ارض قدس را مقرر کوبه سپهر ترزین ساختن و مقارن آن آوان بیکیان
 تر کمانیه کوکلان که هنوز چندان یک کشیدن بارگران اطاعت تن درنداده
 بودند و ارض اقدس گشته امر و الاصل در پیوست که کوچ خود را از سمت
 شمالی رودخانه یا به بجانب جنوب آورده از مابله الی حد که ابل سکنان و هزار نفر از
 جوانان کلمی بجهت سفر عراق در سر راه حاضر سازند و در دهم ماه مزبور آدم از
 جانب سرداران روسیه که در رشت میبودند بایشان کشش و تحف لایقه وارد
 گشته عراض حضرت آئینه نظر رسانیدند مبنی بر آنیکه مقدمه تخلیه کیلانات
 حواله برای ترزین اقدس و موقوف بامر و اشاره دالاستند تبس طایرین مقال
 آنکه سبقت تحریر یافت که حضرت ظل الهی در جینی که ماندند ران را مقرر کوبه و فیروزی
 نشان ساختن و ایلی بطلب لایات دارالمرز بر پادشاه خورشید کلاه روس
 فرستادند بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و غیره بمالک روسیه رسید
 بود تخلیه رشت و لامیجان را قبول و انجام این امر را بستران خود که در گیلان
 میبودند محمول و موکول و ایلی از حضرت انصاف داده در اوقات که
 بهرات مضرب سر اوقات دولت بود و ایلی معاودت و حقیقت حال را
 معروض خدمت و الا ساختن از این بموجب فرمانهایون روانه ارد و پادشاهی

شده فیما بین اعیان ولت شاهی و سزاران روسیه امر مصالحه چنین
انعقاد یافت که محال گیلان تا سالیان این طرف که متعلق به ایران باشد
و باد کوبه و در بند و سایر محال آن طرف که بعد از آنکه قلعه ایروان از روسیه
انتراع یابد بتصرف این دولت داده شود و از جانب شاه و الاجاه
وزیری هم بر پشت فرستاده شد چون دوست و دشمن سطون و ات
نادری را باعث قوام بنیان و موجب قوام ثبات اساس و ارکان
دولت ایران میدانستند و هنوز کار بهرات فیصل نیافته نزدیک دور
چشم براه انتظار و کوش بر آواز مال کار میبودند و لندار و سیه در تحلیله
ولایت بنارایذع الوقت گذاشته وزیر مذکور را در لاهیجان صفحه شماری
دفتر حیرت و وزی لشب میرسانید تا اینکه کار بهرات انجام و توجه موکب
والایه سمت عراق مستحق یافته سزاران از راه عاقبت اندیشی کسوف
خدمت اقدس نموده تمشیت این امر را منوط بامر و فرمان انجناب ساختند
پس از جانب انجناب نیز دو نفر از لیا و لان مجصلی بامور گشتند که زفته روسیه
را از دارالمر را خراج کرده هر گاه آن طایفه بنابر شورش بجه طغیان
باد بان کشتی غریمت را بجانب وس میفرزند و در دریا کنار طمع لنگر توقف
اندازند چگونه را سریعاً و صریحاً بعرض و الارسانند

در بیان نهضت موکب الایحان عراق بتایید
مالک الملک به استحقاق

چون بهر جهت فراغ کلی از انتظام امور خراسان حاصل گردید روز جمعه
 بیست و ششم ذی الحجه ۱۰۳۵ مطابق سیچقان یسل که حکم فرمان و ای
 خطه قضا بیست و چهار دقیقه از ظهر انقضا یافت از عمارت چهار باغ عزم
 طواف روضه رضیه رضا و استمداد از روح مطهر آن سلطان کشور ولایت
 دارتضا نموده عمارت قدیم را با شصت و نه ماه سر علم رشک بیت الشرف میر عظم
 و در شب هفتم ماه محرم بشوکت کسری و حرم خارج شهر را مضرب خیام نجسم
 حشم و متفراردوی کوکب خدم ساختند و در منزل را دکان تو بخانه و قورخانه
 را از راه سبز و از فرستاده و موکب بهایون از راه جنوبشان کونج بروج
 عازم مقصد گردید و چون ترکمانیه تا آن زمان هزار نفر محصور و برفیق فرمان
 حاضر نگذیده بودند بعد از ورود و تسخیر است آغز و قواج قاهره از راه
 بسطام روانه و خود عازم شهر کرک را یافتند مقصود آنکه اگر ترکمانیه در
 ادای نعمت انظار نتواند نمایند از راه دشت به تنبیه ایشان پرداخت
 باستراک و منصرف و اگر وسیله نیز در تخلیه ولایات همال نمایند از استراک
 و مانده آن بلاهای ناگهانی و لوازل آسمانی یعنی دلاوران عرصه جانفشانی
 را بر در خانه ایشان همان سازند و در روز و در بجای بمالند و نفر ترکمانیه
 را موره برسم بساق و در موکب خورشید اشراق گشته بقیه سمیت و دشت فرار
 کردند و چون موسم شدت تابستان آفتاب در دشت نایاب بود و در هزار دکان
 آرسبازان سواران لشکر جلالت اثر انتخاب و در هزار نفر از دلاوران نصرت
 انتمساب را رفیق کاب ساخته با آب و آذوقه ده روز و ده قدم لوبادی ایلغار

گذاشتند و چون در حین حرکت از جاجم مقرر شده بود که طما سب خان جلایر
 که در جند مشغول ساختن قلعه بود از راه دشت بجنود ظفر نمود ملحق گردد
 مشایر الیه با جمیعت خود عازم خدمت خدیو کامکار و در عرض راه جمعی از ترکها
 میوت که از سطوت سپاه نصرت شعار فرار و در آن مکان اقامت اختیار کرده
 بودند و چارگشته مردان ایشان طبعی شمشیر آبدار و نسلوان ایشان عرضت
 اسرار گشته باغبانیم بیدار موکب الالبان پست و تا حوالی کوه بلخان مشهور سرایان
 متعاقب آن طایفه اینها مشتاق کرده مانند رنگ پریده و سرخ رسیده نشان از آن
 طایفه ظاهر نشده اند و صرف رام غریمت کردند و در حین انصراف طما سب خان
 جلایر را بقول فیض انیسر سرداری قندار سرخوار مقرر و مقرر نگذاشته و جندیرا
 که از آب و آبادانی دور است خرابی از آنجا عازم هرات گشته او و پیغمبر خان
 بیکلر بیگی هرات هر یک شش هزار نفر از ایلات و طوایف کار آمد ملازم گرفته
 باتفاق یکدیگر مهات آن سمیت انتظام داده مئیای کا قندار و با ظهار شکست
 و اقتدار و رعب افکن سرکشان آن دیار باشند و او را از بهانجا مرخص و رانه ساس
 موکب الالبان راه ترک معطف و در بیست و چهارم ماه بکنار و دو خانه کرکان وارد گشته
 اراده توجه بسمت گیلان در خاطر و الا تعمیم داشت که عیضه محضلان و امالی گیلان
 رسید مشعر بر اینکه وسیده محض انتشار آوازه حرکت موکب منصور تمامی گیلانات را
 نموده سپهر زند پیش حکم سمیت نشان با حضار عمال و روسای گیلان عزت فایزانه
 حرکت و از راه علی باغ و امغان رانه و در منزل قوشه بارودی بایون ملحق گشتند
 و از آنجا ولایت طبران مجیم حشم حشم گشته عمال امالی گیلان در آن مکان سر فیاب

تفصیل عتسبه بنیان گردید و بعد از تنقیح محاسبات تشخیص معاملات آن است
 ایشان را در حصص مشروح بلاحظه رسان عساکر فیزی توامان کرده پنجاه هزار توامان
 برای تجدید اوضاع و تدارک اسباب برسم انعام بجا ضربین رکاب عنایت فرمودند
 و در منزل شهر یار محمد خان بلوچ که از جانب شاده والا جا به شاده طهاسب بایالت
 کوه کیلویه سرازیری داشت بنی مدت والا فایز گشته چون طالیف بلوچ و امانی ولایت
 از محاسبات او ابواب شکایت کشودند لهذا معرصن مصادره در آمده و محمد علیخان
 بیگلربیگی فارس نیز جمعیت کامل از قشون فارسی و عراقی منعقد ساخته و قسم
 موکب والا پیوسته منظور خط اقدس این بود که از راه فرامان عازم مقصد میشوند
 چون حضرت شاده طهاسب تکلیف آمدن بقوم طهران شده بود و ازین حسی بفکر
 اتفاق کیشی و بداندیشی افتاده و کس نزد احمد پاشا فرستاده و باره و میریه نبای سازش
 گذاشت چون در چنین وقتی که امر خطیری مثل سفر و پیش نهاد حجت الامی بود
 مخالفت حضرت شاده فعلی قاسم متضمن فاسد بود برای اصلاح حال و عطف عنان
 بجانب صفهان کردند و بنا بر اینکه عبور لشکر منصوص بسبب عدت از معبر قزوین و متعذر
 بود پیش از حرکت موکب والا افواج قاهره فوج فوج از راه قزوین و نظر متوجه
 صفهان گشته متعاقب الویه آسمان ساوا اعلام فلک فرسا حرکت کرده
 باغ هزار جریب برای نزول کوکبه بر قزوین تعیین وقت

در بیان ورود موکب الیاباض صفهان خلع سلطنت از شاه
 طهاسب تفویض پادشاهی بعیاس میرزا ولد

چون خدیو نیز با جناب بسبب شدت کراماتش آفتاب یسان به جهان تاب
که با افواج کوکب شبها طی درجات و منازل نماید برسم شب بیکر قطع مسالک
و مراحل می فرمودند در شب سته شنبه چهارم شهر ربیع الاول دو ساعت
قبل از طلوع صبح از منزل خبر حرکت دامن می که از جانب حضرت شاه طعنا
بغرم استقبال آمده بودند و در فور باش سطوت باهره و از دحام حسود
قاهره عز و رکاب بونی در نیافته هنگام طلوع طلیعه فجر با چهره ایست ظفر
آیت نور پاش فضای شهر گشته و در حین ورود کوکبه و الا تو بهای از درها
کوه توان که در بروج شهر و میدان نقش جهان در چلو ظفر بمعنان تکبیر
عزاد های سپهر بنیان داشتند عقده غم که در دل گره کرده بودند باز و مانند
لولی شجده باز در عرصه نشاط از دامن آتش افشانی آغاز کردند و از عریده
توبه های آتشین دم مالی صفهان که مانند بخت خود در خواب بودند بیدار و
از سیه سی طالع هشیار گشته به شاگاه سرور شتافتند و صبح و آفتاب را در
یک زمان طالع یافتند انقص حضرت ظل الهی باغ هزار حریب را از نزل
مکب مسعود سعادت آباد ساخته شاه و الا جاه نیز وارد سر منزل قدس و
بهره یاب ملاقات گشته بعد از انقضای مجلس در عمارت خلوت بساط نشاء
گسترده آنروز در آن شب با خاصان عشرت تجرع اقداح راح ریحانی و نوشیدن
باده از غوا پیروختند عرض از بزم خلوت آن بود که آنشب با حضرت شاهی
پیمان پیمان پیونده باده اطمینان نوشند و از گذشته ها در گذشته مجاد هفت
و وفاق کوشند تا بعد از انجام کار رومی و انصراف مکب الانجر اسان باز

حضرت شاه بروفق خاطر خواه بکار مملکت پرداز دوهر یکانه رخنه گران
ملک را از خواهر کفیل و دخیل دولت ساز و هر چند آنجناب از در الحاح در آمد
شاه والا جاه بالقای جوابهای بیجاصل پرداخت چون آنجناب این
وحشت و نفرت را در طبع او ملکه رخ نه دید و دیگر با حضار سران سپاه و
رؤسای کارم گاه فرمان داد مجمع کنکاش کرد متند و گفتگوهای دو شنبه را
بیان کرده فرمودند که اگر در مافعه دشمن رفیقه شود مفاسد عظیمه متصور و اگر
اقدام بآن شود در صورتیکه پادشاه همه جا با ارامی مخالف و مخالف موافق
باشد چگونه اطمینان برای ما میسر خواهد بود و اعیان و اکابر هر یکی عرض کردند که شتر
نظم آیند و ملت که بکشاکش دشمنان قوی بجنبه از کف رفته بود بزر در باز و می سعی
حضرت بدست آمد شاه والا جاه از ارامی و اقبال بری و قیامت اهلیتش عاری
از طراز سرور نیست ممالک و نطق از تو حبست سلطنت حق نیست آنجناب از
قبول آن تخاشی کرده چاره را در تغییر او و جلوس شانه زاده عالی گره عباس میرای
ولید شاه والا جاه که در آنوقت هشتماه بود منحصرا یافته بنا بر نظام کل مصلحت
ملک افسر خطاب شااهی را بر سر اسم عباس میرزا گذاشته نوبت سلطنت
را بنام او بلند و آزاره ساختند و عرض اقدس را بسکنای جناب شاه طهاسپ
مقرر داشتند که در آستانه مقدسه رضا بجهت بیانی ازین نیاز و دربندگی باو نشا
بنده نواز که سلطنت عالم معنی جبارت اذان است بپرسیده در چهاردهم ماه او را
با اتفاق اهل حرم با تخت روان و تدارکات شایان از راه یزد روانه خراسان
ساختند و روز دوشنبه هفدهم آن ماه در تالار طویلیه بزم خسروانی ترتیب داده

پنجم از دست خلعه کرانمایه و التواب مهر پیرایه فراخور بنیه پاییه بیامیران عظام
 و سرکردگان کیوان مقام عنایت فرمودند و چون سالیق از فارس
 علی مردان خان شالمورار روانه دهند وستان ساخته بودند در وقت نیر محمد
 علی خان قوللر قاسی و بیگلربیگی فارس ابرای یادآوری آن مطلق احمدخان
 تفنگچی آقاسی پسر زال خان بختیاری روس برای تبلیغ خبر جلوس مانور کشید و شهر
 قزوین را بتوقف علی حضرت شاه عباس پرده گیان حرم سلطنت مقرر کردند
 در خلال آن احوال خبر طغیان جماعت بختیاری و مقتول شدن احمدخان حاکم
 ایشان معروض شده سپهر نمود و محکوم منصور بآن حد و کردید تفصیل
 این اجمال آنکه بعد از ورود درایات هالیون به صفهان احمدخان و لداقام خان
 بختیاری که در سفر هرات از سعادت اندوزان رکاب بود بحکومت بختیاری
 منصوب گشته و مومی الیعباد زور و دبه خلیل آباد در مقام ضرب و شتم
 یک نفر بختیاری برآمده شخص مضروب در زیر چوب مقتول و اقوام او نیز بر سر
 احمدخان بختیه وادرا از یاد آورده کویج کرده بجانب کرسیات فرار
 کردند فرمان و الایعز نفاذ پیوست که سردار حوزیه که در بهمان بود جمعیت
 خود عازم شوشتر و باباخان چاوشلو سرکرده ارستان نیز از طرف ارستان
 به آن سمت رودخانه که معبر الظایفه است آمده سر راه بر الظایفه مسدود سازید
 و در بیست و نهم ربیع الثانی بمهرکابی تائب سجانی با فوجی از جنود ظفر نمود و بغیر
 تنید الظایفه روانه و مقرر داشتند که اردوی معلی بآلوجخانه و آنقدر و شمش
 روز بعد از حرکت کوک منصور متعاقب از اصفهان روانه گشته و در ادویه مقدس

امام زاده سهل علی توقف منتظر صدر و امر مجید و باشند و در روز نهضت لوائی
 آسمان ساجد خان بلورج را منظر نظم رحمت نموده بنیاست کوه کیلویی
 سرفراز و امور ساختند که با اتفاق امیرخان بیک قزوین و نایب فارس تنبیه
 شیخ احمد مدنی و اعراب هوله و باقی اشرار سمت تبار در پرداز دلس از راه
 سرچشمه متوجه کوهستانات بخیتاری که در رفعت و بلندی بهیلوچرخ
 بر زمین میزدگشتند الحق کلک برهنه پا اگر خواهد که نیکر ششم از صعوبت و سختی
 آنرا هر پرداز تا ابد در سنگلاخ حیرانی و لپست و بلند سرگردانی قدم فرسای
 عجز و ناتوانی خواهد بود و بعد از ورود بان حد و دمر تکبیرین خلاف رخت بقله
 قاف تا فرمائی یعنی قلعه بنوار کشیده محصور گشتند بعد از بیست و یک روز
 که سر نشان بسنگ دل شان به تنگ آمد از قلعه برآمد قائلین بحکم شریع
 انتقام بیاسار رسیدند و مقرر کردید که سه هزار خانوار از جماعت هفت لنگ
 کوچانیده روانه خراسان سازند پس حکومت بابو الفتح خان عنایت را است
 جهانگشا از میان لرستان فیلی از راه میلمان وارد کرمانشهان و وزیر نعم حادی الاخر
 اردوی همایون نیز از راه ویه امام زاده سهل علی حرکت کرده در کرمانشهان
 بخیمت اقدس پیوست و نیز با فضل ششصد خانوار طایفه زند که از انایام
 استیلای افغانه تا آن زمان در سمت سر بند و سیلاخور شر را نگیزند تشریف
 و مشغول راه زنی و نهب و غارت بودند بامر و الا بمعرض قتل و اسیر در آمدند
 و افواج قاهره که به لرستان و هلال مامور شده بودند در آن مکان بمعسک
 نصرت اثر داشتند موج به دریا پیوستند

در بیان توجّه موکب هایلون بجانب کرکوک و بغداد و صادرات آن ایام حجه بنیاد

از کرمانشاهان اعلام گیتی نورد فلک فرسا و طنطنه شوکت در سیطره زمین
آسمان ساکن شد و در بیست و دوم ماه فروردیه که آواخر قوس بود و برج حوت
محل نزول کوکبه بزرگ عظیم یعنی صحرای ماهی دشت منزل ماه سر علم گردید آسمان
از دشت لایق تیسیت الحوت خواند و شب فلک از صولت هایلون
قتل از زم خود را فراموش کرد چون احمد پاشای باجلان از جانب احمد پاشا
والی بغداد بجاگومت ز باب که دشتش منزلی کرمانشاهان واقع است منصوب
و بانجمه از پاشایان و عسکر عثمانی در آن مکان بجا فطت مأمور بوده اردو
هایلون و توپهای از در محابت را در ماهی دشت گذارشته مقرر کردند که
کونج برکونج متعاقب می آمده باشند و خود بدون مکث و درنگ با توجّهی از
نندگان به جنگ از ماهی دشت بغیر ششین چون الیغار و بعد از وصول بمنزل
که مذکور شد که جمعه از رویه در طاق کرا و راههای معروف که گذرگاه
شکر فیروزی اثر میتوانست شد بقراولی اقدام دارند آنجا بعد از حمله
اطراف بین و بسیار در جانب جنوب کوه بلند می برفتند که بکوه کاروان
استهوار دارد بنظر درآورده بقلاووزی الهام ربانی و راهنمایی تائیدات
شهبانی عنان عزیمت را بان طرف مخوف ساخته بلدای مهارت پیشه که
که صحرای کرد و کوه نوردان وادی و قریه بقریه و پیشه به پیشه بودند و دست

الحاح و نیاز یمنان تو سن عزم خدیو صایب بدلیشه در آوختی عرض کرد که طایر
و هم هیچ بلند پروازی در هوای عبور ازین مکان پروبال نکشوده و عنقای عزم
بر میخ کردن فلزی بقصد قاف این کوه فلک شکوه آهنگ صعود نموده آنجناب
قبول این معنی نموده همه جا اقبال آسایش پیش لشکر افتاده که یوهای کوه
و بیغولهای آن موضع پرستوه را گاهی پیاده و گاهی سواره پیودنی شدند
و آن راهی بود پس صعب المسالك که راه عجوش چون چشم بخیلان تنگ
پای آسمان بدلیشه از قصه و لیسبت بلند جبالش لنگ بود آسمان بنظر آره
ز نقش هر روز به کلاه آفتاب از سر بر میگردد باز سرگردان آن امر محال است
و چرخ مقوس بر شب بقصد قله رفعتش تا که شهاب انداخته تیر مرادش
پای آن بسنگ می آید باز سرگشته همان خیال است القصد آن کوه بلند و آن
قله آسمان پیوند را بصعوبت طی کرده بهنگام غروب بر نشیب آمدند چون پای
کوه بفرز دل جالیون سر بر سپهر برین سود نظم افواج منصوره را دسته بسته
مرتب کرده باز جواد تیر نک امر حله پیاستختند در عرض راه بنا بر پرده واری ظلمت
لیل سرشته جاده از نظر گم گشته آنجناب بحیثیومی راه پرداختند بقدر بقصد
ششصد نفر از دلاوران که در اطراف رکاب و الا جمع و در آن شب تا ریشتر
و ارجان پار آن شمع بودند نماز خدمت اقدس خافل گشته بقیه که از عقب می آمدند
بعثت اندک کنشی که در طلب جاده واقع شدند دیده بختشان مغلوب راه زبان
خواب و حیران پذیرفتن رکاب طفرانتساب شدند مقدارن طلوع صبح که آنجناب
بحوالی منتظر رسیدند این معنی معلوم راسی جهان کشاکشته از آنجا که همیشه

آنجناب جنود غیبی را یار و سپاه تائید آبی راه دگار خود دانسته در قید قلیل
 و کثیر لشکر و جمعیست قشون و حشمت نظری باشند بعد از ادای مناسبات
 حاضرین رکاب بر سرنز ماب چپ اول آغاز و مرگب ترک تازی جلوه ساز کرد
 و رمیده از سهیل مرآت اسبان دلاوران بیدار گشته و سر اسیمه آهنگ گزین کرد
 جمعی از ایشان عرضه تیغ کین گشتند و احمد پاشای باجلان با اکثر سران معارف
 و رمیده زنده گرفتار گشتند و اسبان فلک خرام جوهر دم و باد پایان
 خاک نور و آتشین سم با اخترمه و کسین بسیار نصیب یلان ظفر شکار گشت
 اگر چه از ماهی دشت ناز ماب بر راه متعارف نیست و چهار فرسخ مسافت
 است اما از سیرا بهر و کوه سی فرسخ فرسخ می باشد با وصف اینکه آن کوه را
 برفت و در گرفته بود و همراهی تائید آبی در یک شبانه روز طی شد و سه و آخر
 نیز بعد از پنج روز بعد کرد و الا پیوسته اطراف قلعه زاب را بر جای شکر ترتیب
 داده جمعی را برای ضبط و جمع محصولات بقعه زاب فوجی را برای ضبط
 غله و ذخیره و ناخت قری حوالی هر و تعیین نموده و مان دادند که لطف علی خان
 کوسه احمد لونا یب تبریر با عساکر آذربایجان حرکت و قشون است
 اردلان و همدان را در سر راه با خود رفیق ساخته از راه قلعه جولان
 روانه اردوی معلی شود بعد از انجام این مهم روز جمعه غوغا
 شهر رجب از زاب امتراز لوائی طفر امتساب کرده چون استحکام قلعه اختیار
 معلوم محقق بود که اگر موکب الامتوجه بفرموده و احمد پاشا بقعه اردی
 و شخص خواهد پرداخت منزل منزل از راه قلعه علی یک عازم کرکوک شدند

که شاید احمد پاشا این تقریب بیان را وسیع دیده بهر که جنگ آید مفید نیفتاد
از راه بلاد تیلد یا بعضی از اسباب دواب اهل رود و در حین عبور از
آب دیال بیاورن رفت آنجناب که در بسیط خاک تیر دستی ادراک آتش اسلام از
آب میگذرانید لشکر تنگ پیکر از عجز و منع و بقدر نیم فرسخ بالاتر بر اینهای الهام
ایزداد و در معبری خالی از خطر پید کرده اردو را بدون آفت و محافت گذرانیدند
و در منزل خرماتو قباب خیمام عز و تمکین زد و ده چرخ برین پیوسته نه هزار
نفر از بهادران منتخب بسته و سه مرتب ساخته هر فرقه را بتاخت سمتی تعیین
و حضرتش فوجی را برگرفته بجانب کرکوک ایفار و هنگام طلوع صبح چپاول سمت
قلعه انداخته سرزنده و غنیمت بسیار بدست آوردند فوج مأموره نیز هر یک
سمت مأمور بر راه تاخته با سرزنده و اسیر مال و اسباب کثیره اردوی جایلین
ملحی کشتند و در هنر خانوار از طایفه بیات در پیش فرسخی کرکوک نشین شدند
ایستان را کوچانیده روانه نیشابور ساختند و از همان مکان هفت هزار نفر از
لشکر منصوره ای محاصره قلعه کرکوک مأمور نموده لوای نصرت انتم را بجانب اشکری
نصرت داده از راه وراثیه عازم بغداد گشتند و در وراثیه لطیف علی بیگ تیر برین
باشش هزار نفر از عساکر آذربایجان و دوهزار از کردان نصرت نشان گشته
چون راه بسیار تنگ بود مقرر شد که لطف علی بیگ با فوجی برسم منقلای از دوش
کبری مجبور و محاذات شهر وان را جلوه گاه خیمول سپاه منصور سازد و کوکبه و الانیز
روند دیگر از دوش کبری گذشته قراولان جلادت اثر در دوش فرسخی اردوی ظفر گستر
سیاهی فوجی از رویه ایدیده خبر رسانیده فی الفور خدیو و یوز جنگ با جمعی از کیتاران

بر اثر ایشان شتافته معلوم کردید که فتح نام سر کرده عسکر دیار بکر است که
 باده دوازده هزار نفر از رومیها از جانب احمد پاشا بقراولی آن ناحیه آمده
 دلیران مانند گرگ کرسنه که بیخوج نغمه ناز و بطایفه غنیمت خسته نخست بگرفتند
 فتح استفتح کار کرده جمعی را بهم مانند رزمه پیش انداخته باده وی هلاک
 آورد و گرفتاران در سلک عراده کشان تو جاندا نظام یافتند و فردی دیگر بعد از
 ورود بمنزل رباط خان سینه زده فرسخی بغداد آورد وی همایون در نیکو مامور
 بمکتب فرموده خود هنگام شب که افواج نجوم سحابی قطره زنان از حسیکه کشان
 آغاز عبور و خیل کواکب از شایع مدارات فلکی عزم مرور کردند با جمعی از یلایان
 منصور متوجه بهر نر گشتند که حبس بهر تیر را از تصرف مستخفطان برآرد آن شب
 تا حوالی صبح ایلقا کرده ظلمت شب مانع وصول بمطلب گردید از اینجا به سمت
 بغداد چپا دل انداخته در یک فرسخی قلعه جمعی از قزاقان رومیها معرض
 قتل و جمعی از اعراب کنار دجله نیر که در کار عبور بودند با سرنوب در آمدند
 چون بسر حد یقین پیوست که احمد پاشا در گاه دل را از بخار تفرقه و شوش
 خاک ریز ساخته قلعہ داری پر داخته است از اینجا بجانب نیک که فرسار گاه
 اردوی ظفر نشان بود عطف عنان فرمودند از نوادرات اتفاقات
 اینک خبر گرفتاری فتح و سانحه قزاقان که ببغداد رسیده بود محمد پاشای
 حاکم کوی با جمعی از پاشایان و رؤسای رومیها و دودنر از نفر سوار حجاز
 نیر که گذار از جانب احمد پاشا برای استخبار حال جنود و ظفر نمود و تحقیق
 مقرر کو که مسعود از راه است بجانب بیکم عزیمت کرده آنجناب از سمت

دیگر بر سر بغداد قدم فرسای آشوب توجیه شدند و هیچیک از آمد و رفت یکدیگر
واقف نگشته بودند صبح که آنجناب زام غریبت مستقر دولت انعطاف دادند
نشان بی بیانه مشهود دیده دلیران فرزانة گشت بر اثر آن روانه و عسکر و سپه
نیز گرد و سیاهی اردوی کیوان پوی را در سمت میکید دیده سر سپهریت
بغداد بری گشتند که در عرض راه فریقین دو چار یکدیگر گشته و الاخذ یو کامگا
باسه بنر از نفر بهادران نامدار که پیش تاز و صید گاه دشمن شکار برایشان
تیر پرواز بودند بالیشان در آ و نیخته بهر شمشیر شیر و بهر ضرب و لیری روان
پا در آورده تجمه آمهنگ قرار کردند اما چون جمع گویان رزم ساز در میان
آن گروه و قلعه فاصله بودند راه گزین یافته در طرفه العینیه یکی ایشان
عرضه تیغ کین بسته کن افواج طفر قزین گشتند و محمد پاشا نیز زنده به سلسله
گرفتار آن پیوست پس رایات جهان کشف و فیروز و وار و منزل شکی
گشته یک وزیر برای تقسیم غنائم در آن مکان توقف و در و بعد از انجام حرکت
کرده برای تعیین مکان ترول خنک فلک سیر نظر را در اطراف قلعه کرم
جولان ساخته سران تپه را که در محاذی زاویه مقدسه کاظمین علیه السلام
در دو فرسخی بغداد واقع است اختیار و در غره شعبان شادروان شوکت
و نشان را در آن مکان همدوش سپهر دوار ساختند و از بدایع و قالیع نیکه
در روز پیش که قزاقان و ویمیه با محمد پاشا صید شیر شکاران گشتند بسند علی
تاجی افشار عثمان لوی را از مرکب بستی در انداخته سرش را آویزه ترال جلالت
ساخته سر کرم تعاقب بود که از زقادر افتاده و سر رشته جاده را از دست داد

شب در آن صحرا سرگردان بپس میبرد و هنگامیکه ترک تیغ بند صبح سر بریده خورشید
 را از دامن درآورده بند علی خود را در کنار قلعه بغداد دیده مقارن آن چند
 نفر از قلعه گیان بپس وقت او رسیده چون پامی گریزند شست نیز دستی کرده
 سر راه در کوشه پنهان و دلیرانه با ایشان ملاقات کرده گفته بود که از خدمت
 جناب نادری می آیم و به پاشا پیغام ربانی دارم پس در ایبه قلعه نزد پاشا برده
 باین پنج از جانب آنجناب ادای پیام نمود که چند روز است که این تاجیه
 جولانگاه دلیران ظفر نشان است یا بیرون آمده جنگ کن یا قلعه بسیار پاشا
 در جواب گفته بود که آنجناب بزرگ فرمان فرمای ایران و در آن دولت
 صاحب اختیار حل و عقد آموزید لیکن ما از جانب حضرت قیصری بسپرن
 قلع ما و نیمی و نه بجنگ مامور پس جمعی از نیکوچری همراه کرده و در انجام شش
 میسرسان بعد از آنکه این مقدمه معروض خدمت اقدس گردید فتح سر کرده
 دیار بکریه بغداد خواهی اینکه تبلیغ این پیام بالقادر خدیو حجت فرجام بود
 و صورت واقع نحو دیگر بود نزد پاشا فرستادند و در چهارم شعبان جسر مهرود
 که کشتان شان برای شط بهره صورت اتمام یافت و مجمع از جزایر حیان
 بصیانت هزار امام عظیم ابو حنیفه و جمیع معین کشتند که احدی از عوام مصداق
 خلاف احترامی نشود و چون قلعه گیان ذخیره آن نواحی را پیش از وقت بقلعه
 کشیده بودند مقرر شد که دو باب اهل اردو رفته از خرماتو و زاب مندرج
 آذوقه حمل و نقل اردو نمایند و بنا بر اینکه کشتیهایی در جلایه و تمار و میره از نظر
 دجله جمع و ضبط کرده بودند بعد از آنکه بسیار چند کشتی در میان دولاها

یافت شده جمعی از افاغنه را سوار آنها کرده آن طرف آب فرستادند که شاید
سنگری در آن طرف ساخته تواند شد فوجی از تسلیه گیان به نفع ایشان
پیرداخته سی چهل نفر مقتول و مسموم به کشتیهانش سه خود را بسپارنجات
کشیدند چون احمد پاشای والی عروقه و قوام مصطفی پاشا از جانب احمد پاشا
والی بغداد آب و جله را در میان مانع دیده فوجی از رومیه از سمت کهنه
بغداد آمده در محاذات اردوی معنی در آن طرف آب احداث مطلیس
و مورچل کرده با توپخانه و اسباب کارزار رخصب لوی قرار کرده بودند و
مکنوز خاطر اقدس بود که شاید ایشان را بنجبر در یابند آب رلیسمان بنیدی
شخص فرنگی بل چوبی بطریق حبس بر روی آب تعیین یافت که اسب و شتر
آسانی از آن میگذاشت تفصیل این اجمال اینکه در خلال آن احوال شخص مزبور
باسم سفارت از جانب پادشاه منوره وارد دربار شوکت مدارگشته به تعلیم
او و حکم حکم ظل الهی فرمان بر آن چاکدست از نخلستانات آن ناخیه نهمای
سطب عظیم و چوبهای بزرگ صیخ بطول سه چهارم ذرع قطع و چل شتران
کوه کوهان در محل موسوم به خاله که در اهفت فرسخی بغداد واقع است حاضر
کرده خدمت یوشتر یا جناب بعد از نقل سیاب هنگام شام باد و از ده هزار نفر
سیاه خون آشام روانه آن مکان و هر یک از سواران شصت چوبی پیش
نیز اگر فتنه صبح وارد شهر وان ده فرسخی بغداد گشته آلاخ شبیه را بار لیسانهای
محکم و طنابهای قوی با یکدیگر پیوسته و خیکهای بزرگ را پراکنده بر آن چوبها بسته
مانند حبس بر روی آب کشیده و دو طرف آنرا بقایم محمود بزرگ محکم کرده

بعد از آنکه خدیو در ایدل باد و مهراز پانصد نفر از پل عبور کردند هنگام شام که
 غره ماه صیام از کشیدن تنج لاله بر نصرت خاقان بلند اقبال براحت
 است لاله بکار میبرد چون همیشه آنجناب را از سپاه و آتش لجنود
 که مکر و ها از عالم عیب پیشرو می باشند متعبد بچی و بسیاری لشکر گشته
 با همان فوج قلیل آننگ اه کرده مقرر داشتند که بقیه لشکر هر قدر میسر شود
 از پل با کلاک از آب گذشته متعاقب موکب فیروزی اثر بلخ گردد و تا ظهر
 روز دیگر مهراز پانصد نفر هم فرصت عبور یافتند که پل سر رشته طاقت
 نبر پایی آن کرد نفر از آن از دست داده گیسوی فوج ثانی هم متعاقب موکب
 اقدس روان گشتند اما حضرت ظل لدی آن شب تا صبح ایستاد کردند که شاید
 عقله بسبب وقت پاشایان و رومیه که در مقابل ردوی هایون و خطبه هایون
 بهایون کاظمین علیهما السلام پایی اقامت افشرد و اندر سبب سستی
 بلد و اعوجاج و شکستگی راه هنگام طلوع فجر مجاذی نیکیه شش فرسخی
 بغداد رسیده فراوان طرفین دو چار یکدیگر گشته و نفر از فراوان انظار
 از دم تیغ دلیران زنده بیدر رفته خبر و و آن سیل جهان آشوب را آن
 آب بر و میه رسانیدند و میه فی الفور نه و آغوش را گذاشته سر اسیم
 بجانب بغداد شتابان گردیدند چون در انصوت ایستاد میفایده بود آنروز
 در آن مکان مکتب و طرف شام از انجا عازم بغداد و حوالی صبح کرد و رستم
 شنبه دوم ماه رمضان بوده باشد بحوالی مسجد نبی است رسیدند هر چند که آنجا
 مشغول بر تشییع و از بسیار بود لیکن در مقامیکه تائب آبی یار عیازوی

اقبال پایدار مدگار باشد هر سبب میلندی در نظر رحمت عالم نورد سهل و
 هموار است حضرت ظل اللهی آن جمع اندک را که پروانه بی پروای شمع جهان افروز
 لوای فیروز بود بدینست قسم منقسم نموده رایت ثبات و قورانه فرخنده احمد پاشا
 ملاحظه کرده و سیاهی لشکر جلالت اثر را دیده یقین ایشان کثرت خود را مستظهر
 کرده و حصار قلعه امان عافیت ساخته سی هزار نفر متجاوز از سواره و پیاده
 رومیه و نیکوچری را با توپخانه و استعداد تمام لیسر کرگی احمد پاشای والی عنبر و قرا
 مصطفی پاشای بمقابله فرستاد آن طایفه فوج فوج از اطراف شیران پیشه
 مصافات یصولت زهره شگاف طرح جنگل فکنده نخست اگر از قورچو رومو ر
 گشتند که دست به شمشیر بر قلب آن گروه تازند و در آن مکان پرمغاک که از کثرت
 چاه و سوراخ حکم خانه زنبور و پشت بنیش سنان لذت شهنشندی را در کام
 ایشان تلخ سازند پیادگان رومیه که فتیله را بر باشته تفنگ سوار کرده در میان
 انتظار بودند دفعه شلیک تفنگ آتشین م و دلیران شیرینش ماننا شیر آتش
 رم کردند پس ترکمانه کوکلان را بمقابله مامور ساختند ایشان نیز بهین منوال
 روی بر تافتند و همچنین سینه دسته بامر و الامر کرب جلالت بمیدان تاخته تاب
 التهاب نوایر تفنگ نیاورده باز گشتند سوامی دلاوران افغان که در جای
 خود شیوه پایداری پیش گرفته هر دفعه که رومیان حمله و رمی گشتند
 سینه را به دست تیر بلا و آماجگاه سهام قضا ساختند نیز بان سنان و دلبان
 تفنگ جواب نشان میدادند چون فوج رومیه اکثر پیاده و عدت نشان از
 حذر زیاده و توپخانه و استعدادشان آماده بود و سپاه انعطاف نهمه سواره و

و چند روز بود که در سجی و تردد قدم فرسایوده می از کار پیکار نیا سوده بود
آن ز سینه افسر شهر یاری با هر فرقه در مقام دلدار می برآمده ایشان را بصیر
و تحمل فرمودند هر چند معلوم دلاوران می بود که اگر از دشمن می ترسیدند
و جله عدوی خوینوار در قفاست اما چون معامله کم باب یار کمتر موافقت می نپذیرد
و امن این حرف شکر بر آتش فواره غازیان بی اثر گشته نزدیک بود که
با صابیه عین الکمال گرفتار کردند خدیو بحر حوصله را این واقعه دل در بر ما
ماهی در شب که اضطراب افتاده لحظه لحظه در خاک خضوع جبهه سالی نیاز
و طالب امداد از خدای کارساز یزدند که در خلال آسمان کرد و سیاهی فوج
آنانی که از آب گذشته بودند متعاقب می آمدند از چند میل اه غیاب گشته سرزمین
چشم طغیان و غیاب دیده خصم خیره سر گردید پس خدیو مهر افسر کران جهان چار
پیش تاخته فی الفور ایشان را بر گرفته مانند لعه برق و لعه صحرای یک سمت
و دسته افغان را نیز از سمت دیگر بجانب و میه حمله در ساخته بتایید
الهی و سطوت اقبال ظل الهی اساس قرار و میه منهدم و بجانب قلعه
منهم گشته تیغ میانی تا پای قلعه سرفشانی کرده پنج هزار نفر متجاوز از ایشان
به آتش دستی سیف و سنان اکنون از نشیب باد پایان بحال هلاک افتاده
تو بخانه واثا نشسته ایشان با کهنه بغداد و سرحدت حضرت آمده هنگام شام بنیل ظفر
و بلوغ مرام بحاجات اردوی طغفر جام که سکر و میه بود باز گشته نصاب اعلام
کیوان مقام فرمودند و در آن روز طایفه افغانه چون مصدر خدمت شایان
و در حقیقت نشاء این نسخ نمایان شده بودند بهره یاب جانیزه و احسان

و مشمول عنایات بیکران گشتند و چند نفر از قراچورلو و ترکمانیه را که روی
از شومین تافته بودند عرض نمائیم تیغ یا ساسا ساخته سرگردگان را بطبع بستان
زبان زخمهای کاری بر دل و جان زدند و فوجی بضبط سامره و حله و
کرمانی معلی و نجف اشرف و حله و راحیه تعیین کرده همگی آن محال
را بحیاط تصرف در آوردند و همان قلعه بغداد در تصرف احمد پاشا باقی
ماند که آن را هم قوتوب و چهارلاری سرکوب بسته که هر دوزخ ترزلزل در اسال
خاطر پاشا و قلعگیان می افکندند پس حکم هایون صادر شد که حساب
پیل چوبی را از شهر وان از روی آب بآن مکان آورده در برابر زاویه نقاشی
کاظمین جهان طریق که مذکور شد از نولستند که تا بسته شدن جسر فواج خط
قرین بآن طرف آب آمد و شدند و آن نمود پس از سران تپه کونج کرده در نزدیکی
هزار امام عظیم رحمته قبه شادروان اعز و ملکین اسایه کستر فوق سپهر برین
ساختند و از جانب حله در ناحیه کشتیهایی بسیار فراهم آورده جسر متینی
ترتیب دادند و نیز بعماری عزم زرین قلعچه محکم در جانب غربی کهنه لغ را در
در طرف سفلی و قلعات دیگر در جانب جنوب و سمت شرقی در همچنین حصن
استوار می در کنار دجله صورت اتمام یافته بجا فقطت هر یک از قلعات فوجی
مأمور شدند و در سمت شمالی قلعچه در کنار دجله قلعچه ساخته جمیع را
بجا فقطت آنجا مأمور و کشتیهایی فلک نعت علاحه ترتیب داد و تفکیک
قادران را بر آنها سوار کرده در وسط شطرنج گرانداختند که بهم جهت
راه مسدود بوده قلعگیان از روی آب بسمت بصره و غیره تروید و نتوانند کرد

و در میان آدان شیخ عبدالعالی شیخ المشایخ نبی لام کہ صاحب جمعیت نہ یاد
و ہمیشہ تابع بغداد بود و او در گاہ معرکہ گشتہ مقرر شد کہ با والی حوزہ متوجہ
تسخیر بصیرہ شود از صادرات امور را نیکو غنی خان حاکم حیرم با امیرخان بیک
افشار نائب فارس از غار مخالفت کردہ از خود را بی برآمد و میسر را باقر
کلاتر لار نیز با جمعی از اعراب قلعه عوض را کہ مسکن شیخ احمد مدنی بود با خود
متفق ساختہ بر سرولی محمد خان بیکدلی حاکم لار ریختہ او را مقتول و اموال
او را غارت کردہ بکر مسیرات نزد شیخ احمد مدنی گرخت لهذا حکام و سر
کردگان قشون حوزہ و کرمان با اتفاق امیرخان بیک تہنبدہ آن دو مفسد
با مور گشتہ ہر دو را بزدیہ عدم فرستادند

در بیان وقایع اودیل مطابق سال فرخندہ ۱۱۴۵

بعد از آنکہ سرک کینہ خواہ دی از جوش و خروش سحابا بظہار رعد و
برق و معارضہ با والی خراسان زمین مشرق نمودہ با اقتضای تصالیف
زمان جنود گاشن را بی بار و برگ و ترکان ویر و زجنگ چین را تیر کنازی
عاری از جوشن و ترک ساختہ بود سپہدارانچم احتشام جبرجخ چهارم
سوم شہر شوال ۱۱۴۵ ہجری بمغرم تجدید و صلح جهان لبسترزل حمل تحویل
کو کبہ عزو شان کردہ ساز و برگ قوای رجبی نمود کردن و از ان گلستان
را از نجیرت مومی خار بر تن راست شد و خون حمیت در عروق افشردہ
لالہ و شقایق بجوش آمدہ نیزہ داران شاخسار بقصد کینہ جوئی شاخسار

برنجو کشتند و لیساقچیان آذرا افواج حرمین را در ساحت دشت و گلزار و
 پیرا کشتند بدان نیکو فرزند دین با عسکر کجمن آغا را مقابلہ نمودند و
 در میان تیر مقرر سر مارا اساس ثبات و قرار خراب و نیکو چرخان فتنہ انگیز
 برف و برف را از تظہ و طبع اوردی ہستہ زہرہ آب کشتہ راہ عدم ہمینند
 جشن نور و زمی لصد فروریب در خارج بغداد ترتیب یافتہ زہرہ
 کامل عیار درخشان تر از اختران در طبقہای سیمین صافی تر از طباق
 آسمان بر اہل بزم ایشار و ہفت ہزار دست خلعت مہر اشعہ و الثواب
 خورشید ششہ لیران لشکر و عظمای عسکر عنایت گشت و در آن اوقا
 از شدت محاصرہ کار تلعہ گیان بغداد بجز ہضطر را انجامیدہ نوعی آتش
 عللا بالا گرفت کہ ہر روزہ جمعہ از فوطہ کرسنگی خود را از حصار و برج بریرانداختہ
 وارد معسکر فیروزی اثر می گشتند و از جانب خوان سالار فوت و احسان
 قاآنی سیر حشیم مواید گوناگون شدہ مطلق العنان در آردوی ہمایون می گشتند
 در و آخر محرم ۳۳۱ ہجری قمری دفر وارو محمد آقای کہ خدای بغداد
 از جانب محمد پاشا برسم استیمان وارد دربار سپہر مثال و در باب
 سپہر قلعہ بغداد تا آخر ماہ صفر ۳۳۱ ہجری قمری استمال کردند القصہ بکلید آمد
 رفت صفر ابواب گفتگو در میانہ احمد پاشا و امنای این دولت آید ہنود
 مفتوح بود در خلال این احوال توپال عثمان پاشای صدر عظمیٰ سالتی کہ
 پس عسکر می نامور بود با صد ہزار نفر از سپاہ کینہ خواہ روم از جانب
 موصل وارد کرد کہ وجوہ اسیر در لباس مبدل این خبر را بہ قلعہ رسانیدہ

احمد پاشا در ایفای عهد مست و در قلعه اری سخت گردید بعد از ورود
 سر عسکر مزبور بسامره حضرت ظل اللهی دوازده هزار نفر از جنود قاهره را
 بسکر گردگی امیران کار آگاه بجا صره قلعه و محافظت بر برج و قلعه جاتی که در
 اطراف قلعه ترتیب داده بودند مأمور ساخته بجدی ضابطه مضبوط کردند
 که بیرون قلعه گمان مفهوم نگردد که قطره ازان بحر بیکران و دره از خورشید
 تابان کم گشته پس فواج نصرت پروه جوق جوق و گروه گروه قبل از
 حرکت ایات اثر دایمیکر متعاقب و متوالی یکدیگر قراول و متقلای لشکر
 ساخته روانه و خود در شب یک شنبه شش ماه صفر باقیه افواج بحر
 امواج از خطر بغداد برسم الیغای حرکت کرده روز دیگر حوالی صبح بقشور
 پیش بلخی گردید و در آن طرف نیز کوکبه سر عسکر در کنار آب دجله متودار
 گشته چون رومیها از کوک که همه جا کنار دجله را معبر خود ساخته می آمدند
 همین که آن دو بحر خونخوار و دودریای آتشبار قزین یکدیگر می کشیدند در
 همان مکان که موضع شکسته ناهموار و سمت غری آن عمر دجله ذخار
 نصب خیام قرار و سه طرف دیگر را بمورجل و مطریس استوار ساخته قلعه
 آهنبین و حصار آتشین از عراده توپ و با فیلج در اطراف مطریس بنا نهاد
 قوایم آنها را از بنجرهای گران بیکدیگر پیوند داده مقام اقامت و استقرار
 توپچیان و فیلچیایان کردند پس پیشیتاران ایشان بمقابله پرداخته چرخیان
 لشکر جلادت اثر که همیشه مانند ستاره سحر پیشتر و کوکبه خورشید افروزند و بسوی
 که ترک نیزه گذار مهر سپهر شامی ظلمت را از هر بیت دهد بیک حمله ایشان را از

پیش برداشته بشعش سیف و سنان برق خرمن هستی جمعی از ایشان
 کشته تمه بدون اینکه به پناه لوامی سرعسگر گزیند از جهان دار احسب
 بجانب کرکوک شتافتند و دلیل آن طرح باشاره و الامان در فوج نجوم مایل
 چرخ چرخان انجم کو کبک و میه سب انداز هجوم گشته آن طایفه عنان پایداری
 از دست داده بطریس خود تخص جسته از اطراف آن شروع بافر حوتن
 تایره توب و تفنگ و بلیست کرمی تو بخانه آتش افشان آغاز جنگ کردند
 زمانی ممتد جنگ که گیر و دار کرم بود تا اینکه حضرت ظل الهی بضبط تو بخانه آتظار
 میان همت بسته پیا دگان کفنگی را از سده طرف مامور پیورش ساخته
 خود با فوجی از تفنگچیان چالاک و ناخنه بدیاک بر سر نخس آتشین حمله ور گشته
 چند نفر از رومیه خیره سرانارک و مخفر بضر شمشیر برقی نزد هم شگاف
 داخل تو بخانه و بعضی از تو بخانه را تصرف کرده و از سمت دیگر متوجه
 مطریس ایشان گشتند مقصود آنکه در جهان روزگار ایشان را بفیصل رسانند
 و رایات عقاب پیکر تیر که قول بزرگ در سایه جناح آن استقرار داشته بلند
 پروازی سرکردگان جلادت گستر هوای طفر از پرچم زرین بصید گاه هم فکری
 بال پر کشوده بدون امر قدر نمون از مکان مقرر پیش آمده سواره و پیاده یکدیگر
 آمیخت و هر کس تمهائی خود داشت اعتنائی نیست به برانگیزان قصه نه مان
 خرب و آوان طعن و ضرب از چاشنگاه تا عصر تنگ امتداد یافت چون موضع
 جنگ در سمت شرقی و مغسگر و میه در جانب شت اتفاق افتاده و
 آب در جلوه تصرف رومیه و موسم شدت نمود و از یک طرف لشکر شد

و صولت سورت کرم او از یکی جانب پناه قلب سوز عطرش بیدی نایره کین
استعمال داد که حوت در تابه فلک بریان و عین الثور بر تیشه کامی شیران
بیشینه و غاگر بیان می شد شرط

ز خورشید گردان مشوش همه	که بود آب آن چشمه آتش همه
چنان آفتاب آتش افروختی	که نامش زبان درد بان سوختی
چو مرغی شدی در هوا جلوه گر	ز تاب خورش سوختی بال و پر
دل خاره کاب ازفت و تاب بود	سر کوه را چشمه آب بود
سمندر کز و آتش افروختی	اگر سوی آب آمدی سوخته

القصه خدیو بهمال در صینی که با فوج پیادگان در سر مطرین مشغول گردید
بود و نفر از پیادگان رومی در زیر دست پهای شهب زیرین ستام اینجا
در آمده چرخ سفله جو را شاه اندازی بخاطر رسیده مرکب تازی نژاد هایلون
در زیر پای آنجناب دارا درایت سکندری یافت پس چالکی کرده بدستگیری
تا نید و عناناری را فیض قبال سوار و متوجه کارزار گشتند چون شعش
طلعت شمع بر مهر گستر که در میان آن همان لشکر مثنایه خورشید نور در
برابر قواج اختر ظاهر بود و مشهود دیده رومیه گشته دیدند که خدیو بحسب
مانند سمندر از آتش و شرر و بر نیتاید گرم ستیز گشته از اطراف آنجناب تفنگ
پرخالی کردند اما حفظ آبی سپرداری و عنایات باری نگهداری نموده گزند
نجات مقدس نرسیده و خدیو هایلون فیروز در ننگا میکه سفینه سحرش پیاد
بانی قوایم باد پای بخون در لجه آتش در یابی نیز و شناور بود و چند نفر از سواران

رومیه از خاندن زمین بنوک سنان بجاک پلاک افکنده یک نفر از نیر و زند که
 مرد و مرکب هر دو بصدمه ضرب آغختاب لبیر غلطیده ابرش پر یوش نیز کشی
 کرده بر مرکب پویک آن شخص خورده دوباره بسرد آمد جنبیت کشان از جنت
 خاص پیش آورده آغختاب باز قدم بر حلقه چشم رکاب گذاشته سوار گشتند
 و چون نوایر عطش التهاب افکن شیخ و شاب قلب سپاه چون قلب سپاه بتیاب بود
 غلطیدن اسب گردون خرام آغختاب نیز علاوه علت گشته دلیرانر امکان
 آن شده که مکر سرور کشور تاجداری را از خم کاری و گل قبالش اده گلشن و رنگ
 جهان موسم خاری رسیده تمام اختیار از دست دادند نسچیان زحل سیکر
 یساقچیان میخ منتظر نیز از ضبط و نظم شکر عاجز شده دست باز داشتند
 خدیو گردون توان ناچار از مشاهده این حال جنگ کنان عطف عنان
 کرده کس فرستادند که اردوی هالیون و امانی تسلیحات از اطراف بغداد کوچ
 کرده بموکب هالیون ملحق گردند و خود بجانب بهرنی توجه فرمودند و در آن معرکه
 جمعی از دلیران از بی آسب دل دریا کرده خود را آن دریای آتش زده جبهه
 نوش فکشتند و برخی دیگر از بی تابانی بادیان خشک و زبان تفسیده بلب
 و جلده وان گشته دست از آب روان زندگی شستند و مخصوص سخی اینک به همه
 جنت دوزخ را نفر سواران لشکر و بیادگان تفنگچی عرضه تلف گشته و عکله توخت
 هالیون نیز تصرف رومیه در آمد جمعی که در سمت شرقی دجله بودند میمانع
 آغاز کوچ کرده در برابر بموکب الایو سستند و چون پیش از وقت یک نفر از
 رومیه کمر بخیت انجیر را ببغداد برده بود جمعی از قلعه گیان برآمده جسد جله را

قطع جمعی که در جانب غربی قلعه و تبلیغات آن سمت اقامت داشتند راه عبور را بسته دیده جمعیت از راه حکم و حله با عانت طایفه بنی لام و بدی شیخ واد و خراعی خود را با من عاقبت رسانیدند سرسکر لیا و بنیوا فقه را در بغداد و ستر و زکلیت کرده را بیت غریمت را بجانب کرکوک افرخت و موبک هایلون بعد از ورود و بدید لیح ابواب مشاوری بر روی سران و سرکردگان لشکر کشیده و فرمودند که این شکست امی بود مقرر در پرده غیبی ستر سران در شتم تقدیر نتوان بچید و از حکم قضا نتوان رنجید چنانچه با تفری گفت

بمن کرد بخت و دولت قران	بگیرم جهان را کران تا کران
کرم سلک دولت نیفتد بدست	من سر نوشت ازل بر چه دست

هنگی با القای یافت عجیب با عقیده صاف و اخلاص خالی از ریب عرض کردند

تو آن سایه بر زمین از خدا	که دارد در آن سایه منزل بها
اشارت نه تو کین گذاری زمانه	بشارت نه تو جان سپاری زمانه
نداریم اندیشه از روزگار	تن ما وقت دیر پروردگار

پس آنجناب با اخلاص کیشان باین حرم فاتحه خوانده از خیمه و دواب و اسباب و باقی با محتاج که در آن سفر عرضه تلف تا راج شده بود بولایات حواله گشته و این مکرده در باب سرانجام آنها با طرف ممالک در قلم آمد و نیز با کمارستان قبلی و کرمانشاهان و همسان حکام صایب اندیشه و امینان اخلاص پیغمبر تعیین کرده ایالت کوه کیلویه را به محمدخان بلوچ که تا آن زمان به نیابت اشتغال داشت اعلا و شوشتر و دز فول مکرمت و مقرر فرمودند که باتفاق

امیرخان بیک قرقلوزایب فارس دانه گشته نام داشت و ماه تجرید و صنایع
 سپاه خود کرده بموکتب الاطیحی میشوند و نیز امر بهایون بقفا و مقرون شدند
 که طهاست بیلخان جلایر سردار قندمار با حکام فراه و قاین و تون و خجیر
 و شش هزار نفر از لشکر فیروزی اثر که تالچ فرمان او بودند در موعده مقسم
 در همدان حاضر شده پیر محمد خان بیکلریگی هرات با شش هزار نفر قشون
 مقرری خود بصیانت حدود قندمار پرداخت و همچنین جمعی از جوانان غیرت مند
 خراسان که تربیت یافته و کار آموخته بر کاب خود یوثر یا جناب بودند به استیصال
 وارد دوی نصرت اشغال کردند و از مندیج عازم همدان و در بیست و دوم
 ماه صفر وارد آن خطه تربیت بنیان گشتند و چون سابقا برای کوچانیدن ایل
 افشار از وی و تدارک ایشان صد هزار تومان از زر و محصولات موجود بود و بعد
 و قنوج این سانحه کوچانیدن افشاریه و الوار قبلی و اگر دار دلان را سبب
 اینکه این کار در سمت عراق اتفاق افتاده تخلیه حدود عراق را از ایلات و
 احشام مقتضای مقام و مناسبت هنگام نبود و بتعلیق انداخته عازم همدان
 و در بیست و دوم ماه صفر وارد آن خطه تربیت بنیان گشتند و مدد و دست
 هزار تومان برای تجرید و صنایع و جبر بقضای سفر دسته بدسته و جو قنوج
 بخیر و مسعود از خزانه احسان بکرم گشته حبیب دامان آمال از آنه نقود
 عنایت مالال و هر یک که اسب ده تومانی اسقاط شده بود و سبب بیست
 تومان عطا فرمودند همچنین از انتر و استر و چادر و شمشیر و سپر و جوشن و مغفر
 و باقی آلات حرب و اسباب سفر حتی لعل و منج و دواب جزئیات دیگر که

که بر فوق فرمان و بهرستی قد از ممالک محروسه و زبر و زوار میشد فیما بین
آن گروه جلالت پرور بقدر قسمت انقسام و در عرض شصت روز جمیع
اموری که موقوف علیه نهضت آیات ظفر فرجام بود صورت انجام پشم
لشکر فیزی اثر و افواج حمیت گستر در میعاد مقرر متوالی یکدیگر مانند ابر
بهماری و سیلاب کوهساری که به بحر خارب میزد و دارد وی نصرت پرور
و داخل محسره شوکت اثر گشتن از ستوان حیرت انگیز آنکه در ایام توقف موبک
والا در بهمان بوقوع پیوست که تیمور پاشای ملی حاکم وان بعد از سنوح
واقع بغداد از جانب سرعسکرافوچی از اگراد و جنود و رومیه عازم تبریز گشته
از سمت شیراز به داغ توسن جلالت جلوه داده تبریزیان با قشون مأمور
بمحض شنیدن آوازه حرکت تیمور در صد تخلیه قلعه و شهر تبریز در آمده آغا
کوچ کرد و هر چند لطف علی بیگ نایب تبریز بیما نعت پر داشت بود
مشید نیفتاده شهر را خالی و اظهار نافرمانی و بد سگالی کرده لطف علی بیگ
آن روز تا شام با معدودی از افسار و ملازمان خراسان که همراه داشت
در شهر بند حیرت بسر برده چون نیسانت و تلعه را باین جمع قلیل در خود
امکان خویش نیافت ناچار با اتباع بجانب مراغه شتافت عبدالرزاق
خان مقدم که در آن وقت از جانب آخوند حاکم آن مملکت بود در بروی
لطف علی بیگ بستر راه به سختی کشود ناچار لطف علی بیگ عازم خلیج و
حقیقت حال را بعرض والا رسانید پس از موقوف فرمان بعضی از عساکر
منصوره بهما فقط محدود در المزمع و بیگناش قرق قلع و محراب که در این

می بود بخطاب خانی و سرداری دارالمزدا یالت استرآباد سرقرار و بانجام
سپاه خراسان لیسرت روانه گیلان و بسیاری از ملازمان آذربایجان
را که بر بختان هنگامه دولت گشته و از معسکر لطفعلی بیگ تزاری و درز و آریا
جنگل دارالمزدا متواری شده بودند بموجب امر والا بدست آورده در ازای
این بیعاری تیغ سیاست بر ایشان جاری ساخته جمعه هم در اطراف
ولایات در دست شمشیر تادیب گشته گشتند و نیز طایفه نجیاری که در
کوهستانات خود را رویه نشین بنیول و تواری بودند از استماع حادثه بغداد
سرازیر میان خمول بر آورده یکباره ترک طاعت و فرمانبرداری کردند و چون
پیوسته پیش نهاد هستم الا آن بود که بعد از فراغ از مهمات خود و باز حضرت
شاه طهماسب با جالس سر بر سلطنت ساخته بمقادیر آن آرد خنجر و اسب و
شاهباز بلند بر از کشورستانی را در هوای فضای اقالیم دیگر یال کشا
سازند در ایام توقف کوکبه نظیر در بغداد که کار با صورت نوعی و کسوت تکمیل
ظاهری یافته بود ملا علی اکبر پلا باشی و میرزا کافی خلعا را برای آوردن حضرت
شاهی روانه ارض اقدس ساخته مامورین نیز در حیدرآباد صفرا آنجا با
از مشهد مقدس حرکت داده در عرض راه بودند که سانحه بغداد حادث و
تعلوق مطلب را باعث شده چون سلطنت او در چنین وقتی که غرض مهلت
حضرت ظل اللهی مقصود با مقام و کین خواهی بود از محبت دور و عایق بعضی
امور می نمود فرمان والا عزیمت و دریافت که مامورین از راه دامغان در
موکب شاه طهماسب از مازندران و محذرات سرارپوده سلطنت نیز

باشاه عجماس که در آن آوان سکه و افسر بنام او بود از قزوین حرکت کرده روانه مازندران گشته آن خطه نمرت بنیان را مقرر کوکبه غروشان سازند و طهاسب قسلی خان جلایر را بجای موت اصفهان سر بلند و زمام همایم عراق را بقبضه اختیار و تفویض جمعی از سپاه نصرت پناه را بمنابع او مامور و روانه ساخته مقرر شد که ده هزار نفر دیگر از ایلات و احشام عراق در سلک طایفه مست اعظام داده در مملکت عراق که وسط ممالک محروسه است مهیا و مستعد بوده از هر طرف که فتنه جوئی بسکشی گردانند از د با جمعیت خود بتنبیه او پردازد و جمعی هم بجهت و د سلطانیه معین مقرر فرمود که بیکتاش خان سردار گیلان و لطفعلی بیگ با حکام افشار و مقدم و غیره هر یک از حدود ولایات خود را خبردار بوده در هنگام ضرورت با عانت یکدیگر اقدام نمایند

علم افزای خامه رست مبانی در شمار شیوه بیانی
تذکره قضایای سفر بغداد و در مرتبه ثانی و فتنه موکب والا
بر سر کر کوک

بعد از اجتماع سپاه منصور و انتظام و اتساق امور در بیت و دو شهر ربیع الثانی به معنای تأیید سبحانی با شوکت اسکندری و قمر سلیمانی بشوق ملاقات عثمان پاشای سر عسکر از بلده همدان را به فراز بواز کینه جوئی و ملک ستانی شنیده و در روز و دو بکران شانان با نهایی

منهیان راست بیان خیر رسید که فولاد پاشای والی اوزنه و حمش پاشا
و چند نفر از پاشایان معتبر و بیست هزار نفر از جنود روم و سپاه آملر و بوم
از جانب سر عسکر که در قلعه کرکوک توقف داشت در کنار آب دیاله نشست
فرستی از باب در مکانی که پیم شاه آشتهارد اردنض خیام اقامت کرده
منتظر اند که کوکب الاگر بجانب تبریز نهضت کند ایشان بسمت که پاشایان
رایت جلالت افزاوند و چنانچه متوجه کرکوک و بغداد شود بمقابلیه پروازند
خدیو فریدون فرج مجرب دستماع این خبر بنه و آخر دق را گذاشته با فوجی از یل
کریم و بهادران طفر قرین ایلغار و هشت منزل را در دو شبانه روز
مواصلاتی خیولان در فتنه ساختند هر چند مطمح نظر آن بود که روز را شبین
بر آن طایفه تیره سازد اما بر عادت لشکر و تنگی معبر فواج کوکب اختر از
جاده ملاقات و نکی زد و ترک گذشت ماهیچه لوای سپه داری گیتی فروز پیش
از حبیور کوکبه فیروز جلوه کرد عرصه ظهور ویرود گشت آن نیر جهان افروز سپهر
کشورستانی که همه جامانده طفر پیشاپیش لشکر نصرت اثر بود بر اینهمانی
رای آفتاب پیوند بر فراز تپه بلند که در آن نزدیکی واقع بود صعود و بدیده
تحقیق ملاحظه فرموده آن دریایی لشکر را که در کنار آب دیاله بروج حسیم
نیلگون موج منیر در لطیف اضطراب خیام رفیع قباب راجباب وار
نگو نسار آن بحیره انقلاب دیده داشتند که آن گروه از هیجان عیار و گرد
بر چرخ تیز گرد می رسید استنباط و حصول خصم کرده از غلبه اضطراب دست
از عنان و پا از رکاب نه شناخته سر اسیم بر پشت تو سمن گریز آمده اند

دلیران خون آشام به اشاره و الا جلور نیز بان طایفه سب انداخته پنج و شش
 ایشان را تعاقب میروند و بسیار و اختراجه بیشمار بدست آورده و
 جمیع احوال و افعال و خیام و اسباب آن طایفه را بجا بحیطة ضبط کرده اند
 دلیرانی که دو شبانه روز با اسب و تاختی مرحله بجای وادی طلب قدم فرسای
 وادی تعب بودند سالک تظار و غمار شده آسایش گزین خیام راحت
 و سایر نشین شادروان استراحت گشتند و بعد از دو روز در همان مکان
 خبر عیرت افزای طغیان محمدخان بلوچ و مراجعت او از عرصه راه بعرض
 و الارسید تبسید این مقال آنکه محمدخان مزبور بنحویکه در ضمن صاوت
 افغانه تجمل اشارت رفت باتفاق محمود غلام از قندهار آمده بعد از آنکه
 نوبت سلطنت متعارف به اشرف رسید از جانب او بسفارت روم مأمور
 گشته تا برگشتن او بخت اشرف نیز برگشته بود و محمدخان چون دست خود را
 از دامسان دولت افغانی گسیخته یافت لابد وارد اصفهان و از آنجا بانامه و
 تحایف و هدایای کبرای اشرف آورده بود باقدام امیدواری باین درگاه
 و الا اشتیافت خدیو پذیرمند که در عرصه غیر دولت نادره اش محکم کراسا
 نور پاش هر نشیب فراز و لپیست بلند است با او از در عاجز نوازی برآمده
 بایالت کوه کیلویه عزامیتناز شدن اند و بعد از معاودت مومک الا انحراسان
 آن روسیاه که در میان اعیان دولت شاهیه با ظهار جوهر خود نمائی کار
 تیغ سیته تاب میکرده چنانچه می خود را ظاهر ساخته در جنگ ایروان و
 حمدان منش و شکست و زیلایانیتیه مصدر بحیاسات شده در چین درو

مسعود کو کہہ دیا کہ حقیقت حال و بعض ہالیوں رسید اگر چہ اختر عزت کش
چند روزی افول یافت لیکن در روز حرکت جہانگشاہ از صفہان نیز جہانگشاہ
الطاف خسرو نے کہ در پردہ بیسان خورشید علم و فرغ بخش صاحب احوال
تیکہ بد عالم است دوبارہ بد شبستان تیرہ روز پیش کشتہ اور حاکم
کوہ کیلویہ و شوشتر و در قول کرد بعد از واقعہ بغداد کہ امیر خان بیگ نایب
فارس و محمد خان باقشون کوہ کیلویہ یا مور برکات گشتہ برای آنکہ آن ولایت
از وجود شاخصہ خالی نباشد از بہان احمد سلطان کہ لوی مروی را بفارس
و قاسم بیگ قرقلور کہ بر تہ مہداری سرفرازہ بودہ بکوہ کیلویہ تعین و در آن
ساختہ در حینی کہ محمد خان خاین با امیر خان بیگ بجزم اردوی معلی وارد
جایدہ فیلی سفندہ سر پنجہ برگشتہ بختی گریبان گیر حال محمد خان و خاں خازیر
و م عمر ش گشتہ با فتنہ جویان فارس و شوشتر و بلوچ و ہزارہ از کعبہ
مقصود و گردان و ہوای فساد بجان فارس روان و امیر خان بیگ
باقشون افشاریہ و خراسانی کہ ہمراہ اومی بودند عازم دیار معلی گشتند
اگرچہ در چنین وقتیکہ ہنگامہ یاری در زمان خد متگذاری بودہ صد و آٹھ حرکت
فساد انگیز از ابل کی در با بجان در تخلیہ نیز و ظہور این امر حیرت آمیز از فارس
در موافقت محمد خان بالیست کہ در عزم قوی اساس مورث و ہمن و قصود
موجب خلل و فتور گردا ما چون وقوع این گونہ حوادث در پیشگاہ دل دریا
حوصلاہ آنجناب حکم جنبش خار و خس در برابر کجہ زرف و لطامات گیاہ در
جنب بحر شگرت دار و مطلقا و ہمنی در عزم و تر زل در رای تہ سازندادہ

متوکل علی الشہادت لاسخ و نیت ثابت بعد از شش روز کہ نہ و آخر
 بہ کوکب ہمالیون ملحق شد بقصد مقابلہ سرعسکر کوچ کردہ در پانزدہم جمادی الاول
 وارد حوالی لیلان شد و فرسخی کہ کوکب کشتہ روز دیگر کہ سلطان خادری ماہچہ
 منہجوق براوج عیوول فراخت ہمنامی لقای سرعسکر بالشکر جہان و جہان
 لشکر در حوالی موضع موسوم بعلہ اران کہ در مجازات قلعہ کہ کوکب واقع است
 تسویہ صفوف و طفرہ و تسوید جنب و شوکت و فکر کردہ عسکر فیوضی مال را
 با این روز قتال فوج فوج و کردہ کردہ نظم لیسال دادند طنطنہ و لاواران
 و ولولہ زرم گستران و دیدہ کوکب وین و غریبانی ز زمین نذر وہ چرخ
 برین رسید کوکب و آئینی ازان سلک و نظم و فرشتگونہی ازان رای و
 عزم مشہود دیدہ ارباب زرم کردید کہ آسمان بانہر ازان چشم بظاہر آن
 حیران و زبان و دست و دشمن در عالم الفضا بنا کردہ کاری آن ہمت
 بلند آفرین خوان گشت **نظم**

سلیمان بدینکونہ لشکر نہشت	چنین بستگاہی سکنر نہشت
کسلین رسم و ترتیب آئین ندید	فریدون در ایام خود این ندید

عثمان پاشای سرعسکر کہ بعد از معاودت از بغداد با انواع مہمات و افتخار
 و شہرت کہ کوکب خارج قلعہ کیسہ صولت لشکر طفرہ شعار نصیبیم قرار و
 رفع لوای اقتدار و اطراف اردوی خود را بجز و خندق استوار کردہ بود
 صحت کار را در تمارض دیدہ و از معارضہ پہلوئی کردہ بہر بہتر نا توانی
 نہاد و جمیعہ از سران لشکر و مہتممان اولیست بقلعہ رو بجہات آوردہ دست

دلاوری یازیدند از نیطرت نیز دلیران روین جنگ بصورت شیر و جرات
 پلنگ بدون تامل و درنگ مبعر که کین آهنگ مبارزه تیغ و سنان و
 انداختن توپ و تفنگ آتش افروز نایره جنگ شدند جمعی از ان طایفه را
 سرانند کوی در خم چوکان توایم مرکبان غلطان و فوجی دیگر سر خود بر
 گرفته از جهان راه بسمنت ازین روم سفتابان گشته بقیه در قلعه حصن
 جستن را بیت منصور تا عصر تنگ و سعتگاه جنگ قامت اقامت
 افرشته به پنجه گوهر نگار آن گروه را بمیدان کین اشارت میکرد چون از
 از عکرو سر عسکر بظهور زید رسید در جهان مکان ناممکنه کشنده تراز شیر و
 بزنده تراز شمشیر نیمه مسکت گلوگیر بجانب سر عسکر بسبک تخریدر آورده
 مصحوب یک تن اندر گرفتار لکن فرستادند مشعر بر اینکه بشوق ملاقات آبجنا
 راه دور و دراز را طی کرده آمده ایم اگر از مردمی نشان دازند مبعر که قدم بر خیز
 ساختن ان و نمک و جاق عثمانی را بر خود حلال سازند پس با نظر
 جواب زمانی درنگ کرده از آنجا که وقت مانند دال عدا تنگ بوده عطف
 عنان مستقر عزو شان فرموده دور و در دیگر بهین منوال بر سر قلعه رفتند
 چون کمیت عزم توپال پاشا را در ضمار گیر و دار لنگ دیدند مقید بانجام کار
 اونه گشته تسخیر قلعه بسور داشت را که محل وضع در دو منبرکی که کوک بر
 فراز کو بهی بلند اساس و مقام جمیعیت اگر ادبیه یلباس مشحون بند خیره غلبه
 سنج قیاس بود وجه بهمت سپهر ماس ساخته از راه آق در بند متوجّه
 آن سمت گشتند که شاید این معنی محرک سلسله جرات سر عسکر شده

از در مقابلہ دراید در روز یکہ موکب جهانگشای ساسیہ وصول بآن مکان نمی‌فکنند
 قلعه مزبور بحیطه تصرف درآمده جمعی از اگراد با ایلانی که از محال بعید ہستہ
 متانت حصار از بیم سیلاب شنور انگیز سطوات جنود قاہرہ پناہ بآن قلعه
 استوار برده بودند معرض تیغ آبدار و بسیدی از ذکور و انات بقید اٹارہ
 گرفتار گشتہ غنائیم موفور بساحت آمال سپاہ منصور کہ بافضای جهان
 برابر بود انتقال یافت و چون محاصرہ بغداد پیشینہا دہمت قوی بنیاد
 بود و زمین مطاعہ بغرضاد پیوست کہ امیرخان بیگ با تشون خراسان
 افشاریہ کرمان کہ در طاق وسطای کرمان شہان مستظرف زمان بودند آمدہ
 در کنار آب دیالہ در جمشاد کہ آرام گاہ اردوی نولاد پاشا بود در حال قائلت آستہ
 بروج مستحکم در آن مکان ساخت حکام اردلان و کرمان شاہان نیز با
 جمعیت خود رفتہ غلات شہر زور و توابع را برای راتبہ ایام محاصرہ بغداد
 ضبط و از کردستانات و نواحی آن دو آب و آلاخ گرفتہ غلات مزبور
 را نقل معرکہ امیرخان بیگ نمودہ در بروج ابنار نمایند و بعد از سہ روز
 اعلام ظفر طراز از آن مکان آغاز ہمتراز نمودہ در منزل دوم مجمع کنکاش
 انعقاد دادہ در باب غریمت سمت بغداد و تبرئہ استشار کردہ فرمودند
 کہ اگر حیر اہل خراسان را ~~چہ~~ چہ است کہ پیش و بار کرانیست کہ بر دوش
 خویش گرفتہ اند ما ہلال لاغر تاتن بسیر سفر نہد بد کہ مل نگزد و قنطرہ سیلان
 تادل دریا نکر دہ با بحر ذخار در دنیا و نیز د کوہ ہر شاہ ہوا بر نشود درین حالت کہ
 اہل تلع از معاونت سر عسکر مالوس بی کشولیش قحط و غلام مالوس آند

هرگاه این سیل خونخوار تخریب قلع بغداد و آن آن مکان محاط محیط لشکر
بے امان شود قلع حکم خایه جباب و بنیان توانائی قلعہ گیان صورت نقش
بر آب خواهد داشت **بیت**

بازی مکر چه اول خارجی آید چشم و عقب دارد تماشا های رنگین بر دما

پس بگی متفق اللفظ عرض کردند که ما را تا جان در تن است یا از طریق
سر بازی نخواهیم کشید و در جهان بسیاری و فرمانبری خواهیم کوشید بعد ازین
مکالمات امر والا بفرموده و پیوست که اهل رود و آب نماند خود را روانه
شهر و رود غلگیک هاسرا حمل کنار دیال نمایند که بعد از ورود و موکب والا
بغداد از آنجا بدفعات نقل معسكر نصرت بنیاد شود

در آمدن عثمان پاشای سرعسكر بجانب قمراتپه و
وقوع محاربه فیما بین قسبل رسیدن سرعسكر

پس موکب الا وارد محل موسوم بقمراتپه گشته اگراد ملاحظه کردند که سپاه
نصرت پناه ذخیره و غلگیکار دیال جمع و آن نواحی کشش کرده میروند کمان کردند
که ضعف و قصوری بحال این طرف راه یافته یا امری در جانب ایران حادث شده
که موجب عطف عنان غریمت اقدس گشته سرعسكر ازین خبر آگاهی دادند
افزاین معنی را قبول و بدحضت حال بن طرفت محمول ساختن محش پاشا
نامی را که محمد پاشایان بود باد و زرده هزار نفر فرستاد که همه جاد و منزل متعاه

اردوی هاپون توسن جلالت جلالت میساده باشد چون قرا تپه مقر کوکبه
جلال بودا و نیز آرق در بند هفت فرسخی سوره شش را که مکان مستحکم و در میان
دو کوه واقع و معبر آن منحصر بیک راه بود اما من ساخته خیام اقامت بر آن قرار
این مژده و نیز بانهما قرا و اولان بعضی خدیو کشور گیر سیده رفر خنشین
غره جمادی الاخری طرف عصر با فوجی که زن از راه تخمین یا سر که جاده خیر
متعارف بود و مظهره عبور از آن طرف نیزت موکب بالا ایلغار را نیز ترک ساخته
از اتفاقات خواب غفلت دیده بصیرت قرا و اولان رومیه را که در خارج راه
بودند بر بسته بود از عبور موکب منصور واقف نه گشته هنگام صبح در
وقتی که جهاندار مهر انور بدر بند افق کوکبه وصول فلکند به بلیت

خدیو عدونه کشور گشای از در بند افراختن زمین لوای

نخست جمعی از جزایر حیان شیر صولت پلنگینه پوش و تفنگچیان برق
دست رعد خروش را از دو طرف بر فراز کوه جاداده داخل در بند
ش زنده رومیه سر اسیمه تنبویه صفوف پرداخته از طرفین نیزان قتال
اشتغال دست و بازوی دلاوران بخصم فلکی و خونریزی اشتغال
یافت از اتفاقات نادره اینکه سر عسکر بعد از دوانه کردن ممش پاشا بحال
اینکه میباید ممش پاشا بجزیره شلال للبی غالب ید و کوی نیکنامی از میدان
رباید دست اجل بر فقا لیش زده بتقریب امداد و متعاقب روان گشته
در عین گیر و دار که باز فدا لیج و تفنگ چشم مهر و پاه خیره و کرد و بخار عرصه
کارزار روی سپهر نیلی چیر را تیره ساخته بود طلوع را نیت سر عسکر نمودار

و سیاهی لشکرش از مجاذات آق در بند تر جهان مصدوقه یو بج اللیل
فی النهار کردید هر چند که وصول کوکبه سرعتر کرد رسیدن چنان فوج
بیحد و مرئی هنگام و بی خبری که نشور و شر با نیست موجب لیری و دمیته
تفرقه خاطر دلیران خلف اثر کرد و اما بعد لول نیکه

برنج راحت دان چو شد مطلب بنی رگ | اگر دگله تو تپای چشمم گرگ
انجباب این معنی را عین تدعاده غیبی با عانت آن داور جهان
پرو کرد که کید ران ظفر گشته بعد فستین بمسافت ربع فرسخ رسیده بود که
حکامات مردانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت قرین صفوف رو میوه
از پیش بر داشته بقلب سرعتر رسانیدند از مشاهدۀ این حال در احوال
عسکر سرعتر اضطراب و در سلاک قرارشان انقلاب راه یافته سر بر بال
اسب گریز گذاشتند سرعتر با کمال شوکت و شان در تحت وان می آمد
ناچار جنبیت برق رفتار سوار و عازم فرار گردید که دلیران سهلکین و بیان
عرصه کین متعاقب رسیده با ایشان در آ وختند چون حضرت ظل
الهی بعد از ورود به در بند فوجی را با دلیران ابدالی از جانبین گوه
به منتهای در بند با مأمور ساخته بودند که بعد از املاست شکست مسرعه
بر این طایفه بنده مأمورین نیز از دو جانب بخصم فگنی پرداختند و سر و سینه
آنها را حواله کاه تیغ و سنان ساختند و قریب ده هزار نفر از آن گروه کینه
شمنه و ستمه هزار تن زنده با بیهوشی تقدیر گردید و سرعتر را در اثنای
نهر تمیت الله یار نام کرایلی از مرکب هستی افکنده سرش را بر بستر انسان

منظور معنی سرداری ساختن جمیع اردوی مش پاشا و احوال اقبال تو بخانه و خزانه
 عسکر که بیشتر تصرف لشکر نصرت اندر آمده و چون اغیار سلطان بر کردن سرداران لایق
 بنو سردار عسکر متعین و چون بموجب عهد الکدیم افندی قاضی عسکر عثمانی که از گرفتاری این
 آنحضر که بود با تخت و آن وان ساختند که او را برده در مملکت و مدنفون سازند و از اینجا
 باز لقا ایتمه که مستقر موبک عز و شان بود و منظر و کامران عطف عنان کرده بابا خان چاشلو
 سیکلایگی ارستان ابا جمیع تعیین فرمودند که در حوالی سمرقانی ایصال و کلاک استبه از وجهه
 و حله و نجف اشرف و کر بلائی معلی را بحیطه ضبط در آورده راه دخیست فرا
 از آن طرف آب بر قلعه گیان بغداد مسدود ساخته منتظر ورود موبک
 والا باشد چون اساس خصم قوی برانگخته و ساحت ملک از دشمن چیره دست
 پر داخته شد به تنبیه تیمور پاشا که در میان رومیه بود فوراً جوهر جلالت مشهور
 بود جازم و با فوجی از بهادران چمریده و ستمای بجانب آذربایجان عازم
 گشتند بعد از ورود در ایات جهانکشایانه از ساد و جلال غمگینی خبر رسید که
 تیمور پاشا بمحرو و وصول خیر شکست فولاد پاشا که در کنار دیال بوقوع پیوست
 تبریز را خالی کرده به دیار وان روان گشته لطف علی بیگ تائب تبریز که در آن
 آوان در تسلیم مراغه توقف داشت ارد تبریز و قلعه را تصرف کرده چون
 اینجبر صورت تحقیق یافت عنان غمیش بجانب تمارش که قتلگاه اردوی
 بهایون بود انعطاف داده از راه لیالان او خرماتو گشتند و در آن مکان
 خیر اقتدار محمد خان بلورچ بتوان معرض سده والا کردید مفصل این
 جمل آنکه بخوبی که سبق ذکر یافت بعد از آنکه محمد از منزل جانید بر گشته

بعزم فساد ریاست استبداد برافراشت در اقل و بلا نشای خبر اراجیف کرد
 بقاسم بیگ که در قلعه دز فول بود بمقتضای سرشت زشت دروغنمایی
 مکر آمیز نوشت قاسم بیگ از ناصیه حال مکاتیب خطوط او استنباط آتاز فضا
 کرده از دز فول عازم شوشت گشت شوشتریان با شاره محمد اورا تمکین نکردند
 قاسم بیگ روانه بهبهان گشته بعد از خپد روز محمد بر سر آورفته و اورا با اتباع
 بدست آورده محبوس کرد و ابوالفتح خان حاکم سابق شوشت خویش محمد علی
 خان قوللر آقاسی را بکومت شوشت فرستاده امالی آنجا مقدم اورا مغتم
 شمرده مجاب آسا کلاه نشا طبر هوا انداختند غافل ز اینکه آسمان عنقریب
 این هوا را از سر ایشان بیرون خواهد آورد و بپاداشلین خیال خام آتش
 طرفه پخته در کاسه ایشان خواهد کرد اعراب و مشایخ حوزره نیز با او سر
 موافقت پیش آورده دست متالعت دادند و او حوزره را بسید الرضا
 برادر سید علی خان و کوه کیلوی را به شیخ فارس آل کثیر تفویض نموده آهنگ
 شیراز کرد و در یک فرسخی شیراز احمد سلطان با جمعی از قشون خراسانی
 و غیره که عددش بلیه هزار نفر میرسد بموافقه برآمده و مغلوب گشته قلعه
 تحصن جست و بعد از سیزده روز که در قلعه مزبور محصور بود بعد از فقدان
 آب و ذخیره عاجز شده طالبان نجات گشت محمد قبول کرده احمد سلطان
 بالضرورة با اتباع از قلعه برآمده و دیگر اورا بار قاتاراج و در محبس
 ناکامی پهلونشین قاسم بیگ ساخت امالی و اعراب بنادر نیز جمیعاً
 با او موافقت و زبیده و شیخ احمد مدنی و شیخ جبار که از رؤسای آن قوم

بودند دم از یکدیگری و وفاق او زنده رفته رفته رایت اقتدارش را تفاع
یافت عدد لشکر پاشا به ده هزار رسید بعد از وصول اخبار مزبور چون
محاصره قلعه بغداد محتاج به جمعیت زیاد نبود لهذا محمد حسین خان بیگلربیگی
استرآباد را بسردار می خوزستان و بنیه مفسدین اعراب تمکین سپید علی خان
والی حوزیه مأمور و بافتشون استرآباد و خمیره از راه جستان و بادراتی روانه و
اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین را با یالت کوه کیلویه سرافراز و میر یک از ولایات
فارس حاکم جداگانه از رؤسای خراسان تعیین و دوازده هزار نفر از عساکر فریدی
اشراف را فقط حکام مزبوره روانه فارس ساختند و حکم دالانافذ شد که
طهاسب قلی خان جلایر که صاحب اختیار عراق بود از امت اصغیان و
اسمعیل خان خزیمه از جانب کوه کیلویه با حکام و جنود انجم احتشام در
دشتستان جمعیت و یکدیگر ملحق شده بدفع فتنه پردازند و رایات
جهان کشا از منزل خرماتو عازم سمرقند می گشته شرف اندوز زیارت
آن مکان فیض بنیان شدند و از اینجا عریفیه بابا خان بنظر حجاب بارگاه
سپهر حجاب رسید که بعد از عبور از دجله یک شب در حوالی کهنه بغداد با انتظار
اینکه شاید عساکر و میر از قلعه عزم مقابله نمایند مکت کرده چون قلعه گیان
را از محاربه سابق که در آن مکان واقع شده بود سکنه خود پر و از خوف
چنان هوش ربای دماغ شده بود که اگر عساکر لشکر در سراچه آن بوم
و برآب کینه جوی حلقه بر در میزد نفوس کشیدند جواب باز نمیدادند لهذا
روند دیگر که ترک تیغ بند صبح صبح که حله زنگار مهر انور در بزرگد بابا خان بجای

مقصود وان گشته امانلى حله و اماكن مقدسه تمامى باج گذاراه انقياد شدند
 موكب جهان كشاي از سرين اى عازم بغداد و در ششم جمادى الاخرى سنكر
 قديم مقرر كرده و فريزى بنيا و گشته سادات جلال با يك دستى فراشان
 موكب قبال از شري سر بريا افزاخته اطراف و جوانب آن منزل محل قرار
 و مقام استقرار عساكر طفر شعاع است احمد پاشا بعد از سه روز معتمدى را از
 راه اعتذار بدبار فلک مدار فرستاده اظهار عجز و نجالت از دولت عثمانيه
 در باب استقرار حد و سنوقريم و رد ولايات ادعاى كفالت ابرار فرمان
 و كالت نموده بعد از تكرار معاهده كه چن در و زرين محمد و ملتس نريان نياز معروض
 خدمت خديو عاجز نواز ميكرديد مكارم خسرانه پذيرايى اين سئول تنباى
 او در پيشگاه راى انور قزين قبول گشته احمد پاشا فرامين موشع بخط
 شريف بقانون عثمانى پاشايان كنج و شيردان و ايران و قفليس
 در باب تخليه قلاع نوشته بامعتمدان خود همراهى گماشتگان اين دولت
 روانه كرد اگر چه در باب برآمدن از قلعه كه منافى قانون دولت عثمانى بود
 معذرت خواست اما پيش كشهاى لايق گذرانيد و گرفتاران اين طرف
 را كه در جنگ جهان از لشكر شاهى و در جنگ عثمان پاشا در كنار شرط بصر
 روميه درآمده بود موجب عجله افندى قاضى بغداد روانه ساخته لوازم محبت
 تبقديم رسانيد از نيروى نيز تمامى روسا و سر كردگان او جاق طبقات
 روميه كه در حيارت عثمان پاشا و آق در بند گرفتار گشته دليان طفر بچيند
 شده بودند مخلص و مخلص گشتند اگر چه در سنواول منظور نظر آن بود

کہ بعد از فتح بغداد و توفیق زیارت نجف اشرف و کربلا می علی در یابند آن
سعادت میسر نہ گشته بود در نیوقت کہ این امر فیصل یافت بلا فاصله
عازم زیارت کاظمین علیہما السلام و از اینجا از راه حلہ یاد رک طواف مشہدین
شریفین عازم گشتہ عطف عنان فرمودند

در بیان توجہ موکب الالباجانب فارس لعزم دفع محمد بلوچ
و شکست محمد و قایل آن آواہن

رایات جہانگشاہ و زپا توہم رجب در عین اشتداد و زمستان از نظام قلعه
بغداد کو حیدہ تو بخانہ را از راه خرم آباد فیلی روانہ اصفہان ساختند چون
ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر بنحویکہ ایمانی بان شد نیل روسیانی بر
جبین خط اطلالان بر صفحہ دنیا و دین کشیدہ از جانب محمد قلعه شوشتر را
ضبط کردہ مشایخ حوزہ نیز را ادہدستان و نفاق اندیشین آستان
گشتند و طائفہ کعب بنی تمیم ہم حوالی دز فول با غارت و افشار شرارت کرد
بودند و کار سردار حوزہ نیز معلوم نبود کہ بجا منجر شدہ اند از راه باغبانی
نوامی گیتی کشامی اہتر از یافتہ بعد از ورود بقلعہ سیات بنہ و آغوق را
روانہ دز فول جمعی را بر شوشتر لغین نمودہ خود با فوجی از راہ بیابان بجانب
حوزہ شتابان گشتہ روز دیگر طرف صبح وارد حوزہ گشتند محمد حسین خان
سردار کہ تا آن روز گوشہ کلاہ جلاوت بر شکستہ در میان قلعه بست
با عراب مطیع ترک تازی میکرد و بتنبیہ فارس آل کشیر کہ در تملعہ خود تخلص و

و در مقام مخالفت ممکن نیست مأمور ساخته و ستر روز نیز در آن مکان بنظم
 مهات پیرداخته عطف عنان بجانب شوشتر فرمودند و در عرض راه
 خبر رسید که ایالی شوشتر از آواره و وصول توجیه مملکت بهایون بشمشند
 حیرت افتاده جز اطاعت چاره ندیده اند پس خدیو ارجمند وارد آن قلع
 سپهر پیوندگشته و روز دیگر که سلطان سیارگان در خلوت سرای
 افق بلباس سرخ شفق جلوه آراگشته بصندلی فیروزه و نام فلک قرار
 گزنت فرمان تهران قمر قتل ابوالفتح خان و تاراج شهر صادر گشته بعد از
 غارت شوشتر و قتل آن بد اختر حاکمی از روسای خراسان با کولایت
 تعین چون طایفه بختیاری بنحویکه ایالی بآن شده در کوهستان است
 خود سری برداشته بودند بابا خان بیگلربیگی قبیل را با حکام اردلان بهمد
 و کرمانشاهان بیست و چهار هزار نفر ملازم و ایلجاری تبیینه آن طایفه
 مأمور ساخته از راه ده دشت که دارالملک کوه کیلویه است متوجه شیراز
 گشتند و آغزوق را در راه مرز گذاشته مقرر داشتند که منزل منزل
 متعاقب کب منصور وانه شود در یک منزلی بهیمن خبر رسید که طما سب
 قلی خان از صفهان و اسمعیل خان خنیزه بیگلربیگی کوه کیلویه از مقرر حکومت
 حرکت کرده اند که یکدیگر ملحق شده بدفع محمد میردازند و محمد نیز با جمعی
 خود از شیراز بهدافع ایشان می آید لهذا به تعجیل از بهیمن گذشته وارد
 خیرآباد و امر والا با حضار خوانین جلوس و پناه ایشان اصدار یافته مأمورین
 نیز در محل موسوم بدو کینه ان بیاردوی ظفر نشان پیوستند و در آنجا

معلوم شد که محمد آمده در در بند شولستان توقف جمعی را مقدمه پیش
خوش ساختن پیش فرستاده و اولان این طرفت بالیشان دچار و باز بان
نیزه و سنان بر عضوی از اعضای ایشان شرح در جدائی را تکرار کرده
جمعه از فراریان نیز عنانی کرده خبر ورود جنود مسعود را بدربند سامعه محمد
رسانیدند محمد چون از توجیه موکب قدس خبر داشت و سوای دلیل آن نصرت
کیش دشمنی مانند کفران نعمت فی نعمت خویش داشت آن فوج بدارا
طلیعه سپاه سردار تصور کرده با شش کام در بند و عدت خود مغرور گشته
اطراف کوه را با تفنگچیان پیاده و جمعیت از حد زیاده فرود گرفت راه
عبور بر لشکر منصور بست آنشب خدیو فیروزمند در نیم فتنی در بند توقف
و صبحگاهان بعزم دفع بلا اعلامی لوای جهانگشا کرده با خنجر کدازان موج
صولت و نیزه داران سماک سطوت در مجازات در بند رایت سعادت
افراختند و نخست جزایر چیان بهرام کین و تفنگچیان صلابت قیدن را از
جانب شرقی و غربی کوه پیورش با مورساختند فرمان بران بموجب امر
والا از دو طرف کوه نایره کین افروخته مانند شعله آتش که میل بر گز کند
آهنگ صعود کرده هر چند تفنگچیان محمد از فرار کوه فرار آتشین از غمام
تفنگ فرور میخندد لیه آن از اقطار شباری و شحات سیاح کوهستانی
تصور کرده بدستی قدم بر برگذاشتند و پای استعلا بر آن قله بلند
که سر بر سپهر میزد دست استیلا یافتند و یک ساعت کامل از جانبین
نوازش شور و شین اشتعال داشت تا اینکه محمد بعزم نظاره پشت کفر نصرت

ببالای کوه برآمده همین که جقیقه زمر زنگار سیمایون مشهور نظر افغانی خصال
گشت دیده اقبال را کو و چراغ زندگی را بی نور دیده دانست که توسن
بختش پی و مرحله عمرش طی شده این المفرکویان شبیدیز کر نیر البهمین تیز
انگیز داده دلاورانی که مانند شنه بخون او تشنه بودند بکام والا فوجی از راه
فهمیان و جمعی از راه تنگ کرات تعاقبش پرداخته تاده منگین شهب
دلاور بر اعران و دزدان و ستم گشتن و افکندن سپاه آن روسیاه
دست از قبضه تیغ و سنان باز نه کشیدند چون محمد از بیار برادر رفت بود
هنگام شام صرف رام بمقر و مقام کرده سه هزار نفر متجاوز از تفنگچیان محمد که
فرصت وار نیافته در فراز کوه بکام اضطرار جنگ گریز میکردند تمامی دستگیر
دلاوران و از کوه هستی بطوره نیکی روان گشتند و جمیع اسباب مایه فرست
آن فتنه جو و لشکرش بمعرض کسب درآمدند و از همان مکان طماسب
قلی خان سردار را با فوجی تعاقب او را مورد ساختند اما او از راه حیل دوری
با چند تن از اعران خود را بکوه کشیده شب بهر جا بجلال جاده از راه
باشط ممتنی سب تا زوار دشوار شده زنان خود را برداشته از راه
بهرم عازم لاگشته سردار نیز روز بعد از دشوار و چون محمد سابقا حال
انقال خود را با جباخانه و آذوقه وافر در قلعه شیراز گشته جمعی از افغان
و بلوچ را بجا فطرت کما گماشته بودند خطین زیاب استیمن درآمده قلعه
سلیم و قاسم بیگ احمد سلطان را که بان امر نامقید و مقید داشتند عرض
ساخته بلامت سلطان که بستاند سردار یک و زبانتظار جمعیت سپاه بکشت

وباز بنیاقبا و بایک تازان کزین توسن عزم رازین کرده روانه شد لیکن
محمدعباد زور و دجوالی لاریجی خان بلوچ را برسم استمالت نزد امالی آنجا
فرستاده که کوئال قلعہ بھی را بار فقار او گرفته محبوب کس محمد را به پیام
تیر و تفنگ از اعانت قلعہ گیان مایوس نمود محمد ناچار بجانب کرمشیر تافت
مقارن آن سردار که تا خطه لار ضبط زمام ایلیا نکرده بود وارد شده گرفتار آن
را روانه دارالبوار ساخت و ریات نصرت طراز بعد از شکست محمد منزل
بنزل عازم شیراز و در بیست و ششم شعبان وارد شهر و در وی هایلون نیز
که از راه مهر در جدا گشته بود در بیست و نهم ماه صیام بموک و والا پیوسته خبر فرار
محمد سمیت کرمشیر بعضی خدیو کردون سر بر رسیده امر هایلون بفرز قاضی قزوین
شد که طما سب خان سردار عساکر نصرت شعار را در فساد و جرم گناه گشته
خود بچاپاری عازم درگاه جهان پناه شود سردار نیز در بیست و نهم ماه وارد
و با او امر علیّه و سفارشات بهتیار شد و یافته مامور شد که باستعداد کامل
رفته از وی انتهاز فرصت به بنبدیه محمد و دفع شیخ احمد مدنی و باقی سرکشان
اعراب کرمشیر و بیع قلاع ایشان پردازد و نیز در شیراز عنایت از جانب
سردار جوهره رسید مشعر بر آنیکه سرکشان و مشایخ اعیان که در قلعہ
کعبی سکنی داشتند با فارس آل کثیر طالب امان و متحد خدمت گشته اند مقرر
که مشایخ مذکور را با اولاد فارس کوچانیده از راه خرم آباد روانه استرآباد
ساخته خود با عساکر منصوره از راه شوشتان وارد اصفهان شود و در آن
آوان شاهزاده رضاقلی میرزا که بروفق فرمان از خراسانی مامور بحضور

شده بود و در شیراز و قفقیز سیاط گردون قنطاری قدس سرفراز گشت

در بیان وقایع سال فرخنده فال اودئیل ع

در چهاردهم شوال در بهنگامی که خطه دگلشای شیراز مقرر موبک ظفر طراز بود
خسرو فلک اورنگ یعنی مهر مینو چهره ایوان حمل خرامید و بر تخت چم سپهر برآمد
که کوبه سلطان بهار لغرم جهانگیر نی بهضت نمود طفل عینی از مشیمه گلبن قدم
بعصره ظهور گداشته در مهدستان از لیستان دایه ابرمهای شیر
نوشین نوشید و برید صبا نرگس شهلا را ازین مرزده چشم روشنی گفت
فساد پیشه کان دی که رخند کر باغ بودند بکم قهرمان قضا از بند هستی قلع
گشتند و خاقان گیتی ستان قوای بیعی لغرم داخستان لاله و شقایق گیران
سبک خیز صبا و شمال را جولان داده و قلعه شماخی قلل شاخه را که آرامگاه
جنود طافل شباط بود هجوم جنود خردا و مسخر ساخت و لشکر بهمن از عرصه
ملک چین برانداخت جشن نوروزی ترتیب یافته هر یک از سران سپاه
امیران لشکر بخلالع زرتاری آراسته سپیکر و از شعشعه لباس و خفتان
باز رفعت پوش آفتاب بهدوشن همسر شدند چون از جانب احمدباشای
والی بغداد که یو عده دو ماه برای آوردن وثیقه صلح از دولت عثمانی
استمال کرده بودند خبر صحیح و جواب صریح نیامد و بوضوح پیوست که
اولیای آن دولت بسبب اخبار انقلاب فارس در امضای امر صلح و
استقرار دستور بدفع الوقت میگذرانند و اندک قبض و بسط مهمان خورستان

و بنا در فارس کرمان بطهما سب قلی خان سردار موکول و تمام مهم محمد و شیخ
 احمد را با و محول و میرزا محمد تقی شیرازی را که آن زمان باستیفای فارس
 سرورازی داشت بنیابت آن ولایت سر بلندی داده و محاط از انتظام
 امور آن سمت جمع کرده در چهاردهم دقیقه بغیر از شرع ممالکی که در تصرف
 رومی و روسیه میبود رایات نصرت طراز از خطه شیراز بجانب صفهان
 اهتزاز یافت و در منزل آسپاس من محال نیز درخواست چار از خراسان کرد
 و خبر بخت اثر ولادت نوباوه بهارستان دولت و جلال شاه رخ میرزای
 خلف از جنبد شاهزاده رضا قلی میرزا را رسانید که یوم الاحد یازدهم محال
 مطابق ۱۲ شعبان بعد از انقضای شش ساعت و کسری از بطن مطهر مخدرة
 سرادق سلطنت فاطمه سلطان بیگم بنت خاقان شهید شاه سلطان
 حسین قدم بعرضه وجود گذارشته از وزیدن نسیم بخت شمیم این مژده روح
 پرور گهای رنگارنگ نشاط و شگوفهای شکفته در حدائق دلها شکفته
 گشت و مولف این تاریخ در حین وصول این نوید دلپذیر در حضور اقدس
 مستقبل حال فرخنده مال آن غصن برومند حدیقه اقبال القرآن مجید
 انفال نموده این آیه امده و کذا ایلک ملکنا لیموت فی الارض
 و لنعمله من تاویل الاحادیث و الله غالب علی امره و لکن
 اکثر الناس لا یعلمون و حسب الامر بما یون بضبط آیه مبارکه
 ما یؤشده و از منزل فربور در کمان بخت و سرور نهضت کرده در بیت و پنجم
 ذی القعدة اصفهان را متفرک به جهان کشا خسته و بالی اصفهان

بکری و مگله نشاط پر و اختند میدان نقش جهان درسته بازار آن خطر از نشان
 را از دروازه خواب حوالی طویچی بچارغان و آذین بندی بساط گل و ذری
 کشیدند و اهل نغمه دار باب طرب فوج فوج در هر جا مشغول را مشکری
 و رونق شکن بازار زهره و مشتری گردیدند و در همان اوان عبد الکریم
 افندی قاضی عسکر و دم که در محاربه عثمان پاشای سرعسکر دستگیر و نعلش
 پاشای مزبور مصحوب او ارسال شده بود از جانب زیراعظم دولت عثمانی
 با نامه اخلاص آمیز بر رسم سفارت بدرگاه جهان پناه آمده در صفهان توقف
 داشت رخصت بقبیل بساط مقدس یافته چون مضمون نامه وزیر مشعر
 برین بود که عبد الله پاشای کویر او علی از دربار قیصری بسرداری مأمور و
 به صلح و جنگ مآذون و در دیار بکر توقف دارد معتمدی نیز ازین طرف نزد
 پاشای مزبور رفته اموری را که مقرون به مصلحت و ولتین باشد طی نماید
 هر چند که بر ضمیر الهام پذیر و الا لایع بود که غرض و لیای دولت عثمانی تاخیر
 و دفع الوقت است که شاید رای جهانگشای ازین قصد منحرف ساخته
 بهمانه اظهار دوستی شکسته کار خود را درست نمایند اما چون اینجا
 میخواست که ابواب این مطلب بمقتلح کار سازی مفتوح شده بدون تضییع
 نفوس و تنهک مآذینا بحصول پیوند برای اتمام محبت احدی را با تلقای
 افندی از راه بغداد نزد عیال پاشا روانه و پیغام دادند که مقصود ما ولایات
 آن طرف ارس است اگر تصرف و آذین بها و الامتیا و مهمان پذیر باشند
 که ما خود انشاء الله تعالی بملاقات ایشان رسیده بنمای کار را میگذاریم و

و چون قبل ازین که اعیان دولت روسیه گیلانات را بموجب اشارت این
طرف خالی کرد و سپرده در باب تخلیه باد کوبه و در بند تا استرداد و قلعه
ایروان استمهال کرده بودند در صفاغمان کتاس معتبری از جانب پادشاه
والا جاده وس سفارت مأمور واد در بار علی مقرر شد که هر جا در موکت بهایون باشد

در بیان حرکت موکت بهایون از اصفهان بجانب
شیروان وصول خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و
محمد بلوچ و وقایع عرض را ۵۰

بعد از انتظام اموار صفاغمان در دوازدهم محرم سال ۱۲۸۰ لواء غزنی از راه تهران
بجانب مقصد افراشته در عرض اه خبر رسید که طلماسی بی خان سردار بعد از
خصمت از درگاه جهان پناه به غیر قلعه خنج و قلعه عوض که مساکن اعراب بند بود
بعد از انجام کار ایشان بمحاصره قلعه بلخ مشغول شده چون قلعه کشک
متعلق به شیخ احمد مدنی و مومی الیه اسلار رئیس مخالفان ذی بود و جمعیت
کامل از اعراب سیمعانی و افغان و در کرینی دشت محمد بلوچ که در آن آوان
در قلعه شبنی میبود از و رود سردار آگاه گشته بغیر استعانت از شیخ احمد
عازم کشک شده در کفر سخی آن با جمعیت خود که عدتش بیانصد می رسید
رایت قرار افراخت سردار ازین معنی خبردار گشته جمعی را بمحاصره قلعه بلخ
و گوشال آن طایفه یاعی تعیین نموده خود با فوجی بر سر محمد بلوچ ایلغار و جمعی

از ان عوان او را قتل گرفتار ساخته محمد با بعد و دست سواحل فرار کرد
و چون شیخ احمد از مبادی حال همیشه منشأ اختلال امور سواحل و بنادر
و مفاسد کلیه از وصاوری شد سردار تسبیح قلعه او عازم گشت و در اندک
روزی سیمر بر قلعه مشرف گشته شیخ احمد با تمامی قلعه گیان دستگیر
جمیع قلاع و مسکن آن جماعت که در بنادر می بود تبصره جنود مسعود در
در آمده سردار بفرمان والا قلعجاتی را که آشیانه فساد بود ویران و اهل قلعه
را که کوچانیده از راه کرمان روانه خراسان و احمد فرزند را با چند نفر از
روسای اشراریدر بار سپهر اقامت فرستاد که در روز و روز دیگر دوی
مسعود لذت سیاست چشیدند و سرگیری آنستی کشیدند اما محمد علی
فرار از حوالی قلعه کمشک که راه چاره را مسدود یافت بجانب سواحل تنگ
و در آنجا بکشتی نشسته بجزیره قلیس که مسکن اعراب هووله است گریخت شیخ
علاق دلدرا شد هووله که کوچ او در بندر مخمیلان گرفتار غازیان شده بود
محمد ابا رفقای او اسیر کنند تقدیر و دست آویز نجات گرفتاران خود
ساخته در ازای این خدمت نبوازش و احسان و حصول مطلب بهره مند
گشت و سردار محمد ابرو فوق فرمان مقید و روانه اسفهان ساختند چون
مکر حضرت ظل الهی از تقصیرات او اغماض عین فرمود و منظور نظر
عنایت و صاحب مملکت و ولایت ساخته بودند در اول و بلکه غنیمت
بغداد و او را بنیابت کوه کیلویه تعیین کرده روانه می ساختند در الاقایونان
او را یک یک شمرده فرمودند که اگر این دفعه مصدر خیانت و شورنجی

شوی چشمهای تو نمک گیر این ادباق خواهد شد افیروز انگشت قبول
 بر دیده نهاده مرخص شد و درین وقت که این فساد فاحش از ولایت
 پیوست بعد از ورود او با صفهان به اشاره همایون در هاجا که این
 وعده و وعید لعل آمده بود چشمهای او را عید ^{لعل} لعل از حدقه
 او بر آورده چون از حق احسان مولای خود چشم پوشیده بود جزای عمل
 را بچشم خود معاینه دید و بفاصله دو سه روز بکوری قدم براه عدم
 گذاشت و در سیزدهم ماه صفر موکب همایون از همدان حرکت و چون مقدر
 شده بود که عاشور خان پاپا کوکه در آن آوان حاکم رومی بود دست بهزار
 خانوار افشار رومی را کوچانیده در صاین قلعه که محل عبور موکب منصوب است
 حاضر نماید مشا را لیه بروفق فرمان عمل کرده لایات جهان کشا را از راه
 سنج و وار آن مکان و خانوارهای مذکور را تذکر دیده روانه خراسان
 ساختند و از اینجا عازم مراغه و مغان گشته چون محمدان احمد پاشای
 والی بغداد که با فریب قیصری برای تحلیه ولایات رفته بودند پاشایان حکم
 مخالفت ایشان را جواب داده در تبریز معطل ساخته بودند و در و در موکب
 و الامرا خه خوی افشان خجالت سعادت تقبیل عقبه خاقین مطاف
 و رخصت انظار یافتند و بیک تابشخان فرقلوسر داردار المزار با جمعی
 از جوانان و حکام مأمور به تبریز و حکام افشار و مقدم و مکر پریانیر مأمور بدین
 ساختند که هر یک با جمعیت خود در آن ناحیه توقف کرده منتظر تحقق خبر
 صلح و جنگ مترصد صد و امر مجید باشند و چون جمیع از طولانش که در حدود

استارادرجا ہای سخت و بیشہ ہای پردرخت مسکن دشمنان راہ زبونی سخت
 در او امخاقان فیروزہ تخت کونہ رخ الفت بطور میرسانید ندلسند احکا
 استاراداردبیل و گیلانات با جمعیت آن نواحی و فوجی از جزایران
 جلوی ظفر پیشرو بہ تبدیلہ ایشان معین گشتہ آن کروہ را کہ در بغیو لہا بے
 جنگل و کرویو ہای کوہہ تحصن و اختفا اختیار کردہ بودند بر وجہ بلوغ کوشال داد
 و در نوزدہم ربیع الاول خطہ اردبیل مقرر کو کہ بے جلیل کردید ۴

در بیان کیفیت تسخیر شیران و غارت قموق و تنبہ لکنیہ داغستان و فرار سرخای

بعد از ورود موکب جهان کشاہ اردبیل تا تار و چایار از جانب محمد اللہ
 پاشای سرعسکر وارد و عرفیہ رسانید مشعر بر اینکہ تا دو سال مطالبہ
 ولایات را موقوف داشتہ بعد از دو سال پیچی معتری بدر بار عثمانی فرستاد
 ولایات را طلب نمایند تا ولایای آن دولت در برابر قوال فسرہ گت
 بے نزاع و جنگ وضع منت کردہ ولایات را بسیارند و از خارج بود صوج
 پیوست کہ فرستادہ این طرف را تا رسیدن جواب جس نظر کردہ و سایر
 پاشایان ہم بخو کہ سبق ذکر یافت بفرامین قیصری اقبال کردہ فرستادگان
 احمد پاشا را راہ گفتگو دادند و بدستاری چاکتہ دستان سعی کنند بر ہم
 این گفتگو ہا در کنگرہ دماغ بلند سرعسکر و پاشایان دیگر جای گیر نیست و
 قلاع سخت بنیان قلوب ایشان هجوم جنود نصاب رخنہ پذیرد در حین تسخیر

بچون از جمله پاشایان مزبور که فرمان معنون بخط شریف با اسم ایشان
 موافق قانون دولت عثمانی اصدافیه بود سرخای خان لکزی بود که
 در آن آوان از دولت عثمانی ولایت شیروان و داغستان را در حوزة
 اقتدار داشت موسی خان حاکم استارا بموجب حکم بهایون آفرمان را
 مصحوب آوردم خود برای سرخای فرستاد و سرخای حامل فرمان را
 گشته جواب لا طایل که بر دمان حوصله اش افزون بود بموسی خان نوشت
 و آنجا رسید که بوده که ملک شیروان را بضرب شمشیر شیران لکزیه تسخیر کرده
 احمد بغدادی و غیره را چه جدا است که ازین مقول امور دم و در وادی
 اظهار این مطلب قدم زنند انداخته کوشمال آن زیاده منفرد را
 پیش نهاد ضمنی نور و فتح شیروان را بکلیه فتح الباب قلاع دیگر ساخته
 در بیست و پنجم ربیع الاولی ورود مومک بهایون بکنار رود کر واقع گشته
 سرخای از آوازه توجه آن دریای خوخنوار و لطافت جهان آشوب آن بحر
 ذوقار که رو بدیار شیروان کرده بود رخت لقلل جبال داغستان کشیده
 و در بیست و نهم ماه مزبور با پنج لوی جهاگشایر تود و صول بر ساحت مشعر
 شماخی انداخته محمد قلی خان سعد لو حاکم اردبیل با یالت آن مملکت بر بلند
 یافت و چون بعضی رسید که جمعی از لکزیه و اشتر در محل موسوم بیلغی که
 که در سه منزلی شماخی واقع و صعب مواضع است سلسله جمعیت را
 انعقاد داده در کمین فسادند فوجی از سپاه نصرت پناه را بتاخت ایشان
 تعیین نموده پانصد سرور زنده و اسیر بسیار می از ایشان بدست آمد تا آنجا

عفو خطا پوش شهر یاری با طلاق سیران فرمان داده بیکلریگی شیروان
 آنها را بدستوری خدیو فلک سرریصا حیان و اصل ساخت و چون بعد
 از گرفتاری محمد شیخ احمد و انجام امور فارس مرموک صادر شده بود که
 طهمااسب قلی خان سردار فارس با بعضی از خوانین بجا پاری وارد ربار
 سپهر قتل گردیدند و مشاء الیه در شمانی شرف آستان بوسی اندوختند
 و در خلال آن احوال خبر رسید که سرخای خان با فوجی کثیر از لکزیه در قباله
 جمعیت کرده لوای فساد اعتلا داده پس شهر یار کشور گیرنده و آغوش را با نشان
 مرتضی قلی میرزا در قلعه شمانی گذاشته چون قموک که در پانزده منزلی شمانی
 واقع و منتهای دغستان است در آن آوان مسکن و مقام سرخای
 گریزگاه آن مغرور خود را می بود بنا بر ای اینکه او را بچار موجه اضطراب اندازند
 تسخیر و تدمیر آن مکان را وجه بهمت ساختن روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی با
 توپخانه جلو و دوازده هزار نفر از بهادران زرم از ماجریده و سبای آهنگ
 قموک کرده طهمااسب قلی خان را مورد گشت که سر روز بعد از حرکت موکب فیروز
 یاد دوازده هزار نفر از لشکر نصرت اثر بغیرم تنبیه سرخای متوجه قبله و بعد از انجام
 آن امر مقید بجا و دست موکب الا و اذن مجتهد گشته از راه فارس و سیستان
 روان هرات گشته بدستور سابق سرداری قندهار و سپه داری آن ناحیه
 مخصوص خویش اند در یک منزلی قیرک من اعمال دغستان خبر رسید که
 سرخای در موضع دیوه باش که مابین قلعه و شمانی واقع است با سوار جنگ
 کرده شکست فاحش یافته روانه قموک است تفصیل بن اجمال آنکه سرخای

بعد از واقعه ششماخی جمعیت خود را از لکویه و غیره منعقد ساخته و اردو قبله در آنجا
بسیار لکویه جاریه و تدارک جمع و از علی پاشا و الی کینه و اسحق پاشا و الی قلیس اتحاد
نموده اسحق پاشا بنا بر مخالفت و الی زاد بای کر حبستان از اعانت پهلوتی کرده
اما علی پاشا و ولد خود را با مصطفی پاشا و تونز پاشا و فتح کرای سلطان تاتار
و هشت هزار نفر از رومیه و تاتار بمعانیت سرخای ارسال داشته بجهت
بیست هزار کس در معسکر سرخای فرستاده سردار نیز بر وفق امر هالیون
روز مقرر از ششماخی حرکت کرده سرخای پیش از وقت جمعی از تفنگچیان خود را
در مکان موسوم بدیوه یا تن که از یک سمت بکوه و از یک سمت بدشتی اتصال
دارد بسراهنه جنود منصور تعیین نموده پشت ایشان را بوجود فوجی دیگر استظهار
داده از این طرف پشت از آن سپاه سردار بجمعیت اول ایشان برخورد چون
میان جنگل بود از اینو بی خصم خیزد ششماخی تصور اینکه قرات غلام سرخای است
که بمقابل پیش آمده دلیل آن با ایشان بستن و آویر بر داخته ایشان را مغلوب
منهم ساخته نفوجی که در پشت آنکریه لوی قرار افراخته بودند در آوینند
لکویه را مطنون آنکه حضرت ظل اللهی است که باین جرأت بفرقت ایشان
رسیده عنان شکیبائی از دست داده روی بر تافتند و از نهیمیت آن گروه
قلب لشکر سرخای و پاشایان بهم برآمده سلک قرارشان از بهم گسیخت
و جمعی کثیر از ایشان عرضه تیغ سید ریح گشته و میته بسمت کینه و سرخای
بامعدودی بجانب غازی توق کرخت و تمامی اردو و سباب ایشان
اتخاذ و کسید لیران طغر ضعیف گشت و از آنجا غامریان قلعه خاچمز را که احدی

سرخای و مکان بس معمور بود و در غارت کرده و آتش زده توده خاکستر
 ساختند و دیو مهرافسر و بصلال نینجی جمع را به سراه قرار یان و ستاده سرخای
 چون از غریمت موکت هایلون بسیمت قنوق مطلع بوده بعد از شکست پیچ
 ضبط عنان قرار گرفته مرکب کریر را نیز ترک ساخته و همان شب راه میان
 کوه گذشته بود که دلیران هنگام صبح وارد آن مکان گشته جمعی از کزبیه و
 تاناریه که از راه وحشت طریق فرار را کرده بسیمت قنوق فتاده از شیب
 فراز آن راه دور و دراز به نا توانی قدم فرسای جیرانی بودند و چار لشکر منصوب
 گشته کردن سیصد تن بر نیز خم شمشیر حلقه کنند خصم افکن در آمد هنگامی که
 سلطان بلند اختر مهر از خاک سپهر آهنگ نزدل کرد موکت والا وارد آن مکان
 گشته بعد از خطه درنگ با فوجی از بهادران نیره گدار و جزایر حیان خونخوار
 بتعاقب سرخای گشته کوه سیکر دریا نور و را نیز رفتار و در عرض راه بسیاری
 از آن جماعت را که فتان و خیران طی مسافت میکردند قریب هلاک و اسار
 ساختند و تمامی ایلچی و اغنامی که در کوستانات سراه بودند صرف لشکریان
 در آمد القصد در عرض ده روز پانزده منزل صعب المسالك و کوستانات
 سخت را با توجانه طی کرده در اکثر منازل توب و آلات عارده بدوش
 پیادگان از قتل جان بجز ثقیل نقل و تحویل میشد و برین پنج وارد قریه خسرک
 یک منزلی متوقف گشته روز دیگر جواد با در فتارترین ستام بجانب قنوق آغاز
 جرایم کرده در عرض راه عریضه سرخای مشعر بر استمداعی حقوق و قصیر
 و در و آشورایان تاخیر حرکت موکت نصرت توامان رسید چون در

دار الضرب طبع هایلون نقد روی اند و در حرف او قابل سکه قبول نبود حکم والا
صادر شد که در صورتی در پناه عفو و بخشایش خواهی بود که چین ساسی پیشگاه
حضور نشوی والا راه این سیل بر آتشوب را بخار و خصل نیکونه حیل توانست
و به افسون و افسانه از دم این فوج از در مهابت افعی سنان نتوانست
اما سرخای با تمامی لکزیه و اخستان تجدید جمعیت نموده در کنار رودخانه
یک فرسخی قنوق سیه بسته و پل را که معبر منحصر در آن بود شکسته و پل
دفاع و جدال شد و آن رودخانه ایست از میان دره پس عمیق جاری
که آئینه موج روی آبش چهره نمای پشت ماهی است از تعمق قهرش
کار عتواصل نه نشینه در تباهی بعد از زمانی که شعله دار شلیک زنبورک و
تفنگ از طرفین هنگام جنگ را گرم کردند غنی خان حاکم ابدالی با طایفه مامورین
گشتند و سبجی بسیاری را بهی بار یکتر از مرزگان دیده مورسید کرده چون تو
بصر طرفه العین از رودخانه گشتند سرخای و لکزیه را از ملاحظه این حال
زمام قرار از کف رفته روی بر تافتند و کوه کینه طفره قرین متعاقب فوج افغان
آغاز عبور کرده تا رسید لشکریان گروه ایشان خود را بکوه رسانیده هر چند
که جمیع انبوه از ایشان خانه زین را خالی کرده رخت بدیار عدم کشیدند
لیکن سرخای که فرستاده بود با معدودی کوچ و کلفت خود را ستبای و
جریده از قنوق برداشته به دیار اوار و چرکس آواره شدند پس آن دریا
شکر پیور و شتر در خانه و سرد ساخت و فضائی قنوق موج زن و قنوق
و بیوت عالیله اساسا فلک گشته بکج کاوی پنج سخی و دیوان نیز از نو

هزار نهفته و سرسبز است که در درون پنهان است آشکار کرده و خزینة و دینیه و
 گنجینه سرخای و مالی آنجا را آنچه در ظاهر و باطن موجود بود در بسته بر طبق
 عرض گذاشت و خاص فولاد خان و لد عادل کرای خان شمشال که
 بزرگ داغستان بود در آن سرزمین شرف اندوز لقبیل عقبه سعادت
 قرین گشته منصب عال شمشال و خلایق فخره سر بلندی یافت و متعهد دست
 و مستدعی حقوق قصیر مالی آن سرزمین گردید چون جنود بهمن و دی پا
 بر کاب و وصول و در تنگنای جبال و طرق مانع عبور و تیرول بود و کار
 سرخای تیر قابل آن نبود که خود را معطل و سازند بعد از یک مهلت که
 مال آن وادی اندوخته و بنیاد اعدای بر انداخته شد جمعی از کزبیر را
 که در قید اسار گرفتار بودند و کور و امانات به شمشال بخشیده و رقم غنای جریه
 آن نام اهل تموق کشیده صرف زمام کردند و بعد از ورود و بمنزل آختی
 پاره داغستان معلوم شد که لکزیه آنجا سطرخان پیش آورده و بدین
 سمور که معبر کوکبه منصور است شکسته قلعه کوه را استفاق کرده اند و کوب
 و الا آن روز در آن سمت و زد و آمده گنج کردن چوب و اسباب پل فرمان
 داده تا وقت غروب پی در کمال استواری بر آن بسته افواج منصوبه را
 فوج فوج مأمور عبور ساختند هنگامیکه هرگزین لوا از رود نیل فلک گذشت
 رایات جهان کشایز با سپاه انجم کوکبه عبور و در دامنه کوه نزول نموده روز
 دیگر هنگام صبح که آفتاب جهان آرا از پشت کوه افق تیغ بر کشید بعزم تسخیر
 استفاق آن کوه و صعود در جات آن کوه فلک شکوه بر فراز کوه هرگزین قرار

گرفته جمعی را هم از دامن کوه بموضع که زنان نسوان آن طایفه تحقیر داشتند
روانه ساختند آن جماعت را پای تحتالرجا بدر زفته آغاز کردند آنجا
با جمعی از دلاوران بتعاقب فرار یان پرداخته و آن روز از یام تا شام طی است
و بلند آن وادی هولناک کرده بسیاری از آن طایفه را از شعاب جبال افک
هلاک افکند جمعی کثیرا میسر کردند کزیه اطفال شیر خواره و پنج شش ساله
را از قوط دهنشت در میان دریا و آبها انداخته نیم جانی برای خود مفتخر شده
خولیش را بقله قاف بجات کشیدند زبانی که خسر و شکست سوار خورشید ازین قلعه
بلند رخت بس منزل غریب کشید خود کشور گیر بعزم آسایش از باره کوه مسیر
بزرگ کرده منزل کرد و چون بسبب کوهستانات آمدن اردوی همایون از
آن راه لغت داشت امر و الا بعد در پیوست که بنه و آغز و ق از راه شکیلی
و شاه داغی البرز روانه قبله شود و روز دیگر آنجا باز راه چاهر متوجه قبله
گشتند و آن راهی بود غیر مسلول که سرخای بعضی مواضع کمر کوه را از سنگ خشک
و صابرو بر آورده احداث راهی کرده که پیاده یک یک در کمال دهنشت
خطر از آن میگذاشت و سه فرسخ ارتفاع و چهار فرسخ مسافت آن راه است
آنجناب با ملزمان رکاب تمام آن کوه را پیاده طی کرده هم دستی ناخن بهمت که
از رشته سردرگم آن راه پر پیچ و خم گشوده در شانزدهم جمادی الاول محل
موسوم بقونقا شین من اعمال قبله را بحراب نقش و تم قبله گاه احمسند
و بعد از سه روز بقیه لشکر فیروز که از شاه داغی می آمده اردوی بزرگ گنبد
و آغز و ق که در شماخی می بود ملحق و بروفق فرمان بکوب فیروز می فرمان

پیوستند و چون طلبا سبب لیجان که بسرداری آمدند با اختصاص داشت بکعبه
 از شکست سرخای بنحو مقرر از شامی عازم هرات شده بود دغنی خان حاکم
 ابدالی را نیز با فوجی از ابدالی روانه ساختند که در حوالی نورد در هرات بطول
 قتل خان ملحق شود و در منزل مزبور عرضیه از طموش میرزای ولد نظر علی خان
 والی سابق و علی میرزای برادرزاده او بقوایم سرگردون مسیر رسید مشعر
 بر اینکه در جغنی که سرخای بسبب جنگ قبل از پاشایان کبک و قلعیس استعانت
 کرده بود و سق پاشای والی قلعیس با جمعی از عسکر عثمانی حرکت کرده با مدد سرخا
 می آمده والی زاد های مزبور با فوجی از کریمیت و در عرض راه کاخ
 بر سر ایشان در نخته پانصد نفر از و میته تسیل و اسیر و سلک جمعیت انجماعت
 تفرقه پذیر گشته پاشا فرصت خود سازی نیافته قلعیه قلعیس مندرار می نماید
 والی زادگان در اندای این خدمت بخلاص مهر شعلع والواع نواز شش و
 اصطناع بهره مندی یافتند بعد از هفت روز از قبله بعزم تسخیر گنج لوی
 عزیمت انداختند

در بیان حرکت موکب الاز شیروان بصورت لقمه گنج

چون از انتظام امور شیروان و تنبیه لکزنیه داغستان فراغ حاصل شد
 در بیست و چهارم جمادی الاولی اعلام طفره قوام بصوب قلعه گنج بهرجم
 کشور کشانی گشوده با مردالادر محاذات ارس جسر متین ترتیب یافت
 کو که در غر توکلین با افول ج طفره قرین عبور در روز چهارشنبه ششم جمادی الاخری

از سمت کلیسا کنی کچم قباب بارگاه خروجاه بندر ده مهر ماه افراتشته
 علی پاشا که در آن آوان از دولت عثمانی بایالت گنجه منصوب و با فتح کرای
 سلطان تاتار جمعی از رومیه و تاتاریه بیافطت قلعه مامور بود شهر را خالی
 نموده بنابر تخریص متعلقه داری گذاشت خدیو سکندر مقام کمیت سپهر
 توان مجرّه لکام را بجانب قلعه سبک خرام ساخته مکان سیدیه اطراف قلعه
 را بدیده دید دیده روز دیگر از جانب جنوب از میان میدان شهر حرکت
 پای حصار تخمیناً صد و بیست گز فاصله بود طرح سیدیه بندی ریخت
 جزایر حیان خون آشام را دسته بدسته بر سر سیر تعیین از طرف دیگر
 مورچلهها معین و مقرر گشته هر فوج بسمتی و هر سر گروه بکافی اختصاص
 یافت جمعی از جزایر حیان قادر انداز منارهای مسجد خارج قلعه که تشریف قلعه
 و در تیرس آن حصن متین واقع بود حواله گاه ساخته در سر منارها آتشی از
 کمانداری نموده نخست توپچیان و مینه منارهای فرور را هدف گلوله
 آتشبار و به آتش شتی مهارت در عرض ستر و زباج زمین هموار کردند
 پس توپچیان این طرف منارهای میان قلعه را که رومینه سرکوب سیدیه الان
 ساخته بودند نشانه توپهای صاعقه بار و در اندک روزی رایت سرفرازی
 آنها را نگون ساخته برات حیات بالانشینان آن نرم خاری را حواله القاصص
 ارواح کردند و آن توارهای آتشین را که در جویبار خونخواری سرز بفلک شیده
 بود از جوش صاعقه باری تسکین دادند بعد از آن حوالیهایی بلند سپهر پیچید
 که نازل منزله نازل سادی بود در خارج شهر از چوبهای قوی تر تنبیه داده

شبها بیای قلعه کشیده سرکوب قلعه گیان می ساختند اما همینکه آن
 قلعه بای چوبین قامت استعلام عالم نگذرد از بروج قلعه اس سر بلند
 آنها را بصدقه توب گران سنگ از پای در آورده چنان بیات عظیم را نمونه
 عظم میگردید پس مخفیتهای گردون توان مرتب گشته از دمان منجیق و همپا
 بیات و امطن تا علیکجه حجاز را بفر قلعه گیان وارت میشد و فغان پذیران
 کوه کن پیشه بیرون خبر و سید کوشیده از طرفین بکندن لقب از فراد دستی
 میدادند و دوسه دفعه از جانب سید اراک لقب بیای حصار رسیده آتش
 زنده و خاک بنیاد حصار جمعی از مستحقان بیاد و فدا رفت و یکدهم مفت
 لقب بنقبهای مختلف بنا گذارشته نقابان رومیه بنها تخته کی پی برده
 باطل نمودند اما آتش شلق دیگر که سه هزار پانصد من بار و دیکار زفته
 بود غافل شده حوالی فج که مستحقان ثابت و ستیاری و از این قلعه
 بلند با فروختن مشعل نور صیای صبح کرم کار بودند و لاجرم والایک لقب آتش
 داده از اطراف قلعه و لوله و پورش و بر کاخ فیروزگون فلک زلزله و شورش
 در افکنده قلعه گیان را تصور اینکه جان یک لقب بود که نایره شرار شش
 تسکین پذیرفت از خوف یورش بر بروج و حصار از دحام و هجوم عام
 کرده چنانکه از آن قلع استوار مقام استقرار مردان کار گردید و شراف
 از آن آتش جاسوز بنقبهای دیگر در گرفته از اینجا دود در نهاد قلعه افتاده
 اختراصات هفتصد تن از حارسان بروج با کوب عمر و له علی پاشای
 والی کچه احتراق یافت از آن طرف نیز رومیه دود و لقب بیای سید

آورده یکی را سید داران مطلع شده باطل کردند لقب دیگر عقد دل اشکاف
از آتش درون خانمان سفیدستی سی چهل تن از جزایریان سید دار
کردید و چند دفعه لقبهای طرفین بیگدیز سیده در همان تنگنای نقب با کارد
و خنجر و طپا پنجه دست بگریبان شدند و یک دفعه تیر شگام عمر در وقتیکه
مستحقان در پشت سینه مشغول حراست بودند و میوه با خمپاره های دستی
و تیغهای آخته غفله از قلبیرون دویده و خمپاره بار آتش داده بجانب
سید داران انداخته با تیر و سنگ تیغ و تفنگ هجوم آورده اهل سیده را
تا منتهای میدان دوانیدند ازین طرف سپه داران اگر ادو دلیلان جلالت
بنیاد با تیغهای کشیده برو میوه درآ و خنجر جمع را در خاک و خون کشید
تیمار از سر سینه دور کردند چون شهر یارتان بخش کشور گیر هر روز بر سر سینه
پای توجه رنج کرده بکار هر یک از کار گزاران و فرمان پذیران می پرداختند
اهل قلعه این معنی ریاخته در آنوقت بجای نایره توپ و تفنگ مشتعل میشدند
که اگر حرم خدیو اولوا العزم دستی از دور بر شعله آن اخگر ریشور و شرمیده است
خیزمین عمر بسیاری از راه روان طریق جان سپاری بان آتش جالسور در
میکرفت و دو دفعه چنان اتفاق افتاده که در وقتی که سرور گردون فراز
به پشت سینه وی توجیه آورده بهمدستی اقبال پایدار سر رشته کار بدست
کار بیجان هوشیار میدادند گلوله توپ سرخصه را پراکنده مغر و خون آن شخص
بر سر و صورت و لباس آن جناب پاشید که در هاجها بخند میجامه کردند و یک دفعه
تیر در سجده بیرون قلعه که آنجناب از سر سینه عروزی با آنجای آمده است

میکردند گلوله چواره از قلعه میان مسجد افتاده یک نفر از علما مان را از پا
 در آورد و بهین هیچ مدتی نیز آن جنگ الهاب داشت و از هیچ طرف تقصیری
 در زد و خورد نمی شد و اکثری از رومیان هلاک شدند و بجز گلوله توپ تفنگ و
 چواره اساس مستی فرو ریخت از آن جمله قوچلی پاشا حاکم بر کشاط بود
 که در سحر حصار بضر بگلوله توپ از پای درآمد و دیگر ولد علی پاشا بود که پیش
 لقب سوخته پدیر را کباب کرد و از محیط نیز علی خان بیگ توچی باشی که در سر
 سینه میبود بگلوله چواره قلعه گیان راه فنا پیش گرفت و تا غره رمضان
 اوقات شبانه روزی صرف بیرون سینه کشته خندق قلعه ایچوهای
 ضمیمه سنگهای عظیم بناشته سینه را از خندق گذرانیده بیای شیر حاجی
 رسانیدند چون بسلب کثرت برفت و باران توپهای سینه متلاشی شده
 توده خاک شد دست از بردن سینه باز داشتند رنگ تدبیر دیگر بر آب بختید
 برین هیچ که سمت مابین مشرق و جنوب قلعه آک آب میگرفت سده سیدی
 ترتیب داده آب بستند و دیوار شیر حاجی با حصار و برج آن سمت اندام
 یافته نصف قلعه را آب فرو گرفت و انبیه و عمالات در روی آب نمونه خانه
 جباب شد اما محصورین با ستظهار امداد عبد الله پاشا کوپرا و علی کردان
 آوان لیسر کرمی منصوب و آوازه آمدنش روز بروز می آمدنشت به دیوار
 امید واری داده دست از دامن قلعه داری بر میداشتند و درین چند
 ماهه آنچه لازم بود کوشش نمیداد و در باب تسخیر قلعه بعمل آمده از آنجا که کلید
 کشایش امور در دست کافرهای قضا و مفتاح ابواب مقاصد در کفایت

ایزد بهمت است تسخیر صورت تیسیر نیافت چون یورش به چگاه راه و رسم
 خدیو کشور گشایان بوده فوجی از دلیران خون آشام و عساکر هر ارم انتقام
 را بسر کردگی چند نفر از خوانین کرام و روسای انجمن احتشام با طرف قلعه مامور
 و انحصار استوارا در محال شدت محصور ساخته جمعی را نیز بسرار صحنی بن
 بغایری روانه تفلیس فرمودند که با اتفاق تا وادان و ناداران کرمانشاه
 محاصره قلعه تفلیس باشند چون تسخیر قلعه مزبوره بر سر نیجه اقبال بنیروال خسرو
 وادگرد در سال بعد میسر میگردد و مجاری حالات آن داستان انشاء الله العزیز
 در ضمن قایم آن سال نگاشته قلم صدق مقال خواهد شد سَأْتَلُوْا عَلَیْكُمْ
 هُنَا فِیْ كَسَلٍ و از تنایج قوت اقبال نیکه در ایام محاصره گنج چون اردوی
 هایون در نیرس توپ واقع شده بود سه سیدی در برابر خیمه خسروانی کشیدند
 که تیر مار توپچیان بسنگ می آمده باشند از اتفاقات در خیمه حرم محترم فردی
 در بستر آسایش نشسته بودند غم دیوان سرای هایون کردیم که از جابر خواسته
 راهی شدند بدستور یک در ایام محاصره بهرات اتفاق افتاد فی الفور قلعه توبلی
 انداختند که گلوا در پهلوی مسند مبارک بر زمین آمد و چنان آفتی بهنگبانی
 حفظ الهی از ذات بهیمال گشت ۴۰

در بیان تنبیه سرکشان لکزیه جاورانه و باقی صاوت الاموال قیام گنج

در حینی که ایات جاه و جلال در خارج گنج توقف داشت جمعی از روسای لکزیه
 جاورانه وارد دربار شکست مدار گشته بیست و نه نفر گردیدند که جمعی لازم بر سر

یساق در رکاب خورشید اشراق حاضر سازند چون در آن موقع دشتی از عظم
 بظهور رسید جمعی از خوانین محکام سپاه نصرت پناه را که در حدود اسد اش
 مستعد منتظر فرمان بودند به بنده آن طایفه تعیین کرده فوجی از معسکر فوری
 اثر بمجاونت ایشان نامزد و جمعی از کریمیه کاخنت نیز بسپردگی علی میرزا ولد
 امام قلی خان از آن سمت و دخانه که با این امر مامور گشتند و مامورین بعد
 از انعقاد جمعیت متوجه مسکن آنجا عمت گشته آنطایفه نیز از قلاع و مساکن خود
 رختن تحصن بقدر که بوی که مهین فرزند البیزر بلکالبیزر و رده دامن فغش بود
 کشیده مانند کوه مگر بغیر جنگ بسته دست بخیره سمری کشودند و علی التفضل
 با سواره و پیاده خود بمسکانشک فیه فزی اثر هجوم آورنده اردوی احم حشمت را
 آماج گاه کلوکه تلفنگ ساختند اما خود را نشانه تیر ملامت کرده جمعی کثیر از ایشان
 بمعرض تلف در آمده روی بر تافتند و بسفناق خود شتافتند پس سرگردگان
 یکصد و پنجاه تن از آن طایفه که در دست داشتند از پای در آورده بکند و
 کوب برفت و روب آن ناحیه پرداختند و تمامی فوری و مساکن ایشان را
 آتش زده اموال و اسباب ایشان را عرضه نهب خسار و ذکور و اناث آنطایفه
 را که فرصت قرار نیافته بودند مورد قتل و اسار ساختند چون موسم زمستان
 رسیده و خیل سراما که زمهریه اگر سیر شمرده به ییلاق آن مکان رخت و دل
 کشیده راه آن نیز منحصر بیک عمر بود که آنرا لگریه بدرختهای غیظ و چوبهای
 قوی مسدود نموده آب بسته بودند هر چند که از یخ بند آئینه حصیله گشته بود
 اما لوش صورت امکان نمی نمود لهندا حکم والا غازیان برگشته جمعی هم از روستا

آن گروه که در اردوی نصرت پزوه بودند به سلسله حبس قید گرفتار آمده بجام
کار ایشان حواله بوقت دیگر گردید و نیز بعضی رسید که جمعی از طوایف بختیاری
که بامور بخراسان بودند از عرض راه فرار و در کوهستانات بختیاری اظهار
سرکشی و استکبار کرده از موقف اعلی بایاخان چاووشلو بیکارگی فیلی تنبیه
آن طایفه خیره سر امور گشته در محل موسوم بزر در قلعه کوهی که سقانی بجماعت
بود پیاده از اطراف کوه پورش برده بعد از کشش و کوشش بسیار انظار
مغلوب و جمعی از ایشان در رودخانه آن ناحیه غرق و برخی بهم بازو
شمشیر عاقه بار دیران حریق گشتن و تنه با حیمال و اطفال دستگیره باشند
والاد اتمام سرکردگان بالوار سکنه خلیل آباد کوه چیده روانه خراسان و در
حدود جام پلوشین الیتت فقاگردیدند و همچنین حکام کرمان و سیستان
را بانوچی تنبیه بلوچ و نیزک بامور ساخته بودند بانهار عالفیس حکام مزبور
معروض عقبه علیا شد که پامی مردی بخت چیره دست قانی سرکشان
آن ناحیه را قرین خذلان و هوان جمعی را ببلای تیغ کج براه راست عدم
روان ساختند و قلعه دیزک را منخر نمودند

در بیان قایع توشقان سئل مطابق سئل الله و انعقاد صحاح
بار و سیه و استرداد قلعه باد کوه به درب تبا بید خدا
به مثل و مانند

چون وقت آن شد که دارالملک بسا تین قلعه‌های شکوفه و ریاحین که در
 تصرف لشکر بیگانه دی بود هجوم سپاه ابرآذاری و قلعه‌های نسیم بسیاری
 کشته و گشته از دریا بار قوه نامیه آب رفته بجزیرا عروق اشجار آید و بنی
 الاصغر همین که غارتگر کلهای ابعین و حجر گلشن است راه دیار ناکامی سپیایه
 سلطان ستیاریان روز سه شنبه بیست و پنجم شوال ۱۰۷۲ هـ علم افراز خطه گل
 کشته باب الابواب لاله و گل را که کتایشش در بنده نقل و تحویل او بود
 با هزار جوش ریح و بوی بروی باغ و لیستان کشاد و طنطنه کوس نوروزی
 و غلغله فتح و فیروزی مزده بخت و عالم افروزی ید و روز نزدیک در داد
 و مجلس خیرانی که گلزار بهار استعاره آب رنگ از آن گلشن بگریز باغ غام
 الکتاب نریمت از آن حدیقه بخلد آئین میکرده و داغستان لاله و شقایق
 داغ رنگ از آن بر دل میسوخت و سرخای گل سرخ از خجالت صفای آن
 قنایا خن خار میخارید و بنفشه از خیرت کبود گشته در بوی حشر میگرفت
 مشحون با انواع خواسته و بر دوش رؤسا و سران سپاه از انوار گلگون
 و خلایع زتاری کوناگون آراسته گشته بهارستانی دیگر در نظر آمده و بعد از
 انقضای جشن نوروزی نوبت آرایش گلزار بر رنگ بوی دولت پدید
 رسیده در آن روز فیروز نخست مفتاح قلعه گیری با ستود و ولایت در بند
 یاد کو بر دند مفصل این محل آنکه سابقا سمت ذکر یافت که کناس ایلی
 که از جانب پادشاه روس بشارت در صحنان بهره یاب تقبیل عقبه
 علیا شمر دانه ملتزمان رکاب همایون میبود چون بعد از تسخیر قلعه شمشاخی

خیال نزاع قلعه در بند و غیره که در تصرف روسیه بود از ضمیر او میگذشت
 ایلی مزبور از غریب خاطر قدس گاهی یافته در باب انجام آن امر شش ماهه
 استمهال بدولت روسیه بیان حقیقت حال کرد پادشاه حور شبید کلاه
 نیز چون دانست که اهل و قلیل او را سوسه و عاقبت کار را بهبودی نیست
 در باب تخلیه ولایات فرمان فرستاده کناس ابدان ولایات مازون حاشا
 لهذا در آن روز میمنت اندوز عقد مصالحه فیما بین دولتین بوقوع پیوست
 ازین طرف قرین الشرف حکام ولایات در بند و باد کوبه و سالیان تقنین
 و روانه و مقرر کردند که اسرانی که در تصرف روسیه باشند جمیعاً باز یافت
 و ولایات را تا قلعه سولاق که راس الحکومت جانین است تصرف کرده
 سرداران روسیه را بدین مزاحمت روانه روس نمایند و مأمورین بنحو مقرر
 فرمان پذیر گشته ولایات را بجزه ضبط در آورده و بعد از طی مرحله این عا
 چون اصل بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب و اتفاق افتاده دست
 تسلط لشکر بیگانه سرکوب حصار آن میتوانست شد بهمت الایه تغییر آن مکان
 تعلق یافته بوقوف و بلدی دیده و زان صایب نظر و رچهار فرسخی محل موسوم
 به آفسو که باین رود گرد شهر قدیم واقع و بحسب مکان امتیازی داشت
 معین و مقرر گشته بدستور و الالبانیان مهارت پیشه و هند سان درست
 اندیشه با تمام آن بنای خیر و جام دست اتمام یازیده در اندک روز
 نگه آن حصن متین را بهر دشمن قلعه ذات البروج چرخ برین ساختند
 و سکنه و ابالی قلعه قدیم را کوچانیده در آن مکان نرسبت نشان مسکن

و آن قسعه را دارالملک حکام شیروان فرود اندند و نیز از اخبار بهجت پرور
اینکه ایلبارس والی خوارزم حسین وکیل میوت را با ستم هزار نفر از ترکمان بخت
حد و خراسان فرستاده و آن جماعت و فرقه کشته کرده ای بچوگای بانه و
فوجی سمیت الاداغ و سملقان که مسکلی اگر ادیشت کز است رفته در حدینی که
آن طایفه مشغول کوتازی و سرگرم دست درازی بودند حکام آن ناحیه
با جمعیت کامل بسیر وقت ایشان رسیده جمعه کثیر را عرضه شمشیر ساخته در
ازای انجیمت بنوازشات خدیوانه اختصاص یافته

در بیان حرکت موکب الالبان بقارص لغرم محاربه الالبان
پاشای سرعسکر و قتل رسیده سرعسکر در خارج قلعه ایران

چون مدتی بود که عیسی پاشای سرعسکر و م با افواج قضا هجوم آن فریب
انروان بقارص آمده هر چند آوازه آمدن لشکر لیل کو بسیاری مساعت
وام میداد اما که پابر جای از نهضت موکبش که انجانی ببارت میکرد بعد از
نوروز سلطانی که ایام محاصره کین امتداد یافت و سرعسکر از گریبان محمول
بر نیای رده فوجی را اولاباخت نواحی قارص تعین فرمودند که شاید سلسله
جینان عرق حمیت سرعسکر کشته از قارص متوجه کین شود سرعسکر بجا بل
پرداخته از معارضه اعراض کرد پس غریمت توجه بآن سمت در خاطر وال الصمیم
یافتن جمع از دلیران کیوان همایت و نیزه گذاران مرغ صلابت البرک و گکی

چند نفر از خوانین به تسدی طرق و ضبط اضا بطه محاصره گنج مأمور ساخت
و فوج را هم مقرر داشتند که رفته در آغوش توقف کرده هرگاه لکنیه جاری شود
یا دغستان که همیشه در کمین میدان خالی اند انگیز فساد می نمایند بایکدی
نشوین و حکام آن ناحیه به تبذیر ایشان پردازند و گروهی را نیز برای محافظت
و صیانت ایروان بجانب نخجوان تعیین فرمودند بعد از انستاق این امور
و انتظام کارهای نزدیک و دور در روز جمعه سیزدهم ذی الحجه طرف عصر از
حوالی گنج به بخارا و دوی هایون در جوش آن دریای لشکر سیکران در حروش
آمده در منزل الاکور من محال شمس الدنیلو بعض اقدس رسید که تیمور پاشای
علی حاکم وان با شش هزار تن از عسکر و م و اگر اددان روانه تفلیس است
خدیو جهان پرور باستماع این خنده بهجت اثر با فوجی از دلاوران در میان
بغرم اینکه شاید که سر راهی بر آن خیره سر گریز یا گیرند عازم تفلیس گشته و در دو
هایون را مقرر داشته که کوچ بر کوچ رفته در قلعه لوری با اقامت کشاده
منتظر انظار موکب الالبان باشند بعد از ورود رایات جهانگشایسته قریب تفلیس
معلوم شد که تیمور پاشا برای محصورین ذخیره می برده است کار را انجام
داده و مراجعت کرده بخناب فرمودند که از میان کوه مشهور بقالیغولی
از سیرا به غفله بر سر قلعه قازا پچائی که در نواحی قارص واقع و محل توقف
جمع از رزمیه است رفته آن طایفه را تنبیه نمایند با وصف اینکه در آن زمان
یکه تاز آفتاب در درجات ثور گرم کو تازی بود میان کوهها و دریا بحدی
مالا مال برون بود که کوه از دشت و جاده از راه تشخیص می یافتند آنجا

پیادگان را در آن کوستان بکوبیدن برف نامور ساخته و شبها
 روز آن فوج فیروز قدم فرسای سعی گشته سپاه کینه خواه دی را در آن
 وادی هولناک کوه کوه بر روی هم مترکم بودند یا مال نمودند که شاید شتر
 عبور بدست جنود منصور افتد متیر نشد و چند مرکب نامون نور دراز و ق
 آسبایدانی قوایم تیر کرده بآن دریای بیکران انداختند چنان غرق
 شد که تخت پاره از استخوان بندی پیکر هیچک بجز نیا بدین عطف عنان
 کرده در تله لوری بار روی هایلون پیوستند و از اینجا عزیمت ضمیر
 مقدس را محبوب یکی از گرفتاران رومیه بسر عسکر نوشته و او را از توجه
 موکب منصور بآن شمت آگاهی داده باد و ازاده هزار نفر از عساکر نامدار و
 یک تار از آن عرصه گیر و دار عازم مقصد گشته در غره ماه محرم ۱۱۳۱ کفر سنجی
 قارص را مقرر روی انجم حشم ساختند و سحرگاهان که نزدیک موکب
 نزرین کوس کوس حلت گشت آوای نای و غریو کرانی غلغلہ در چرخ
 برین انداخت و اعلام ظفر از ویایات از دما پیکر سر بقیه سماک و قبه افلاک
 افراخت بضابطه و آیینی که می بایست و روشکوهی که میشایست در برابر
 قلعه تسویه صفوف کرده پرچم اعلام زرنگار کشودند چون عسکر پیش از
 وقت با اعلام خدیو مهرافراز نهضت کوکبه ظفر واقع گشته حصار قلعه را
 را مانع عافیت ساخت و به حکام درون و بیرون شهر پراخته خود و قلع
 تو قوت و عسکر رومیه را که شمار آن فوج بیشمار یک صد و بیست هزار میرید
 با تیمور پاشای ملی بخارج حصار فرستاده بود که از روی خرم شپت بدیوار نرم

نمایند تا عصر بفرستند نرم سازان و شورانگیزی جان بازان سعی و تلاش شد
 که شاید آن طایفه از حصار نهد قلعه دور و بهم آورد و دشمن تصور کردند مفید نیست
 چون وسعت قلعه قاصد توقف آن عسکر پر شور و شرا بر بختی یافت +
 جمعی از ایشان در فراز تلی رفیع که مشرف بقلعه بود نصب خیمه تدارو
 اطراف آنرا میطریس خندق استوار کرده بودند لایقانه جلوه را با مر
 بهایون بجوالی قلعه کشیده بقلب عسکر بیرونی ایشان بستند و بعد از
 آتش افشانی آن از درهای ثعبان دمان نوبت کار در هر حشمت بیغمای
 افعی پیکر رسیده سواران و پیادگان با سیف و سنان صاعقه بار
 بر آن طایفه حمله و گشته محضت بهایم ایشان رومی بر تافته فوجی
 دیگر از همان خارج قاصد بجانب وان و از زن الروم شتافته شتمه خود
 را بقلعه کشیده باخصن کشودند و چون شب سیاه خیمه اطلس مشک فام
 ظلمت را از برای آسایش طناب در کشیدند و فیروز و زر عطف عنان
 بجانب اردوی سپهر بنیان کرده سده روز دیگر آن مکان را مقرر کوه کبک
 کرد و بی احتشام و تمامی لواحق قاصد را با مال سم سمند جنود و طفل فرجام
 ساختند و مکتوبی با قانده حضرت سر عسکر نوشته مصحوب یکی اگر رفتار
 رومی فرستاده و را بمیدان جنگ دعوت و ترغیب کردند جوابی نیامد
 معلوم شد که بنای کارش بر تعاقب است چون قلعه کنه و فلیس محصور سپاه
 منصور و بهمت و الایحاصره قلعه ایروان مقصود بود و صرف زمام توجه بجای
 ایروان کردند که شاید سر عسکر سبتم امداد یکی از حصارهای محصوره جلوه گر

میدان ظهور شود و کوچ بر کوچ جنبه اموج کلیسا را یا فراختن قبه بارگاه
 پهلونشین اموج هر و ماه ساختند و بعد از چند روز یک فرسخی ایروان
 نزول کوکبه جلال بن مودت حسین پاشای والی ایروان بقعه داری
 پرداخته و فوجی از دلیران رزم ساز بموجب حکم سرور کردن قلع باینه دریا
 معرض تاخت و تاز ساخته عثمان آقامی حاکم آن مکان را دستگیر و
 با سر و زنده بسیار پایتخت کردند نظیر سنانیند عبد الله پاشا
 سر عسکر از کار عسکر سابق تجربه اندوز نه گشته بمقادیر اداء القدر
 عجمی البصری العسکر موکب نصرت اثر را بر ضعف حال دلیران و فوج
 حادثه در بلاد ایران محمول داشته مجدد جمعیت آن لشکر شکسته را
 درست کرده با کثرت و عدت تمام که موافق ثبت دفتر و میه و تقسیم
 محمد آقای ذخیره چی که در عیار بدست آمد هفتاد هزار سواره و پنجاه هزار
 پیاده یکجای بود و عازم ایروان شد و بعد از عبور عسکر و مابرا آریه جانی این
 نوید و لیسند و فخره بهجت پیوند معروض خدمت خدیو ارجمند گشته
 برای سبکیاری غازیان بنه و آغوش را بار دوی همایون روانه کوچ
 و نیکر ساخته موکب و الا که عدتش پانزده هزار میشد بقصد استقبال حرکت کرد
 سر عسکر که بنظران کوکبه و فرمی آمد و در محل موسوم بیان غادر و من اعمال
 ایروان گشته چون دست زد امن خرم کشیده نمیداشت آن شب با
 آن گروه ابنوه در و امنه کوه فرود آمد و کوکبه و الانیزه را که در و و فرسخی
 آن کوه در جنبه قریه اخچا کنده ایروان واقع و بین العسکرین میدان

مسطح بود برای نزول اختیار نموده سر عسکر که طایر نگش در هوای خیال
 معارضه از آشیانه عارض می پرید بجنابین باد برفت در قلع قاف
 بلند پروازی قرار گرفته آنشب هر یک از شیر شکاران را صید فتراک و
 دلیری را گرفتار کند نوید بیباکی تصور میکرد اما حضرت ظل اللهی که کوه پابر جا
 جهان بلی و لنگر کشتی در یادلی بود آمدن ایشان را دلیل آمد کار و از عطا یا
 حضرت کردگار دانسته بادل توی و حوصله شکر و غم ثابت و بهمت شرف
 تا نصف شب با نظام امورش سر در داخه منتظر ظهور صبح فیروزی بودند
 آنشب در عالم واقع دیدند که جانور مهیب که بجاد میش و داشت پلنگ شباهت
 دارد در میان خیمه رشیدی که مخصوص آنجناب در منازل رده میشد به
 آنجناب کرده و خدیو شیر صولت نیز با دحمله و رگشته قفای گردن او را گرفتند
 آن جانور هم شروع بتلاش کرده و را محکم کشیده نیز او را آوردند اما پاهای
 جانور قایم بود آنجناب با و در آ و بختی لشکر را که در اینجا حاضر بودند با و شاه
 کردند بنور از ایشان اعانتی بظهور رسیده بود که آنجناب بقوت بازو و
 شیر افکن او را از پای در آوردند صبحگاهان سران و سرخیلان سپاه را احضار
 کرده اولاً جام کوش و ساعره بوش ایشان را از باده لب تلخ این بیان شنیدند
 که دشمن به مرست می غرور باده جمعیتش بریز و مرست که در میش رو نشسته و
 در و طرف اردو نیز قلعیه ایوان و رنگی چائی پیوسته اگر فتوری در غم و
 قصوری در زرم واقع شود راه نجات از همه جهت بسته خواهد بود
 و بعد از آن خواب شبانه را بیان کرده دلیران را بشوید و چشم فکری و دلاری

و بفتح و ظفر امیداری دادند مقارن آن رومی از قلعه برآمد از پشت
 اردوی همایون کنار زنگی چائی را فرو گرفته که هرگاه که کوبه والا از بالای تپه
 بمقابل بر دزدانشان بمسکرت اتر در آورند و دوی سر عسکر نیز از پیش
 رو آغاز کوچ نموده همین که با کوبه از دحام راه افتادند خدیو بلند اقبال
 که با افواج خوخنوار مکمل و آراسته هتای کین در زمین ایستاده بود نماز فراتپه
 مانند در عهد بهاری خروشان و چون سیل کوهساری جوشان آهنگ نشیب
 کرده و به لشکر رومی آورند سر عسکر و م تو بجانه خود را دو دسته کرده
 یکدسته را بجانب یسار و دسته دیگر را بر سر تلی که در فضای میدان واقع
 بود قرار داده و خود در نیاه تل ایستاده از دو طرف ابر خروشنده جنگ
 یعنی توب و تفنگ اصاعقه بار ساخت شهر بار کشور گیر نیز با فوجی از
 جزایر چیان بهرام صولت بر سر تو بجانه بالای تل که سر عسکر آن را پایه خود ساخت
 بود بورش برده جمعی را نیز بر سر تو بجانه جانب چپ مامور ساخت قول
 جایون را بر سر قلب لشکر رومی در حرکت آورده تو بجانه های جلور را بر ایشان
 بستند نخست جزایر چیان بهرام کین به پشت کرمی اقبال ظفر قرین متهاجم
 کشته تو بجانه روی تل را تصرف کردند و بنیان پایداری قلب سر عسکر
 نیز از صدمات تو بهای کران در نیم شکسته و نوادی از نهام آوردند یکبار از
 جلادت آتین نیزه گذاران ظفر قرین که در طرح و کمین هتای کین بودند با شاد
 سرور روی زمین از بسیار زمین بقایب سواران پرداخته فوجی نیز به پیش
 روی پیادگان در آمده آن صید های بلام افتاده را جرکه و ارا حاطه کرده

لبس افشانی دست یازیدند کار بجائی رسید که یک نفر حیدر ه تن بی کچری
 بیلتن رازنده پیش انداخته می آورد سواران لشکر تا کانه آریه چائی از عقب
 ایشان شتافته در آن روز بچاه هزار تنی او را از آن گروه عرضه تیغ هلاک آسیر
 خم فترک شدند و عجب دانه پاشای سر عسکر ارستم نام قراچور لوی مغاوری
 عنان گیر گشته زنده می آورد و جمعه او را شناخته چنانکه عادت او باش
 سپاه است با و در آن نختند پاشای ناتوان بهجوم کشاکش ایشان از سب
 در غلطیده سرکشش بسنگ آمده نهجیان گشت قراچور لوی چون صید خود را
 نیم بسمل دید او را فریج کرده سرش را بنظر رسانید و چون طالعش در محافطت
 آن بزرگ ناساز کاری کرده بود بنوازش کامل سرفروزی نیافت و سارو
 مصطفی پاشای والی دیار بکر که بمصاهرت سلطان محمود خان پادشاه دیجیه
 روم اختصاص داشت جلیل بیک میش مست خراسانی او را از سب انداخت
 چون زخم کاری یافته بود در عرض راه وفات یافت که نعش او را بار و می ظفر
 قرین آوردند و ده دوازده هزار نفر دیگر از پاشایان و میر میران همین پنج
 سر بر سر این ستیزه رانی گذاشتند و تمامی توخانه و خزانه و احوال و اقبال و
 خیام و دواب و آلات و اسباب سر عسکر و لشکر پانش فزون از حیطه حسنا
 بمعرض اکتساب درآمد و این فتح روز یکشنبه بیست و ششم شهر محرم ۱۰۸۵
 اتفاق افتاد اما تیمور پاشای ملی در آن غار اشتعال آتش جنگ با کرا دروان
 سبقت بهزیمت بسته از جانب امیر کلپسیای و فوجی از راه بکرتی و لشکر
 عازم فرار شدند از مدینه و مات در دره حوالی اشترک مسرا به بر ایشان گفت

ارامنه از پیش رو و بچوب سنگ دیران از قضا بفرستند و بپستی ایشان را
 رم داده سته چهار هزار از ایشان را نیم جان بان دره به پایان انداخته مرد
 و مرکب بجایه سار عدم شتافتند الحاصل دور و زبر برای ضبط و تقسیم
 غنائیم و اعطای جوایز و عطا یای در آن مکان فیوزی نشان بکشت آن
 مکان را بمراد بنیم و موسوم و لغش سر عسکر البسلر و ملحق ساخته مصحوب محقر آقای
 ذخیره چی بقارض لغش سار و مصطفی پاشا داماد را بقلعه ایروان روان کردند
 و جمیع گرفتاران را رومیته را خروجی داده و بدرقه همراه نموده روانه و طان
 فرمودند و چند نفر از گرفتاران را رومیته را برای نقل این سرگذشت بجانب
 گنجه و تظلمین ایروان فرستادند پس چنانی فتح و ظفر و بهر کابی تابید اینرو
 داور کوکبه فیوزی اثر بجانب سیلاق ایروان بنصرت یافته بنیمه تخمق خان
 را متفر کوب نصرت پزوه و بشوکت آسمان فرسا کوه الیزر شکوه ساختند
 و بابا خان چاوشلو بیکرچی فیلی را که بعد از واقعه فتح بموجب مر و الا بار دوی
 معلی پیوسته بود با شش هزار نفر از بهادران نرم گستر بمحاصره قلعه ایروان مامور
 و متفر فرمودند و در آن مکان شاهزاده رضا قلی میرزا که با حرم محترم از این
 اقدس مامور بدرگاه معلی شده بود وارد و لشرف تقبیل بساط اقدس فرمودند

در بیان تسخیر قلعه گنجه و تظلمین ایروان و محمل وقایع آن

چون مشیت ایزد داور که لبست و کشتاد حصین جهان بسط مهابت ملحه متین
 چهارارکان در دست قدرت اوست بحصول مری تعلیق گیرید و یون

سعی و طلب کلیه دارالملک مطلب بدست می‌آید و رخنه‌های گشوده از شمشیر
بسته گشته درهای بسته از بهر باب گشایش مییابد و صد اقلین مفتاح
مقدمت قلاع مزبوره است که درین چند سال نهال پابرجای طایفه رومیته
در آن زمینهار نشئه تصرف دو اندیده بجای شاخ و برگ سرکشی افراشته بود
که بکشتاکش از ره آمد و رفت ایلچیان و دهره حرف و صوت سفر ایچ و جبار
در نمی‌آید و درین چند وقت نیز کما این همه از سرکشان رومیته بسیاری مردی
جلالت سرور پای قلعه گذاشتند دست از قلعه داری برنداشتند و دست
که خبر قضیه سرسبز بکجه رسید اولاً علی پاشا والی آنجا میرزا پاشای را با چند نفر
از رؤسای اوجاق بدرگاه کیوان و اراق فرستاده طالب امان گشت این
مسئول در حضرت ظل‌الهی موقع قبول یافته عبدالباقی خان رکنه را بهر ابرایشان
با فرمان امان روانه ساخته بعد از وصول فرستادگان مزبور پاشای مشاورانیه در
همه صفر قلعه تخلیه و بموجب اشاره اقدس با توپخانه و جمیع اسرای ایرانی
تسلیم نموده مستعدی شد که با فتح‌کرای والی زاده تاتار کام‌ال از تلیم عبیده علیا
در یابد و بعد از حصول سربندی بجانب مقصد شتاب مفرشت که پاشا
و فتح‌کرای سلطان با اتفاق عبدالباقی خان و آنه در بار سیر بنیان جمعی از غازیان
نیز رومیته و اسامائ از آریه چانی که ابتدای سنور است گذرانیده معاوضه
نمایند پاشا و فتح‌کرای سلطان بعد از دراک سعادت کوشش و تسلیم و شرف
پا بوس تلیم پیشکشهای لایق گذرانیده هنوز شایسته خاص عراحت خاصین با
علی پاشا متعاقب لشکریان خود را از راه قارص فتح‌کرای سلطان تاتار که پیش

والا ملک قرم بود از راه غلج طریق مقصد پیوده بعد از تخلیه کعبه سختی پاشای
 والی غلج از باب استیمن در آمده او نیز بهین پنج مورد امان کشته در بسیت دشم
 بر سج الاول قلعه خالی و کلیه قلعه بابا اسرای ایران و کرمی و توپخانه و قورخانه
 تبصره سرداران این طرف داده خود بار و میته قلعه غارم اختصه کردید اما حسین
 پاشای والی ایران در سپردن قلعه ایران چهل روزه استمهال کرد چون این
 تعهد از پاشا محمول بغیر میشد لهذا تسخیر قلعه را بعد از مامورین نموده در دوم ماه
 ربیع الثانی از سیلاقی تخاق خان بجانب قارص لوای کشور کشائی افرا
 و در دهم ماه مزبور جانب غربی قارص که معبر از زن الروم است مخیم اردوی
 کیهان پوسه کشته تیمور پاشای علی حاکم دال که از محله پیر آشوب جنگ ایران
 بسای مردی سعی نیز دستی کرده و سر عافیت بدر برده در قارص میبود با حاکم
 قارص پاشایان قلعه داری پرداختن و از کنار آب چائی الی از زن الروم تمامی
 انبیه و قری و مزایع و توابع آن مرز و بوم عرضه غارت شده چون بعد از مقدمه
 قتل سرکرتائی اعیان دولت عثمانی احمد پاشای والی بغداد را که بهجت
 نقض نفیر سوب ساخته از ایالت بغداد معزول کرده بودند بر عسکری منصوب
 و بجنگ و صلح ماذون ساخته او نیز در آن اوقات در از زن الروم توقف داشت
 عریضه فرستاده متعهد انجام این امر شده و پاشایان و امالی قارص از زن الروم
 عریضه ضراحت آمیز بدو با معنی فرستاده تعهد کردند که کار ایران را صورت دهند
 مشروط بر اینکه خدیو بهتال فسخ عزیمت آن دیار کرده پیرامون ایدار و اضرار ایشان
 نکرد و چون بهجت انصافت ازین آنجناب که از علو عزت طبع خواجه خیر خاقان

چنین نگیر سخن با حضرت قیصری وزیر درستان بر و میوه دشت نه بار عایای عالی
وزیرستان مسکنت ایشان را پذیرفته نقیب الاشرف وقاضی از زن الرو
نیز با چند نفر از رؤسای ادب و جاق وارد قاصص با اتفاق علما و معتبرین آنجا
کامیاب تقبیل آستان سپهر نشان و با فرمان امان نامه ایراد گشتند
حسین پاشا اگر چه رفتن ایشان را وقتی نگذاشت اما چون قلعه داری را سودمند
ندید آن منشور عاطفت احسان را حجت نجات خود ساخته شروع بتخلیه قلعه
کرده در پانزدهم جمادی الاول آن حصن سپهر را با تو بجان و اسیر بگذاشتگان
این دولت ابد پیوند سپرده خود را با اتباع مستحقان قلعه روانه دیار روم کرد
و حکم الالبغی فاذیو است که با باخان بیگلربیگی لرستان و سرکرد کافی که مأمور
بمحاصره قلعه بودند آمده در شمس الدینلو توقف منتظر صدور امر مجرب باشند و از وقایع
آن ایام اینک جمعی از لکزیه و اغستان را هوس فساد انگیزی سپهر از گریبان
ضمیمه بدیده و با اشارت به اتفاق و زبیده قلعه قبه را محصور ساخته بودند خاص
فولادخان شهنشال از آن طرف و حاکم دربند ازین سمت بدافع ایشان شتافته
سیصد سرفزنده از ایشان بدست آورده یقین السیف راه نهمیت پیش گرفتند
و شهنشال جمعی که مصدر و خدمت شده بودند بنوازش انعام سر بلند یافتند
و هم در آن اوقات که شهنشال آمده در دربند میبود و اسمعیل واری با فوجی از
لکزیه بر سر قلعه ترخو که مسکن شهنشال است آمده با اتباع شهنشال مجادله کرده آهوجی فرمود
با جمعی بعضی قتل در آمده و تمهید به دیار و افرشته یافتند و از مویلات اقبال
ایتکه بند سلطان مرو که بنا بر صلحت ملکی در بدو طغیان سیل آشوب تاتاریه

و شورش مرده موجب حکم والا اندام یافته بود از آن چند دفعه به بتن آن
بندهام فرمودند آبی بروی کار نیامد طمیر الدوله ایراهیم خان که مأمور به بتن
آن بندگشته بود بند را بسته و آب را بقلعه جاری ساخته تشنه گامان
فرار و بسا تین آن سرزمین از ورود آن رود سیرابی و کامیابی آید و
فنیکناسل بلخی رسننجی که سبق ذکر یافت در اصفهان شرف اندوز خدمت
اقدس گشته در موکت هالیون میبود در حدیثی که ریات نصرت آیات تارسیلی
ایروان عازم قارص میشد او را رخصت نصرت داده میرزا کافی نصیری خلعت
بسفارت تعیین و یک نخیر فیصل بعضی هدایا بمرافقت او روانه فرمودند

در بیان حرکت موکت هالیون از قارصن بجانب فلس و در بند و انتظام مهام گرجستان

بعد از استرداد قلعجات ثلث چون انتظام امور گرجستان پیش نهاد
اقدس بود در هر یک هم جمادی الاولی از قارص عطف عنان بجانب فلس کرده متفر
داشتند که سرداران آفلیس با طموش میرزا و سید صدیق از تاوادان
از ناودران کار تیل و کاخت برای بنای کار گرجستان روانه در بار فلک
بنیان شوند و مامورین در عرض آه ادراک خاکبوسی آستان عز و جاه نموده
هر چند طموش میرزا بتفویض و الیکری اولی واجب بود و به مملکت داری
الیق با چون علی میرزا از قرقه کرجیه بشرف اسلام مستسعد و برادرش

محمد میرادر جنگ عثمان پاشای عسکر لقتل رسیده بود و والی کربل
را با عداوه کاخت اعلی میرزا عنایت و او را ب خطاب خانی سرافراز و با جمعه
روانه ساخته مقرر فرمودند که طعموث میرزا با تا وادان از مله تران رکاب
بوده در ظل جبل حای عطفیت خستنه بسیرتند و در درون فلسطین از
مکان برای ایل طعموث میرزا را مخصص ساختند که رفته کوچ خود را از کاخت
به فلسطین بیاورد و طعموث میرزا که توقع و الیکری را با اسم خود داشت و در
مقدمات اسحق پاشا خدمت کرده صاحب شمشیر و تیر بود این معنی از توفیق
بفعل نیامده مایوس بود و بار و ساری کرجیه توطیه کرده بدون اینکه در فلسطین
شود و بجای خود مشتاقه جمعی از تا وادان نیز از همان منزل فار و کوچه های
خود را برگرفته بسیمت قزاقان و روس چرکس که امکانه در صعبا الملبس است
بدر فتنه خدیو بیحال بعد از ورود بمنزل غانلوق سیاه نصرت پناه را
فوج فوج ساخته هر فرقه را بسیمتی برای منع دستمالک طوایف کرجیه تعیین
در بیت و نیم ماه مزبور در شش چتر آفتاب قباب پر تو و وصول بجای فلسطین
افکند و از آنجا محلی جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد امان گشته مسکشان
بمعرض مواخذه در آمدند و شش هزار خانوار ایشان را کوچانیده روانه خراسان
ساختند و بیست روز فلسطین مقرر گردید نصرت تفرین گشته از آنجا بفرزیه
والی قدیم راست نصرت بجانب در بند افراختند تبیین این حال آنکه
در حینی که عبداللہ پاشا کوریل و علی از دولت عثمانیه بسیر عسکری منصوبه خازم
حد و دایران گردید فرمان و نشان قیصری بنفاذ اقراران یافته بود که خان قریه

سبک جمیع از فرقه تاتاریه منعقد ساخته از راه سولان و در نبرد متوجه ایران
 شود و خود یوبه هال بعد از استماع این خبر علی قلی خان ساریو لیلو و بیکر و یکی شیر و
 را با جاکم و قشون استرآباد و فوجی از جنود مسعود پیش از وقت بدر بند رامهرمز
 ساختند که اگر از خان قدیم اثری ظاهر شود و در آن نواحی مشغول خود در کار
 بوده معارضه و جنگ و برورامتوقف داشته مترصد طلوع طلیعه نیز قبیل
 بنیروال متطوع اشعه ماهیچه ریات ظفر اشتمال باشند در تفتلیس معروض شده
 و الا شده که خان مزبور با عساکر غیر محصور و دسولات که سنور حکمت ایران
 و روس است وارد کردید اما پادشاه سکندر جاه روم بعد از آنکه مطلع
 میگردد که ولایات خواهی نخواهی از تصرف آن دولت بیرون رفت این
 دفعه نوبت حواشی روم خواهد بود علی پاشا دالی گنجه را که از خدمت اقدس
 مرخص گشته بدر بار عثمانی رفته بود بکالت آن دولت علیه وانه ساخت
 که با اطلاع سر عسکر حد و ستور را بدستور قدیم بین الدولتین استقرار دهد و فرما
 بهم بنان قدیم بنخط شریف نوشته مصحوب اسلام کرای سلطان برادرزاده
 خان مزبور که در دربار قیصری میبود بجا یاری فرستاده اعلام داشتند که
 چون حال در میان این دو دولت بنای صلح است آمدن خود را بجانب
 ایران موقوف دارد اسلام کرای سلطان در عرض راه سر عسکر را ملاقات
 و بر عسکر نیز معتمدی را رفیق او ساخته با عرضیه اخلاص میز بدرگاه معلی
 روانه کرده کیفیت حال و مقدمه آمدن علی پاشا را از دربار قیصری طلب
 صلح معروض شده جلال ساخت سلطان و فرستاده سر عسکر در تفتلیس

شرف اندوز تقبیل درگاه سپهر منظر گشته سلطان مزبور برای ایصال
فرمان اعظم حضرت پادشاه و الاجاه روم از خدمت های یونان رخصت طلب شد
و چون حصد و راین جسارت از خان قدیم آتش افروز مزاج مقدس
گشته بود و مانع رفتن سلطان مزبور شده فرمودند که همیشه به آب شمشیر
تیز آتش فتنه را فرو نشانیده ایم و خصمان شورانگیر از لشکر آبی که در میان
ساخته اند شربت فنا چشایند ایم برای کشتن خان قدیم شفاعت فرمان
قیصری در کلامیت و این حکم را چون تقویم یارینه اعتبار نه پس سلطان مزبور
را روانه کنج و عجد الباقی خان زنکنه را مأمور ساخت که در قفلیس توقف کرده
علی پاشا را که برای مصالحه از دولت عثمانیه می آید بکنجه برده منتظر فرمان محمد شاه
و رایات جهانگشای روز شنبه نوزدهم جمادی الاخری از قفلیس حرکت و باز راه جاری
عازم مقصد شد بعد از عبور از آب قانیق چون لکنیه جاریه تله انیزگوشال در کار
بود آردوی های یونان را در حوالی آب گذاشته عازم تنبیه انجماعت شدند و ایشان
بیشتر ز وقت مسکن خود را خالی کرده بر فراز کوه البرز که در رفعت و صعوبت
مشهور عالم است سقناق نموده بودند با شاره و الا تفنگچیان جزایریان
از اطراف کوه به پورش پرداخته بان کوه فلک شکوه صعود و به آتش افروزی
نایره جزایر و تفنگ قلعه مهریری جبل زاکره را نموده یک سمت سقناق
را تصرف کردند لکنیه چون آن فوج بی امان را با خود دست و گریبان
و بر خلاف عادت بلار از زمین صاعد آسمان دیدند بشوای مخ و زوایا
جبال متفرق گشتند و خود را بجانب آوار کشیدند و جمعی کثیر از ایشان

قتیل و اسیر بیوات و منازل ایشان احراق شده از اینجا عازم اردوی
 نصرت شعار و از راه شکی وارسه نورد وادی ایلیغار گشتند بعد از ورود موکب
 هالیون بشماخی خبر رسید که خان قدیم که بخارج در بند رسیده بود آواره توخ
 موکب جلال را شنیده عنان غمیت بر تافته دو منزل را یکی کرده و بجانب ییم
 شتافته اند و حکم الایقان بهیست که سلطان کوی سلطان که در کنجی توقف در از جهان او معات
 و قمران قیصری را برده و امنای دولت الایسار و چون خان طرور بعد از ورود و بجای او رسید
 ایلیزار نامی از شخیال زادهای سابق را شخیالی دغستان منصوب الیالت شیراز الیسیاهی
 و حکومت در بند اباصحالی سمی تفویض و دوزخ را پانصد تومان با شمشیر و ترکش و کورک و طوغ
 با و داده سرخای نیز و از خود را با پانصد نفر لکزی به همراهی خان نمک و تعیین بعضی
 از اشترالو آن طایفه هم عرصه را خالی دیده با خان دم از وفاق زده بودند
 هر چند که ابتدای رستان و جبال دغستان را تمام برف فرو گرفته و حیوان
 از معابر آن باسانی مقدور نبود اما حضرت ظل اللهی که بیست بلند جهان را
 مانند آفتاب تابان در نظر نور یکسان می شمارند بعزم بلند و همت ارجمند
 مقتید سنجی راه و اشتداد شتاد گشته تنبیه آن طایفه کم فرصت ایشان نهاد خاطر
 اقدس ساخته از راه آلتی علاج روانه و بعد از ورود و منزل دره کشدی
 فرمان هالیون بعزم فدا و مقرون شد که سردار دغستان از در بند آمده در
 منزل دره من اعمال طبرسران مکت و مشغول جمع غلات باشد و بنده غروف
 را در موکب شتا نهاده رضاقلی میرزا از راه شایران روانه و خود با فوجی از
 لشکر نصرت اشترالو عازم تنبیه اشترالو بدوق و خالوق گشته شش هزار نفر از

افواج منصوره را نیز به سمت دو قوز پاره و آلتی پاره و آختی پاره تعیین
و جمعی را هم با مور ساختند که در سمت قبر سر راه برقرار یان نبندد و بجای آنکه
لواز م قتل و تیر و تندی و تادیب در باره آن طایفه بعمال مد عطف عنان کرده
در منزل کباب رفته باردوی ظفر قرین پیوستند و در نیم رجب سمت شمالی
قلعه در بند مضرب خیام سپهر پیوند گشته چون بعرض رسید که ایلدار
شمال جدید و اوسمی و سرخای در محل غارانش سلسله جمعیت منظم ساخته
اراده دارند که بر سر خاص فولاد خان شمال بروند لهذا اریات جهانگشا از
در بند شبگیر کرده وارد مجالس که خان محمد ولد اوسمی در آنجا توقف داشت
گشته خان محمد نیز با اکثر سردر و مجالس برافزود گرفته آغاز ستیز جمعی از ایشان
قتیل و اسیر گشته تیمارگریز پیش گرفتند و تمامی آنحال با مال و ذخایر و اقربان
لشکر فیر و زمی مظاهر درآمد و روز دیگر از آنجا حرکت منزل منزل بهمین سحر قتل
و تیر و اسیر و احراق قوی و محال اکثر همیشه تا و از قریه کیدن که متعلق بنحاص فولاد
خان شمال بود کردیدند لیکن سرخای و اوسمی و ایلدار از وصول کوکبه منصور
آگاه گشت هر یک سرخوشی گرفته بسمتی قرار کردند و خاص فولاد خان با اتباع
خود در کیدن بموکب جهان یون لمحت و لشکر جبهه سالی آستان غروشان
سرافراز گشته از آنجا اعلام ظفر فرجام قانی بعزم تندید سرخای بجانب قوق
اهنراز یافته در مقدم بهم شعبان بند و راق استه فرسخی قوق وارد و سرخای نیز
جمعیت موفور فراهم آورده و قتل جبال را سنگ کرده و دره را که معجز جوش
دریا خروشن بود فرو گرفته بعقیده خود سر راه بران سیل بلا بست خدیو بها

تفنگچیان از چهار طرف مامور بیورش ساخته اولاد دست افغان فراز کوه
از دست لکرتیه گرفته آتش جنگ نیز و احداث شور ستیز کردند هنوز افواج دیگر
از دامنه کوه در کار صعود بودند که لکرتیه تاب مقاومت نیافته فراری و یکته تازان
کرین در کمن کین بتغایب پرداخته تیغ تیز را بر ایشان جاری ساخته سر و زنده
بسیار بدست آمد چون باعتبار تنگی وقت ضیق معبر عبور عسکر فیر و در آن زمان
از آن تنگنای میسر بود جزایر چیان زحل تمثال البصیانت قتل جبال مأمور و
جهان مکان را محل نزول کوکب منصور فرمود و در آن اثنا ایلدار از لکرتیه
دخستان و آواز جمعیت بسیار منعقد ساخته از سمت دیگر بمعاونت سرخای
می آمد چون از شکست سرخای واقف نبود جزایر چیان سر کوه را لکرتیه سرخای
تصور کرد در کمال طمینان آمدنی شد بعد از آنکه کاشف بعجل آمده خود را
با اجل دست و گریبان یافت ناچار آغاز زد و خود کرده بانگ کوفه راه
یاران خویش پیش گرفته جمعی که سرشان سر بار دوش بود کردن بریر تیغ نهاده
سبکیار به دیار عدم شتافتند روز دیگر لوای جهان کشا بجانب قومق شقه افراز
نهضت شده که مقارن آن رؤسا و معتبرین قومق دارد و می همایون
و طالب امان گشته بعضی رسانیدند که سرخای کوچ خود را مدتی پیش ازین
بجانب آوار فرستاده خود نیز با اولاد بعد از مقدمه شکست به سمت آوار و میر کس
که نجاته و باندگان خود از سال گذشته از او کرده عفو و بنده احسان خدایو جهلیم
و چون فرار سرخای لبس حلقین پیوسته اهل قومق را نیز در سال پیش مورد امان
ساخته بودند لهذا بکار ایشان پرداخته بغیر مبنی احمد خان اوسمی عطف عنان

بجانب قلعه قریش فرستاده و چون در وقت توجیه موکب هالیون بجانب
غازی قنوق قاضی آق قوشه و اهالی آنجا در سر راه از دست ایشان درآمده
بعد از گذشتن کوکبه منصور در مقام مخالفت درآمده جمعی را خفیه با عانت
سرخای فرستاده بودند این معنی هر دو که جنبان نایره غصب قانی گشته
جمع به تنبیه قاضی و جماعت قوشه با امور و قاضی با جمعیت خود در صد
جدال درآمده شکست فاحش یافته و مقهور و تمامی اهل آق قوشه غارت
زده و اسور شدند روز دیگر قاضی بعد از خواهی ایام ضعیف شمشیر دامت پرا
آویزه کردن بندگی ساخته و اردو می معنی گشته با القاسل و اسرای آق قوشه
که در تصرف سپاه بودند آن طایفه را در زندیس حوالی قلعه قریش مضرب سرافرا
جلال گشته او همی جیل و در دختر خود را به شهبستان دولت و چند نفر از معتبرین را بدو
معه فرستاده مستعدی عفو و بخشایش متعهدا مثال حکم و فرمانیش گردیدند
تقصیر او بعفو مقرون گشته یا بر اینکه لکزی سمت و قوز یار دیر نزار سب
بعنوان پیشکش و خانواری های معتبر برسم کرده و همچنین که خدایان طبرستان
هم خانواری های قریش را بمحصلان این امر سیرده متقبل خدمت انقیاد گشته
بودند و امور داغستان به جهت صورت انجام یافته بود و خاص فولاد خان
شمخال باقی سران داغستان را که کوچک و الا پیوسته بودند بنوازشات
شایسته بهره مند ساخته و حضرت انصاف داده و خانواری های دشمنان
و طبرستان را امور بدربیند و اشهب عزیمت از راه شیروان بجانب صحرائی
دلکشای مغان منعطف ساختند

در بیان ورود موکب مسعود بمغان و طرح بنای سلطنت در آن موضع مهینت نشان

در هنگامیکه سرالوستان نزیهت نشان ایران با ستیلای خزان حواری
رو بافسرده گلی گذاشته از هر طرف سرکشی قوی شاخ مانند شجر سرافراخت
در هجوم سبزه بیکادر با حین پر رنگ و بوی گلستان را در میان گرفته باغبان
بے اندیشه و بستان پیرای فضیلت پیشه از پیرایش باغ نوای زغن و زارغ
و صغیر باغ کلاغ مشغول گشت اگر چه خدیو گردن فراز را که سرتاج سلطنت
صوری فرو دهنی آور و پیشینا دهناد و الا آن بود که بعد از استرداد ولایات
مغصوبه این باغ را با آن باغبان از زانی دارد و ملک ایران را با قلاع
مفتوحه در بسته بصاحب ملک سپارد و خود در کلات و ابیورد که مسکن
مالوف آنجناب هست بر اورنگ از وانشسته پادشاهی عالم معنی پردازد این
آوا که بقوت سرخچه تائید آبی و نیروی بازوی سعی و غیرت این خدیو عالم
آگاهی کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته بدست آمده هر دو را قبسال
همایون فال یرایان از یر بارگران این ننگ در آورد و دست بکشش
و تو بیخ اختیار را بشمشیر از غم بلند از سر این خرقه ملامت کش کوتاه گردید
برای کنکاش آن امر خطیر چون حوصله و سعتکده هیچیک از بلدان توقفت
موکب کرد و ان بسطت را بر زمینافت جو لکای مغان که عرصه دلیز رود در
و فور آب و غلف و دست صحرا و تربت مکان بی نظیر بود بقشتلای مثنوی

مقرر گشته فرامین مطاعه بجمیع ممالک محروسه عرصه دریافت که حکام روستا
 و قضاات و علما و اشراف و اعیان هر ولایت در پانزدهم جدی در صحرای
 مغان در پایه سرریز فلک مسیر بقورستانی حاضر شوند و نیز حکم به ایوان نبضاف
 مقرون شد که نزدیک بحسب جواد در مکانی که دو کوه داریس بهم می پیوندد و دوازده
 هزار رواق و منظر و سراسی نزهت پر دراز چوب و نی برای خاصان روستا
 لشکر انضمام حمایت دلگشا و مساجد روح بخشا و رباطات باصفاء
 میدان و بازار وسیع الفضا ترتیب داده و عمارات عالیه نیز مشتمل بر حجره
 و بیوتات که شایسته چنان خدیو کیوان ایوان باشد برای نزول آنجناب
 با چوب و ستون باین تبحر بی ستون برافرازند در نیوقت که از تنبیه سرکشان
 و انتظام امور در آنستان فراغت رؤی داده عطف عنان فرمودند بعد از
 ورود بحسن قلعه سی با معدودی از خواص وارد وی به ایوان پیش افتاده شش
 منزل صعب المسالك در یک شبانه روز طی کرده وارد قلعه آفتاب نشین
 از آنجا در شب نهم شهر فرخنده فرجام صیام صحرای مغان را مقرر ایام جهانگشا
 ساختند و علی پاشای والی موصل که از دولت عثمانیه بطلب صلح آمده به همراهی
 عبدالباقی خان که در کجی توقف میداشت مقارن آن وارد قلعه شدند
 جبهه سانی آستان سپهر بنیان دریافت مأمورین ولایات بهم آغاز آمدن
 کرده هر روزه فوج فوج سرسرازی از نقبیل سده آسمان اوج برانج
 آسمان میسوزند و در میعاد مقرر جمعیت کل آن ظایفه که عدت ایشان
 بصدد هزار میرسید در درگاه سپهر اشتباه نظم العقاد پذیرفت پس آن ظایفه

متما بد رگه جهان سپناه احضار و یوساط معتمدان کمکون خاطر
 اقدس را بایشان اظهار کرده فرمودند که شاه طهماسب شاه عباس هر دو
 پادشاه و پادشاهزاده و ایشان در عهد و سریر موجود اند ایشان را بایست که
 که برزنده افسر وری دانند بریاست و سلطنت بردارند اما آنچه حق شوش
 بود درین چند سال بجا آوردیم و ولایات ایشان را با اسرای ایشان از دست
 افغان اروس و رومی خلاص کردیم که حالا مصلحت وقت در آن می بینیم
 که کشرخت بیخانه و خوش بشینیم

بعد از ابلاغ این پیام بکلی انجامت

دست بردار من عجز و ابرام زده عرض کردند که به تازم بخانه و می نام و نشان
 خواهد بود نه سر خاک به پیرمغان خواهد بود نه امر و پادشاهی حق آنجناب
 است که آب شمشیر آتش بار خاک ایران را از دشمن با دیا و دخت و برق
 تیغ صاعقه با آتش در خرمن هستی اعدا انداخته هرگاه حضرتش دیده از ما
 خاکساران برگزیده از خاک درگاه او برمیگیریم که از آستان پیرمغان
 سر چرا کشیم که دولت درین سر و کشایش درین درست به آنجناب فرمودند
 که ما را بهوسل تاج و افسر و هوای سرفروزی در سر نیست این نوع سخنان را
 موقوف دارند که منافی ضای خاطر و دورانیش به باطن ظاهر است تا یکایک
 گریبان این مطلب در کشاکش سرچرخ گفتگو می بوده چون مبالغه از حد گذشت
 حضرت ظل الهی سر بر زد که از زمان رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم
 چهار خلیفه بعد از یکدیگر متغافل از خلافت شده اند که بنده و مردم ترکستان
 بکلی بخلافت ایشان قایلند و در ایران هم سابقا همین مذہب رایج و متداول

بود خاقان گیتیستان شاه اسمعیل صفوی در مبادی حال بنابر صلاح
 دولت خود این مذهب امتزوک و مذهب تشیع را شایع و مسلوک داشته
 بعلاوه آن سبب ورفض را که فعلیه بوده و مایه مفاسدست در البسته و افوا
 عوام و او باش دایر و جاری کرده شر شرارت بحقیق دو بر بهتر نی بر کجیت
 و خاک ایران را بخون فتنه و فساد آمیخت و مادام که این فصل مذموم انتشار
 داشته باشد این مفسده از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد هرگاه اهل
 ایران بسطنت ما را خیر آسایش خود را طالب باشند باید این ملت را
 که مخالف مذهب سلف کرام و ارفع عظام نواب هایلون ماست تارک
 و مذهب اهل سنت و جماعت سالک شوند لیکن چون حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام رسول اکرم و ممدوح اعم و طریقه اهل ایران مذهب آنحضرت
 آشناست او را سر مذهب خود ساخته در فروع و عات مقلد طریقه و جهت
 آنحضرت باشند ایشان نیز متفق الا را این حکم را بمعان اصداد شده
 کل حقیقی این مذهب حنیف را آراشید ستار روزگار ساختند و وثیقه بر
 توکید و استنقار این مطلب فرمود و بهر پاک اعتقادی مخموم ساخته بخزانه عام
 سپردند آنجناب نیز مسئول ایشان را پذیرای قبول گلوشن آرزوی ایشان را
 بار و بنیوه حصول ساخته فرمودند که چون پادشاه آسمان جاه و مردم خادم حرم
 شیرین است این عید که از جانب شما بعمل آمده من هم بحضرت پادشاه ایچی
 فرستاده بشرط قبول پنج مطلب بنای مصالح میگذازم که رفع اختلاف
 صوری و مغوی از میان است محمدتیه کشته من بعد رسم الفت باین رسوم

و ایران مسلوک باشد اول چون شما از عقاید سالقه کول و طریق
 اهل سنت را بتقلید امام جعفر صادق علیه السلام که از ائمه حق است اختیار و قبول
 کرده اید قصه و علما و افتدیان روم از عان صحت آن کرده آنرا خاص
 مذاهب شما سازند و و یکم چون در کعبه مغطه ارکان اربعه مسجد الحرام
 به ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد ائمه این مذاهب نیز در یک کن با ایشان
 شریک بوده باین جعفری نماز بگذارند سیوم اینکه هر سال از اطراف
 ایران امیر حاج تعیین شود که بطریق امیر حاج مصر و شام در کمال غرزه و احترام
 حجاج ایران را بکعبه مقصود رسانیده در دولت علیه عثمانیه با امیر حاج ایران نیز
 بدستور امیر حاج مصر و شام مسلوک شود چهارم اینکه اسرای
 دود و ملت نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاده بود و بیع و شری
 بر ایشان روا نباشد پنجم آنکه و کیلی از دولتین دریای تخت
 یکدیگر گیر بوده امور مملکتین به ابر و فو فیصل فیصل میداده باشند مالی ایران نیز
 در ازای این و ارب خاص سز زمین عبودیت را شقیش جبین کلر نران
 ریاحین شکر گذاری ساخته بدعای بیغایت و ملت نیز وال بر داشتند

در انجمن سازى محفل آرائى و شرح جلوس مهمنت

مانوس خدیو عالم و نشر ریاح و قایع آن آوان بنجو
 قلبیه غنبر لم و مجمره کردانی دوات مشکین و رسم

ساقی بیکه یاز رخ پرده برگرفت بارغمی که خاطر ما خسته کرده بود	کار چراغ خلوتیان باز در گرفت عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت
---	---

رصدنبدان دقیقه یاب و اخترشناسان بطلمیوس منتساب روز پنجشنبه
بیست و چهارم شوال مطابق نوشقان میل ۱۴۸۸ که دوازده روز بنور
فیروز مانده بود برای جلوس هایلون معین گشته کارکنان قوای بنیاتی
در صحن چمن سبز مرقوم سبزه گسترده رنگین قبا یان بریا حین دوش
بدوش در بزم گلشن صفت آرا گشتند و کردن فرزندان اشجار از غنچه واز ناز
اتاج و طومار بر سر گذاشتند و در لباس مشجر بفته دار در حاشیه مجلس گلزار
زافروزان نوشسته سبز رنگان چهار دستهای نیاز بر مرکز زده در پیشگاه چمن
مهای کوشش گشتند و یسا ولان سرو آزادکنک بردست به بندگی برپا
ایستادند همیشه شیکان کلهای همیشه بهار برب جو بیار صفت کشیدند و
جار چیان بلند آواز عرعر و صنوبر توپوز و ششپیر از بار خویش بردوش گرفته
در یکایان بید مجنون یکلاده خورق شلاله دار و قبای کوتاه دامن شاخ سرو
بر آراستند سقایان ابر آذاری تبر دستی همرا صحن چمن را تازه و تر ساختند و
فرشان باد بهاری ساحت گلزار را بسکرو حی از خار و خس دی برداختند
پس فرشان با فروشان با فراشتن بارگاه انجم اوتاد مجره طناب دار ستن
بزم فلک شکوه خورشید قباب است و باز وی کار نمائی اندستین آورده
اورنگ کوهر نگار شهر یار جهان را در حسد انجمن همروش و فردان حشمت
سمران سپاه و عظمای بارگاه و خدمت گذاران جهان سپار و حجاب

و خدمت پیشگان در یار خست بار یافته مانند انجم ماه بدر آن دایره گشتند
 در آن روز فیروز بعد از انقضای هشت ساعت و بیست دقیقه طالع
 یه شش درجه اسد حد یو کرد و ن وقار فرق فرقد سارا با فسر گوهر نگار است
 با فرسید و ن و شکوه سلیمانی قدم بر فراز تخت فیروز بخت جهانسانی
 گذاشته زبان حال را باین مقال گویا فرمودند

نوبت بمن افتاد بگویند که درودان	آرایشی از نو بکنند مسند حم را بد
نعلینیت از نقایخانه و ولوله مبارکبا و از کوس و کور که شادایان بهر خواست و فتنه بانی که در ایران بهر خواسته بود فروشت بهمستی تائب را آبی دست و بازوی قدرت کشود و دست آشوبانه را بر پشت بست	مقدمش یارب مبارکبا در سر و سون تا نشیند کسی اکنون بجای خوشنشین
روس منابر و وجوده دنانین نام نامی و القاب گرامی آن خسرو داد گریز و فر یافت و الوار آفتاب جهاندار لیش بر در و دیوار شبستان معموره جهان تافت و میزاقوام الدین محمد فروزی آنکس فیما و فتح تاریخ جلوس یافته و بعضی از نکته سخنان اخیر فیما و فتح خوانند و تاریخ قوامی را سکه دار الضرب کرده بر روی دیگر آن السلطان نادر نقش گرفته و چون عزیز قلی بیگ را خوا اند خود من اعمال ملج که از افشاریه آنجا بود در ابتدا می حال به ارض اقدس آمده و از مستظلال لوی جهان کشا کرده بود و بعد از مدتی حاکم اند خود حکم والا نافر شده بود که در عالم ایلی که چ وایل و روانه	

اقدس سار و علی مردان خان از قبول این حرکت سر باز زده این معنی بر طبع
 همایون کران آمده تنبیه او نصب العین ضمیر انوگشت در نیوقت که آغاز
 بهما رسد بستان دولت بروند و هنگام پیرایش باغ و گلزار سلطنت والا
 از شوکت شوکت سرکشان قصاد پیوند بود ز نام قبض و بسط امور خراسان
 را بسیر خنجر اقتدار شاهزاده رضاقلی میرزا القویض و اختیار همان آن سرکار
 بطعام سب قلیخان جلایر که از معتقدان این دولت ابد میان بود عنایت
 و بانوخی از جنود ظفر نمود روانه و مقرر فرمودند که در ارض مقدس تنبیه استعداد
 تدارک احتشاد کرده از راه بادغیس مار و چاق بجزم تنبیه علیردان متوجه
 اند خود شود و سپهسالاری و اختیار کل ممالک آذربایجان و بلخ و بلخ
 ابراهیم خان برادر و الا که عنایت و مقرر داشتند که تمامی بیکلر بکیان و
 و حکام آذربایجان از حد قتلان کوه الی آریه چائی و منتهای دغستان
 و کرستان تابع امر و منی او باشند و ایالت هرات بتبغیری میر محمد خان بابا خان چا
 و شلو و حمت گشته و میرزا محمد تقی شیرازی بایالت فارس و مهدی بیک و
 خراسانی یوزباشی زرنوبورگی بایالت شیروان فائز و خطاب خانی و امیرالار
 سرفرازی یافتند پس علی باشای والی موصل که بطلب صلح آمده بود مشمول
 عواطف خاقانی گشت و شخصت انصاف ارزانی داشتند عبدالباقی خان
 زنکند را که امرای معتبر بود و بمقامت رسیدن با اتفاق میرزا ابوالقاسم کاشانی
 صدر و ملا علی اکبر بلاباشی بانامه همایون و یک و بخیل و هدایای نفیسه روانه
 دربار عثمانی و خبر جلوس مسنیت مانوس همایون را با صورت اجرا با محفل

پادشاه سکندر جاهد روم اعلام و انجام امر مصالح را متعلق بشرايط
خمس مذکوره فرمودند و ایچی شیر برای تبلیغ این خبر بجا پاری نزد پادشاه
خورشید کلاه روم فرستاده رضاقلی میرزا و ابراهیم خان امرخص دروا
مقرر حکمرانی ساختند و همگی حکام و قضات و اشرف و اعیان ممالک محروسه
بهر کثرت تقبیل سده والا یافته بودند بجلال و انعامات فائز گشته
رخصت انصاف یافتند

در بهار آرائی قلم خجسته رقم باطهار از بار و ریاحین
و وقایع بخت قرین بوی سئل مطابق سال سعادت شمال

طراوت یافت چون ایام نوروز	دگر باره جهان از بخت نیرود
نشاط افروز چون روز جوانی	بهار دلکش از کامرانی

خسرو گردون سر نیز اعظم بتاریخ روز سه شنبه هفتم ذی القعدة بعد از
انقضای هفت ساعت و پنجاه و هفت دقیقه از حوت بتجنگاه حمل خرامید
بر اورنگ جهان آرائی نشست و گلهای نوروزی بتأثیر قوه نامیه
بنشاط برخاست طغنه کوس نوروزی و دبدبه جهان افروزی آوازه
فتح و فیروزی بر فلک شیر پیوست بحکم هایون مجلس خسروانی آراسته گشته
قوام سریر فلک مسیر شکوه طلعت خدیو اثر یانیزلت سر بر سپهر برین بود
صنادید بلوک و اعظم امر اوسران سپاه و مستقر بان بارگاه و طبقات غلابانی

مانند گلهای بهاری سرور را با ثواب رنگارنگ و خلع زر تازی آراسته
 چون غنچه جیب و لب را از شاربای مسخ و سفید آن انجمن پر زخاستند
 و بعد از انقضای مجلس که هنگام شگفتن گلهای اردی بهشت دولت
 والا و آرایشگری بوستان نزهت بنیان سلطنت علیا بود تیمنا
 استفتاح کار و افتتاح سخن تبدیری فتح و تسخیر قلعه قندهار فرموده افاغنه
 را که بلدیت و استحضار داشتند اخضار و کمون خاطر اقدس را اطهار
 و کیفیت منازل و آب اذوقه و معا بر راه استفسار و دروسای لشکر را
 مامور تبنیه و تدارک آن سفر خیر آثار ساختند و چند روزی که از اشغال جهان
 فراغ روی نمود بارگاه فلک حماس سلطانی را که نقش بدیع طبع سمیت
 قرین بود و هدوش خیمه زرنگارگون فلک ساختند آسمانی دیگر بر روی
 زمین افراختند و چرخ عظم را که حاوی این نیلگون قباب بود و محوی آن
 خیمه کمکشان طناب ساختند و در صدر بندان اختر شناس را از قنود
 فلک اطلس در شب حیرت انداختند چند روزی هر روز بهرم سپهر سلطنت تجمیع
 اقداح راح ارواح ریگانی پرداختند

در سرای مغان فته است آب ده	نشسته پیر و صلا بشیخ و شاب ده
صبو کشان همه در بند کشتی تبه مکر	ولی ز حیرت که چست بر سحاب ده
شوع جام و قح نور ماه پوشیده	غبار منجیگان راه آفتاب زده
صحرا می مغان چون سرای مغان نشاء خیز کشت و طبع جوانان چون	
دم پیر میانه نشاط گیر دور و دور ماه نوی حجه آن سال فرخنده فال ریایات	

نصرت اشتغال بعزم تشخیر دارالقرار قند بار از جو کاه مخان و
 اتها از آماه از راه کرم رود و هشتاد و دو در دبی که بوفور آب و علف
 شهرت داشت در آنه قزوین و فرمان هایون بعز نفاذ قرین شد که طهیر الدوله
 ابراهیم خان در منزل قراچین که از محال کرم رود است با سپاه آذربایجان
 بموکب فیوزی نشان ملحق شود و بعد از ورود کوبه مسعود بقرهچین
 طهیر الدوله نیز سعادت اندوز خدمت گشته چون طائفه قزوین از قیاس
 بلباس که متعلق بجاک روم است مصدر بعضی حرکات رشت اساس
 شده بودند فوجی از حکام کرام و سپاه انجم احتشام را بسر کردی نصرت
 میرزا با جناب طهیر الدوله از راه ساوجبلاع مکرری برهم سبای تباخت
 آن جماعت امور ساخته مامورین در عرض دوشبانه روز چهل مسیخ
 راه را طی کرده و وارد مسکن انجمن گشته هزار خانوار را لطائفه
 را که فرصت فرار نیافته بودند تاخت بلع کرده بر احدی ابقا نکردند و بقیه
 ایشان در موضع مشهور ترکش من اعمال مکرری سرکوه را سقناق کرده و در
 برترکش جلادت زده میبای مدافعه گشتند و لیکن نصرت قرین از اطراف
 کوه پوش برده سقناق ایشان را که مکان لبس صعب بود بتایید نیردانی
 در کمال آسانی بخیطرت صرف در آورده هزار نفر متجاوز از ایشان بادی و نفر
 سر کرده عرضه شمشیر نیز گشته تتمه خود را بقبل جبال کشیده فرار کردند و
 بموکب شاهزاده با فتح و ظفر برگشته و ابراهیم خان با عساکر از باسجان
 روانه تبریز و شاهزاده با قشون رکابی در روز ورود کوبه هایون بقرهچین

با دومی ظفر قرین پیوست و از اخبار سرست افرا که در خلال این احوال معروف شده
 پیغمبر نشان شد فتح بحرن بود و تقبیلین این مقال آنکه در حینی که محمد تقی خان
 بیکلر یکی فارس که در جلگه نغان از درگاه عالم مطاف حضرت انصاف
 حاصل میکرد حضرت ظل لدی در باب استخلاص و انزعاج بحرن که چند سال بود
 که در تصرف شیخ جبار هوله بود بدقت مبارک تاکیدات بلیغه فرمودند محمد تقی
 خان بعد از ورود بشیر از فوجی از قشون فارس البخرم تخریج بحرن بقلعه مبارکه
 نادریه فرستاده خود نیز در تصرف حرکت برآمد چون قبل از ورود بیکلر یکی مشارالیه
 شیخ جبار عازم کعبه معظمه گشته و قلعه را بنائب خود سپرده بود نائب او بعد از
 مجادلات متواتره طاقت قلعه داری را از خود مسلوب یافته فرار و بیکلر یکی قلعه را
 تصرف کرده کلید قلعه را بدگاه محلی ارسال داشت درازی نمیانی بخلاف خاص و مخصوص
 یافته ولایت بحرن ضمیمه ماتی ولایات او گردید و نیز در شنای آنحال ارضیه از جانب
 دلاور تا بمینی مشعر بر اطمینان دامت و هند عای عفو تقصیر پاپیه سر بر کرد و آن سر بریده
 توضیح بمقال آنکه مشارالیه از قدیم الایام با ایل بیانی و محال چا محراق من اعمال
 زمین دلاور سکنی داشت و در ایام سبیلای فاغنه بنا بر زیاده سری سر طاعت ایشان
 فرو نیاورد و خود داری میکرد تا اینکه بعد از ورود و موکب الابهات بخوبی که کوشید موسی الیه
 و منزل ناگهان جمعی بکمر طراش پیوسته بکومت او و شاققان سرافرا گشت بعد از تخریب
 که در ساسی اکثر او یا قریب بضابطه علی مو بسکنای برات شدند و باره او نیز همین مان
 حرمان یافت او بنا بر بسته و ای که شد طهارت بیانی در او پیر خان بیکلر یکی مدتی
 با او بهر اعمل کرده چون در نشند که بناخن کافر نعمتی سر زیاده سری خار و دنا بدستیا

اقبال پاندا را و اگر گوشمال ندهند یا براه او بنمیکند از او را با بشخصه نفر از کسان
 او گرفته مجبوس کردند و لدان دلاور که در او بدو شاقلان می بودند بجز دستماع این
 خبر کوج و بنده او را با ایل و اتباع خود برگرفته بیعت غر جستان فرار کردند و چینی که موبک
 و الا مشغول محاصره بغداد بود و دلاور را حکم و الا بدرگاه علی ایل و را که هزار
 خانوا پیشتر در دست بودند بچون نشان روانه ساختند بجاز و در دشتار الیه موبک
 بهایون بر بلا خطه حتی سبقتی که در آمدن نفر هرات بر کاب سستاب اشت او را مورد
 بخشایش و مسؤل نوازش ساخته تشریف خاص اسب بکمل با زین و یراق طلا با و
 عنایت کرده خصمت مراجعت او و دشتار الیه منع شد که در از برای بن موبیت بعد
 از ورود و هرات کس فرستاده کوچ خود و اولاد خود را آورده در
 هرات سکنی و در هر چند که از خط جبین او نقش تشویلات و درویش معلوم
 و خوانان بود لیکن برای اینکه بر ظاهر بنیان عالم صورت که از کنه معانی
 بچیزند حالت آن نیز درون روشن گشته وقوع آن نوع سلوک را حاصل
 بقصص مروت نسا زند او را روانه هرات ساخته لبس در و چکی بکامی مقصد
 فرمودند که انچه از مال او و ایل و بعضی تلف در آمده باشد رو کرده او را
 با تمامی ایل او که در هرات و جنوبشان می باشند مرضس سازند که روانه
 غر جستان شده مشا الیها بموجب فرمان عمل کرده دلاور نیز بمصنایقه
 با ایل اعوان کوحیده روانه غر جستان شد و اسبها دست از آستین
 جرات و سر از گریبان خود سری بر آورده تخت با فوجی بر سر او آمده
 نائب او را با شخصت مقتدا و نفر از مستخفین آنجا علی الغفله لقبیل رسانید

در آن اوان سردار ما مورافارس کشته بود حاکم هرات با فوجی غازیان
 بتغایب او پرداخته دلاور از غرختان سمت کوهستان بلخ گریخت
 حاکم هرات حاضری و غیای و عقار آن طائفه را بمعرض تفتیح در آورده مرا
 نمود دلاور باز عود بکمان خود نموده مقارن آن سردار نیز از انعام امو
 فارس فلح شده بود از راه کرمان وارد هرات جمعی را بادی و نفر سر کرده و
 ساخر نمود که با حاکم ساخر بمحافظت آن ناحیه پردازند دلاور مجدداً بر سر
 ساخر رفته در کمین صحت نشست آن دو نفر سر کرده با حاکم مزبور بیابان
 از قلعه برآمده همین کردستان ایشان از دهن قلعه گسیخت دلاور اسب را بکینگاه
 بیرون تاخته هر سه نفر سر کرده را با جمعی از مستغفلان از شمشیر گذرانید و از آنجا
 بجانب غرختان رفت سردار نیز بتغایب او پرداخته دلاور پای ثبات بند
 نموده سمت بلخ و هزاره گریخت سردار چون لغایب او را سودی ندید بگشته
 احتشامات غرختان را که همیشه بسر کشی کردن عصیان می افراختند گوشه
 بلخ داده از آنجا بجانب میمنه و چکاتوی بلخ رفته آن محال را غارت و هزار
 خانوار از سکنه آنجا را کوچانیده روانه هرات ساخت بعد از آن که دلاور
 بطرف بلخ و هزاره گریخت افغانه قدر بار با عانت او آمده او را در محل
 موسوم بقصر جنگل که در پشت فرسخی زمین داد و واقعت سکنه دادند چون
 با حسین حاجی در موافقت میزد حسین نیز بوج دختر او را پیشینهاد خود ساخته دلاور
 نیز بطریق مبادله قبول این معامله کرد حسین از پنجوب برآشفته جمعی بتاخت
 او تعیین نمود او چون روی توقف ندید باز فرار کرده بغیر حیرتبان آمد

در آنجا شاهزاده رضاقلی میرزا شفیع گنا مان ساخته عریضه اعتذار
آمین بر گاه معلی فرستاد بنا بر اینکه رایات جهان کشا عازم قندار بود کار او
حواله بوقت دیگر گشته جوانی از موافقت اسلحه اصدار نیافت

در بیان توجیه فرزند لوی شهر یاری بجانب کوهستان

بختیاری برهنه های تائید حضرت باری

سابقا کیفیت احوال طائفه بختیاری نگاشته کلاک قانع نگار شد که بعد از
تمهیدات کمتر محال جام و ننگه سکنای آن جماعت مقرر گردید مجدداً جمعی
از حبشه گردن خنجرهای آن طایفه که در زوایای جبال یکا من خمول متوارک
بودند جمعیتی منعقد ساخته از ملازمان رکابی ایشان نیز جمعی بمرور ایام با ایشان
پیوسته علی مرادی نام میوند قاید راه و سیاسی و پیشانیات طریق
گمراهی ایشان گردید نخست از دربار معلی جمعی به تنبیه ایشان مامور گشته
در محال نزل از آن جماعت مغلوب شدند و ثانیاً بابا خان چاوشلو با جمعی از
خوانین و حکام دفع ایشان نامزد گشته با ایشان محاربه و غالب آمده
علی مرادی با معبودی سالک طریق فرار گردید بعد از آنکه بابا خان جیب
مسلطه مامور بدر بار سپهر ارتقاء شد علی باز فرصت جسته سلاک جمعیتی زیر
داوده در سمت کوهستان دست بدزدی و امسا و برکشاد و بعد از آن سلطان
ولی بیگ امپوردی و نجفقلی بیگ شرابشیران با فوجی با اتفاق حاکم شوشتر

و نایب کوه کیلویہ یا مروالا حازم گوشمال ایشان گشته در پایی کوه مشهور
 بسالم نزول و چون بسپرد و ضوچ میرسد که علی قلہ کوه را کہ سر بہ بحیر برین
 میرد سقناقی خویش ساخته و در آنجا تخصص برداخته قشون شوشه و کوه کیلویہ
 در پایی کوه توقف و سلطان ولی بیگ و خفقلی بیگ بیای بیای آہنگ
 فراز کوه کرده بعد از آنکہ آن سنگلاخ صعب را فہم سختی طی کرده بنیمہ راہ رسیدند
 آن طایفہ جمعی از جانب قلہ و فوجی از کمر کوه ایشانرا گرفتہ بانداختن تفنگ و
 و غلطانیدن سنگ مشغول گشتہ و ہر دوسر کردہ را با جمعی از غازیان مقتول
 ساختہ بقیہ سپاہ کہ در پایی کوه بودند سر خود گرفتہ روانہ ولایت خود شدند
 چون در آن آواں موکب جہانگشاہ مشغول تسخیر قلعہ ایروان بودند دفع ایشانرا
 مبع الوقت انداختند در بنیوقت کہ کوبہ ہمایون از قزوین حرکت کردہ وارد
 محال جالپق و ہر و رد گردید علی مرادی سر اسیمہ روسی بوادی نامرادے
 گذشتہ با جمیعت خود کہ انضالین ہمایون چہار غول و بو افکن سلطین میر سید
 در محل موسوم بلیروک کہ اصعب کمنہ بختیار است سقناقی کردہ تخصص گزید پس
 بہمت و الا حازم تنبیہ آن کشتگان بادیہ ضلالت گشتہ فوجی از غازیان کابل
 را با قشون فیلی وارد لان و ہمان از جانب ولایاتی کہ متصل بکوبستان
 فیلی ست و جمعی از جزائر جیان کوه نور در با سپاہ شوشتر و کران شہان از
 از طرف دشت کردگان و نبات نازہ و فرقہ عظیم از افواج قاسرہ را از صد
 اروت و گروہی انبۃ با عسا کہ کوه کیلویہ از سمت کوه کیلویہ و جمعی کثیر از راہ
 اصمغان بجانب نہر چرخ تباری مامور و مقرر شدند کہ ہر فوجی از سمت خود روانہ

جبال و بنیولهای کوه را پایی سعی در نور دند و جسته گزینخته اش را را اگر
 شر را آسا در میان سنگ باشند بر آرند و بنه و اعزق را با اتفاق شانه زاده
 نصر الله میرزا در منزل چرپاس برورد و گنگشده خود سعادت و ظفر در ششم
 بریح الثانی ۱۲۹۰ هـ از منزل فرور عازم کوهستان گشتند و همان روز
 بحوالی کوهی که جمعی از آن طائفه سنگ ساخته پای قرار استوار کرده بودند
 وارد گشته جمعی از اگراد و افاغنه را مبع ایشان مامور ساخته آنطائفه
 بتناات مکان مخور شده و بهدافعه پیش آمده مغلوب متهور شدند و شب
 در آن موضع بسنگه لیک که قلعه و سقناق اصلی ایشان بود شتافته از اینجا
 جمعیت خود را برگرفته از آب لیروک که بدزغول جریان دارد
 عبور کرده پل را شکستند و چون جمعی از لشکر منصور مامور بودند
 که از راه هزار حیم از آن طرف رودخانه آمده بضبط پل بپایزند
 مامورین اگر چه در وقتیکه خزان طائفه از آب گذشته بود
 بسروقت ایشان رسیدند اما باز محاذله پرداخته ششصد
 نفر از آن گروه را بعرض قتل و اسیر آوردند روز دیگر کوکبه مسعود و اردو
 پل گشته فرمان پذیران با اشاره و الا بساختن پل پرداخته عبور و فرزند کوه
 غار پناه را مقرر موبک منصور ساختند و در اینجا عساکر فروری قرین را متشعب
 ساخته دست و دستة مجتبی احوال آنطایفه بقتل جبال آسمان تمشال تعین
 فرمودند و مامورین جمعی از ایشان را در کوشه و کنار و کوه و مغاک بخاک
 ملاک آفکنده پندرسه هزار خانوار بقید اسیر گرفتار نمودند و از آن مکان بحصل

موسوم بدار در امتوجه گشته فوجی را بکوه مالی آنجا گماشته از آنجا بگذرگاه
 تلاش وی توجیه آوردند و از آن مکان فوجی را با قشون الواجب ببال
 سمت نند و میبوند تا حد و درستان مامور ساخته باز عطف عنان بجانب کوه
 سالم فرموده لبه منزل وارد محل گردیدند و بانتظام ضابطه مامورین
 آن حد و در پرداخته بنوار را مطلع با سپهر را بیت خورشید انوار ساخته از آنجا
 بدو منزل وارد و بلکه گشتند از مویات اقبال حسن اتفاق اینکه علیرادی سمت
 کورکش که بالکای فلی پیوسته است در غیله کوی چنان گشته چند تن از رفقا
 او بطلب آب بهر سقظه زن و غرق ریزش تاب بوده اند که بپای آن کوه گذار
 و بجای از غازیان که گشته کام بتجوی او بودند و چار گشته او را با کوچ و عیال
 و جمعی دیگر گرفته بخت اقدس آوردند پس فرمان قهرمان لقطع دست و پا کردند
 چشم او صادر گشته دور و روز در صحرائی مستی بیدست و پادست و پامی زد
 تا جان قبا بضر روح سپرد و قبیله از الیتان که در زوایای کوه ازین خطا کار
 سر بر سنگ میزدند بالتماس و استدعای روسای بختیاری که در کاب با یون مقلد
 قاده جان سپاری بودند مورد عفو خود را را اختتام و بدستور سائر طوائف
 خود مامور بکشی جام گشتند و بهیچت بکجاه که هستانات آسمان بهیچ بختیار
 مسیر اشتب خورشید خرام خدیو گردون سر بر گردید و از آنجا وارد حشر چشمه
 زنده رود و بار دوی مسود پیوسته رایت نصرت آیات را بجانب اصفهان
 بهنفت داده و در نیم جمادی الاخری خاک اصفهان بتاثر مقدم اقدس سپهر
 دیده مهر ماه کردند چون تنبیه و تدبیر بکرکشان بلوچستان نیز مسلمح نظر انور می بود

پیر محمد خان بیکز بگی سابق سهرات و سلسر خان بیکز بگی سابق تفلیس را
 بسرداری بلوچستان تعیین و با تو بخانه و استعداد کامل روانه ساختند و در
 پیچیدم ماه حبس از اصفهان از راه ابرقوه و کرمان و بیابان کرک لواس
 گیتی سستانی بجانب هند را فراختند و در حوالی سیستان مراد سلطان
 استاجلو حاکم دربند را بسبب سانحه قتل مهدی خان بیکز بگی شیروان
 مقتید بر بار فلک اقتدار آوردند که بسیار رسید تفصیل این اجمال اینکه
 در چینی که موکب هاپون از کومستان بختیاری منصرف و وارد سرخسپه گردید
 بعرض رسید که مهدیخان برای انتظام بعضی امور بجانب دربند رفته بود مراد سلطان
 استاجلو که در آن آوان بکومت آنولایت سرفرازی دشت بنا بر سابقه
 تقاضای که فیما بین او و مهدیخان بوده امر بجایه را دست آورید و ساخته
 مردم آنولایت را که بسبب مجاورت لکزیه بهرزه درائی و باد پیمائی معتاد
 بودند و در جزو تخرب یکیشورش کرده مهدیخان را بقتل رسانیده اند و در این
 از امانی در بند این زن آتش غضب خدیو فیروز مندرگشته سردار بیگ
 قرقلو توچی باشی جلوی ظفر بشیر و رایالت شیروان تعیین با فوجی از جزایر چیا
 بهرام کین روانه و حکومت در بند را نیز بخت سلطان قراچورلو عنایت و
 مقرر فرمودند که سردار بیگ مرعجین را بدست آورده تا ویست گو شمال
 کامل داده بخت سلطان را بشکستن سازد و در اصفهان چند نفر از روسا
 دربند وارد درگاه معلی و معروض سده والا ساختند که بعد از آنکه پیاپی عمر
 مهدیخان و دست امانی در بند گشته بود آنان که ساتی این نرم و مجلس

آرایی این قصد و عزم بودند از مستی غفلت همیشگی گشته دانسته بودند که
عاقبت کاسه بر سر ایشان خواهد شکست و احتساب شعله بازخواست حذیو
جهان دست مراد ایشان را بر قفا خواهد بست فرار کرده با محمد خان اوسمی
میتلاق توسل جست بعضی بهم گریخته بارک قلعه در بند متحصن گشته جمعی از اهل
در بند که درین امر سردار قافلت ایشان بچیده بودند ایشانرا از بارک
بنارین قلعه عدم روانه و مراد سلطان را نیز که سرمایه فتنه بود گرفته
در بند دارند فرمان هایون خطاب با اوسمی مزبور از موقوف اعلیٰ عرضدو
یافت که جمعی را که با توسل بسته اند مقیم ساخته نزد سردار بیک و آنه نامه
اوسمی بروفق فرمان عمل کرده و سردار بیک ایشانرا با بقیه افشار که کوچیده
شهرستان فساد بودند بر سر بازار سیاست از پایی در آورده اجساد ایشانرا
طعمه کلاب ساخت و جمعی را که شایسته سیاست نبودند بجا و الا کوچانیده
در قلعه جدید شیروان فرستاد و طایفه صور را از شیروان بجای آنطایفه
آورده در قلعه در بند رسکمانجف سلطانرا در امر حکومت مکن و اده مراد سلطان
را مقیم بدیه بار سپهر را فرستاد که متشارا لیه در روز و روزه تیغ تیر سر بر
آستان اخیلام گذشت و بعد از ورود و کوچ که کیتیستان بیستان حرم
مخمر و بنه و اخوق اردوی هایون را بسر کرد که امام و روی بیک
قرقله که در آن اوقات لشغل نظارت بیوتات سرفرازی داشت با جمعی از
تنگچیان رکاب خلفرا متساب در بیستان گذاشته در بدوم اه شوال بفرود
و اقبال از بیستان رایت افراز لولائی هایون خال گشته از راه دلخاک

ودلارام روانه و در یحیی هم ماه مزبور خارج قلعه کرشک را مضرب خیام
 سپهر اخشام ساختند و فاعنه آن مکان از در قلعه داری پرآمده و بچیان
 فرنگی نژاد آتش دست باشاره هایلون توبهای کوه توان را از تو بچانها
 والا با طرف قلعه کشیده و عدا و اوصا عقد با ساخته زلزله در میان قرار
 بروج و حصار انداختند قلعه کیان از بیم جان بردن استیمان آوختند
 قلعه را سپردند و از آنجا کلب علیخان افشار ولد بابا علی بیگ را بسرداری
 هزار جات وزین داور سرفراز و با فوجی به تسخیر قلعه زمیندار و مورجمی
 از لشکریان را به تسخیر قلعه نسبت تعیین با تو بسخانه و استعداد تمام روانه و
 در مسیت و یکم ماه مزبور کوکبه منصوبه از آب هیرین عبور نموده چون سبب
 موسم زمستان صحرا خالی از علف و چمن غلات را حسین پیش از وقت
 بقلمه کشیده و همه را آتش زده و تلف کرده بود که اندک از کرشک عازم شاه
 مقصود گشتند که دواب اهل اردو رفته از هزار جات غله حمل و نقل معسکر
 فیروزی اثر نماید شاید باین تقریب حسین نیز جلوگرد میدان جلادت گردد
 و دوازده روز آن مکان مقرر کوکبه عرفوشان گشته از آنجا کنارا ز غنایاب
 محاذی مزار بابا ولی مضرب خیام و لیان عرصه یلی گردید در آن شب
 حسین با فوجی کزین شبنم جلادت را بعزم شبنجون زین کرده از گذرگاه
 آب نبرد دستی سبل بهاری بر سر اردوی ظفر شعار آمده در حوالی معسکر فیروز
 اثر شورش هجوم در انداخت طلایه داران خنجر گذار که مانند مژگان از
 عین بیداری در اطراف اردو نیزه و سندان برگزیده و بر صدف پیوسته

و لبان دیدۀ انجم و اختر طرّفه العینی از نگهبانی نظرنه بسته بودند و ایشان
 در آویخته جمعی را بجا که هلاک آنگندند و بقیه غایب و خاسته بجانب قندار
 فرار کردند اگر چه آن شب در حوالی اردوی گیهان پوسی های و هموائی
 بلند اما صبحگاهان که نیجه خورشید پرده از روی کار برداشت معلوم
 که حسین بوده و بقصد شیخون آمده پس آیات نصرت آیات ازان مکان
 در آتیه از آمده چون آخر سال بود و همه اطمینان داشت سرور بلند خست
 بطلب معبر اشهب گردون خرام را در لجه سعی شناسا و ساخته برانتهائی حد
 و فراست از برابر قلعه کوکران دو فرسخی قندار گذرید اگر چه آن لشکر
 انجم حساب باند و اسباب سالما از آب گذشته از جنب کوه لکی که یک
 جانب قلعه برقرار آن واقع است آغاز عبور کرده اگر چه نوپ قلعه تیپ
 لشکر نصرت اثر میرسد اما خدیو شریک جناب رعد و برق توپها را صد
 ذباب اکاشته بدون اینکه چینی در جبین صفوف فوج خوشخوار و یاموجی
 دران بحر جهان آشوب و غار پیدا شود در کمال شوکت و وقار گذشته
 در سمت شرقی قلعه با فراشتن بارگاه عنوشان پایه زمین بر آسمان ساند

و بیان قایع میلان میل مطابق سال ۱۲۵۷ هجری

شب پنجم نوزدهم ذی القعدة الحرام بعد از انقضای پناه و سفت
 دقیقه داو را و مقام شرقی انتساب اعی اعتبار عالم تاب تخت عرش شاه

فلک قرار گرفته جنود قوای ربی بجای بجا صرّه دار القار حسین احاطه قلعه
 گلشن پرداخت و از منته و ساعات بهمن دی را نوبت بخت رسیده فوج
 سبکروح نسیم فرودین فاتح قلات غنچه و قیتول شکوفه کشته عرصه همانرا
 از هجوم لاله و ریاحین شمع صفاساخت بکمال خدیو زمین داد و مجلس خلعتین
 برای جشن نوروزی در کمال فروغ و فیروزگی تکریم یافته آن بزم مینوшал
 از طبقهای زربخ و سفید گلزار شحون بلاله عباسی کشته سیران و سرگردگان
 لشکر از جامه خانه همت سرشار بجلعتیهای گرانایه آسسته پیکار شدند و روز
 دیگر فتحعلیخان انتشار را که پیرنجی باشی گری لشکر فیروزی اثر سرفروزی و
 با فوجی از چاکسواران جنگجو بتاخت قلات امور ساخته شب سوم اسیر
 از قلعه فرار و خبر آورد که حسین از رفتن غازیان بجایب قلات خبر داشته
 هنگام شب سیدال را با چهار هزار نفر از جوانان نامی افغان متعاقب ایشان
 روان کرده خدیو بهمال فی الفور پایی فلک فزار بجلقه چشم رکاب آشنا
 ساخته سوار و با جمعی از دلیران کینه خواه عازم ایلغار گشته از شهر صفا عبور
 و از اتفاقات امور اینکه فتحعلی خان تاخت کامل کرده بی یاسان و قراول و
 نگهبان و چند اهل در دامنه کوهی بار نزول کشوده سیدال نیز متعاقب ارد
 چون غازیان را از اندیشه خرم عاری و خواب غفلت را بر ایشان طاری بده
 بود و قصد اینکه علی الغفله بر ایشان تازد و نظم جمعیت ایشانرا از هم اندازد
 و کمین کین بنجد و سازمی پرداخت مقارن آن طلیعه را بت ظفر آیت
 آشکار گشته فاغنه آهنگ فرار کردند و دلیران متعاقب ایشان مرکب خاک

نوزد آتشین سم را باد رفتار و بسیاری از آن گروه را عرضه تنج آبدار ساخته
 جمعی از افغانه بدامن کوه متفرق و بقیه با سیدال خود را بقلات رسانیده
 شخص اختیار نمودند و خود یونامدار منظر و کامکار عطف عنان بمقرات
 کرده ابیسر مزبور را که این خبر آورده بود موسوم برسول و دهن آمال اورا بجز
 نفوذ حصول فرمودند و در ششم ذی الحجه الحرام از مکان مزبور بر تخریب یک سو
 منصوب کرده در مکان موسوم بسرخ شلیک که بالفعل بنادر آباد اشتبار دارد و شادرو
 عروشان را بر اوج آسمان افراختند و در آن مکان تزیینت نشان بهمار
 رای زرین و مندرسی طبع سعادت قرین قلعه و سیمه مشتمل بر عمارات رفیع و
 بازار و چارسو و آب انبار و حمامات و ریاضات و مساجد و منوه خانه طریح
 افکنده آب قورنو که در لطافت ابروی کوثر و تنیم برده بان جاری ساختند
 و بنایان چابک دست که از اطراف ممالک محروسه در محک نظر انتر جمع آمد
 بودند دست و بازوی اهتمام یازیده آغاز کار کردند و در اندک روزی قلعه
 مزبور در کمال ستانت و استحکام صورت اتمام و ابنیه و عمارات آن بروضع
 و نشین سیمت انجام یافته شهر محمور خلد تیشال که سواد آن طعنه بر غره بضای
 شهر شوال میرد بجرعه ظهور آمده مانند ماه نو بخوبی طاق و انگشت نامی فاق
 گشت و بنادر آباد موسوم گردید و در شب سیم ماه مزبور با شرف سلطان
 غلجه که در عهد سلاطین بلف حکومت غلجه به پدران او اختصاص داشت
 از قلعه فرار و جبهه سایی در برابر اقتدار گشت به منظور نظیر عنایت شد و متغای
 آن معروض شده والا گشت که فوجی از غلجه بجزیم و سنبه و کجزار از عند آب

برآمده اند جمعی از دولیران بدفع ایشان نافرمانی نمودند که طواریات بسیاری
از ایشان را بنزال سیف آید و آری باب مالیدند چون چند روز میزدانی
با ایشان داده شده بود که شاید قدم جرأت از قلعه بیرون گذارند لکن باز
و وقوع این شکست دیگر سرازیران خمبول در پی آورده بسپرداری نشست
حصار بخود داری پرداختن پس همت والا بحاصره قلعه قندار مقصور گشته
در اطراف آن قلعه پیکر مانند بقا صلا ربع فرسخ قلعات محکم که ابره محیط
آنها شش هفت فرسخ میشد ترتیب داده بهر قلعه فوجی مامور و در هر صد قدم
برجی استوار احداث کرده و بهر برجی جمعی لنگینی سجد است نافرمانی گشت و تانی
الحال چون پیادگان افغان در ظلمت شب بعنوان دزدی از میان جریبا
میگذشتند این سربرج دو برج دیگر بنا گذاشته راه را با کلیه بر قلعه کیسان
مسدود ساختند و هر یک از ایشان که تحصیل غله و دانه مانند دانه سر بر می آورد
مستحقان بروج ایشان را بداس شمشیر چون خوشه از یاد می آوردند و
در سیزدهم ماه محرم سال اعلیضه از جانب سرکردگان که مامور به تسخیر قلعه
بست بودند رسید که توپ و خمپاره لقلعه بسته افغانه آنجا از در استیمنان
درآمده قلعه را سپرده اند از موقوفه علی حاکم برای ضبط قلعه لغتین حکم والا لجن
نفاذ قرن گشته لشکر فیزی اثر افغانه قلعه را بر گرفته وارد دریا بهر
اقتدار شوند چون در صحنی که متعاقب سیدال از جنب شهر صفا عبور کرده
منصور واقع میشد توپخانه همراه نبود بکاران پرداخته بعد از مراجعت فوجی
باتوینچانه و استعداد به تسخیر شهر صفا معین گشته در چهارم ماه مذکور عرض

واقفان عتبہ علیا شد کہ مامورین آنجا نیز توہمائی کوہ توان و خمپارائی
 آتش افشان را برق خرمن جان قلعه کیان ساخته در عرض یک روز
 قلعه را منجم و افانجہ آنجا را اسیر و فرمان بر ساخته اند جمعی از دلیران بصیا
 قلعه مذکورہ و بقیہ لشکر انصاف مامور شدند و در آخر ماہ فروردین محرم
 و بنہ و آغوش کہ در ماہ شوال از موکب نصرت اشتغال جدا مانده چند سی در
 سیستان و از آنجا آمدہ در فرماہ توقف میباشند بچم والا وارد اوس
 معلی شد چون سیدال کہ قبل ازین از قندار بر آمدہ از صد گنہ دلیران مظفر
 شتار فرار و قلات شخص اختیار کردہ بود با محمد ولد حسین و جمعی از روسا
 افغان در قلات می بودند فوجی از بہادران عرصہ وغار البسر کردی امام فخری
 قرقلو ناظر بیوتات بہ تسخیر قلعه مذکورہ مامور ساخته امام وردی بیگ بعد از
 چند روز یورش برودہ برجی را کہ در سمت شرقی قلعه بود تصرف و افانجہ
 در ارک شخص بستہ مدت دو ماہ بخود داری پرداختند چون دیدند کہ سیلان
 مرور زمان کوہ البرز شکوہ قرار دلیران را از جادری آوردن باب آستیمان
 در آمدہ قلعه تسلیم نمودند و امام ویری بیگ با اشارہ اقدس جمعی از
 کفنگچیان را بجا قلات قلعه تعیین کردہ محمد ولد حسین ابسیال روسا
 افغان کہ در قلعه می بودند بار دوی معلی فرستاد چون سیدال تسبیحی کہ در تلو
 صادرات احوال اصفہان و بہرہ ذکر یافت مرد و نسا پیشہ ہنگام طلب
 بود با اشارہ والا دیدہ کہچ بین او را از حدقہ بر آوردہ بصیانت حال
 ولد حسین از روسی اعزاز پذیرد خستند

در بیان احوال بلوچستان مال کاریستاران سرگردگان

سبق ذکر یافت که آصف خان پیر محمد خان و اسلم خان را بسبب داری بلوچستان
 تعیین باتونجانه و استعداد موفور به تنبیه اشراخان را با امور ساختن لاجه
 از آنکه ساختنند مقرر دوی عزرواقتدار گردید محمد علی بیگ ساریلو
 نائب الشیخ آقاسی باشتی را در نیم فوی الحجة باجمعی به تنبیه طایفه شیخان
 بلوچ و بلوچیه شورابک که در مقام شورانگیزی بودند تعیین نموده مامون
 بدو فرسخی شورابک رسیده طایفه بلوچ از ورود لشکر مطلع جمعیت
 کرده با عساکر فیروزی آثار آغاز ستیزه و آویر و مفقود نفر ایشان عرضه
 شمشیر تیز گشته است و اشترب بسیار بحیطة ضبط و کسب آمد و بعد از
 استیصال آن طایفه عازم تنبیه طایفه شیرخان که مابین جاکلی و لشکی سکنی
 دارند گشته الیغار و وطن صبح بر سر ایشان رنجته فوجی از ایشان را پیشرو
 سرگردان جماعت از تیغ گذرانیده و تمامی مساکن و اماکن ایشان را
 بمعرض نهب و اسر و آویر دند و حکم والا بفرغاده میوست که محمد علی بیگ
 با مامورین رفته در جاتی و خاران اسراران بلوچ ملحق و بعد از انجام کار
 عازم شورابک و به تشخیص قلعات آن نواحی پردازند در سیوم ماه محرم
 امیر محبت خان و امیر ابیزار ولدان عبداله خان که حقیقت اخلاص و زیا
 دوستی باین دولت ابد پیوند سابقان گشته کلک اجمال شده و اردو در بار سیم
 مدار و بجایع و سب و شمشیر و نواز شات دیگر قرین افتخار گشته مجر و امیر محبت خان

بر تئبه ایالت باوچستان سرفرازی یافت و حکومت شورابک بحراب سلطان
 یابی که بقدرت و خدمت القاصد داشت عنایت گشته و با جمعی از غازیا
 مامور گردید که بمحافظت قلعه و ضبط غلات قوشنج سپردند و دود و سه هزار
 نفر از فرقه کاکاری و تیرینی جمعیت کرده آمدند قلعه قوشنج را محصور و از سطرف
 نیز فوجی بمعافیت محراب سلطان و دفع اشترار مامور گشته جماعت اشترار را
 فرار پیوندند اگر چه سرداران مصدر کاری که در ایام سرداری شدند بدین
 بود که قلعه بجایقی را که بمناات حصار اشترار داشت یورش برده بخوزه تصرف
 در آوردند اما چون پیر محمد خان که سردار بزرگ بود مرد و کم عقل می یاده سر و
 بناسازی و ستیزه رانی مخمور بود بعضی لجاج از اسلمس خان جدا گشته و بر سر
 خاران نرفته غازیان را بدشت و کوه برده به مالک خطیر انداخت و جمعی از
 از لشکر یان را از تشنگی و بی آذوقه کتی تلفت و دو باب و سه باب ایشان
 را بر طرف ساخته اند افتح علیخان چرخچی ماشی و محمد علی بیگ قرقلو الشیک
 آقاسی باشی بجا و الا بجا پاری رفته پیر محمد خان را گردن زده سر او را با تشوفا
 مزبور به دربار معسل آوردند

در ذکر تسخیر ولایت بلخ و وصول عمر بندهوالم ان از غره بلخ

سابقا صورت تحریر پذیرفت که شانبراده کاتگار رضاقلی میرزا از قشون
 اعلی مامور به تنبیه علی مروان حاکم اند خود که در وادین کوچ عزیز قلای بیگ

و او خواهی بآتی اقتاریه انجا از باب امتناع در آمده بود گردید بعد از آنکه
ساحت قند یار مقولوی نصرت شعار شد شاهزاده نیز در خراسان تدارک
تو بخانه و استعداد و سرانجام احتشاد کرده از راه بادغیس متوجه اند خود
گشت چون ولایت اند خود که معظم مالک بلخ بود بسکناسی ایل انشار
اختصاص داشت بود و کوکبه مسعود شاهزاده بدو شته منزلی افشاریه
انجا علیمردان حاکم خود را دست آورید اعتذار ساخته باستقبال موکب
شاهزاده پرداخته کلیه قلعه را سپردند و سکنه شارغان نیز چون طائفه
جلالت بودند در عالم ایلی از باب اطاعت در آمده رسم انقیاد بجای
آوردند شاهزاده بعد از انتظام امور آن دو ولایت علیمردان را
با چند نفر از رؤسای آن طائفه روانه دربار فلک مدار ساخته و خود
متوجه آغچه شده امانی آنجا نیز شتر طحیثت بتقدیم رسانیدند و در غره
سیح الاول بنه و آغزوق را با فوجی از لنگیچیان در شش فرسخی بلخ
گذاشته و خود در شته فرسخی نزول و صبح روز سیوم که خضر و خاوری
علم بر طارم چهارم زو با کوکبه و احتشام و استعداد تمام رایت توجه
بجانب بلخ افراشته طلیمه سید ابوالحسن و الی بلخ نیز در یکفرسخی شته
در میان باغات ظاهر گشته چون جمعیت مشارالیه موفور و هنرمای
عمیق در سر راه مانع عبور شاهزاده کامکار افواج منصوره را دسته
نوبت پیاده کرده در میان آن هنرمای شکسته و باغات مترکم بستیز
و آویز مشغول ساخت مخالفین وی بزافته بیالاسی بروج و حصار

برآمده بدافعه یزدختند و لیکن سپهر جلالت بر روکشیده بتجاقب ایشان
قدیم بر فرار حصار گذاشته دست و تیغ خصم افکنی بازیده بسیاری
از او ربکیه را از شهر بنیدستی دور و دروازه را تصرف کردند ابو الحسن
روسامی بلخیه ببارک تحصیل جسته بخود داری پرداختند ازین طرف نیز فرمان
پذیران حکم شاهزاده توپهای قلعه کوپ خیمار مار ببارک بسته سه شبانه روز
رخنه افکن بلیان حصار و آتش افروز خرمن ثبات و قرار سکنه می بودند
تا اینکه قلعه کیان را با کلکیه سلب صبر و توان گشته و باب استیمنان کشود
والی و تمامی سادات و قضات و اکابر و اهلالی از روی اعتذار جبهه ساسی
در بار شاهزاده و الایثار گشته قرین عفو و بخشایش و همگی سران سرکردگان
او ربکیه و طوائف بلخ و توالج نیز فوج فوج بموکیب عالی پیوسته مشمول
نوازش گردیدند و جمعی از خوانین که بعد از شکست والی بچپاول و تاخت
سقتا قتلها مور گشته بودند اکثر محال را انب و اسیر ساخته حصار شادمان
قلعه مار و مور را بحیطة تسخیر در آوردند اهلالی قندز نیز که در سبت و پنج
فرسخی بلخ واقع است تاحد و دبدخشان از انتشار آوازه غلبه و قهر سپاه
ظفر و دستگاه در صد و انقیاد درآمده آن ولایت ضمیمه ممالک محروسه گردید
و روز هفتم ربیع الثانی آن سال خجسته نال چا پار از جانب شاهزاده کامنگاه
وارد و خبر فتح بلخ را معروض عاکفان سده جلال ساخت اگر چه شاهزاده
خزانه و خلایع و اسبابی که چنان سرکار عظیم القدر را لایق و سزا باشد همراه
داشت لیکن در ازای این فتح نمایان دو الف و چیل هزار نادری که با صطلا

متعارف دوازده هزار تومان باشد با سیصد دست خلعت و چند اسب
اسب مکمل با زین و بیراق طلائع و نشانها داده عالی لوائی ارسال داشتند
که فراخور خدمت بهر یک از سران و سوارکان سپاه عطا نمایند اما در باب
عبور از آب آمویه امری از کمین فرمان صادر نشد مقرر گردید که اوضاع
بلخ را انتظام و آذوقه و سوار فرس را انجام کرده و تدارکات بلیغ بعمل آورده
چگونگی را عرض نمایند نشان داده بانتظار جواب پیر و اختیه و بلخ را فی الحقیقه انتظامی
داده از آب آمویه گذشته از راه قرشی عازم بخارا گشت از آن طرف
نیز ابو الفیض خان پادشاه بخارا از ایلبارس خان والی خوارزم استمداد
و چهل و پنجاه نفر از اوزبکیه و ایلات ترکستان را در سلسله جمعیت انعقاد
داده در کمال استعداد و اردو قرشی گردید هر چند که تعداد جمعیت لشکر نصرت
اثر زیاده از دوازده هزار نبود لیکن لغوای الکشیل یثیخو معین الکاسد
شاهزاده عدت خصم را در برابر آن فوج نصرت اشمال نماند فوج غراب در
جنب شهباز نیز جنگال دانسته و متهورانه بکوشش پرداخته پادشاه
بخارا مغلوب جمعی کثیر از لشکر او مقتول گشته در قلعہ قرشی متحصن شد و لشکر
خوارزم نیز بدون تلاش و زرم لیسیت بهر میت عزیمت نمودند پس شاهزاده
بعضی تسخیر شلادک در نزدیکی قرشی واقع و در سر راه سپاه نصرت پناه بود
راست نصرت افراخته از چهار جانب طح پورش انداخته بقهر و غلبه بر قلعه
مستوفی شده امانی آنجا را عرضه شمشیر و آتش زدین محیطه تسخیر در آورد
لیکن باباخان چاووشلوکار و سوسای لشکر بود در آشنای پورش بضرر گلوله

وداع هستی نمود و از اتفاقات در بهمان اوان که از کار قرشی فرغت
روی داده بود شخصی از اشیقای فتنه جوی اوزبک از جوی روان جان
دست طمع شسته خود را غفلت برداد خواه رسانیده او را بر خم کار داز
پای در آورده حاضران نیز فی الفور با او درآویخته او را در میان پاره پارو
و به تیغ خونخوار از دیار هستی آواره کردند و چون اینچیز بجرض مولای
داد خواه یعنی خاریو دادگر سیفرمان هایون خطاب بشاه افراسیاب جاه
بخارا و بزرگان ترکستان عرضد و ریافت مشعر بر اینکه چون آن سلطنت
آب سلیل سلسله چنگیز خان و دوحه خاندان ترکمان است مقرر شد که شاهزاد
بکار بخارا پیروند از انا بخا که در عالم ایلی تمکن او بر اوزبک سلطنت موروثی
منظور نظر اقدس می باشد چند نفر از روسای آندیار را برای بنامی کار و
استقرار امور آن مملکت روانه دربار سپهر اقتدار نماید و نیز حکم هایون
بشاهزاده مرقوم شد که مشغور عاطفت را برای شاه والا جاه ارسال داشته
و خود معاودت ببلخ نموده با نظام و اتساق امور آن مملکت پردارد و
هرگاه توران راه فرمان با اقدام انتقال میبوند فوالمرد و الاتبایند آلسی از
دست جنود قضا تشال گوشمال خوانند یا نت پس شاهزاده حکم هایون
را فی الحال برای شاه والا جاه ارسال و ترک محاصره قرشی کرده از رود
آمو عبور و ساحت بلخ را مقرر کوکبه منصور ساخت اما حقیقت حال میندا
اینکه قبل ازین مرقوم کلک و قالیع نگار شد که در حین ورود کوکبه مسعود و سوار
زمین داور و هنر ارجات بکلب علیخان کوسه احمد و عنایت گشته با تو نچانه

و استعداد تمام او را روانه ساختند و مشارالیه مدت نه ماه بجا صرّه آن قلعه
پروخت و کاری ساخت در آخر کار یک دفعه بنای یورش گذاشته بعضی از
افاغنه لفاق اندیش را که در معسکه او بودند نزد خویش طلب داشته با ایشان
مهمد و معهود نموده بودند که رفته افاغنه را که مستحفظ بر وجه بودند با خود
بهماستان سازند که در حین یورش بیج و دروازه را تصرف دهند آن
جماعت باین بهانه رفتند و قلعه کیان را خنجر دار و هگی را در وقت معهود
آماده کار ساخته بعد از آنکه غازیان در شب معین بجزیم قلعه گیری دهن
جلالت بر میان زده و سپر بیاباکی بر رو کشیده با اقدام تهور سحاب قلعه
دویدند و هر یک خود را هدف چندین گلوله جان سوز دیده بدیر را مخالف
تقدیر یافتند و جمعی از قشون و چریک کزیه فرار از انحطت بهنگام قتل
رسیده آمدند و در این نقص و قصور عزم مغزول و بدرگاه معلی
طلب فرموده چوب تازی که در منزهش حکم چوب چینی داشت بر او جاری
ساختند و دیوان قلی بیگ افشار علمدار باشی را با اتفاق یار بیگ سلطان
توپچی باشی آن خدمت نامزد و با اسباب لقب و کندوب و آلات یورش
روان کرده مامورین از روی جد و جهد بکنان لقب و بردن سبیه پخته
در دهم شوال آنسال خجسته آل ندا خان افغان که از جانب حسین بکومت
زمیندار و منصوب بودند ای امان بکوش غازیان رسانیده و در خود را العز
اعتیان بیایه سر فریاد بنیان فرستاده و قلعه را تسلیم کردگان نموده بموجب
حکمهای یون با افاغنه که مستحفظ آن حصار بودند با اتفاق یار بیگ سلطان بدرگاه

معانی شتافت و از جان و مال بخشش یافت و چون افاغنه قندهار چند سال
بود که در جمع ذخیره و تهیه اسباب قلعه داری میگوشتند بکثرت آذوقه و
عدت خود و منازات مکان مستنظر گشته پشت بدیوار اطمینان داده در
پناه حصار قلعه داری تختن داشتند تا مدت ده ماه امتداد یافت و در هم
منوال عزیمت یورش در خاطر اقدس تقسیم یافته اولاً جمعی از سربازان را که
جلالت به تسخیر برجهای خارج قلعه که در حیطه تصرف میبود و امور گشته یکی یک را
بمحوه ضبط و تصرف در آورند و از آنجا به برج عظیمی که در فراز تپه رفیع واقع
و فوجی از افاغنه با چند توپ مستحفظ آن برج بودند آنرا نیز بتأیید الهی
مسخر کرده تمامی مستحفظان را زنده بدست آوردند و بعد از آن به تسخیر برج نیلین
پروا شدند و آن برج در جانب شمالی قلعه در سمت چپ آن پناه در قلعه کوه بسیار
بلندی و قعست که بقلعه قندهار اشرف دارد و دلیزان حکام هالیون دامن
جلالت بر میان زده پیاپی مردی عزم بلند آن برج را با چهار برج دیگر که
از برج فلک افزون و در فراز آن کوه پیمون طعنه زن هیچ نیلگون بود
و سید نفر از افاغنه قادر اند از بجا فطرت آنها اقدام داشتند یورش
برده تصرف و کینداقت را بر بشرافات تسخیر آن قرار گرفتند و افاغنه بر برج
تمامی بمعرض قتل و اسیر درآمدند و چهار پیاپی لشبان دیان و توپهای کوه
توان را که کلوه هر یک بوزن هفت هشت من بود از چنان راهی صعب
که پیاده را عبور از آن راه سهولت ممکن نبود بجزیر لقیل بالاکشیده بر قلعه کیان
و بر برج دده که جانب غربی قلعه قندهار می باشد تسبیح و الحاق عقل محال

اندیش ازین امر غریب در وادی حیرانی و تملکناهی سرگرد نیست هر کس آنرا
 تنگ فضای پر پیچ و خم آن کوه سپهر شکوه آسمان توأم را بر ایامی العین دیده
 باشد یقین خواهد داشت که بالا برون توپهای کوه مانند از چنان مکانی که
 عتقاسی فلک سیر و هم از تصرف قاف قله اش پر میزند منوط بمفاذ امر
 پادشاهی و چنین حکمی البته ثانی حکم کسی خواهد بود الفقه از برج سلکین توپ
 و چهاره را بر حال قلعه کیان بظهر خواستی و قوه هاتکام و الحجاز را
 ساخته پیلر هیولانی برج دوه را از صورت جسمی انداختند و بعد از آنکه
 بنیان قرار برج تزلزل پذیریت چون جماعت بختیاری که باستحقاق آن
 شب اقدام داشتند مکرر داد طلب مستدعی اذن یورش بودند تا کف مزبور
 و اگر اوجپشکن که و افغان ابدالی از سر کدام سبب نفر در شب بختینه بیت
 و دویم ذی القعدة با مرها یون میهای کارگشته هنگام طلوع فجر بجانب
 آن برج یورش بردند چون افغانه پیش از وقت مطلع گشته میهای دفاع
 بودند قریب دویست نفر از داد طلبان مقتول و مجروح گشته عروج بر شرفات
 قصر قصود و مسیر مگردید پس دوباره بعزم یورش مصمم گشتند

ذکر وقایع یوننت میل مطابق سال سعادت شمسال

هنگامیکه شهرتایان سیاه و سفید یالی و ایام شهر ذی القعدة الحرام را ماه
 طالع از غروب باغ پیوست نور روز کامرانی در رسید یعنی در شب جمعه سلخ

ماه مزبور از انقضای شش ساعت و کسری داور زرین افسر مهر بر شمع بخون
 عزم دارالقرار جهان کرده بر برج حمل را مدوا افواج سبک و صبا و شمال ایضا
 لوائی دلاور جری القلب منصوب و رایت افزائی در چیره دست چنار میا
 یورش گشته بجانب دارالملک گلشن وی آوردند نیلوفر باصوالت و منیر
 قدم بر فراز کنگره شاخ بلند گذاشت و زینق بر سر چهار برج حصار چین برین نقش
 پرچم برافراشت افغان غراب و کلاغ بنغمه قمری و عندلیب تبدیل یافت و طبلان
 لشکر خاک از شور انگیزی و سی تلخ مذاق بودند و رفتند بار شیرین بیانی شکر
 افشان شدند و افواج زلغ و زغن که در عرصه چین سکن گرفته بودند بیاد
 وطن مانند فاخته کو کوزنان کشتند و در جمعه که خیر کیتی نشان آفتاب
 ظلمت را مسخر و دار الخلافه جهان را بنور وجود خود منور ساخته جنود هندی انجم و
 کواکب از مدارات بروج راه تواری کریدند ممالک محروسه بهار نور روز
 و قلعه ظفر بر روی جهانیان کشاده گشت و از دیوان قضای صوبه بهار و
 بلاد سنبل و حصار فیروزه سبزه و قلعه خپاره گلشن بجای نفس نباتی منقرض گردید
 فرشتان با فروشان با فراشتن بارگاه سلطانی و نصب اورنگ جهانگیر
 پایه زمین را بر آسمان افراختند و مجلس آریان محفل ارم نیکار در کمال افتخار
 به تنظیم و ترتیب بزم نوروزی پرداختند و وسای لشکر و کبری عسکر
 و امرای نامدار و عظامی کامکار از جایا خانه همت سرشار مانند زرین کلان
 انجم و اختر و نورانی لباسان ثوابت و سیار بجلعتای طلا بان و الی بنیاد
 برو دوش آراسته در حواشی آن محفل منوشال فراخ و رتبه و نشان داشتند

و ایستادگان طبقاتی اشرفی چون اطباق چرخ هشتین نشان برزم
 میمنت قرین ساختند و بعد از غنچه کشائی باغ و گلزار نوبت قلعه کشائی
 اقبال ابدیدار گشته در همان روز فیروز تبتیه اسباب یورشش پرداختند
 چون طائفه بختیاری در اول دله داد طلب گشته کاری ساخته بودند باز
 ایشان را باین امر نامور و سه چهار هزار نفر از دلیران خود بخوار و سربازان
 عرصه گیر و دار انتخاب کرده در شب دوم ذی الحجه همراه برده در اطراف
 قلعه در بنیو لباسی سنگ وز و ایامی کوه و خفایای حصار در کمین گشته
 و خود نیز آن شب در جانب برج چهل نیز در شاه کوه در جائی که از نظر قلعه گیان
 مستور بود بانتظار صبح فیروز که غیرت روزی روز و رشک شب صل جوشان
 دل افروز بود توقف فرمودند روز بعد که دوم ماه مزبور باشد در اول
 ظهر که اعدای عصر دولت بیژن و آل را دم سپین بود نماز ظهر را ادا و استعانت
 از ایزد بهمتا کرده نخست از جانب برج دده سوره سوره انداخته ستورش
 یورش در افکندند چون سیمبه آن نیست بطایفه بختیاری تعلق داشت
 آن گروه را بخت یاری کرده قدم بر فراز سلم مقصود گذاشته برج را تصرف
 کردند و از آنجا بجانب برج مشهور چهار برج هجوم آور گشته تا مستحفظان
 آنجا بخود میسر داشتند بفرق استیلا را در آن مکان افراتند را فاخته
 مرتبه بیات مجموعی بجانب چهار برج متهاجم گشته لازم خیرگی بتقدیم
 رسانیدند اما چون فوج فوج از جزایر چیلان و لغنجیان آتش دم و
 پسر واران خنجر گدار میخ یوام برسم کوبک بدلیزان قلعه گیر میسر شدند و رفقه

آن طالع از چهره دى جنود قاهره سر کوب لیغی یافته رومى تاقند بهادان
 نصرت قرین نیز که در گمین بودند از اطراف قلعه زد و آتش به پای مردمی تاخت
 از نزد بانهای که تربیب یافته بود بجمارت قلعه صعود و عروج و ضبط دروازه و
 بروی کرده قلعه را بحیطة لشکر در آوردند حسین چون راه چاره را بسته و دست
 تدبیر را شکسته دید با قلیله از افاعنه فرصت جست بعضی از زنان خود را
 برگرفته بقتیول که در جانب جنوبی قلعه بر فراز کوه واقع بود گریخت و لقبیه
 آن طالع ذکور را و اناثا غرضه شمشیر و اسیر کند یغدی گشتند پس با اشاره
 و الا تو بهای را که در بالای کوه مدبر و ج و حصار قلعه بود بقتیول بسته ازان
 آوازهای رعد خروش اندام اساس دولت و قصه قصه شوکت او را با و
 اخبار و از خواب گران غفلتش خوابی خوابی بیدار کردند روز دیگر که شمس
 جهان خورشید از شبستان لیل از زیر پرده احتجاب برآمد زینب نام خواهر
 بزرگ خود را که عاقله او بود با چند نفر سرگردان غلجه بسم ننوات که باصطلاح
 افغان عبارت از خیل باشد بخدمت اقدس فرستاده فرمان امان از موقوف
 عفو و احسان خدیو زمان حاصل کرده روز بعد با ولدان محمود و اقوام و اتباع
 خود و تمامی روسای افاعنه آن مشهور نجات را تاج تارک افتخار و سرمایه طینان
 و استظهار ساخته در بارگاه زرین قبابی که در خارج دروازه بابا ولی مخصوص
 نشین آنحضرت بذروه عیوق افراشته بودند بشرف پای بوس سر بلند و
 و بنوید جان بخش و محبت بهره مند گشت و محبت بجز خاصیت و الا نظر قبول
 مال و غنائم قلعه کیان که از تقداد اندیشه محاسیان بیرون بود و نیکت ف

همگی آنها را بدلیران جان سپار غنایت حسین ابا اولاد و اقربای دینی اعمام
و مالی که مالک بودند روانه مازندران و سکنا سی ایشان را در آن ولایت مقیم
ساختند و چون ذوالفقار خان ابدالی را احمد خان برادرش که سابقا از سر
فرار کرده آمده بود حسین گرفته در قندار محبوس میداشت در روز فتح قلعه ایشان
نیز از محبس نجات و بدار الامان عنایت ظل اللهی توسل جستند لهذا رحمت
سبکدین خاقانی ایشان را نیز مأمور بجا زندران و از مالیات دیوانی و معیشت
بقدر کفایت در وجه هر یک معین فرمودند و طائفه غلجه مشتعل برد و گروه میبانه
یک گروه سوم به توکی و متعلق بحسین فرقه دیگری توخی و مسوب باشند سلطان
بودند چون اشرف تنجی که سبق ذکر یافت در احراز کوی سعادت سبقت
جستند در بند و روده موکب الا بقدر بار شرف اندوز خدمت کامکار شده بود
حکومت ایل توخی بعلاوه قلات با و تفویض قلعه قندار را که سمت غربی آن فرار
کوه کی و ق و فی الحقیقه در نخست اساس قشلیک بنا که رخسار دیار و امصار
بود حکم والا ویران و با خاک نیره یکسان ساخت و همان نادر آباد را دارالملک
و مقر حکومت حکام ساختند و چون عهد کرده بودند که من بعد از ایل اسلام
احدی را گرفتار قید اسار نسازند امر والا بفک قاپ تمامی لمرای قلعه پچال آنها
لبصاحبان اصداریافت و ایالت آن ولایت را بعد الغنی خان عالم ابدالی که
ساک طریقی اخلاص و در زسی و خدمت سگالی بود در حرم و بکشتک و بخت و
زیمیند او را نیز از روی ساسی ابدالی حکام نقیب و جمعی از جوانان کار آمد غلجه را ساس
و دیده انتخاب و ملازم رکاب ساخته نادر آباد و توابع را بسکنا سی ایل ابدالی

که در نیشاپور و باقی محال خراسان توطن داشتند اختصاص داده مقرر داشتند که ابدالی کوچیده آمده در آن مکان توقف و غلجه هتوکی بجای ایشان رفته در نیشاپور سکنی نمایند و آن جماعت را در سبت چهارم ماه مزبور باز غنهاب گذرانیده و از آن مکان مقرر شدند.

در بیان ورود ایلچیان پادشاه سکن در جابه روم
بالتفاق سفرای آن دولت بدیویند بر بار معالی

سابقا سمت تحریر پذیرفت که بعد از واقعه شورای کبرای صحرایان عبدالباقی خان زنکنه بالتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر بلاباشی از دربار آسمان قدر بهجای علی پاشا سفارت روانه دولت علیه عثمانیه شده بودند از طرف قدین الشرف پادشاه سکن در دستگاه روم لوازم اعزاز و احترام نسبت بایشان مرحی و مبذول و مصطفی پاشای واسطه موصل که از وزرای معتبر آن دولت بود بالتفاق عبداللہ افندی صدناطو و خلیل افندی قاضی اورنه بالچیگری تعیین بمبعیت سفرای این دولت از راه بغداد وارد اصفهان گشته از سمت کرمان ماسور بدر بار فلک مدار شدند در نوزدهم محرم ساله که پنجاه روز از نوروز گذشته بود سفرای دولیتین وارد نادرآباد و بعد از دو روز باریافته پیشگاه حضور اقدس گشته اسبان کوه توان تازی نژاد کمل لبخت مکمل و هدایای نفیسه

که پادشاه والاجاه روم تنبیت جلوس همایون مصحوب پاشا فرستاده بود
از نظر لغوی گذشته و تبلیغ بی نیایات لسانی و سفارشات زبانی گشته با عطا
کورک شور و سپ بازین و یراق طلا سرافرازی حاصل نموده و زیاده بر محمول
سلف مشمول عافیت و احسان شدند چون در نامه پادشاه والاجاه
روم در باب سرزمینی حضرت امام جعفر از غان میج کرده و در خصوص
رکنی از ارکان مسجد الحرام با ائمه این مذمت نمسک بگذر گشته اعلام نمود
بودند که هر رکنی از ارکان اربعه از سوابق از منته یکی از ائمه مذاهب اربعه
مخصوص است تفسیر آن نمودی بمفاسد دیگر و در قرقن امیر حاج ایران از راه
شام متضمن وقوع فتنه است و خواستش کرده بودند که عذر دو ماده او را
متعلقه بقبول گشته مقرر گردد که امیر حاج ایران از راه نجف اشرف هر سال
حجاج را کعبه مقصود رساند حضرت ظل اللهی رفقن امیر حاج ایران را از راه
نجف اشرف پذیرفتن لشیر طبری که می افکین بغداد آن راه را آباد و احتیاج
حاج را بر سه سال حاضر و آماده سازند و الیمچی را با آفندیان عظام مورد اعزاز
و اکرام ساخته بوساطت بندگان درگاه این امور را بایشان گفتگو و بوجوه
شرعیه اتانمه دلائل و براین کرده از نقد و جنس و فخر اسباب اضافه بر
انچه در سوائف زبان الیمچیان روم عطا می شد بایشان مرحمت و چون
مقدور تخمین شد اهل تعیین رکن که از دولت عثمانیه مجازیر شرعیه و
مجازیر ملکیه محمول و موقوف شده بود رکن اعظم بنیان مصالح بود لهذا بر آن
مذاکره آنها علیر داندان خان سیکیز بلی را بجای اب تعیین و رفیق مصطفی پاشا

و آندریان ساخته در غره ماه رخصت نهضت ارزانی و روانه دربار شوکت
مدار عثمانی منسره بودند

در ذکر بواعت توجیه موکب منصور بجانب بستان
و فتح و تسخیر غزنین و کابل

قبل ازین منجی کنگارش یافت علیروان خان شالمورار وانه دهنستان
و بحضرت پادشاه و الایجاه اعلام فرموده بودند که چون تنبیه افغانیه
قندمار مطمح نظرست بناطلم صوبه کابل و آن نواحی مقرز گرد که سدرافزار
اشترار نمایند پادشاه نیز در جواب نوشته بود که درین خصوص بصورت
تا کید و خزان و فوج ارسال کردید که در سر راه منع مفسدین قندمار نمایند بعد از
مراجعت علیروان خان برای تجدید یاد آوری محمد علیخان قوللر آقاسی
ولد اصفهان خان را که عمره امرای ایران بود بسفارت مامور و پادشاه
و الایجاه همان جواب سابق را عاده و مذکور ساخته بودند و در اوایل کار
قندمار که افغانه آمد یار السبت کابل آغاز فرار کرده بودند فوجی از غازیان
برای تسدیر راه و تنبیه آن طایفه بجانب قلات و غزنین نامزد گشتند
اما تا کیدات بعمل آمد که نظر بدوستی قدیم که فیما بین هندو ایران تحقق دارد
از حد مملکت تجاوز نموده سلمان جمعیت را از دست انداز جنود فتن محفوظ و
مراعات حال رعایا و مالی آن دولت اند چون در امرعی و لمحوظ دارند سر

سرکردگان لشکر منصور منزل کمانک حایر فرسخی قلات را تا منتها
 کوستان آن ناحیه تاخذه و از اینجا با ونگ مراغه چپاول انداخته قرب
 نهر انهر از افغانه علیچرا که در آن نواحی بودند معروض تیغ هلاک ساخته
 و مال و اسیر بسیار از ایشان بدست آورده تتمه بسبت غزنین و کابل فرار
 می نمایند و در خلال اینحال معلوم میگردد که از دولت علیه کورکانیه کسی بسراهِ
 مامور و مطلق عبور و مرور آن فوج مقصود نیست چون غازیان بنابر اینکاذون
 نبودند که از مقام مقر قدم فراتر گذارند در اینجا کشت و چگونگی را بعرض عاکفان
 عقبه و الارسانید بعد از وصول اینخبر محمدخان ترکمان را برسم سفارت بری
 استفسار علت خلف وعده تعیین در یازدهم محرم سال قبل برسم چایپاری از راه
 سیدروانه دبارسند فرمودند و ضمن اشارتی در باب ولایت کابل غزنین
 بکار رفت امام موکه لصد و ریوست که زیاده از چهل روز در آن ولایت
 مکث نموده زود جواب و خبر بخاقان بجز و بر و خدیو هفت کشور رسانند
 محمدخان وارد دهند و اطلاع نامه همایون کرده پادشاه و الا جاه از جواب
 نتجایل و از مخص ساختن المیمی تعاضل نموده او را خصصت انصراف نداد چون
 یکسال کامل از رفتن محمدخان منقضی شد در اوایل محرم ۱۱۸۵ هـ بعد از فتح
 قندهار فرمان موکه خطاب بمحمدخان مقرر شد دریافت که بوصول حکم اشرف
 مخص است برگشته هر پنجوایی که از دولت علیه کورکانیه صادر شده باشد
 بعرض رساند و حکم همایون را بصحوب سه نفر جلودار بچایپاری از راه سند
 روانه ساخته پس عزیمت حرکت بسبت کوستانات غزنین و کابل در خط

اقدس تصمیم یافته و غره ماه صفر که ایلیچیان و مرامرضی روانه آن مرزو
 بوم فرمودند برچم الویه طفر طراز بجانب غزنین اهنرازیافته از چشمه
 مخمور که حد مملکت ایران و هند است عبور و منزل قرا باغ شش فرسخی غزنین
 را مسقر کوکبه منصور ساخته از آنجا شاهزاده نصرت لوا نصر الله میرزا را به
 تنبیه افغانه خور بند و بامیان مامور فرمودند باقرخان نامی که حاکم غزنین
 بود از طنطنه آمد آمد موکب هایون مغلوب حشمت گشته فرار و قنات و
 علما و روسای غزنین ببلدی قافله سالار محو و نیاز با پیشکشهای لایق
 روی امید واری بدر بار عاجز نو از آورده مشمول عنایات خدا یو گردون
 فرار شدند کوکبه والا از منزل قرا باغ رایت توجه بجانب غزنین افراخته
 در صیبت و دویم ماه ما یچه اعلام جهانگشار که آفتاب اقتباس نور لزان سیکرد
 صنایع بخش ساحات ملک غزنین ساختند و در حین حرکت موکب نصرت شعار
 از قند بار فوجی از افواج ظفر قرین به تنبیه هزاره راسی کندسی و رای رنگی
 و باقی هزار جات که در تقدیم خدمات دیوانی سالک طریق نافرمانی شده
 بودند مامور گشته غازیان تمامی نساکین اوطان ایشان را پایال سم
 سسور و بسیاری از رجال را مقتول و لشوان را ماسور ساخته این مرتزقا
 را بجزین و الارسانیدند حکم محکم بجز صد و بیست که اسرار طلق الغنان
 ساخته فوجی از آن و جماعت ابراسی لازمست برکاب نصرت انتساب حاضر نماید
 و همچنین افغانه و هزار جات کوهستان غزنین هر یک که کسب کشتی گردین خبر خفته
 به نیروی بازوی شوکت قاهره از پای در آمده و هر یک که پایجا ده الفیاد

گذاشتند سرافراز عفو خود پو بندہ نواز شدند و از آنجا لوائی توجہ بجانب
دارالملک کابل فراتخذند اعزہ و امانی کابل در دو منترلی طریق استقبال
پیچیده ادراک تقبیل عقبہ سعادت پرور و تیشیرہات فاخرہ پیرایہ شرف
در بر کردہ خصمت انصاف یافتند بعد از مراجعت ایشان جمعی از افغانہ
و سپاہیان کابل از جادہ الفیاد نکول و شترزہ خان و رحیم داد خان توالت
قلعہ در پناہ حصار نادانی در آمدہ بہ قلعہ در پی رفتن روز شنبہ یوم بیج الاول
کہ پیشخانہ کشان موکب ہمایون پیشخانہ والاراجوالی قلعہ رسانیدند جمعہ از
قلعہ کیان از در تیز پائے حبلادت بیرون گذاشتہ آغاز معارضہ کردند
حاکمان پیشخانہ چون مامور کجک نبودند بحال ایشان نبرد اخذند و نصب قات
گردون شکوہ و وضع احوال ردوی انجم کردہ و اراولک نیم فرسخی سمت
شرقی شہر نمودہ کوکہ جہانگشاہ نیز روز بعد وارد آن مکان گشتہ روز شنبہ
پنجم ماہ مذکور لغزم سیر سواد شہر واک بجانب کویہ سیاہ سنگ آہنگ و انطالیفہ
بازہوای روز پیش باز دحام تمام از قلعہ برآمدہ مبارکت بخت شروع
بانداختن توپ و تفنگ کردند انیمعی مینج مادہ غضب خاقانی گشتہ جمعی را
کہ در آنوقت در رکاب اقدس حاضر بودند بہ تنبیہ آن جماعت اشارہ فرمودہ
مأمورین بجانب آنجماعت اسپ برانگیختہ و با شمشیر ہامی آختہ با ایشان
در آویختہ تا پاسبانی قلعہ سرافتانی کردند و ہمان وزعزم بلند خود بہ ہفت کشور بکشید
قلعہ کمر بستہ اطراف شہر را مخصوص جنود منصور ساختند و از کیطرف بیکوہ ہمایون پہا
قلعہ کوب را برافراز کویہ کشیدہ برج شہور بجا مین کہ ہم پرواز نسر طایر و ہم

آشیان عتبات رین چنگ چرخ دایرست هدف توپهای برق آتار نمودند
 و از یکجانب بر میطیر خمپاره را بر حال قلعه کیان صاعقه بار نموده زلزله در میان
 ثبات برج و حصار و اساس قلعه کیان انداختند چند روز اهل قلعه مانند موت
 آتش دیده میان شعله شور و شر بر خروش چیده چون تاب و توان را از خود
 مسلوب دیدند روز دوشنبه دوازدهم ماه بهمراهی کاروان عجز و ناتوانی
 وارد دربار سپهر مبانی گردیده بربان نادانی بادای آتش کینه با قتل الشیخاء
 هتکاء اعتراف بقصور زافمانی کرده قلعه را سپردند و پیشکشهای لائق از
 پیشگاه نظر گذرانیدند و خزانه و جباخانه و فیلخانه پادشاهی که در ارک فلک نشال
 می بود لفظاً سرکار خاصه تعلق پذیرفت پس چهل روز در کمال مضرب خیم عاکر
 انجم احتشام گشته بهمت کشور کشائی قافائی بانتظام و انضباط مدام کامل توابع
 برداختند و شانبرده نصر الله میرزا که سابقاً از منزل قرا باغ به تنبیه سرکشان
 ضحاک و بامیان و غور بندامور گشته بود شمر دین را به تنبیه و قلعیات ایشانرا
 تصرف و آن جماعت را بخورده اطاعت در آورده در دست و چهارم ماه مذکور
 از راه چهار یک کار شرف اندوز تقنین بساط خدیو کا مگار گشت مفارن آن
 عرض محمد خان بوساطت قاصد ملحوظ نظر فرخنده مقاصد شد مضمون آنکه
 از دولت کورکانیه اورا نه جواب میدهند و نه رخصت ایاب آمدن احدی از
 بسا و لال دیوان بجا یاری لغیرین نامه بها یون به پادشاه و الاجاه نگارست
 یافت مشعر بر این مضمون که قبل ازین علیران خان و بعد از او محمد علیخان به
 سفارت روانه دربار سچهر اقتدار شاهی شد در خصوص سدر راه فرار اشترار این

شاه والا تبار اشعار و از جانب آنحضرت نیز تشنه آن مطلب بعمل آمده بود
 بنا بر وعده آن پادشاه دیجاکه کوکبه عز و جاه دارد و قدما رگشته بعد از آنکه
 خلف و عده ظاهر شدند الحی دیگر برای تجدید امر مذاکره روانه ساختیم کیسالت تجاؤ
 شد که او را ندانسته و بخواب نامه پیوسته انداخته اند از آن باب عده کردن و ثانیاً خلف
 و عده بعمل آوردن و بجلاوه آن ایچی را بر خلاف قانون سلف محمد شستن و
 جواب کتوب هاپون را در عقده لتوین گذاشتن بهمانا ناشی از مخالفت و
 بیگانه‌گی و منافی آثار دوستی و یگانگی خواهد بود و بعد از فتح و تسخیر قندهار چون
 دهن و قصور که از افاغنه بایران صدور یافته بود زیاده بر آن بر مالک
 هندوستان واقع شده مضمون آن بود که البته تمهینه الطائفه مرضی طبع
 اقدیر شایمی می باشد و این دو دولت را بهو خواهد یکدیگر میسر استیم منو حبه
 آن جماعت گشتم مردم غریب از باب آداب در آمده مشمول نوازشات
 گشتند اما املی کامل قطع نظر از آنکه بالیست و رودرات نصرت آیات
 را مغتنم شمرده در عالم اتحاد بین الدولتین به لوازم خدمتگزاری و امانت
 پردازند و سعادت بر روی خویش بسته با افاغنه اتفاق و اظهار بر اسم
 لفانی کردند چون اینجکت منافی طریقه ادب پاسداری حرمت موکلب
 کوکب بود از راه یگانگی که بین الحضرتین تحقق داشت در مقام تادیب آن
 طائفه در آدمیم ثانی الحال که بر بنهائی قاید نیاز روی اسید بدبار معرکت
 بطراز آورند ایشانرا بنابر خاطر آن پادشاه دیجاکه مورد عفو و مشمول حصا
 ساخته میفرمودیم که احدی متعرض حال مال ایشان نگردد و مارا از سباز

از مبادی حال لی الآن سواي تنفییه فاعنه منظور می نمود و باز جهان دوستیها
منظور نظری باشد و چارمزبور را با چند نفر از اعیان دارالملک کابل دوست
و ششم ماه مذکور و از شاه جهان آباد ساختند که بسا ول بوساطت نامه
پهلون فال و کابلیان بزبان مقال حقیقت حال را مفهوم پادشاه سلیمان
خصال سازند بعد از ورود کابلیان بجلال آباد حاکم آن مملکت ایشان را منع
و به پیشاور راجع ساخته بسا ول را که بجا پاری میفت و له میر عباس نام افغان
در عرض راه بقتل رسانید و چون غله و محصولات آن ولایت کفایت
با حوال سپاه نصرت پناه میکردند افوجی از افواج منصوره را بجا فطت
فصله و ارک مأمور ساختند در دوازدهم بیج الثانی بهر اینی تأیید نیردانی
عازم کو بهستانات چهار یک کار و بخار و صفائی که موضع حاصل خیز و مکان
معمور بر آب علف و مساکن طایفه افغان بودند شد بلکه هم گوشمال سرکشان
آن ناحیه بعمل آید و هم توسع در غله و ذخیره بهم رسد فاعنه آن سمت بقلل
جبال حصن جسته دلیران زرم از باجکم و الاکوه نورد و دشت پیا گشته
ستفناق و مساکن ایشان را پایی مردی جلادت لکد کوب سرکشان را
مقبو و منکوب ساختند آن طایفه بعد از آنکه خود را گرفتار مهالک بیدران
صد مات آن فوج و استفناقات خویش را استغرق لطافات آن دریای
آهنین موج دیدند بخودی خود خدیو بگردید که قرارگاه نکران کشی شکستگان
طوفان حوادث بود و توسل جسته بکنار عافیت و ساجل امنیت ^{پتند}
و هر گلی سرزدگان و روسای آن طایفه با سعد الله و ملا محمد ولد میاجیو افغان

بدرگاه معلی شتافتند و خدمت رکاب قدس احلقه کوش غلامی اولاد خود
 ساخته جمعی را بتقریب بندگی این آستان پشاه راه آزادی رسانیدند
 و بیست و دو روز در آن مکان پایه سریر مینوچهر کوپ بزم سپهر هفت
 ایوان ماه و مهر گشته در بیستم جمادی الاولی لوی توجیه بجانب کندمک
 که در خوبی آب و هوا و وفور زیر است و صفای طعنه بر سر آستان جنبت میزد
 افراتند افاغنه آن سرزمین نیز جمعیت کرده در قلعه کوه با شش کام اسل
 خود داری پرداختند دلیران نصرت نشان با مراقب بر سر ستقاق ایشان
 عازم شده آنظالی که چون دشت و کوه را در زیر پای یکران تهور غازیان
 یکسان دیدند طالب امان کشته رؤسای ایشان وارد دربار فلک مدار
 ز ایشان و معمول عفو خود بجهان شدند و انواع بجزایر که مأمورند
 هزار خجاست بودند خدمات مرجوعه را انجام و جمعی از اولاد آن طایفه را
 در سلک غلامان انتظام داده در بیست و ششم ماه مزبور وارد دربار غزوجه
 گشتند و از آن مکان جمعی انضبط علی جلال آباد و تادیب لدمیر عباس افغان
 که مرتکب قتل سیاول دیوان شده بود مأمور گشته حاکم جلال آباد که مانع قتل
 کابلیان شده بود و در باقی امانی آن دیار طریق اطاعت پیموده و قوت بخشید
 سیم جمادی الاخری بقدر دوم استقبال پیش آمده قلعه اتبصاف دادند و چون
 ولد میر عباس پیش از وقت در غار کوه احداث سقنای قهای محکم کرده و
 جمعیت عظیم از مردان کار و دلیران کارزار فراهم آورده اساس آنها را بوزن
 اسباب خود داری استحکام داده بود غازیان دسته دسته بلبغا قهای

او پیوسته آن بنای قوی اساس ابدستیزی سرنبه شوکت قاهره در
 شکسته تصرف در جلال ایشان را عرضه تیغ هلاک و زبان ایشان را به پیش
 و نسوان و لدمیر عباس سیر فتراک ساخته بدرگاه معلا آوردند و بعد از
 ضبط در بطامور آن نواحی بهار سفلی را که پنج سوختی جلال آباد واقع است
 بچمن آرائی قدم فروردین اثر رشک بهار و هر گل زمینی از آن وادی را
 زیب گوشه دستار روزگار ساختند

در بیان و دشانزاده رضاقلی میرزا در منزل بهار
 سفلی و سفر رازی با فسنیابت دارائی ممالک ایران

چون درین اوقات که رایات نصرت آیات عازم هندوستان و سفر
 بعید المسافت پیش نهاد بهمت خاقان گیتی ستان بود خیال نصب تعیین
 یکبار از فرزندان فرزانه کامکار و شاهزادگان آزاده نامدار به دارائی و
 فرمان داری ممالک ایران از خاطر اقدس میگذشت لکن از کابل مرعای
 بعضی نفاذ پیوست که رضاقلی میرزا که اکبر و ارشد اولاد و در آن اوقات
 بر سر حرم حکمرانی بلخ تکیه داشت ولایت بلخ را بیدرخان افشار بیکریگی
 هرات و حسن خان بیات حاکم نیشابور سپرده و فوجی از غازیان بجا نظمت
 اینجا گنشته و ضابطه آن مملکت مضبوط ساخته از راه صفاک و با میان
 وارد کردی نصرت نشان شود و چون بعد از وصول خبر تیغ بلخ که

پنوز ملک پهلوان از او آید و توقف داشت بشانزاده امر و الا نافر شده بود
 که در ایامیکه افواج ظفر شکار از کار نرم و پیکار و پیکار باشند متوجه قنذر گشته
 امور آن ناحیه منظم ساخته مضبوط نماید بشانزاده و رفیق فرمان رایت افراز
 متوجه بانو لایت گشته یوسف نام قاتل آن که تا آن زمان در مقام مخافت
 اقامت داشت با سایر سرکشان آن ناحیه تاب توقف نیاورده سالک طریق
 نه بخت شده شانزاده آن ولایت را خالی از اضا و عاری از قنذر و متباد
 در حوزه اقتدار و تدبیر او گرد و در شای آنحال امر پهلوان بشانزاده و مل
 گشته چگونگی را معروض قوایم سر سپهر مدار و مجذبا حکم مبارک با حضار و غرضدار
 یافت شانزاده راه نور طریق آفتابان فرمان گشته بعد از ورود و کمال نیز آفرین
 در کمال گذاشته دبست و چهارم چپ اردخست خدیو کا مگا گشت و وزیر حضرت
 ظل اللعی بلا خطه عساکر پنج که در ملک شانزاده آمده بودند و در خسته تا چند روز
 انجاعت برسم سان از نظر آفتابان گذشتند و چون سبب بسیاری از ایشان در سفر
 بلخ بمعرض اسقاط آمده بود و بکلی اسبهای تازی نژاد و اسلحه عنایت و
 نیابت و دارائی ایران و اختیار عزل نصب بیکریگیان فرمان دمان را
 بشانزاده کا مگا تفویض و در روز جمعه شعبان بعد از ظهر بدست مبارک
 تارک او و شانزاده نصر الله میرزا را بر سبب افسر بلند می داده مقرر فرمودند
 که در عهد شانزاده کی حقیقه را بسپست چپ نه بعد از آن پادشاهی بهر کای و لاد
 بکرم قضا تعلق گیر حقیقه بدستور ملوک لطافت راست بزنند و روز یکشنبه
 سیوم ماه رضا قلای میرزا را مخص با فر شوکت شان و ائمه ایران ساختند

روز دیگر لوای جهانگشا بجانب جلال آباد نهضت یافته در دهم ماه از جلال آباد
گذشته بجانب شرقی و با فاصله نیم فرسخ قباب بارگاه عز و جاه بر اوج مهر و
ماه افراشته شده و در اینجا دوازده هزار تن از یلان سیال فکن برسم منتظماً
مقرر گردید که دو منزل پیشتر است افراشته شوند و قرار باشد شش هزار کس نیز
پیش خانه کشی موکب هالیون اختصاص فیتند

در بیان توجیه موکب والا بجز متنبیه ناصر خان و تسخیر پیشاو

چون از دولت علیه کورگانیه صوبه نزاری کابل پیشاور یا ناصر خان میسر بود
بعد از تسخیر غزنین کابل که آن مالک در حوزه تصرف کورگانیه بدر فرست
ناصر خان در حدود پیشاور مسلک جمعیت مسلک ساخته مشغول خودداری
شد و در حین که اعیان کابل باذن هالیون عازم شاه جهان آباد شدند
مشور عنایت انده موقتاً بقال در باب روانه کردن ایشان با سیم ناصر خان عز
صدر و ریافته بود ناصر خان بلاخطه پاس حقوق آن دولت ابد پیونده راه نشان
بر فرمان هالیون بسته در حضرت سلطنت کورگانی بر وجه جنبانی دامن
تحریک بتیز کردن آتش جنگ پرداخته بعد از این معنی بیست هزار نفر از
افغانه خید و پیشاور را در ناحیه حمود و اجتماع داده بجا فطت و ریبند خیمه
اشتغال و زریدر و زرد و از دهم که منزل موسوم بر یکاب مضرب خیمه
سراوقات انجم و تاجمجره طباب گشت بنه و آغز و ق را در موکب نصر الله میزار
در آن مکان گذاشته خود طرف عصر از راه مشهور بسته چوبه که کوه بسیار بلند

و راه بس صعب و دشوار بود و با فوجی از غازیان جزایر و دلیران نیزه گذار شبای
 و جبریده بفرمان تنبیه ناصر خان ابلاغ و صبح روز دیگر دو ساعت از روز
 گذشته سی فرسخ راه را طی کرده از بیابان به سبقت آن جماعت رسیدند
 ناصر خان از آمدن طایفه های یون خیز در گذشته تنبیه جنگ برنجوست
 و صفوف لشکر است پیش از آن سپاه جلور نیز بر قلب ایشان رخسیت
 در طرفه العین سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته جمع کثیری عرضه
 شمشیر ناصر خان با جمعی از رؤسای هند نیز زنده دستگیر شدند و بقیه
 راه فرار پیش گرفته تمامی اردو و اسباب ناصر خان و لشکرانش
 بخورده ضبط و دلیران انتقال یافت و بعد از سه روز که آن مکان متفرک و کوه
 فیروز بود بنه و آغوش نیز موکب الای پیوسته و متوجه پشاور شدند آن
 مملکت را کشتا و عرضه نرست پرور از پرتو ماهی الویه ظفر شکال اله فرکر
 و ساخته ملال فزادر پشاور معرض سمع داورد افر کر دید که چون عتبات
 لکزیه جار و تله که در الیز کوه سکتی دارند بنابر اینکه مساکن ایشان مشتمل بر
 کوهستان جنگل پر درخت را بهمانی بسیار سختت با ستظن ارجاو
 مکان بعضی اوقات از درنا فرمانی بیرون می آمدند ظمیر الله ابراهیم خان
 سپهسالار آذربایجان بحکم و الا عازم تنبیه ایشان گشته او را شمشیر سیف
 در حشای غازیان سایه پرواز نهستی اهل سقناق و مساکن ایشان از
 اخگر شور و شر دلیران احراق کشته مغلوب شدند تانی الحال جمعی از ایشان
 که فرار کرده را کمین گاه گینج قرارگاه قنچیان کرین ساخته بودند از اطراف

آغاز جنگ و سعتکه رزم را بدلیران کار از ماتنگ کرده ابراهیم خان بحکم
 قضا بهت گلوله تفنگ شد پس مهربن و قصوری ازین قضیت سر پر شور به
 بنیان عزم ملوکانه راه نداده امیر اصدان خان قرقلور با یالت آذربایجان
 و صفی خان بغایری را که سردار کر حیستان بود و بسیاری آذربایجان بعین
 روانه و مقرر فرمودند که با عساکر آن سمت بقدر امکان بتادیب آن طایفه
 و محافظت آن نواحی پرداخته منتظر انصراف موکب مسعود باشند و در
 پانزدهم ماه فرخنده فرجام صیام پرچم نصرت انجام بجانب شاه جهان آباد
 ابرتر از یافته ام بهایون بغرض روز مقرون شده که روداتنگ اجستین بسته
 افواج قاهره چند روز فوج فوج مانند خیل نجوم از رود مجره از ان جسر
 کمکشان شان گذشته کوکبه منصور نیز متعاقب عبور کرد اگر چه تا حال معلوم
 نزدیک دو رگشته که در هیچ موسم از رودخانههای پنجاب بدون سفینه شقی
 عبور میسر باشد اما کسی را که تا ایند آتی یار و مددگار باشد برود و بکلیان کار
 سختی صعب بر او آسان مییاشد بر اینهمانی اقبال خسری در هر یک ازین
 رودخانه که نمونه بجز خار و شعبه دریایی خونخوار بود و عبور گذر پیدا شده است
 و دو آب بآب و اسباب از آب گذشته و پنج شش هزار کس از سپاه لاهور
 در آن طرف آب و زیر آباد بسیر کردگی قتلند در خان قلعه کاجه میرزا مامن
 عاقبت ساخته رایت خود داری افراخته بودند قراولان موکب بهایون
 به دفعه ایشان پرداخته در اساس قرار آن مشت فاشاک کار سبیل بی
 امان کرده کوکبه و الا متعاقب از آب گذشته در آن سمت رود نصیب

سراوقات سپہر نمودن و نمودن مقدار آن فوجی کثیر از جنود و سپہر کندی
 زمین را آوینہ کر سلسلہ جمیع العقاد داده با ملاز کر یا خان ظہیر
 صوبہ لاہور می آمدند در ملک پور شمش کروہی لاہور مشہود دیدہ و قول
 گشتہ فیما بین کار بستیز و آوینہ انجامیدہ ایشان نیز بسیار آن گشتہ بستیز
 مگر محدودی کہ باقتضای قضا از حلقہ دام کند و لیکن ربانی جستند و بعد
 از ورود موکب ہمایون بجوالی لاہور کہ باغ شعلہ ماہ مقبرہ کوہی عز و جاہ
 کردید زکریا خان چون معارضہ نمود را با فوج منصور از قبیل معارضہ
 ظلمت با نور دیدہ کفایت خان وکیل ہما ت خود را طلب امان یہ در بار
 عز و شان فرستادہ خود نیز روندید و بچہ سائی آستان فلک بنیان
 فانی گشتہ بیست لک زر و چند زنجیر فیل کوہ سیکر با نقالین ہایای دیگر
 بر ستم پیشکش از پیشگاہ حضور نور گذرانیدہ لوازم خدمت و اقباد
 بتقدیم رسانیدہ خلایع فاخرہ خسروانی و سب تاری ترا و با ساخت
 وزین ترین مکر و خنجر و شمشیر صعب و عنایت و نوازشات دیگر در بارہ
 او مبذول و ایالت لاہور بدستور با و محمول و موکول گشتہ فخرالدولہ خان ظہیر
 صوبہ کشمیر از حکومت او کنارہ کرد وادی اطاعت بودند و بی سروسامان
 در لاہور توقف داشت باز با یالت آن ملک سراغ از ساختہ زانہ آوالت
 و ناصر خان صوبہ دار کہ از جملہ گرفتاران و در رکاب نصرت اقرار میبود
 مجبوراً بصوبہ ارہی کا بل و پشاوہ سر بلند و فوجی را تعیین فرمودند کہ
 بجا قطب معبر و ضبط گشتہای پنجاب پرداختہ مترو دین را روانہ اردو

ظفر قرین نسایند

دربیان وقوع جنگ سلطانی فیما بین اعلیٰ حضرت
خدایو گیتیستان و حضرت محمد شاه پادشاه هند و ستان
و کیفیت تسخیر شاه جهان آباد و قایع آن ایام محبت بنیاد

بعد از آنکه دار السلطنه لاهور بحیطة تسخیر در آمد بعضی الیتادگان پایه سپهر
کردون نظیر رسید که حضرت محمد شاه پادشاه و الاجاه هند و ستان را طرأ
ممالک مشغول جمیع آوری سپاه و عازم مقابله موکب نصرت پناه است
شهری نگارش یافت مشعل بر این مضمون که چون نواب بهایون مامور گمانیم
و آنحضرت نیز از دو حقه ترکمانیه و سیل ساسله کورگانیه و نسوای
دوستی امری مرکز خاطر نبوده بنابر آنکه از افغانیه نسبت هندوستان
بیشتر از ایران بے اعتدالی واقع شده بود منظمون خاطر ما نیکه البته تنبیه
آن طایفه مرغوب طبع امنای آن دولت خواهد بود باین عقیده ایلیچیان
فرستادیم و در باب سدره فلز آن طایفه اظهار نمودیم متعهد گشتن باز
ایلیچی دیگر یاد آوری کرده همان جواب را شنیدیم و ثانی الحال که خلاف آن
ظاهر شد محمد خان را روانه کردیم یک سال در آنجا داشته بجواب سپرد خند
از قراری که معلوم میشود جمیع در سرزمین آن دولت بلیشه تصرف نموده
پادشاه و الاجاه بر این امور مکلف می سازند و الا آنحضرت را بمقتضای

بزرگی از اینگونه مواد مصایقه نخواهد بود ایمان آن دولت در اراده خود
 راسخ بوده جمیع خود را درست نمایند و آن و الاجاه نیز از خزانه و لشکر
 تقویت املا و ایشان کرده در دست تعداد ایشان کوشند انشاء الله تعالی
 به از آنکه خود آزادی کرده خوب ضرب دست جنود مسعود را در پائیند انچه از
 معرکه راه سلامت پیش گیرند باز اگر عفو می در باره ایشان بعمل آید سبب
 خواهش و التماس آنجناب خواهد بود و بعد از روانه کردن آن نوشته موکب
 جهان کشار و ز جمیع بیست و ششم شوال از لاهور هجرت و از رودخانه های
 شرف عبور و روز دوشنبه هفتم ذی القعدة وارد سرهند شدند و در آنجا
 بسره تحقیق پیوست که محمدر شاه با سیصد هزار مرد نامی و دو هزار زنجیر
 جنگی و سه هزار عراده توپ از در دمان برق آهنگ اسباب و اثاثه
 رزم و آلات جنگ در محل موسوم بکرنال بیست و پنج فرسخی شاه جهان آباد
 گشته و چون رودخانه فیض که علیم دان خان آنرا بشاه جهان آباد جاری
 ساخته در جنب کرنال و آن و اطراف دیگرش بچگونگی پیوسته است در آن
 مکان حصص حصین و قورغان متین ترتیب داده توخانه با محیط اردو و خود
 ساخته بغرم مقابله توقف دارد و یو پیمال شش هزار نفر از سپاه
 خون آشام را بقراولی تعیین فرمودند که تا حوالی اردوی محمد شاه
 و ستردی زده و تحقیق احوال و نموده چگونگی را بعرض رسانند و بعد از
 زوایه ساختن ایشان موکب می شان روز سه شنبه هشتم آن ماه از
 سرهند حرکت و وارد مترل راجه سرائی دوازده کوهی و چهارشنبه

نہم وارد قصبہ انبالہ ہشت کروہی کہ تاکر نال سی کڑوہ مسافت دہشت
گشتہ حرم محترم ونبہ و آغروق را بیکر دگی فتح علی خان افشار چرچی با
و جمعیہ از سرودگان در آنجا گذشتہ روز پنجشنبہ دہم از انبالہ حرکت پانزدہ
کڑوہ را طی کردہ شاہ آباد را محل نزول اردوی مظفر بنیان ساختند و
قراولان در بہان شب پنجشنبہ بحوالی اردوی محمد شاہ رسیدہ موافق
کیش سپاہ گری در گوشہ کمان کین زہ کردہ بسہم دلیری در سرتوچانہ او
جمعہ را قتل و چند نفر از زندہ دستگیر کردہ بسرای عظیم آباد ہشت کردہ
تھانیر برگشتہ توقف و شب جمعہ یازدہم دو ساعت از شب گذشتہ چند
نفر از قراولان وارد و گرفتار آن را بخصو و الا آورند کہ تحقیقات زبانی از
الشان بہ عمل آید پس معتمدی را روانہ بسرای عظیم آباد و قراولان اعلام فرمود
کہ در ہانسرای توقف و جمعہ از یکہ تا زان جلدادت نشان در آن حوالی از
روی خرم و ثبات عزم بقراولی پروازند و چون از سرای مزبور تاکر نال
شش کڑوہ مسافت و چہار کڑوہ آن تمام جنگل مشتمل بر یکہ باریک
و دو کڑوہ دیگر فی الجملہ خالی از بیشہ و شاہش ہوار بود سرودگان شہر بشتان
دو دستہ کردہ از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاہ فرستادند کہ
ہر یک سمت خود را ملاحظہ و جا و مکان نزول و ہواری زمین کیفیت جنگل
و میدان جنگ تشخیص دادہ در سرای عظیم آباد خبر بکوٹہ الارسا نند و
روز دوشنبہ دوازدہم رایت جہانکشا از شاہ آباد روانہ تھانیر شد
کڑوہی گشتند و روز یکشنبہ سیزدہم ہنگام صبح از منزل خوربور کوآسمان سا

نهرضت یافته قول هایلون بشا نهاده نصرالله میرزا تفویض جمعی از خواندین را
 سایه گردین جناح های لولای هایلون فال شانه زاده ساخته خود با فوجی از
 دلاوران یک ساعت و نیم از روز گذشته وارد ساری عظیم آباد شدند چون
 محل فریبور مشتمل بر براط عظیمی بود که بزرگ و آجری آورده بودند حاکم بناله و مال آن
 مکان با استحکام قلعه و در باط مغرور گشته بسرکشی پرداخته اند بحکم والا توب
 بمحسن آن جماعت بسته بکلی ایشان از بیم جان طالب امان گشته بپایوس
 هایلون سر بلند شدند و آنجا سرگردگان قرار داد و نظر شرابش را بر مرقع فرمان
 حاضر گشته مجدداً هر یک سرورنده که از اردوئی محمد شاه بدست آورده بودند
 بنظر اقدس سانسیدند و از گرفتاران برای لوازم استخبار بعمل آمده بوضوح
 پیوست که محمد شاه از دست برد و قراولان پادشاه محسن کرناال کشیده جهان
 مکان را که جای محکم است مامن عافیت ساخته شرابش را نهانیز که ملاحظه
 سمت شرقی و غربی اردوئی او کرده بودند بعرض رسانیدند که هر دو طرف
 بیشتر است و زمین مسطح که شایسته نزول کوکبه نصرت آننگ قابل میدان
 جنگ باشد نیست چون راهی که باز دوی محمد شاه میرفت منتهی بجنگل صعب
 می شد و مرضی طبع اقدس نبود آنحضرت راده کردند که بسمت شرقی اردوئی
 او متوجه گشته در طرف پانی پت که مابین کرناال و شاه جهان آباد واقع است
 در میدان وسیع و عرصه همواری دوستانه روز نصبت کوکبه فیروز و رفیع
 ریایات عالم افزوز نموده اگر محمد شاه بمقابله آید بجنگ پردازد و الا از جهان
 راه ریایات توجیه بسمت شاه جهان آباد افزوزد موکب هایلون در روز

دو شبانه چهاردهم قبل از طلوع فجر از منزل مزبور حرکت و از رودخانه
فیض گذشته در دوفرشنگ اردوی محمد شاه مکان هموار مسطحی دیده خیم
فلک احتشام را در آن مکان افراشته خود با چند نفر از دلاوران ظفر قرام
تا نزدیک معبر محمد شاه جانی که علما و بیهوشان تو بجان ایشان نمودار بود
با دیپای جهان نور در اصبار فتار ساخته و به لشکر و لشکرگاه ایشان
نظر تحقیق انداخته بمقدور دولت بازگشتند هنگام شام بعض رسید که بران
الملک سعادت خان که صوبه دار چند مملکت و معظم امرای هندوستان
بود با سی هزار نفر قشون تو بجان و استعداد تمام بغیر ابداد محمد شاه و از
پانی پت شده فی الفور جمعی از سپاه ظفر پناه بمقابله او مامور شدند اگر چه
همه جا با فاصله نیم فرسخ کما بیش از طرف اردو محمد شاه جولا نگاه
سپاه نصرت کیش بود که از گوشه و کنار سرورزند گرفت می آوردند اما
باز فوجی را بهمان شب بر سر معسکر او فرستادند صبح روز شنبه پانزدهم
از آن منزل حرکت و چون رودخانه فیض که بشاه جهان آباد جاری است
تا دریای جمون یک فرسخ و نیم فاصله دارد کوکبه جهانگیری آغاز نهضت
کرد و قشون نصرت نمون راسته قول فرار داده شاهزاده نصرت شیراز را
تعیین نمودند که از جانب شمالی دریای جمون تا حوالی کرناال آمده طریقت
قرار افراز دشمن را کشتور گیر مابین رودخانه فیض و جمون امسیر بکرا کر و
نظیر ساخته با جمعی برای ملاحظه جای یورت و موضع جنگ عازم اردوی
محمد شاه شدند در عرض راه قراولانی که شب به سر راه بران الملک

سعادت خان ماهور شده بودند و در و خیر آوردند که سعادت خان
 نیم شب از بیراهه خود را بار دوی محمد شاه رسانید و قزوین را لعقب او
 رسیده بسیاری از کسان و اسباب او را اسیر و غارت نموده اند پس
 آنحضرت نیز از محاذات معکرمحمد شاه گذشته سمت شرقی اردوی او را
 بفاصله یک فرسخ که میدان مسطح بود برای نزول اختیار و بروفق امر
 اقدس نصرالله میرزا با قول بهایون ملحق و در آن موضع نصب لوای قرار
 کردند در شای آخمال سعادت خان آگاه می شود که پیشتر از آن خبر
 بنه اولان را راج کرده اند حوصله غیر تشلین معنی را بر نتافته از راه غرور آماده
 جنگ گشته خان دوران و سپهسالار هندوستان با و اصلی خان سبزر
 قشون خاص پادشاهی جمعی از خوانین عده با عانت او از جایز آید فتنه
 خود را شده دسته کرده با تو بجانهای سنگین احتشام زنگین آهنگ میدان
 جنگ نمودند این معنی محرک عرق حمیت محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک
 که صاحب هفت صوبه ممالک دکن و امرای اعظم آن دولت بود و قسطل الدین
 خان وزیر الممالک و بقیه خوانین صوبه داران و جمعیت از حدافزون فیضان
 مست با نسف تو بجانده اسباب آتشخانه به نیم فرسخی میدان جنگ بیرون آمد
 تا بقورخانه خود پشت به پشت تسویه صفوف و ترتیب را باب سیوف کردند
 از دحام و جمعیت ایشان بجدی بود که از نیم فرسخی که میدان جنگ بود و معسکر
 ایشان پشت به پشت صف بسته و همچنین طول سپاه آن گروه نیز نیم فرسخ
 بنظر می آید خود کشور فیروزی که آرزو مند چنین روزی بودند فی الفور جمعی

بصیانت اردوی هالیون مقروض و سرور آراسته درع و مغفر ساخته بر شهب
گردون خرام سوار و قول هالیون مستقر صولت نصر الله میزراجمی از خوانین
نامدار کشته تو بهای کوه توان را که میدان جنگ متحمل آن تغابین برقی
آهنگ نمی شد در تحت لوای شاهزاده و الایثار گذاشتند و راست آیت
بقی می کند کفر محرم المؤمنون فیضی الله در عرصه زرگاه افراشتند و خود با
افواج نصرت قرین و مبارزان عرصه کین تو بخانه جلوه متوجه میدان نبرد و
عازم معرکه رزم و آور و گشتند

ز بس تعدادش کربیران بود	سر انگشت کوکب خون چکان بود
برون رفت از هجوم صف کشیده	مژه بر همزدن از جنگ دیده
شد از آمدش مردک پاهای	بخار حرمین مه کاو ماهی
فلک چند آنکه دامن بر کشیدی	سراجم بنوک نیزه دیدی

غروب خم روئین و لوله بر چرخ هشتمین انداخت و پرچم ایات گلگون پهنند
سپهر اشفاق گون ساخت نخست خیر حیمیان طرفین مانند چرخ فتنه جو
لبشور انگیزی پرداخته مبارزان خیر و بهادران خونخوار دست با استعمال
آلات حرب کشودند سرهای دلیران مانند کوی در خم چو کان توایم اسبان
غلطان شد و روس سرکشان مانند حباب در دریای خون سرگردان
هر قبیل که سوار داشته تفنگ میشد چاک سوار را از مرکب هستی پیاده
می ساخت و هزار دما توئی که دمان آتش فشان می کشاد بزبان شر بر تیستی
خشک تر میکردید القصة از ابتدای ظهرا تا انقضای چهار پنج ساعت نایره

حرب و آتش طعن و ضرب اشتغال و سیف و سنان دلیران بسیر افشانی و حشم فکری
 اشتغال داشت و از زبانۀ تاجر حاکمیه وصف حال میکرد و زمین
 از کوفه سواره و پیاده تفسیر داد از کلمات اکرامی در لفظ الهام
 میگفت ضعیفیه صدای فاقبکه شهابک فاقبک در گوش جان می انداخت
 و برق سنان جانستان صورت یگاد البرق یخطف البصاک
 هم در دیده و دل جلوه میداد گلوله تفنگ مرگ آهنگ تفسیر است
 و جعلها مرجوم الشیطان بران حال دمی نمود و زبان تیغ
 مستحای الشوق و الاغناق بران قاطع باد امیرسانند را فتمه

شدا فروخته آتش زرم و کین	از خون گشت گلگون سرای زمین
گرفته ز گرد سپه مهر و ماه	فضای جهان کشته چون شهباه
ز نوک سناهای خارا گذر	شده چشمه چشمه زره سرسبز
ز غاطس کشتگان در مصاف	شده پشته پشته چون کوه قاف
ز بسیاری کشته و خستناه	در آن عرصه خالی نبذ جای پا

تا اینکه سعادت از لشکر هندیان روی بر تافته یکبار به بجانب انزلی
 شتافتند بران الملک و نثار محمد خان برادرزاده او که در هودج فیصل
 قرار داشتند بهان نخبو اقریاء و تبیل خود زنده گرفتار و خان دوران که
 سپهسالار و مدارالیه سلطنت هندوستان بود ز خمار گشته بسراوبا
 مظفر خان برادرش مقتول و میان عاشور خان و دیگرش بقید اسیر
 درآمده خودش نیز روز دیگر بعلت آن زخم که کارگرفته بود در گذشت

و صلی خان سردار قشون خاص پادشاهی با شهزاده خان افغان و یادگار خان
 و میر حسن خان که که وانشرف خان و اعتبار خان و عاقل بیگ خان علی احمد
 خان که از امرای معتبر بودند با قرب صد نفر از خوانین عظامی دیگر و سی هزار
 تن از لشکریان ایشان عرضه شمشیر بر آبگون گشتند جمعی کثیر زنده به سلسله
 گرفتاری پیوستند و محمد شاه با نظام الملک و قمرالدین خان و وزیر اعظم چون
 قریب به اردوی خود کسبوی صفوف و اعلام صولت نموده بودند بمسک
 خویش بازگشته دست بر ذیل تخصص زدند و خزانین بید و مژ و فیلان که بیک
 و تو بخانههای پادشاهی و امرائی که بجزیه جنگ آمده بودند با غنائم بسیار
 اسباب و اثاثه فزون از شمار محیطه تصرف در آمده تا عصر تنگ عرصه
 میدان از وجود سپاه هند خالی و با جساد کشتگان مشحون گردید بعد از
 وقوع این فسخ نمایان چون محمد شاه اطراف غورغان خود را بمؤرجل
 و خندق و تو بخانه استحکام داده بود و خسر کردن شکوه سپاه انجم کرده را
 اذن پورش نداده از چهار طرف بمحاصره اردوی او مانور ساخته بتسدید راه
 قرار سپرده پرداختند چون کار محمد شاه با اضطراب انجامید نوشته که لا اله
 الا الله پادشاه ذبیحانه گارش یافته بود که چون فیما بین حضرتین نسبت ترکمان
 اتحاد و بسلسله جنسیت تحقق دارد بعد از جنگ و خود آرمانی هرگاه عفو
 در باره اعیان آند و ملت بعمل آید باز با التماس آنجناب خواهد بود بمان نوشته را
 وثیقه کشف و وسیله اعتذار ساخته روز سیوم خلع سلطنت از خود کرده
 افسر سردری از سر برگرفته با خوانین امرایا ستظار مقام و ایدرگاه سپهر

اختشام کردید و در صحنی که پادشاه دیجاه عازم دارالامان حضور اقدس بود بمبراعا
نسبت ایلی که فیما بین حضرتین تحقق داشت از جانب ظل الهی شاهزاده نصرالله
میرزا تا خارج اردوی هالیون باستقبال آن پادشاه فرخنده خصال شتافته
هنگام زد و در پیشگاه مسعود آنحضرت نیز تائیدون خیمه مبارک راه و رسم اعزاز
پیموده از آنجا که دستگیری در خیمین مقامی شایسته آئین سرور لیت دست
آنحضرت را از روی ملاحظت گرفته در مسند هالیون بنشین خوش ساختند
و در حقیقت کلید فتح کل ممالک هندوستان بدست تصرف دولت نادریه
در آمد و محمد شاه چاشت آن روز در خیمه مقدس همان آنحضرت بوده اگر امی
که از جانب چنان میربان و زوچین میمان بود بعمل آمده باز محمد شاه بعد
از ظهر بمعمر خود مراجعت کرد اما افواج منصوره بهمان پنج دست از ضابطه
محاصره باز داشتند محمد شاه روز ثانی با امرای که داشت انا اردوی
خود کوچ کرده عازم اردوی ظفر شعار و بلا خطه پاسداری حرمت
آنخاندان و الاتبار خیمه نشین پادشاه و الاجاه و سرا پرده حرم محترم او
در حوالی معمر نصرت اثر قرار یافته عبد الباقی خان که از اعظم امر بلو ذمعی
نامور گردید که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه و الاجاه نموده باشد و
بلو از هم اندازی و شرایط خدمتگزاری پر دازد و از آنجا روز پنجشنبه
غره ذمی الحمرایت جهانگیری بجانب دہلی که بشاه جهان آباد شتار
داو و نهضت کرده روز چهارشنبه هفتم ماه باغ شعله ماه مقرر کوکب
عوجا به گشته روز دیگر در آنجا توقف و حضرت محمد شاه برای تدارک لوازم

مهمانی مرخص شده پیشتر روانه شهر گردید روز جمعه نهم از باغ فرحسوار و غازیان
از ابتدای باغ تا درب دو کشتی خاص پادشاهی لیسان بسته پانصد و هشتاد و هشت
از زلفیه های گران بها و اقمشه نفیسه از سرکار پادشاهی انداختند قلعه اکران تخریفات
طبع پادشاه معدلت بنیان شاه جهان و دارالخلافه سلطین و ادآیین
هندوستان بود مقرر گردید دولت ساخته محمد شاه را نیز در میان جهان
متعلقه جای داده و در روز و روز و دو کشتی قدس جناب محمد شاه سفره
افتادگی در بزم صیافت گسترده خدیو جهان دار بعد از انقضای مجلس
به بحوثی آنحضرت پرداخته فرمودند که موافق عهد یکدیگر و از اول قرار یافته
سلطنت هندوستان باز بجناب پادشاه تعلق دارد و آنچه شرط امداد و
رسم و داد است به مقتضای ربط ترکمانی در باره دولت گورگان
بعل خواهد آمد محمد شاه مراسم تکریم و تعظیم و تسلیم تقدیم رسانیده به شکرانه
این عاطفت که تاج بخشی را علاوه جان بخشی یافت تمامی جواب هر خرمایان
اتانته پادشاهی و ذخایر سلطین سلف اگر در دستگاه سلطنت موجود بود
مفصل معروض عرض در آورده برسم نیازنثار و ایثار کرد هر چند که همت
کان خاصیت بحوال خدیو به حال نظر اعنایران کنوز و خزان که جمیع
محازن سلطین و می زمین با عشری از اعشار آن برابر میگردید فنگنده
دامان نیاز مندی از آنها در حید فایان بایر و بالفه پادشاه و الالاجه کینه
این منول نقش پذیر قبول گشته معتمدان این بضبط
خزاین و بیوات تعیین فرمودند

ذکر وقایع قوی سیل مطابق سال فرخنده مال الهی

چون افواج خنک رومی شتا و سپاه سر و مهر مستان سا که باد پیا یان
 موصیه جهانند به هواداری اسفند یار اسفند ارسی قدان ریاحین که در
 دار الخلافه گلزار بر طرف جو یار بار نزول کشوده بودند دست یافته شاخ
 و شانۀ اشجار را بشا جمره در هم شکستند در نود و او باش بهین از محلات
 خیابان چمن دست تطاول فراخته سینه گل از خیمای کاری چاک پاک
 و گلگون بپایان چمن را از لباس بار و برک غریبان و هلاک ساخته از جغیم
 همیان زرد در آورند شب شبند بهم دی ایچ که عید نوروز و ضعی مقدار
 افتاده بود خسرو زرین افسر هر بقصد دفع فتنه شتا از خلوت ساری حوت
 بسری خاص حمل خرامیده نوخواستگان قوی بازوی قوای ربیعی
 یغماگران صبا و شمال را بنهب آن شهر غارتگر یعنی دی ماه فرمان داده
 نبات قدماں اشجار بهاری را از میوه و سبزه بر که محمود بر گرفتن و صاحب
 کلاه بان لاله کل از تاب غیرت چهره بفرافروخته از جای جستن تیغ بند
 درختان از شاخهای تیز نیزه و سنان برداشته میان ستیز چستینند
 قوی دستان چنار بگوشتال فوج پر خاشجوی دستان ساز و برگ خویش
 کردند و میان صاحب شوکت گلستان و دلاوران صنوبر لوی گلگون زدند
 سرباز بگشتن فراخته بپارسوی بان در حصول روی آورند و خار و گیاه که
 جنود سلطان دی بودند از غلبه هجوم لشکر بهار حیرت زده بر جای خویش

خشک مانند حرلیت زمستان چاراسا آتشی که خود افروخته در گرفت یعنی
گلهای آتشین و دانه‌ها در درونی زبانه در آورده و سه شنبه طرف عصر
خدیو عصر منزل محمدر شاه را بقدر و مهمت انتصاب رشک بیست الشرف
آفتاب ساخت و شام آن روز دیر در بزرگ فتنه عجب بخت و نقش طر
برای بخت تفصیل این اجمال آنکه در شب یکشنبه یازدهم
بدون اینکه از جانب محمد شاه اشاره یا از طرف معارف محمدی
واقع شود و لوله فتنه و غلغله آشوب بلند گشته جمعی از عوام و اوایل
در میان شهر با اهل رود و پر خاش کرده بیچونه از جنده منصور که در اصل
شهر نزول نموده بودند در آویخته در هر اسم دست درازی کوتاهی نکردند و
چند نفر از لشکر ایرانی را به تیغ نافرمانی و خجنادانی ذبیحه قربانی ساختند خون
ایشان را خای شب عید و خضاب دست امید نموده سر نیجه دلیری
را بهمان کشی رنگین کردند و از آنجا پایی تهور بر فیسیخانه شاهیه رفته فیضان را
منصرف گشتند و الاصل در شد که جمعه از دلیران در سرد و ب محلات
مانند خیل نجوم که پاسبان محلات مدارات فلکند تا صبح گاهان دیده از
خواب بسته بسیار و ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از غازیان پا
از منبج خود داری بیرون گذارد تا فردا بدینجه مقدر گردد و عمل نمایند هنگام
طلوع آفتاب که قهرمان قهر آکو صبح هر از دل بدر کرده بقصد انتقام
تیغ از نیام بر کشید و خدیو خورشید از سر کین سرور را بلباس سرخ شفق
آراسته با چهره برافروخته و عارض تابناک بر پشت خشک فلک بر آید خسر

به حال با هیئت نخست مگین صورت سه گین سوار یکران جهان پیا و خچلزاران
 نیزه دار و بهرام صولتان کیوان آتار ماله بدر رکاب هلال آسا گشته مسجد
 میان بازار را بقدم اقدس سجود خاص جام ساختند و در آن مکان بعد از
 تحقیق اینکه حرکات و دوشینه از کدام محله و چه جماعت صادر شده دلیل آن
 را فوج فوج به تنبیه آن گروه تعیین امر قتل عام آن محلات فرمودند و مشورت
 و آشوب فزع اکبر در میان شهید پیدا مدنی انفور و ردیوار عمارات
 رفیع نقش عالیها کسافیه کها گرفت و مسکن صحاب شان صفت
 خانه زبور پذیرفت بناهای دلکش یزدن شاه شرب نادانی عوام مست
 خراب افتاده و ذکروانات سلسله مانند زرماده زنجیر شیبین در گرفتند
 سرانی که طعنه بر قصو حجت نیر و بصدقه کج کاوی یلان قصو یا حوضها
 که از چشمه سار لطافت کوثر آب میخوردنواره جوش خون شد و بازار جواهریان
 و صرافان در بسته بازار و دکانین تجار و ارباب مکنت و تمامی اسواق
 شهر بحیطه یغادر آمد عاقبت آن گروه با غنی چنار آسا آتش خود سوختند و
 ازین دیوانگی مانند شاخ بید مجنون آونجه واری سیاست گشتند و بشماره
 این شرارت دودار دودمانها بر آید و سوز و آه دلهای افروخت چون
 شعله وجود خشک و تر سر بر فلک کشید حاصل از دروازه اجنبی در
 مسجد جامع و چند محله دیگر صغیرا و کبیرا عرضه شمشیر شدند از هنگام طلوع
 نیر اعظم تا زمان غروب زیانه این شعله پر شور و شر نریا میسید و در کنند
 کوب و درفت و دروب و قتل و هرب اسرو سبی تقصیری نشد هنگام شام که

نصف آن معموره لکد کوب جنود و آتش جبل عوام برقی خرمین زندگانی
سی هزار تن از خورد و بزرگ شهر شده بود اما بی آنجا در مقام آستینان
و پادشاه و الیجاه بواسطت نظام الملک و قمر الدین خان در صد و شصت
برآمده التهاب آتش جهان سوز غضب پادشاهی بزال عفوف بخش فرود
نشست و فرمان داری فتوت راه بر لغیا کران لشکر شور و شرست و
اسیرانی که در تصرف بشکریان بود تمامی استرد و بایلیای ایشان
تسلیم شد کویا زمانه بدفع گزند چشم بد از سرا و مسکن آن طایفه
سپید اسوخت و چون در شب شورش سید نیاز خان داماد قمر الدین
خان و شاه نواز خان که از اعظم بودند بر سر فیلیانه رفته مرتکب
قتل فیلیان باشی و بردن فیلیان شده در خارج حصار شهر در جایی
مختص گشته بودند عظیم الله خان و قولا د خان که از اعیان دولت کورگان
بودند بجمک والا مأمور بگرفتن ایشان گشته مومی الیهارا با چهار صد و هشتاد
نفر گرفتند و برباد دولت حاضر کردند که بمجلس عرضه تیغ یاسا شدند و وقایع
بهجت افزاینکه مخدیره سر پرده کورگانیه را بجهت شاهزاده نصر الله میرزا
خطبه کرده بنهیه اسباب سور و آرایش نیم سرور برداخته کنار و در جمون
مجاذی ایوان دیوان خاص انهر شب چراغان مطمح صدر برادر و تا
یک هفته ایام و لیالی عشرت را رشک روز نوروز و غیرت شب قدر
ساخته هر روز فیلیان کوه پیکر و گاوهای فیلی منظر و شیران اثر و بهایت
وارنه های صاحب صلابت بچنگ انداختند روز یکشنبه بیستم

ماہ فرور شاہزادہ بدریدن شاہ والا جاہ رفت بعد از انقضای مجلس موافق
آداب آئین آن سلسلہ علیہ خفتان مروارید و در فرین بجواہر شاہوار سوار
قامت شاہزادہ والا تبار ساختہ چند قطعہ الماس تیر تکلف و ستر زنجیر
قیل و پنج راس سبب ساخت موضع برای سواری شاہزادہ بہ پیشگاہ جلو
کشیدند و شب دوشنبہ بیست و ششم ماہ فرور مقدار سہ صدین واقع
شد احوال در عرض چند روز کہ ضابطان خزانہ و بیعتات از انجام
شغل مقرر فارغ شدند حاصل بھروکان و طرف زرین و چین اوانی و اسباب
مرصع بجواہر نمن و اجناس نفیسہ چندان بقلم ضبط آمد کہ محاسبان او نام
و دفتر نویسان افہام از حصہ و احصای آن عاجز آمدند از انجلہ تخت طاوی
بود کہ کنوز کیکاؤسی و خزانہ دقیانوسی رونمای جواہر شاہوار انرا می بست
و در ایام سلطانین سابقہ ہندوستان دو کرد و جواہر کہ با صطلح اہل ہند
بہر کردی صد ہزار لک ہر لک عبارت از صد ہزار روپیہ است صرف
ترصیع آن شدہ بود و همچنین گالی غلطان الماسہای رنیشان کہ نظیر آن
در خزانہ هیچ یک از ملوک سلف و سلطانین عمدہ وجود نہ داشتہ بخت
دولت نادریتہ منتقل شد و امراء و جوانین دولت و اعیان داران خلافہ و رایان
خود را می و صوبہ داران ممالک آرای نیز کرد و لکھا از نقد و جواہر مرصع
آلات و نفایس اسباب بدست پیش کشیدہ بارگاہ حضور ساختند بعد
از قبولت سعادت جان محصل صوبہ رود و لکنو و فرستادہ یک
کردہ کہ با صطلح ایران پانصد ہزار تومان باشد باقیان کوہ توان

و اسباب بیکران از صوبه مزبور که متعلق به عبادت خان بود نجران عامه
 رسانیده و در ایام توقف از خزانین سلطنت و پیشکش امداد صوبه ایران
 در روز نزدیک مساوی پانزده کرد و در بسیر کار بهایون انتقال یافت از جواهر
 و خزانین و اسباب کار خانجات و اثاثه سلطنت مقداری خطیر که فزون
 از حوصله تحریر و تالیف سرکار چنان پادشاه بی نظیر کرد و سریر باشد
 بسیر کار پادشاه و الاجاه گذشته بآن وسیله ابواب منت بر روی بیوت
 عامه کورگانه کشودند و بعضا دور و سار که مکدر خدمت شده
 بودند انعامات شایان عنایت و بجوم غازیان و ملازمان طفر قرین و
 مواجب که از دیوان گذشته و بخدمت کاران اردوی هایلون نیز بقرار
 نفی شخصت سپید و صدر و پیر برسم انعام مرحمت کردید از خواص و عوام
 اردوی سپهر اختتام و خورد و بزرگ موبک نصرت فرجام هر کس فراموش
 و حال از خزینه وجود و گنجینه احسان خدیو بهمال ادراک حظی جزیل و دریافت
 نصیب نموده حبیب دامن آمال را از زر و سیم حصول بالمال ساخت و ارتقا
 مرحمت انجام بهی و لایات ایران عزت و ریافت بالوجوهای ستم ساله
 ایران عموما تخفیف مقرر گشت در روز سه شنبه ماه صفر بهی امار و خوانین
 دولت گورگانه خلایق فاخره و شمشیر و کار در صرع و اسبان تازی نژاد عتبات
 و مجلس سردانی آراسته محمد شاه را طلب بدست مبارک تارک او را بافسر
 سلطنت سر بلند و تیفقات خاص بهره مند ساخته و شمشیر صرع زیبا
 میان او فرموده برود و فلان را بجوای هر گران بها چنانچه معتاد سلطانین

بند است ز نیت داند و تاج و تگین پادشاهی هندوستان را کماکان
 بحضورتش تشریف کردند محمد شاه بعد از آنکه سرافسرسری آراست استند عا
 کرد که چون با لطاف جناب نادری دوباره صاحب تلج و تخت و در میان
 سلاطین جهان فیروز بخت شده ام ممالک آن طرف آب اتک از دریای سند
 از حدیث کشته تاجانی که آب دریای مذکور به دریای محیط اتصال می یابد
 بعد از ولایت تنه و بنا در و قلعیات تابعه برسم پیش کشن ضبط
 و بمالک محروسه شاهی انضمام یابد چون اکثر ممالک سمت شمالی و غربی آب
 اتک از قبیل غرین و کابل همیشه داخل ممالک خراسان شمرده می شود
 آنحضرت نیز قبول ضمیت و قدرت فرمودند و در همان مجلس همگی امر
 و اعیان گورگانه را بخدمت گذاری در صانع حقی خا طر مقدس الاجاه مرغیب
 و لالی شاهوار نصایح مشفقانه که بکار ملک و دولت آید و رسم سلطنت ایشان
 آویزه گوش سپید نیوش پادشاه و اعیان آن دولت ساخته مقرر داشتند
 که در سرابوستان هندوستان به تازگی گلهای محمدی فراین محمد شاه را
 کل دستار اطاعت نموده سکه و خطبه که تا آن زمان در ممالک هندوستان
 شاهنشاهی جاری بود باز باسم ساهی محمد شاه رائج سازند و احکام مطاع
 مشعر بر خدمت و انقیاد آنحضرت خطاب بصوبه داران اطراف و راجها
 اکثاف از موقوف اعلایه صد و وارسال یافته محمد شاه را بر او زندگانی
 نمکنند و جمعی از منبروران و ارباب صنعت هندوستان را بکار امت رکاب
 بهایون مقرر ساختند در روز سه شنبه هفتم ماه صفر با فتح و ظفر از

شاه جهان آباد را بایت مراجعت افراخته بآن شعله ماه را مقرر قوایم سرسبز
 عز و جاه فرمودند و بهیچت پنجاه و هفت روز توقف را بایت جهانگشا
 در شاه جهان آباد اتفاق افتاد و بعد از وصول کوکبه هالیون بسیرت راه
 را منحرف ساخته همه جا رودخانه های پنجاب و آنک را حسیرت به از دامنه
 کوکبهستان که نسبت بسایر مکنه سیلا قیامت داشت مشوجه مقصد رود
 بیست و هفتم ماه صفر تا رودخانه جناب مشهور به وزیر آباد مضر خپام
 سپهر بنیاد گشته بعد از آنکه نصف سپاه از آب گذشت چون موسم برسات
 و شدت طغیان آب بود و حوصله حسیرت طمات آن بحر ژرف را برین تافته گسیخت
 و بکامد الاکشتیه از اطراف جمیع و افواج قاهره با کشتی و کشتی برور آغاز عجز کرده
 چهل روز موبک فیروز در آن طرف آب رود با انتظار گذشتن چنانچه مسعود
 لنگر توقف انداخته و در هفتم ماه ربیع الثانی بنا خدای لطف خدای خود نیز
 به کشتی نشسته از آب گذشتند با وصف اینکه همه جا عبور موبک با تخم شکوه
 از دامنه کوه واقع می شد باز گرمی هوا بجدی استمداد داشت که از شدت
 آن مرتجع نفس از طیران باز می ماند و جوشن آهن در بر دلیران تنور نفیسیده
 میشدند که ریاخان صوبه دار لاهور و ملتان تا سرحد و جناب در رکاب
 فیروزی انساب بلو از خدمت پر داختمه از آنجا رخصت انصراف یافت
 و چون پیش نهاد خاطر اقدس آن بود که بعد از فتح و تسخیر هندوستان
 بانجام کار ترکستان و خوارزم که منیع فتنه و آشوب تخراسان بود پیرانند
 لهند از شاه جهان آباد بخارای ماهر و کشتی سازای صاحب وقوف

روانه یلغ و مقرر فرمودند که کشتیهای فلک منظر در ساحل خود آمویه
 مرتب مهیا سازند تا رایت جهان کشاورز آخرد و شود البوالفیض خان
 پادشاه بخارا از شنیدن این خبر در بحر تحیر غوطه ور گشته بتقریب استخبار
 حالات موکب بهایون حاجی یوقاشی نام مقصد خود را بر رسم سفارت با عرضیه
 اخلاص نشان به دربار عز و نشان روان ساخت و فرستاده او در بیستم
 جمادی الاخری وارد پیشگاه سپهرنمون و فرمان بهایون در جواب او بنفاذ
 مقرر و گشته احدی از ملازمان در بار را با او رفیق ساخته نزد پادشاه مزبور
 روانه و اعلام فرمودند که چون آن سلطنت آب از خانواده قآنی و نقاوه
 و ودان چنگیز خانی است ممکن او و خیریت مملکت منظور نظر اقدس تو بهر
 جانب ترکستان مقصود و ضمیر مقدس میباشد هرگاه با اعظم توران بقیم
 فرمان برسی پیش آیند فیها و الا آنچه در مشیت الهی گذاشته باشد از قوه
 بفعل خواهد آمد و بعد از ورود بنیزل حسن آباد من اعمال تک کمون خاطر
 در یاد قایم است بلکه ای احوال غیر مستحبه در وستان و انوار موکب
 گیتی ستان ایلمی و رانه ممالک روم و روس نموده در عالم قرب چو ار از
 جواهر نفیسه آن ولایت رسید بجهت پادشاهان دریشان فرستند مقارن
 آن چایار و عرضیه اخلاص آثار از جانب احمد پشای والی بغداد
 مشعر بر وفات علی مردان خان فیلی ایلمی روم در سیواس و توقف
 رفقای او در صدور حکم محمد و بنظر واقفان درگاه فلک حماس رسید
 لهذا حاجی خان چپشکر که چکس چنی باشی را بسفارت روم و سر در اینک قلو

تو بچی باشی جلونصرت پیشرو را بمالک و س تعیین مساوی دوازده هزار
 توان که بحساب این زمان دوالف و چهل هزار نادرى باشد جواب هر صبح
 آلات با چهارده زنجیر فیل برسم تحفه وارمغان بجهت اعلیحضرت پادشاه
 سکندر جاهد روم و معادل آن برای پادشاه خورشید کلاه روس
 ارسال و در دستم رجبا پلچیان عازم مقصد گشتند و نیز از اخبار
 بهجت آتار اینکه در آواخر همان ماه عربینه شاهزاده رضاقلی میرزا بنظر
 انور پیوست که ایلبارس خان والی خوارزم از حرکت موکب الایجاب
 بنده وستان آگاهی یافته و میدان را خالی تصور کرده جمعیت موفور
 از اوزبکیه ترکمانیه خوارزم فراهم آورده بغرم تاخت سرحدات خراسان
 وارد طرین و در حینی که شاهزاده از خدمت اقدس مرخص گشته عازم مشهد
 مقدس بود در بهرات این خبر را شنیده با فوجی از غازیان بغرم مقابل او
 وارد و سرخس ایلبارس نیز از طرین به پنج فرسخی سرخس آمده بود و در اول
 طرفین بیکدیگر برخورد و تن از لشکریان این طرف دستگیر اوزبکیه شده
 از قرار تقریر گرفتاران و ورود موکب شاهزاده بسرخس معلوم ایلبارس
 گشته دیگر پای جرات پیش نگذاشته بسمت ایپور در روانه و قلعه موسوم
 قاخلان را که با این نسا و ایپور واقع است محصور و بطرح یورش افکن
 شورش اساس آن قلعه محکم نیاراکر تاراج و شورش ساخته اگر چه مالی
 ایجاد در قلعہ داری میکوشیدند اما بهر اوقات داروغه آن محل در شبهر ایپور
 بوده برای خبر گیری حال قلعہ گیان با جمعه غنیمت سمت قلعہ نموده اند

اتفاقات در اثنای گیر و دار جمعیت داروغه بنظر ایلبارس در آمده تبصیر
اینکه کرد موکب شا هزاره است که بسیرت او رسیده بر فرق دولتش غلبه
ادبار می افشانند سر اسیمه ترک قلعه گیری کرده مانند بخت خود برگشته بخوارزم
رفت و جمعی کثیر از اوزر بیکه که بآن نواحی دست لطاول کشوده فرصت
نیافته بودند که بجمعیت خود ملحق شوند در گوشه و کنار عرصه شمشیر آبدار گشته
پس رایات جهاگنشا بجانب مقصد اعتلا یافته بکم هالیون رود اناکلا
نیز جسر بسته جنود مسعود ظفر نمود فوج فوج آغار عبور و مرور کردند و چون
کوهرستانات آن ناحیه سکنای افاغنه یوسف زائی اختصاص داشت
و آن طایفه جمعیت موفور و عدت غیر محصور و در عهود سابقه همیشه مقصد
انواع فتن شهر و روپادشاهان سلف از تنبیه ایشان معترف بقصوب بودند
رای جهان آرا بتادیب آن جمع دیو سرشت وحشی خصال کرد در حوزه
ممالک محروسه مسکن داشتند تعلق یافته افواج قاهره را کرده کرده بساکن
ایشان و جبال آسمان سان تعیین نموده اکثر انطایفه پابست سلسله
پاداش عمل و کردن عمر آن سرکشان بهم آغوش تیغ اجل گشته بقیه رؤسا
و سرخیلان ایشان پابراه انقیاد گناشتند و نوجی عظیم از آن طایفه بکرامت
رکاب ظفر انشباب امتیاز یافته موکب هالیون از راه پیشاور و خیبر و
جلال آباد در غره ماه مبارک رمضان وارد دارالملک کابل و در آنجا
تمامی سرکردگان و سرخیلان افاغنه آن ولایت شرف اندوز جبهه سانی
آستان و مورد عنایات سیکران گشتند و بهم جهت از ولایات سمت غربی

آنکه که بدلت علیه نادریه اختصاص است چهل هزار از طوایف افغان
پشاور و کابل و جماعت هزاره و باقی ایلات کوه نشین در سلک ملایز
انفقا داده روانه هرات و کس تعیین فرمودند که در اینجا مشغول سرانجام
ضروریات و ما بحتاج و استعداد انجامت باشند تا آیات نصرت آیات
وارد هرات شود و شش هزار کابل ضرب سرادات خلافت گشته
به انتظام امور آن نواحی پرداختند و جواهر خانه و خزاین و زواید بسیار
سرکار خاصه احوال ردوی هایلون با فیلیخانه و توپخانه های بزرگ و خانه هرات
ساختند صوبه داری کابل و پشاور و کما کان در باره ناصر خان برقرار و
او را با جمعه از خوانین نامدار و عساکر ظفر شعار با امور بانه نظام و التماس
مهام آن دیار ساخته عازم سمت می شدند

در بیان حرکت موکب هایلون بجانب سرگردانی
خدا یار خان عباسی و وقایع آن سمت

خدا یار خان عباسی زمیندار سند در ایام توقف موکب هایلون در آذربایجان
و همچنین در نادر آباد که طغنه جهانگیر می و در بدیه گیتی ستانی آنحضرت در اطراف
آفاق آشتیاردشت همیشه عرایض بدربار معالی فرستاده دم زد و تلخوایی
میزد و در این آوان که هندوستان مسخر گشته ممالک سند بعلاده بعضی ولایات
باین دولت روز افزون منتقل شد بایست که سنگ کفران را از دامن باطن

فرور بخیر روی عقیدت بقبله جهان آورد اما از غلبه خوف و هراس بیجزم
 تشویش و وسواس خیالات شست اساس بخاطر راه داده از چپ پستی
 کرایس سپهر ماس سر باز زد چون محال سمن از ولایات کرمسیر و تبارگی
 حنیفه به ممالک خدیو کشور گشته موسم زمستان نیز آغاز سرد روی نمود و فصل
 اقتضای سفر کرمسیر میکرد و غنیمت آن سمت پیشینها و خاطر خطی شده فرمان
 هایلون بنفاد اقرار یافت که مخیر تقی خان بیکلری بیگی فارس با قشون فارس
 و کرمان و کوه کیلویه و بنادر و حکام مابین که مہتای سفر مسقط بود نماز راه
 خشکی و تو بخانه و زواید قشون با غرابات و کشتیهای دیوانی از روی دریا
 وارد سنده و تختهها شود پس ایات جهانگشا در هفتم ماه مبارک رمضان از
 کابل حرکت با تو بخانه جلواز راه بنکش و در جابت روانه سند و در بنکش وکیل و وزیر
 از برای ضبط مداخل مالیات صوبه ناصر خان و گرفتن ملازم و ملاحظه سنان
 قشون او تعیین با اتفاق ناصر خان و از پیشاور فرمودند و همه جاموبک هایلون
 کوچ بر کوچ بر سیم استبحال راه نورد طریق مقصد گشته با وصف اینکه تمامی
 آن سمت مشتمل بر جنگل و کوهستانات صعب بود بغایت آبی نر و بر بازوی
 همت شاهنشاهی تو بخانه را در کمال سهولت از آن موضع گذرانیده در پنجم
 ماه شوال اردبیره اسمعیل خان گشته اگر چه اسمعیل خان اول و باقی بعد از
 پیردخت اما چون ثبات و قرار خود را در برابر خدیو فریدون اقتدار را قبیل
 نمعاظه نیست حسن بالتهاب ناره و انالی آن سرزمین را مانند گیاه علف
 داس تیغ آتشبار یافت بار و ساسای دیره بدایره اطاعت درآمد بر چند که

در کنار دریای انک که غریت سمت سند مقصود ضمیر جهانگشای بود شش هفت
 کشتی را بنابر ملاحظه از مفاصل شکافته حمل فیضان کوه توان کرده همراه آورده
 بودند که در حین ضرورت بیکدیگر اتصال دهند اما چون دیره اسمعیل خان
 نزدیک به دریای انک بود کشتیهایی بسیار جمع و سفاین بهلاری را نیز بهم پیوسته
 تو بخانه بهایون و علمه مستحقان تو بخانه را با کشتیهایی از روی دربار وانه و از
 منزل مزبور لوای جهانگشای بجانب بیره غازی خان نهضت داده در اینزدهم
 ماه مذکور دیره مزبور امرگز دایره دولت ساختند غازیخان و سرکشان
 آن دیار وی نیاز بدربار فلک اقتدار آورده تمامی قلعبات آن نواحی و
 عرض راه که از سواحل زمان لبشکشی معتاد و در مقام خود دسری و استبداد
 بودند مقلد قلاده القیاد گشته مورد عفو امان و اسمعیل خان غازیخان
 هر یک بدستور سابق زمینداری و بیجات خود فایز شده مشمول عاطفت
 احسان شدند از آنجا که خدیو بهمال را از مبادی حال شیمه گرمیه آن بود که
 ساکنان طریق صلاک را اولاً بمنج اطاعت لالت نموده بعد از اتمام محبت
 بتبئیه او پیر داند و از ایشان امت سرکشی آگاه سازند فرمانی خطاب
 خدایار خان صادر گشت که در هر باب خود را در بدو روز عایا را اگر قمار و رطه
 شور و شبیه نساخته حکمبار که اتعویذ بازوی نیاز مندی و همیکل گردن
 امیدواری و سر بلندی ساخته بدرگاه معلی شتاب در چهاردهم ذی القعدة
 محل موسوم بلار کانه نجیم سادات سلطنت کشید چون در آنجا بعرض رسید
 که آن آیه بیجات در گوش خدایار خان از مفاد و انقیاد نصیحتی خیم داده و بانغوی

تسویلات نفسانی بہت کجرات میندر سورت رو فرار نہادہ تہنہیں او
 مصمم گشتند و بنہ و آشوق را با شاہزادہ نصر اللہ میرزا در لارکانہ گذاشتند
 و خود با فوجی از غازیان جریدہ و ستیاسی در شب شنبہ بہت یکم ماہ مزبور
 بقا قب او نہضت و بہشتیہا از دریای سند عبور کردہ با یلغار مشی پر خند
 با وصف اینکہ اطراف دریای سند تمام جزیرہ و بیشہ و صعوبت طریقش خار راہ
 پیک اندیشہ بود در ہفت روز با یلغار آن مسافت بعیدہ را طحلی کردہ وارد
 شہداد پور و در آنجا عربضہ و پیشکش از جانب خدایار بدر بارہ علی آمدہ و شوج
 پیوست کہ ریش درون او اصلاح پذیر نیست و عمر کوٹ محلی را کہ در دشت بی آب
 و آذوقہ واقع و بخصانت مشہور و سی فرسخ از آب و آبادانی دور است تصور
 اینکہ موکب جہانگشاہ از ورود بچنان سرزمین عاجز خواہد بود از راہ دیگر کہ آباد
 داشت بکان مزبور رفتہ آن قلعہ اپناہ عافیت خود ساختہ خدیو جہان
 پناہ روز شنبہ ہشتم آن ماہ سپاہ منصور ابرداشتن آب و آذوقہ امر کردہ
 ہنگام صبح بیلدی لطف الہی از شہداد پور روانہ و آن روز و آن شب با یلغار
 و روز یک شنبہ نہم ستہ ساعت از روز گذشتہ بحوالی عمر کوٹ رسیدند و
 با وصف اینکہ خدایار خان مدتی بود کہ رخت نہایت بقلعہ مذکور کشیدہ تمامی جواب
 و ذخایر و خزان خود را در چاہای بسیار عمیق کہ طنائے ہم بقعر آن شکل رسید
 مدفون ساختہ مہتای فرار بود و حالت منتظرہ برسی او باقی نبود چون ہمیشہ
 سہوچہ تا بیدارستہ بقدیر مخالفان دولت را گرفتار کند تفری ساختہ خواہی
 نخواہی ہرست میدہد خدایار خان را قلعہ مذکور تیرہ حیرت و محبس غفلت گشتہ

بعد از آنکه در موکب فلک کوکبه غبار دیده مرادش گشته استنباط و در درایت
عقاب پیکر نموده مانده مرغ لکنده و طایر پرکنده از قفس طلعه پرگوشه بام
فراخته آغاز پرنشانی نموده که شاهباز اوج شمعن شکار یکدینش از ان
لشکر جلالت افروزدند در خارج قلعه باورسیند و مانند صعوه پر شکسته بال
تدبیر بسته دید خود را بقلعه رسانید و بعد از لمحّه بغیر از نیکه از صدمه جنگل
شاهین حوادث آشیان خفص جناح کزیده را به بخاتی برای خود کمان نکرده
با سران قلعه انطالیفه دست بردامن استیمن زده به پاپوسل قدس سرافراز
جست و تمام خزاین و سیم و زر و شدات لالی و کوه هر که دینار و ایای زمین نهان
داشت بحیطه ضبط در آورده بهر جبهه یکت کرد و مرتجا و زنجیریل کنجوران کنوز
عامه انتقال یافت پس موکب همایون روز پنجم ذی القعدة از عمر کویت عطف
عنان کرده خدایار خان برسم حبس بهماهی رکاب نصرت انتساب مامور گشته
در شانزدهم ماه فروردین بتایید خدا یکگانه با فتح و فیروز
وارد لارکانه شدند

دربیان وقایع عجیبی مثل مطابق سده الهجری نبوی

سلطان نادرین افسر نیر عظم روز جمعه بیست و یکم ذی الحجه سده الهجری نشین
تختگاه حمل گشته عند لیب باغی از خدا باد چمن مانده مرغ آشیان که کرده سرگردان
کوی حرمان میبود باز بهزار نو اصیت کامرانی در اطراف باغ بلند آوازه
ساخت و فاخته زار که در حسرت دارالملکت گلشن کوکوزان می گشت بهوق
بندگی سرگردان آزادگی برافراخت رسول نسیم بهار با هدیه شمیم مشکبارانه

جانب دالای فریدون فرورودین با وصول بیای تحت گلزار کشوده
وسلطان یاقوت افسر کل ریخت زمره دقام گلین تکینه ده بزم خرمی و شکفته
طبع بروی جگر گوشگان گلشن آریست و ملک دینار غنچه قلعه خود را بروی
شکر بیج کشوده از خورده فشانی مقبل مال و خراج گردید و ساحت گلزار
از رستن گلهای عجبای بندر عباسی شده و توران زمین چین ترک تازی جنود
قوای نامیه تبصرت قزلباش کل در آمد خوار میان دی که غارتگران صحن چین
و ایما بیان دارالملک گلشن بودند سر بر پشین کشیدند و از بجان تنگ چشم
شکوفه و از بار چاکری کوشیدند گلهای نافرمانی فرمانبری اختیار کردند و انرا که
صحرانشین یا چین دسته دسته روی اطاعت بدر بار سلطان بهار آوردند
چون از ابتدای کار که مشعل عالم افروزانید دولت نادره از پرتو انوار تابید الهی
روشن و بر ساخت حال جهانیان ضیا افکن گشته طریقه مضییع بنجاب است
که هر یک از گردن فرزندان که باین دولت خدا و او سر بر کشی بر آورده غایت
بزور بازوی اقبال شاهنشاهی از پا و آرد اندیشناز بازار چین مروت شکاری
کرده بر صدر کامیابی جا میدهند و در موقت که خدا یار خدا گیر و اسیر سلسله
تقدیر شد طفت خنجرانه که در کام بخشی دوست و دشمن بر سر بهانه است
با و از ورا حانت در آمده حکم فتوت و ولایات سند و تهمنا را لبه قسم انقسام
واده تهمنا را با بعضی از مجال کند بخدا یار رحمت و اورا بشاه طلیخان مخا
فوسر افراز ساخته و یک سمت سند را که بلوچستان اتصال داشت بحجت
خان حاکم بلوچستان غیایت و شکار پور را با بعضی از مواضع سند که در

جانب علیا واقع شده بخوابیدن او و پوثره لغویض قنات ایشان را
 بجلع نوازش و اصطناع آراستند چون حیات الله خان ولد زکریا خان
 ناظم صوبه لاهور و ملتان در سفر شاه جهان آباد از ملتان رکاب اقدس
 و بیابان والد خود بصوبه داری ملتان فائز و روانه ملتان گشته بود درین
 اوقات بموجب امرهایون مجدد در لارکانه بخدمت والا پیوسته در سفر عمر
 کوت نیز طریق ملازمت پیچیده و در حینی که موکب والا از لارکانه عازم عمر کوت
 میشد فرمانهایون با حضار زکریا خان اصدایافته درین اوان که انصاف
 کوکبه والا از عمر کوت اتفاق افتاد زکریا خان بموجب حکم اشرف شرف
 اند و زلف شریف مقبیه سعادت شمول و مطالب مسئول ایشان در حضرت
 خسروی بجز انجاء موصول گشته در باب خدمت و انقیاد حضرت محمد شاه
 بایشان تاکیدات موکده و سفارشات بلغیه و حیات الله خان که استعلا
 غلامی نموده بود مخاطب بشاه نواز خان گردیده رخصت انصار یافتند
 و در آن مکان عرصه از طرف محمد تقی خان بیکریگی فارس رسید که آمدن
 بسمت سند صورت تفسیر پذیرفته و ارجح و مکران و در انجا ملک نیار حاکم آن
 محل در مقام قلعه کشی برآمده مشارالیه فوجی را بر سر قلعه او تعین نموده بر او مسلط
 و او را بقلعه اطاعت در آورده بنا بر احتیاط از انقضای موسم دریا غریبات
 را از راه دریایه بندر عباسی برگردانیده خود در کج و مکران توقف دارد حکم و الما
 نافذ شده که چون کار بند بر وجه اتم و کمال فیصل یافته قشون را منضم باستقبال
 وارد رکاب سپهر تمثال شود و چند روز بنظم محلات السمر زمین و انجام امور

آن عرصه سپهرترین پدوختند هر چند که کامیابان میوه کام رس جهان بینی
 که کلید باغ کامرانی عرصه جهان در دست باغبان اقتدار ایشان است
 بیخ گاه از لذت اندوختن میوه های رنگارنگ مستلذات جسمانی و سیر استسرا
 مشتیات نفسانی فارغ نیستند اما دویچیز بیشتر از سایر چیزها مخطوط و مرغوب
 طبع این خدیو کامگار میباشد از جنس فوا که خربوزه است که آن رغبت تمام
 دارند چنانکه در ایام توقف در بغداد مکررا از کار نیز هرات که فالیز آن بر تبر
 مزیت بقالیز سائر بلاد است خربوزه بخدادنی آوردند و در اوانی که ریات
 حایات در ملک هندوستان می بود از بلخ و هرات و در این قافله حلاوت
 در راه و مطایای کوه پیکر گرانبار خربزهای نفیس آن بوم و برشته چاشنی بخش
 ذائقه دور و نزدیک بندگان درگاه میگروید و یکبار پخلیست که پیوسته
 مرضی رانیض ریاضت کش طبع هایون می باشد و چون این معنی مضموم شنید
 و بیکاز و معلوم دوست و دشمن کشته فرماندان اطراف اسپان تازی شراد
 را پیش خرام کاروان پیشکشهای خویش ساخته باین وسیله بحضورتش راه
 تقرب می پویند و باستان خوقین سجد و کاهش توسل میجویند و در ایام توقف
 موکب و الادبند فرستاده پادشاه و الاجاه محمد شاه با تحف و هدایای
 مرغوب وارد درگاه جهان پناه گشته چون شانه زده و ناز قلی میرزا نیز در
 خلال آن حال اسپان ممتاز و والی بلخ ثوابه خربوزه را از بلخ مجرم
 پیشکش انفاذ خدمت خدیو کون فراز نموده بود چند سرسپ کوه توان باد
 شتر خربوزه بلخ بجهت سرکار پادشاه و الاجاه هندوستان ارسال و فرستاده

آن دولت را معتز ساخته تخت انصراف دادند

در بیان انصراف موبک بهایون بجانب ایران و عزیمت
سمت بخارا و ترکستان و تخریب آن مملکت نزهت بینیان
بعد از انجام کار بند و فراغ از نظم مملکت سند میان همت به تخریب
ممالک توران بسته فرامین قصداً آئین بنفاز پیوست که از جمیع ممالک
محر و مسایب و اسباب و اسلحه و لباس آنچه میسر شود بجهت خادیان
حضرت نشان و تدارک سفر ترکستان در هرات حاضر نماید و چون شاهزاده
رضاقلی میرزا بنیابت سلطنت ایران فائز بود دران اوان بموجب امر
اقدس در طهران که وسط معصوه است توقف داشت که نیم ایام قشلاق را
در آنجا بنهایت رساند و هم مهمام ملکی را بنده ریاسی انجام گرداند مقرری شد
که شاهزاده با قشونهای خود در هرات موبک و الا پیوسته و شاهزاده گاه
کامکار را برای ملاقات از ارض اقدس همراه بیاورد و در سیر و هم محرم شد
مطابق پیچی سبل اعلام جهان گشای بعثت و کامرانی و شکوه سلیمانی از لارگان
آسمان ساکنان از راه سیس و داور و شمال و قوشیج من اعمال ابو حنیان
عازم ناوآباد و رو بنخستنه هفتم ماه صفر چمن خوبی را که در یک فرسخی ناوآباد
واقع است مضرب خیمه عرضشان ساختند و ایام سفر میمنت اثر بند و ستان
از تاریخ غره صفر سال که روز حرکت از ناوآباد است تا روز ورود باخجا
دو سال و هفت روز مدت حرکت از شاه جهان آباد تا ملورد و بنا در آباد یک
سال کامل اتفاق افتاد و چون پیچی که سبق ذکر یافت در همین توجه رایت

انصرت آیات بجانب هندوستان در پشاور خبر طغیان لکنیه جاریه
 و سانه مرحوم ابراهیم خان بعرض اقدس رسید از اوقت عزم انتقام
 و تنبیه آن طائفه سرگوز خاطر مقدس می بود و بعد از ورود موبک و الالبان
 آباد غنی خان ابدالی بیکلویگی نادرا بادر از سفر ترکستان معاف و مقرر
 فرمودند که در ابتدای میزان بافتون ابدالی از نادرا آباد مخصم روانه
 شیروان و در موسم ترکستان که کوه البرز برف فرو گرفته که راه فرار بر آن
 طائفه مسدود میگردد بنیه ایشان پردازند و همچنین فتح علی خان کوسه
 احمد لوی افشار چرخچی باشند و محمد علیخان قمر قلو سردار آذربایجان را
 باجمعی از خوانین و حکام و پانزده هزار نفر از لشکر انصرت اشتر خراسان
 باین امر نامزد و حکام گرجستان و آذربایجان را نیز بمرافقت و همراهی
 ایشان مامور ساختند پس در دوازدهم صفر موبک بمظفر از نادرا آباد
 رایت افراز ظفر گشته روز دوشنبه دهم ربیع الاول وارد هرات و چون
 کمدستان کپهر سخی شهر مقر الویه گیتیستان گردید چون بسبب
 مشاغل ملکی تاخیری در ورود شاه زاده رضاقلی میرزا در موعده قمر بوقوع
 پیوست حکم والا نافذ شد که شاهزادگان نامدار شایخ میرزا و امام قلی
 میرزا با علی قلیخان ولد اکبر ابراهیم خان که با یالت ارض اقدس
 افرازی داشت مقید بوروبه و رضاقلی میرزا گشته زودتر وارد هرات
 شوند و رضاقلی میرزا از راه زوآباد در قراست بادغیس بموبک بایون
 ملحق گرد و شاهزادگان نیز با علی قلیخان در مسجد بهم ماه وارد خدمت

خدیو ارجمند و بشرف تعقیب لباط مقدس سر بلند گشتند چون تخت طاووس
 که در ایام سلاطین سالفه بهندوستان صورت انعام و ابدار از تسخیر شاه جهان
 آباد بجوهر خانه هجایون انتقال یافته بود و بهمت بلند شاهنشاهی که او رنگ
 نه پایه فلک را پست ترین پایه درجات شان خود میداند بران تلقین فیت
 که در برابر آن سریری دیگر با خیمه که لایق آن و شایسته چنان شاهنشاهی
 فیروز و بخت باشد مکمل بجوهر آبدار و لالی شاهوار ترتیب دهند لهذا بعد از
 حرکت از شاه جهان آباد به حکم هجایون استاوان صنایع کار و مهارت
 پیشگان جواهر نگار هندی و ایرانی بسره تمام آن تخت و خیمه گوهر آیین
 پرداخته و در مدت یکسال که ایام راه بود بهمت خسروی از لالی غلطان گوهر را
 درخشان که هر یک با خراج اقلیمی برابر و در برابر با گوهر شجر رخ ماه و لمعل
 درخشان آفتاب همسر بود در کمال زیب و فخر ترتیب داده خیمه نیز و درخور
 آن مکمل بر وارید آبدار و گوهر های شاهوار نقش پذیر انجام ساختن و بخت
 نادری موسوم گردید روز دیگر آن خیمه و تخت را با تخت طاووسی نصب
 کرده چند روز مجلس نشاط بروی شاهزادگان آراسته جامایهای گران
 بها و باز و بند های مرصع بجواهر نشین که فروزون از حوصله قیاس و تخمین
 بود بشاهزادگان و علیقلیان عطا و دار السلطنه هرات را چون نگاه
 خاقان مغفور شاخ میرزا ولد امیر تیمور کورکان بوده بسبب همنامی بقرة
 العین خلافت و جهان داری شاخ میرزا که مدین فرزند شاهزاده رضا قلی میرزا
 بود و عنایت و سکه دار الضرب هرات را بنام نامی آنجناب فرمودند و بعد از

ملی این مقدمات شاهزاده گرامی را با انصاف میسر از مقرر ساختند
 که سه ماه در هر ات کشت کرده در ابتدای میزان که هوا اعتدال یابد روانه
 ارض اقدس شوند پس ایات نصرت آیات و بیست و پنجم ماه مذکور
 با صولت بهمنی و سطوت شهنشاهی از جولکای کمدستان حرکت و در
 کازرگاه که از منزهات مشهور آن ولایت است نزول و روز یکشنبه غره
 ربیع الثانی وارد قریه بارغیس گشتند و در روز و روز موبک جهانگشا
 رضاقلی میرزا با سپاه آراسته در سر راه بآیین شایسته از سعادت
 تقبیل رکاب اقدس بهره ور گشته آن لشکر قیامت اثر که دسته بسته
 و جوقه بجوقه در کمال رنگینی و استعداد صف بسته بودند یکبارگی از نظر
 آفتاب اثر گذشته خدمت شاهزاده کامکار موقع قبول و استحسان و
 با فسر و باز و بند گوهر نگار سرافرازی یافته جواهر نفیسه و لالی شاهوار
 بآن یگانه گوهر صدف سلطنت عنایت گردید و سه روز برای انجام مهم
 سپاه و آن منزل کشت و از راه مار و جاق و حیجکی و اندوخته عازم بلخ
 شده در هفتم جمادی الاولی موضع مشهور لقبوشخانه یکفرسخی بلخ مضرب
 سر اوقات اقبال کشته چون عزیز قلای یک وادخواه سبق اخلاص خدمت
 در این دولت داشت و در شولودک با خلاص کیشی نقد جان را بسته
 بود و اندک نیاز محمد قوش بگی برادر او بوالیگری بلخ سر بلند و خطابانی
 بهره مند گشته حکومت اندوخته که اسطغان ولد وادخواه عنایت گردید حکام
 و عمال بولایات تابعه تعین و در دوازدهم ماه مزبور بر بلخ و عماراتی که از

مستی ثبات طبع زرین شانزاده نامدار بود و تشریف برده چون سابقا هزار
و صد فروز کشتی که هر یک و شصت هزار من بار بریداشت سردار بلخ با مرها یون
ترتیب داده در روی آب آمویه آماده کرده بود و مقرر شد که کشت تیارا
از غله و ذخیره پر کرده توپخانه و بالین نقل کشتیها نموده اندرایی آتش را
با غله و ذخایر سجد و قیاس از روی آب روان ساختند و آیات نصرت
آیات در خدیو هم ماه مزبور حرکت کرده عازم کلیف و کشتیها نیز از روی آب
بمعبر کلیف رسیده فوجی از غازیان بکشتیها از آب عبور نموده مامور شدند
که همه جا از آن سمت آب محاذی اردوی بهایون راه نور و وادی مقصد
باشند و در سبب و هفتم ماه نزول کوکبه بهایون بمنزل کوکی که معبر بخار است
اتفاق افتاده و آنجا اولد حکیم بنی آتالیق که در زمان سابق و در آن آوان
عمده امرای توران بود با حاکم حصار و حکام قرشی و کشی و اکثر روسای آن
طرف آمویه وارد اردوی محلی و بشرف آستان بوسی فائز و متقبل خدمت
گردیده بخلاص فائز و نوازشات اختصاص یافته و از منزل مذکور رضاقلی
میرزا با هشت هزار نفر از لشکر فیروزی انترال تعیین شده بودند که بهرم نقلای
همه جا و منزل پیشتر رفته در چارچوب توقف نمایند تا موكب بهایون وارد شود
و علیقلی خان اینزبست شرقی آمویه مامور ساخته شدند که همه جا از محاذات
مسکانه شانزاده مرحله پیاگشته از ایلات و اقالیم آن سمت هر کس مقام ایلی
و اطاعت باشد صیانت و ترمودین را تنبیه نماید بعد از عبور علیقلی خان
از آب جمعی ایلات کردن بقلاده انقیاد نهاده فوجی که از جاده صواب منحرف

و عازم فرار شدند بموضع قتل و نهب درآمده آن فوج منصوب بشیر غنائیم
موفق و ابرار و دینی گشتند و رضا قلی میرزا که بسبت چار جو نامور بود چون آن
ناحیه پیش از وقت بسبت حوازم و بنجارا کو حیدره رفته بودند صید
از آن طائفه و بدام آن شیر شکاران معسکه شاهزاده در نیامده در چهار
هشتم ماه جمادی الآخر چاره جو مقهر دومی گپیان پوسی شده بکلم والا
در عرض شکر روز جسر متین بر آب آمویه مرتب و افواج قاهره آغاز عبور
کرده فوجی بجا قنط چهار جو و صیانت سحر جسر و جمع و ضبط محصولات
آن نواحی مامور شدند و در چهار دهم آناه آن حضرت با غلامان خاصان
بکشتیانی که از بخاران میهنند و ایران شتمل بر ششمین محاربات در
کمال صنعت و مهارت ساخته و مخصوص کوب مقدس بهجاری و طراحی پرداخته
بودند و سوار گشته از آب عبور و حکیم فی التلیق که وزیر و مدار الیه سلطنت
توران بود با جمعی از نقباء و اعیان بخارا در آن روز وارد و در بار عز و شرف
و تبلیغ عتبه علیا مشرف و بخلاج فاخره و نوازشات خدیو اند بهر منب
گشته یکروز آنجا مکث و روز دیگر حکیم را با رفقا مخص ساخته که ابو الفیض
خان را مستظهر با شفاق شاهنشاهی ساخته بدر بار علی آورد و موکب
هایون از راه قراکول کوچ بر کوچ عازم بخارا و کیش به نوز دهم ماه چنار
فرسخی بخارا مضرب سلاوقات جلال گردیده چون ابو الفیض خان قوت
مبارضه را از خود مسلوب و سپاه ترکمانیه و اوزبکیه را که در آن مدت از قفسی
ممالک خود فرار هم آورده بود در جنب چهره دستی شوکت شاهنشاهی مغلوب

یافت جز انقیاد چاره ندیده با حکیم تالیق و تمامی خواجه زادگان و
 نقبا و اشرف و قضات و امرا و عیال خود بحجیت تمام از باب
 اطاعت و خدمت پذیری در آمده روی امید بدرگاه شهباز عشاقم و در
 یکفرسخی اردوی معلی نزول و در روز دوشنبه بیستم طرف عصر از جن
 کورنش یافته بتقییل عقبه علیه فائز و نگین افسر سلطنت را سپرده
 چون از خاندان چنگیزی و دودمان ترکمانیه بود و خدمت جاسوس در
 مجلس منوشتان یافته بمقتضای تفقدات خدیوانه زک زدای تفرقه و تشویش
 خاطر او گردیدند و بعد از لحظه جمیع رؤسا و نقبا باریافتگان پیشگاه حضور
 اقدس و جبهه ساسی آستان گزیدند و شان مقدس گشته خدمت انصاف
 یافته بخیمه منبری که بجهت خان و اتباع او مرتب گشته بود معاودت
 کردند و روز چهارشنبه بیست و دوم ماه موبک عز و جاه از آن منزل
 کوچ کرده نیم فرسخی بخارا خیمه ششم و اردوی محتشم گشته ابوالفیض
 خشان بخلاص خاص و بالابو کش طلا بان و کمر خنجر مرصع و اسپ تازی
 نژاد با ساخت و زرین طلا سربند و امرا و اعیان او نیز بعطای خاص و
 خلعت شمشیر و خنجر و انعامات شایسته بهره مند گشتند و در ایام توقف
 موبک جهانگشا ابوالفضل خان انچه لازم خدمت و فرمانبری
 بود بتقدیم رسانیده جمیع کثیر از ایلات ترکمانیه و اوزبکیه بخارا و سایر
 ممالک توران را سواره و مسلح آورده از نظر فور گردانیده هر طایفه
 با سرب گردگان خود در سلاک ملازمان رکاب نصرت تمسبات نظام یافته و امر

تا فزود که ایشان را پیشتر از توبه رایت نصرت آیات همایون برده
 بنجر اسان رسانند و چند نفر دیگر از بیکار بیگیان عظام و خوانین را
 با فوجی روانه سمرقند فرمودند که از ترکمانیه آن نواحی جمعی را بجلالت
 رکاب اقدس اختصاص داده از راه چارچور وانه خراسان شوند و احد
 را قدرت نشد که گردن از سلسله انقیاد بیرون کشد و بهمه جهت بیست
 هزار نفر از ترکمانیه و او زبکته بخارا و سمرقند و باقی ممالک توران از
 کامیابان خدمت رکاب شرف اندوزان ملازمت اردوی میمنت
 انصاف گشته بسمت خراسان مامور شدند و در پانزدهم حجب
 بتازگی برودش ابو الفیض خان بدلت آفتاب طلعت زینت
 ایتمانه و اعتبار و فرق دولتشن با فسر گوهر کار زیور افتخار یافته
 اختیار ممالک سمت شمالی رود آموی و ماوراالنهر با و مرست چارچو
 و باقی محال جنوبی آموی را ضمیمه ممالک محروسه فرمودند که بدستور بلخ
 و ولایات تابعه آن بدولت علیه نادره متعلق باشد و چون سلاطین
 سابقه توران اباعن جد بخطاب خانی مخصوص بودند از فرط کرم
 تبارک نام ابو الفیض خان را با فسر خطاب شاهی سر بلند ساخته و حکام تمام
 ولایات ترکستان انعمین و جمعی که از روی انقیاد بدرگاه سپهر بنیاد
 آمده متعهد خدمات شده بودند باز بدستباری عنایت و کرم حکومت
 شکون دادند چون علی قلی خان که بشرف برادر زادگی آن حضرت رسید
 می افتراخت و در آن سفر از سعادت اندوزان خدمت والا بود در خاطر

اقدس خطور کرد که دره از صرف دودمان خانی در سلک ازدواج
 او در آید ابو الفیض خان این معنی را بایه مبایات دانسته بقاعده و
 قانون سلطنت از راه و رسم ترکمانی دوشیزه مقصود و بشتان حصول
 پیوست و دختر دیگرش که در حبله عفاف بود بخت حرم حرم حرمت
 سر پرده عصمت مقرر گردیده در سفر خیر اثر خوارزم آن مخدیره خاندان
 چنگیز خانی در سلک پیردگیان حرم انتظام داشت و چون معروض سده
 خلافت شده بود که در حد و کابل بعضی از اغنه آخا قدم از جاده صواب
 بیرون گذاشته اند طماس قلیخان جلایر را که چاکر قدیم الخدمت این
 دولت ابد پیوند بدلبس داری یقین و زمام اختیار مالک سمت شمالی
 آب آتک را اخذ ننمایند و پشاور الی تب که از هندستان وضع و بن
 دولت خداداد منتقل گشته بود با و تفویض و جمعی از بکلیه بیگیان و
 حکام و فوجی از غازیان بهرام انتقام را با او مامور ساخته روانه فرمود
 که از راه حصار رفته فشنون ترکمانیه و او زبکیه حصار و قبادیان را که هر یک
 از سرکردگان آن طائفه متعبد آخا غم آن شده بودند ملازم کرده روانه
 خراسان و از آخا عازم مقصد گشته به تنبیه سرکشان آن نواحی پردازند
 و بصوبه داران کابل و سند و حکام آن ولایت فرامین مطاعه صادر
 شد که بدستور سابق و شغل خود مستقر نموده تابع امر و نهی سردار باشند
 و مقرر شد که زکریا خان صوبه دار لاهور و تاتان از آن طرف آب آتک
 و سردار مزبور از این طرف با هم رسم اعانت و طریق مراعات

مسکوک داشته آنچه متضمن خیریت و ولایت باشد اجمال دارند
 در بیان توجه موکب اقدس نسبت خوارزم و شنجیه
 آند بار بقوت بازوی عنزم
 چون درازمنه سالقه سهرات خراسان اکثر اوقات دست فرسود و طاوول
 و پامال تضاول جنود او زبکیت و ترکمانیه خوارزم شده آن ولایت خراب
 کرده آن گزوه و قصد قصاص از آن جماعت مکنوز ضمیمه خدیو داراشکوه
 میبود و خصوصاً در این آوان که اکیبارس والی آنجا در غیبت موکب
 بهایون سراز کربان زیاده سری بر آورده بعزم دست دراز می قدم
 بحدود و خراسان گذاشته بود دست و الا نعمت به تسخیر و تدبیر ملک
 کمال تعلق داشت بعد از انتظام ترکستان در شانزدهم حجب موکب
 فیروززی حسب از ظاهر بخارا کوچ کرده منزل بمنزل حازم خوانده و بعد
 ورود بخواجه قلعه سی که تاسع حیدر و از ده فرسخ مسافت داشت بانها
 مستحقان خبر بمسامع علیه رسید که تمامی ترکمانیه خوارزم بسر کرده
 محمد علی او شلغ با او زبکیت آنجا اتفاق کرده با جمعیت و استعداد تمام
 وارد شش فرسخی چار جوشده اند خدیو بلند اختر بمحور دشتین انجیر
 بنه و آغروق را مامور ساختند که کوچ بر کوچ متعاقب روانه شوند و خود
 با فوجی منصوره نگام شب سواره و راه نوز و وادی ایلانگشته یکجاعت
 از یزد گذشته از جسر عبور و آنروز با انتظار گذشتن افواج قاهره در
 ناحیه چار جوق توقف و روز دیگر که پنجشنبه بیست و یکم ماه مهر بود باشد بعزم

تنبیه اجتماع اعلامی لوای خوشید ضیا کرده بعد از ظهر آن روز که علامت
 کرد و سیاهی لشکر و جمعیت خوارزم معلوم قراولان کشته خبر رسانیدند
 مقرر شد که غازیان شراباشران که مقدمه الحیش معسکه نصرت اثر و پیشرو
 لشکر فتح و ظفر بودند بان جماعت در آویخته ایشان از روی صرفه و خرم
 بدستبازی مشغول سازند تا آنحضرت بسوق ایشان رسیده دستبازی
 آن گروه را بسربازی انجامد پس خدیو بهیال از قول بهایون جداگشته با فوجی
 از کیهانان گزین و جانبازان طفر قرین بمقابله کاورانگیر عرصه تهور شدند
 یکمیدان اسپ فاصله مانده بود که حصار ثبات و قرار نطایفه مانند دیوار
 شکست که بهوای طعمه سیل از یاد آید زبردور صدمه توجه آن سیل بی زحمار
 شکست یافته روی برافتند دلیران جز از بتایید آکی و فرمان شاهنشاهی
 بتعاقب ایشان پرداخته جمعی از ایشان را تف شمشیر تا بناک خن خمار
 زندگانی در گرفت و فوجی را حلقه کنت دلیران بهم آغوشی در برگرفت
 و سرورند و بسیار به پیشگاه عرض پیوست بعد از آنکه تیغ نیز دلیران آن
 طائفه گردن کش را از سر واکر در روز دیگر در همان منزل که تا چار جوشش
 هفت فرسخ مسافت داشت برای ملاحظه سر و آخر تمه توقف و روز سوم
 عطف عنان کرده وارد دوسی بهایون گشتند و چون رضاقلی میرزا را
 شوق دیدن نصرا میرزای برادر کار خود که از هندوستان آمده
 و در هرات توقف داشت غالب و ملاقات او را طالب بودند از محصل گشته
 با عایققلی خان روایت میسند مقدس و رایات جهاگشای انتظار عبور لقیه

افواج منصوره و بنه و اغروق را که در عقب مانده بود پیچ و زد و دیگر در ایمن کان
توقف و نهار و صد فروند کشتی که قبل ازین بحکم والابراسی سفر خوارزم نیز
یافته بود متوجه خانه هایون و غله و ذخیره از حد افزون که خوراک دشمن و دست
بود مشحون گشته از روی آب آموییه روانه حد و خوارزم و کوکبه و الاروز
پنجشنبه بیست و هشتم ماه باده بدیده خسروی از کنار آموییه کوچ بر کوچ عازم
گردید و در سیزدهم شعبان موضع مشهور دیوه بونی که ابتداء معوره خوارزم
است مضرب خیام دولت گشته چون ایلبارس والی خوارزم پیش از وقت
تمامی او زبک تیه و ترکمانیه دشت خوارزم و انزال را جمع و در قلعه هزار اسپ که
تا دیوه بونی سه فرسخ مسافت دشت مستقر جنگ و میامی قتال گشته بود
و در روز دویزه بونی کشت واقع شد که شاید ایلبارس از قلعه یا بعصره معمره کنار
سری گرفت دیوه بونی را غورخان ساخته و کشتیها و ذخایر مانده را با غور
دران منزل گذاشته روز شانزدهم بجانب هزار اسپ انضست و نیم فرسخ
قلعه را مقرر از روی زمین فروخته معلوم شد که در آن یور برای جلادت پس کشیده
و سر قلعه کشتی پیش آورده چون قلعه مذکور مشتعل بر خاک ریز محکم و حصار
استوار استحکم بود و آب آموییه اطراف آنرا احاطه داشت و یورشکن چنین قلعه
مستثنی از رویه حزم دور می نمود انداخته یو کشور گیر بکار قلعه نیرداشت
روز دیگر لوای جهانکشار بجانب خیوه که تحت گاه ولایت خوارزم و وسط
معمره ملک بود انضست دادند که شاید اینمغنی سلسله حبیان حرکت
ایلبارس گرد و بعد از آنکه کوکبه مسعود و کینزل حرکت کرد ایلبارس نیز از انزال

اسب آمده از کنار آمویه عازم آن سمت شد هر چند که از استیلا می‌خواست
از کنار آمویه دور نگشته جرات بمقابله نیکرد اما طائفه بیوت و مکرو
باقی ترکمانیه آن ولایت که از کم خردی بریاده سری معتاد بودند لعزم و ستباری
پای جرات پیش گذاشتند آنحضرت نیز بمیمنه و میسر و طغ قول را بجان
ترقیبی که داشتند از قمار باز نداشته خود بسعادات با فوجی از جان سپاران
جلالت پیشه و شیرشکاران دست اندلش سر راه بر آنجماعت گرفته سر بسیار
از آنها را گرفتند و بقیه آن طائفه از ضرب و است و از روی و لیزان گردن
فرار می‌خوردند بر گرفته بایلیارس می‌یستند بایلیارس از اینجا بکشت و درنگ
خود را بقلعه خانقاه که از قلاع خمسہ خوانند و باین بنیاد آپ و ضیوه و است
رساییده لشکر خود را در خارج قلعه فرود آورده نصب خیمه اقامت کرد و موکب
همایون آنروز در همان جنگ گاه کشت و روز دیگر صبح بر سر قلعه خانقاه حرکت
کرده سه ساعت از روز گذشته حوالی قلعه جلوه گاه شب ترکمانان و لیزان
گشته بایلیارس نیز بالفنگی زیاده از حد و جمیع اوزر کتبه و ترکمانیه و تونجانه
که داشت ناچار از درستی و آویز در آورده غازیان موکب ظفر نشان با شاره
اقدس جلوریز جمعیت آنکو در آنجا در آنکیز گشته بعبایت باری و اقبال
بیزوال چکانداری آن طائفه را از پیش برداشته جمعی از ایشان را
به محمدی شمشیر نیز روانه رویار فنا کردند و بقیه آن جماعت که در اجل الشیطان
نما خیزی بودند داخل قلعه کشت از همان راه فرار و قشون نصرت نمود
ایشان را تعاقب نموده جمعی را نیز در آتشهای گریز عرضه تیغ هلاک و مضرزنده

بسیار با سر کرده آن جماعت آویز تیرہ و بستہ خم فتر اک ساختند و اسے
 نر پور با اوز بکیہ نقلتہ متخصن گردید پیاوگان رکاب ہمایون از چار طرف
 بیورش نامور گشتہ فی الجملہ تمامی خیام و تو سخانہ و اموال و اغنام اوز بکیہ
 و جمعی از سپاہ و رعیت ایشان را کہ در شیر حاجی و حاج آن خیمہ نشین توقف
 بودند بدست آورده شیر حاجی را تصرف کردند پس حوالہ بہ
 آسمان فحش ترتیب یافتہ تو بہامی رعہ آوای اثر در دہان و خمیار ہامی
 ستارہ ریز آتش نشان را ستہ شبانہ روز برق خرمین صبر و توان و
 خانان سوز حال قلعہ کیان ساختند و نقابان چاک بست از چند جا بشگا فتن
 زمین و محقر نقب برداختند دیوار قلعہ بضرب توپ قلعہ کوہ ویران نقبہا
 با برج و حصار دست و گیر بیان گشتہ غازیان جلالت قرین و دلیران بہرام
 کین مہنای یورش گردیدند مالی قلعہ چون خود را از شش جہتہ دور و رطہ بلا
 دیدند با اکثری اوز بکیہ از باب استیمان در آمدہ در بست و چہارم ماہ
 وارد در کار جهان پناہ و ایلمبارس با وصف اینکہ گشتی خود را تباہ و روز دولت
 را سیاہ میدید باز با اعوان خود بہر حالت ضلالت باقی و در آمدن قلعہ سوزیدہ
 روز دیگر با اشارہ اقدس رفتہ اورا بار و سائی اوز بکیہ کہ با و اتفاق داشتند
 خواہی نخواہی از قلعہ بر آورده در موقف معدلت حاضر ساختند ہر چہ کہ
 مرحمت شاہنشاهی اقتضای عفو و اغاض کردہ اجرائی تیغ سیاست را بر
 دشمن زبون روا میداشتند اورہین توقف موکت ہمایون در بخارا شاہ
 ابو الفیض خان شاہ از سیاب جاہ توران بحکم والا چند تن از معتبرین

رانزد والی مذکور فرستاده او را بر راه ایلی و اطاعت دعوت و در صحن عز
 موبک اقدس بجانب خوارزم از چارچو و نفر از خاجکان آنجا برای
 اتمام حجت نزد والی مزبور رفته بودند و موسی الیه همگی را عطفه شمشیر میبای
 ساخته بودند اما قهرمان شاهنشاهی بکام عدل از دروغ و نخواستی برآمده او را
 با بسیت نفر از رؤسای اشرا که در جمیع اموات و هنگامه آرای فساد بودند
 بیاسارسانیدند و والی کیری بطاهرخان نواده ولی محمدخان چنگیزی
 که با سلاطین توران بنی عم و از خدشکاران این دولت ابد توأم بود و عنایت
 و اتقان و ایقان سوافق معمول آن مملکت تعیین فرمودند و از سوا
 انیکه با رجوع حکمب قلعہ در میان اردو منتشر گشته و فوجی از خالو
 سائر الناس ارکوسی همایون خود در بجانب قلعہ شتافته آنهنگ تاراج
 خانقاه کردند این مراتب معلوم راسی جهان ارگشته سی نفر از در ب
 کشیکخانه همایون بکام والا گردان زدند چون سابق بر این ایلبارس
 بقزاق و از آل کس فرستاده استمداد کرده ابو انجیرخان والی قزاق با فوجی
 از قزاقیه و اوزبکیه ارال قلعہ خیره که دارالملک لایت خوارزم می باشد وارد
 گشته چون مال را بدین سوال دیده بود عریفه اخلاص امیر مشعر بر طا
 و القیاد مصحوب چند تن از معتبرین بزرگه علی روانه و بعد از ارسال عریفه
 و آدم فرصت جسته توسن گریز را بجانب قزاق میسر زد این خبر که لسمع اقدس
 رسید رایت جهان کشا بجانب خیره نهضت یافته چون قلعہ مزبور پتانبت
 مشهور و در آن قلعہ اوزبکیه را ذخیره و جمعیت موفور بود اوزبکیه آنجا پیش از

وقت تروستی کرده اطراف قلعه را آب بسته با اعتقاد خود راه غازیان جلالت
 پرور که از دریای آتش روان ترواز آب تند تراز صحر میگذشتند مسدود
 کرده بودند لذا ابواب مخالف گشودند پس خارج قلعه مضرب خیمام سپهر
 احتشام گشته اطراف قلعه محصور و مقرر شد که نهرا حفر کرده آب را از
 کنار قلعه بطبع جاری سازند تا مورین با انجام این امر دامن همت بزد
 در عرض سه روز اطراف قلعه را مانند کام مرام قلعیان خشک ساختند
 و حواله ای کردون شکوه انجام یافتند روز چهارم گلوله توپ و چهاره را از
 چهار سمت بقتضی غور خجند و دروازه قلعه گیان بزرگ بخت چون آن
 طائفه خود را بجای آب در بحر آتش نهطه در دیدند هنگام عصر طالبانان
 و با کلپ قلعه وارد درگاه سپه بنیان و مور و غفو و احسان گشتند حضرت
 ظل الکی چهار هزار نفر از بکیه کاری و جوانان اعتباری قلاع خمس خوانند
 را سان دیده انتخاب و ملازم رکاب نصرت انشاب ساخته بخراسان روان
 و محصلان شدید از کمین جلال یقین و تمامی اسرار که در عهد سلف از
 ولایت خراسان برده بودند کور و انا تا جمع کرده بهر یک از خولیشان و
 اقربای ایشان که حاضر بودند سپردند و همچنین سابقا جمعی از طائفه روسیه
 گرفتار قید اسار از بکیه شده بودند ایشانرا نیز مستخلص و بازاد و راحله
 مرخص کرده روانه مقصد ساختند و عدد اسلحه خراسان بهر جهت
 دوازده هزار نفر متجاوز میشد که از آن جمله چهار هزار نفر آنها در قلعه خیمه
 می بودند باریک و دواب بخت ایشان سلنجام و جیره و ماکول در وجه

ایشان معین ایشان را روانه خراسان ساخته در قلعه که در چهار فرسخی
 ایپور و در موضع موسوم بحشمه خلیجان که بمجاری سمیت بلند و سرکار
 نیت از چند آن حضرت احداث شده بود سکنا داده قلعه مزبور را بنام
 موسوم کردند و چند روز با انتظار امور خوارزم و انجام مهمات آنولایت
 پرداختن چون گذشتن لشکر زیاده نزد والی باعث تحمیل سکنه و آوا
 میشد لهذا روسای خوارزم خود متعهد تقدیم خدمات آنولایت و مقبل
 ادای لوازم ایلی و اطاعت گشته خدیو بیال نیز والی را با معدود
 دران مملکت گذاشته در سپهر بهار مبارک صیام از حیوه صرف زمام
 نصرت فرجام کرده در چهارم شوال وارد چارچو شدند و بعد از ورود
 الویة منصور بچارچو حکیم اتالیق که مشارالیه و متعالیه شاه ابوالفیض خان
 بود از جانب و الاحباه مزبور با عرضینه و پیشکش وارد و شرف
 اندوز بقبیل عقبه علیه شاهنشاهی و بنیایت خدیوانه مباهی گشته خصت
 انصراف یافت و از انجاریت جهان کشا بجانب مرو و خدمت نموده در
 مرو نیاز محمد خان والی بلخ با حاکم اند خود و اکابر و اعیان آنخند و حسب
 الاشارة اقدسین حسین ساسی نیاز و در باب ضبط و ربط امور ملکی و اوامر
 علیه و ارشادات بسیه از موقف والا اتفاقا گشته مخص گردیدند و موب
 غیر و زانشاب از راه کلات و میاب و کوکبا که مسکن قدیمی آن حضرت
 است متوجه مشهد مقدس و بعد از ورود بکلات هر چند سابقا بحکم پهلوان
 عمارت عالی و ابنیه رفیعیه در آنجا ترتیب یافته بود و مجدداً طح بازار و چار

و حمام و مسجد و رباط و دران مکان ریخته حکم معلی نافذ شد که کارکنان
 ذرات تمام آنها سعی جمیل ظهور رسانند و از اینجا بیکر پیگی و عمال خیمه
 آباد لغین و برای هر یک از سکنه آنجا که بشیر اسرای خیمه بودند سر
 رشته بهیشت معین و امور آن ولایت را منتظم فرموده از راه عشرت
 آباد خوشان وارد وادکان و چند روزی بسیر نزت سراسی آن مکان
 پیرواخته درواغ شهر شوال وارد ارض اقدس و شرف اندوز طوط
 آستان مقدس گشتند چون بعد از فتح هندوستان قندیل مرصع
 مینا که در قبه مینائی سپهر بر قنادیل طلای ماه و مصر طعنه میزد و همچنین بعد
 از تسخیر ترکستان قندیل طلای گوهر آگین مرصع بجوهر شین تزیین
 یافته بذر روضه رضیه رضویه کشته بود و وضع هر یک در مکان موضوع
 فرمودند و از و قلع ایام توقف اینکه قبل از ورود کوکبه و الا فرستاده از
 جانب پادشاه و الا جاه هندوستان با اخلاص نامه و تحف و هدایا و چند
 زنجیر فیل آمده در ارض اقدس توقف داشت بعد از چند روز بار یافته
 پیشگاه حضور و هدایا را از نظر اقدس گذرانیده نوشته و تقوایض پرگنات
 و محال متعلقه بصوبه بهتنام و مصارف صوبه کابل را که در سمت جنوبی و
 شرقی دریای اتمک واقع و موافق عهد نامه بین الدولین که پادشاه
 و الا جاه هند تعلق داشت رسانیده تبیین این مقال آنکه بعضی از
 پرگنات واقع در سمت شرقی دریای اتمک دراز منتهی سالفه بمصارف
 و اخراجات کابل مقرر بود در حصینی که ولایات طرفین رود اتمک میانین

دولتین محدود و معین می شد برگزینان مزبور چون دست شرقی اهلک و در
صوبه لاهور واقع بود و سه سال باین دولت روز افزون حواله شد
که باز بدولت علیه کورکانیه متعلق باشد و همچنین بعضی برگزینان آن طرف
آب متعلق بصوبه تتهما و سند میبود و ناصر خان ناظم صوبه کابل در حلیه
موکب همایون از هندوستان عرض داشت عانمود که برگزینان متعلق به
مصارت کابل بطریق ابود و استمرار بدولت علیه نادریه قرار گیرند و مسؤل
او در حضرت شاهنشاهی موقع قبول نیافته این سخن بانهایی معتقدان
بعرض حضرت پادشاه و الاجاه محمد شاه رسیده بود و از آنجا که آنحضرت
نقاوه و دوام بزرگی و حق شناسی بودند و از اسی حقوق عنایاتی که
از اعلی حضرت شاهنشاهی بدولت ابد میونید کورکانیه بعمل آمده بود
انیمین را منقذ و دانسته برای مزید التیام بصوبه داران لاهور و تتهما
و سند فرامین نوشته مقرر داشته بودند که برگزینان مزبور را که صد و سیست هزار
تومان متجاوز ایالت و داخل آنها میشد از ممالک هندوستان وضع و
بعلاوه تتهما و سند و غیره داخل حومه قدرت شاهنشاهی و ضمیمه حوزة مملکت
ظل الکبری دانند و همچنین از جانب قمرالدین خان وزیر اعظم و امرا هندوستان
و صوبه داران لاهور و ملتان پیشکشهای شایان بدر بار فلک شان آمده
فرستادگان ایشان نوازشات خدیوانه سرفراز و رخصت انصاف
حاصل کردند و نیز از جانب طما سب قلیخان سردار کابل که مورد بگفتن
بقیه قشون توران بود و عریضه با محوظ نظر و اتقان عتبه جلال گردید که

اوزبکیه غاقتان سکنه کولاب اولاهانه اطاعت را کلید باب تنویر
 ساخته از در حیل درآمده بودند سردار بجایالات باطله ایشان پی پرده
 آن جماعت را تنبیه بلوغ و جمعی را عرضه تیغ بیدریغ ساخته ملازمان رکابی
 صدر آن طائفه را نظم انعقاد داده روانه رکاب و خود از راه
 مسکنان روانه کابل گردید

دربیان نهضت ایات گیتی ستان ارض اقدس نسبت اغشیان

چون سبب قضیه مرحوم ابراهیم خان تنبیه لکنیه جار و قلمه و غشیان
 منظور نظر آفتاب نشان بود و بهی که سمت نگارش یافت از نادر آباد غنی
 خان ابدالی بیکریگی اسخارا با فاغنه ابدالی مامور به تنبیه لکنیه جار و قلمه
 ساختند و در این اوقات نیز که از شیخ خوارزم فراغت روی داده فوجی
 کثیر با سردار و خوانین نامزد گشتند که قبل از کوبه بایون روانه شیروان
 و در بند گشته با فروختن باره گیر و دار نه گانه کار را گرم سازند تا موکب
 والا وارد شود و لشکر اوزبکیه توران و خوارزم پیش از توجبه موکب گیتی
 کشا بحکم والا فوج بهمراهی آندریای آهینین موج روانه آن سمت
 بشدند و دو ماه ارض فیض قرین مقرر کوبه عز و تمکین گشته بعد از انجام
 نرم عیش و نظم جیش اختیار امور ممالک خراسان بشا نهاده نصر الله میرزا
 نفوذ فیض و روز چهارشنبه بیت و ششم دیحجه هنگام غروب ماهیچه
 جهان کشا از ارض اقدس طلوع نمود و چون سیب عبور و مرور سپاه نصرت

پناه و او ز کیه تورانی و خوارزمی غلات راه نیشاپور و سمرقند و بصره
رسید و از اتفاقات آن سال غلاد در اکثر ولایات شیوع داشت و غله
در ولایت سمرقند بسیار بود و الویه فلک فرسا از راه جوشان و استرآباد
و از نذران عازم مقصد گشت و در دوم ماه محرم سنه ۱۰۵۵ المنزل علیا باد
خوششان مضرب الویه عزوشان گردید

در بیان وقایع تنخاقوی سیل مطابق سنه ۱۰۵۵

شب سه شنبه سیوم محرم بعد از انقضای سه ساعت که خازنان
گنجینه تقدیر بحکم ملک الملک قدیر برای مجلس تجویلی خسرو گردون میر
مهرنیز در سرخ و سفید انجم و اختر را بر طبقهای سیحین افلاک چیدند
و فرشتان قضا از تالیش ریاحین و از بار بساط گلده وزی در صندریان
کشیدند سلطان سیارگان مرلج نشین اورنگ حمل گشته ریش ابرآزار
بجوش تیر دوستی اسباب تجمل کل را پادشاه سلطنت ساخت و جراح نسیم
بیماری خراش گلبرگ وجود سخت نشین زمره نام چمن یعنی لاله را که از بندق
تراشه دریافتند بود و التیام داده خود یونو بهار بعزم انتظام داغستان لاله و
شقایق مرگ مرمر تراود سارا از برگ شگوفه زین کرد و در یاج ربعی غبار
اندوده وی را که در دلهام نموده بود و از برگ گشته بود و زائل نمود و جشن نوروزی
مرتب گشته ششخال سهوی که بزرگ داغستان چمن بود و یکدیگر قید و فرشت
و سرخانی گل سرخ غار غار از خاطر برافشاند و او سمنی سیاه اندرون لاله
را منادی کرد و دل بود کل کردار دوی ظفر شعار تانند که کوه سلطان بهار خیمه

بر دامن دشت و کوهسار زده عازم مقصد شدند و بعد از ورود
بسمقان انقلاب در مزاج بهواراه یافته شروع به بارش و آنچه درین
خم سبست بود آغاز تراوش کرده فقدان ذخیره و علیق نیز علاوه علت
بران و ناسازی هوای گشته چون سبزه و علف پا از دامن صحرا کشیده
مزایع برای جنود سلیمانی از خانه موردان و امم میکرد تا شهرک کرمانی که
که پنج شش منزل بود دیده و وازده روز طی و چارپای بسیاری از فرط
گر سنگی از رفتار بازمانده پی شد و بسیاری از اسباب اهل اردو در
حین عبور از آنها بیاد قنارت از آنجا که هر شدت را رجائی قرین و هر
خزانی را بهاری در آستین میباشند بعد از ورود بشهرک کرمانی که دامن
صحرا چون دامن گلچین بسبزه دریا حین بوداردوی همایون
را افاقه حاصل و ایام عسرت و تعب زائل گشته هر روزه خدیو مفت اقلیم
بنای حرکت را بیک فرسخ و نیم گذاشته بتانی طی مسافت کرده چپ
روزی در جانب شمالی رود کردگان سمت دشت نصب خیمه طفس
اختشام گشت تا دواب از کار رفته بحال آمدند و در آن مکان عریضه خوان
و سر کردگان که مامور به جبار و تله بودند بنظر اقدس رسید مشعر بر آنیکه سپهر نجبه
اقبال و بازوی قوی نیروی نخت بنیروال خدیو بمیال انطایضه را
مگوشمال بلیغ داده و ابواب و مار و لاک بر روی ایشان کشاده تو ضیح
این بمقال آنکه لکنیه جبار و تله به تعلب تصور معروف و لفساد انگیزی
و شمشیر ایشان در سمت جنوبی کوه البرز واقع گشته و آن کوه از جبال

مشهوره جهان و در بلندی و رفعت سر کوبیج کرد آن است و خوانین
و سرکرگان بعد از آنکه از موقف اعلیٰ مخص گشته بودند در پانزدهم ذیحجه
وارد کنار رودخانه قانیق شدند و آن طائفه سه موضع را که موسوم بحبار
و جابج و آغزی پراشید استحکام داده و در هر یک سر راه بر غازیان گرفته
بجنگ پرداختند و در سنگر اول که جاری بود غازیان زور آور گشتند و جمعی
از آن طائفه ناچار همچو ارقما گشتند سمت شرقی کوه در تصرف لکنه بود آن
طائفه تاب مقاومت نیاورده جاری خالی و بجابج رفته بنا بر پیر خاش
گذاشتند بعد از چند روز که در جابج محاربات عظیم و جنگهای متوالی بوقوع
پیوسته جمعی از ایشان بقتل رسیده خود را ب سنگریسوم که در فراز کوه واقع
و اصعب مواضع بود کشیده مشغول جنگ شدند و آن مکانی سست
بسیار سخت و مشتعل بر بیشه و درخت که در قله کوه اتفاق افتاده و بنگراه
انحصار دارد که مشهورست بدینه آغزی پرا اگر پایده گرم رو خورشید بر فراز
آهنگ صغور کند از سینه قدم سازد و اگر یک سریع السیر راه بر قله اش
آغاز بالادی کند خود را از درجه اعتبار اندازد و لا و آن ابدالی و او طلب
گشته است عاگردند که پیش جنگ لشکر ظفر اثر باشند هنگام روز طرح
جنگ افکنده تا شام از طریقین جمعی بمرض قتل درآمدند و نیم شب مانند
دعای مستجاب که آهنگ عالم بالا کند بیا میردی جلالت آتماز صعود
کرده هر چند لکنه ببلطانندن سنگ و انداختن تفنگ بمداخله پرداختند
ویران روی باز پس نکرده پای جرات پیش گذاشتند اگر چه صدمت از

ابدایان مقتول و زخمی گردیده اما بتائید آبی سنگ را تصرف و چون
 از سمت شمالی کوه را رسد و دو طرفی فرار ایشان بسته شده بود جمعی از آن
 طایفه از غلبه هراس سراییم از کوه پریده بنگاک نیستی افتادند و بقیه
 ایشان اسیر و دستگیر گردیدند مگر معدودی از ایشان که از میانه بدر
 رفتند و تمامی اماکن و مساکن آن طایفه از صدمه جنود مسعود و حالیکه
 مسافله گشته اتری از آبادانی در آن نواحی باقی نمانده و رازای این
 فتح نمایان دولیت نهرار و پیو بصیغه انعام و خلعت بها بسر کردگان و
 غازیان عنایت و فرمان عاطفت مشتعل بر نوید و عطایای مجید و از
 از موقف اعلا خطاب بسر کردگان عرض و ریافت و بغاصه دوشه
 روز عریضه مجید و از سر کردگان هر نور رسید که با کزیه جارت و تاجدار
 بر آن طایفه تسلط و ایشان را تا کنار آب سمور و محل موسوم بقصور تعاقب
 و جمعی از ایشان را از شمشیر گذر اینده عیال و اطفال ایشان را بقید
 اسار و آورده عرصه جارقند را که سکنا سی آن طایفه بود باطلیه از
 وجود آن طایفه پرداخته اند اما در حین مراجعت حکم قضا برت و دمه
 و صاعقه روی داده قریب بدولیت نفر از غازیان در میان برت
 تلف شده اند پس نوکب جهانگشا از کنار گردان حرکت و از خارج شهر آب
 عبور کرده وارد اشرف و سه روز آن مکان و پس بر مبطع و شرف
 گردیده از اینجا از راه سواد کوه عازم مقصد گشتند و از سوانخ حیرت
 افزاینکه چون ولایت باز در آن تمام جنگل و بیشه و در زمان سلاطین

سلف جنگل را تراشیده خیابان احداث کرده اند که شارع منحصراً بهسان
 خیابان است اعلی حضرت شاهنشاهی در اوالی تمسک و کارزار
 نمی بود با حرم طی منازل فرموده جمعی از خواجه سرایان و غلامان همیشه
 کشیکان بقورچی گری میبردند آنرا راه را نیز بطریق محمود طی کرده
 در محال سواد کوه از بل سفینه گذشته باین زیرک و به چال نزدیک
 بقلعه اولاد که از مواضع قدیم و در شاهنامه نیز مذکور است روز یکشنبه
 بیست و هشتم صفر که مقابل به شمس و مریخ واقع و بیست و نهم از
 آن قران نحسین اتفاق افتاده بود در وسیاهی سیگشته سخت درشت
 دخت در همین کین نشسته در حین عبور ذات اقدس شاهنشاهی را
 بدین گلوله تفنگ ساخته از جانی که تخمیناً بیست قدم فاصله است
 تفنگ را کشاد داده از اینجا که حفظ الکی در همه جا حافظ و نگهبان بود
 خدیو به چال میاشد گلوله رد گشته زیر بازوی راست را بقدریک
 انگشت خراشیده بر پشت دست چپ و از اینجا بر کردن اسپ
 آمده اسپ بسر غلطیده رضا قلی میرزا در آن روز در سواری همراه بود و خوا
 سرایان و غلامان و فورچی و همیشه کشیکان رکاب را اخبار و اشیان
 سراسیمه و بیاب بر کوه و محم و همیشه و جنگل سواره و پیاده گرم جستجو
 گشته تا خبر درگشتن فدویان رکاب آن دعا بشیخ خود را بمیان
 جنگل و بدشیه زده بدر رفت چون آنرا درامنه کوه و جنگل بسیار انبوه بود
 اثری بظهور نرسید از اینجا که مربی و کافرهای این کارخانه خداوند گناه

تا حال که راز انگونه سهام حوادث از شست تیر انداز قضا کشاد
 یافته لب برداری الطاف ایزدی از آنحضرت رد گشته و صصر این قسم بلایا
 یا هو ادری فانوس حمایت سبحانی غباری بدامن شمع جهان افروز زده است
 مقدس نشانه برید و ن لیطفوا نورا الله یا قوا هیثم و الله
 صیتم نور به آفتاب بعد از ورود بطهران رضا علی میرزا بغزم بیلا مشی
 از رکاب اقدس مرخص امور توقف در طهران کشته مالیات طهران به
 اخراجات سرکار شاهزاده مقرر گردید پس موکب هایون در واسطه ریح
 الاول وارد قزوین و بعد از پانزده روز از راه قراچه داغ و بروغ وارد
 قبله و از آنجا از راه شاهراغی متوجه مقصد شدند در عرض راه تمامی روسا
 و سرکردگان طوائف کزیه که در شواخ جبال لبرز اماکن صعب المسالک
 و اغستان ماوسی داشتند بشرف پای بوس میفرستادند و در صدد
 اطاعت و فرمان بری در آمده هر یک بسراجم لازم و یورغ مال رصد
 خود پرداختند و در غره جاموی الاخری غازی قنوق که مستعاضی داغستان
 بود مقرر موکب هایون گردید و از قضا یاسی ساخته که در آن مکان بعض
 خدیو و الا که رسید مقدمه انقلاب خوارزم و قتل طاهر خان و الی آنجا بود
 و کیفیت آن واقعه آنکه سابقا در عین توقف رایات جهاکشای در خوارزم
 جمعی از اشرار از کیه و طائفه ازال که در سمت شمالی خوارزم متصل
 یقزاق می نشستند از صدمات جیوش ظفر شعار فرار اختیار نموده بودند
 درین اوقات نور علی ولد ابوالنحیر خان و الی قزاق با آنطایفه اتفاق

کرده آمده قلعه خیره را محصور و بعد از چندی بقلاع مسلط و طاهر خان را با جستم
 از روسا که دم از هواخواهی آیند و دمان میزدند مقتول و مقلد قلاده و الیکیری
 گشت بعد از استماع این خبر نصراند میرزا را با جمعی از سرکردگان و افواج
 قاهره خراسان به بنیبه اشترار خوارزم و آترواد تسخیر آن ملک مامور و محمد علیخان
 قرقلو و حاجی سیف الدین خان بیات را از دربار علی صاحب اختیار بیوات
 سرکار شاهراده ساخته دستور العمل مفصل که قانون کشورگشایی سلاطین آفاق
 می توانست بود بایشان داده روانه خراسان فرمودند که تنبیه و تدارک آن
 سفر پریخته در روز نوروزایت تیل در رکاب شاهراده ارجبند عازم سفر
 خوارزم شوند و موبک همایون یکماه در غازی قنوق کث و خاصه فولادخان
 ششخال و سرخامی خان قنوق و احمدخان اوسمی قرقیطاق با جمیع عظمای املی
 و غستان وارد اردوی علی و شرف اندوز لقبیل عقبه علیا گشته به رویاب
 عنایات شاهنشاهی و تجلای فاخره و عطایای اسب بازین و اسباب طسلا
 مهابی گشتند و در ابتدای ماه رجب بعزم تنبیه سرکشان اواری که مساکن
 ایشان در قتهای غستان است و بحد و چرکس انصال داشت گردیدند
 و صعوبت راه و سختی اماکن آن جماعت نه بحدیست که پایی مردی شهب
 قلم طی وادی توصیف آن تواند شد در تمام آن روز و بوم که از ابتدا تا انتها
 دوازده روز راه است قطعه زمین مسطح میباشد و راهی که دو نفر پیاده پهلوی
 هم تواند رفت بصعوبت پیدایش و قطع نظر از آن بحدی بیلافت دارد که در
 تابستان قلل جبال آن هیچگاه از برف خالی نیست و اکثر اوقات تابستان

آن بارستان اکنہ دیگر لاف مساوات میزند یا نژدہ روز دیگر دران نواحی
 بہ تنبلیہ سرکشان و اشراہ پر دختند و از سواخ اتفاقاً ایکہ مبنی از جزایر جیان
 را بہ تنبلیہ فرقیہ از لکزیہ مامور ساختہ بودند چون جزایر جیان را نا بلدی بدرقہ
 راہ بود در مقام نامناسب ما بین کوه پر برف آغاز جنگ کردہ جمعی از فریقین
 فریق فی الجبۃ و فریق فی الشعاہ بمعرض ہلاکت درآمد چون
 موسم عقرب و فصل خریف بود نزول برف و باران و شدت سرما مانع شد کہ
 تنبلیہ طاقتوار بر وجہ بلوغ عمل آید لہذا از ان منزل حرکت و عطف عنان فرمود
 سرخای نیز با کوچ و نہ خود از قنوق حرکت و در موکب ہمایون روانہ در بند
 گردید چون احمد خان اوسمی را در حین توجہ موکب ہمایون بجانب اوار قنوق
 با جمعی از غازیان مامور بکوچا بیند خانہ داری و ملازم لکزیہ قراقیطاق ستا
 روانہ فرمودہ بودند امر ہمایون صادر شد کہ غازیان مامورہ نیز حرکت کردہ
 در در بند موکب ہمایون ملحق گردند در عرض راہ در حوالی چراغ من اعمال
 و اعستان بعرض رسید کہ در حینیکہ غازیان از قراقیطاق کہ بیشہ و جنگل انہوہ
 بود حرکت کردہ بودند فوجی از اشراہ لکزیہ قراقیطاق بخریب اوسمی از میان
 جنگل و کرویہ کویہ شروع بشلیک تفنگ غازیان در تنگنای جنگل چون خود را
 جمع نمیتوانستند کرد بہم برآمدہ بعضی از اسباب و دو اب الیشان بہ صرف
 لکزیہ درآمد جمعی ہم قتل رسیدند و وصول بخیمروہ جنیان کشت غضب دامن زن
 نامرہ مخط شاہنشاہی گشتہ عزم جہانگشاہ قسیم یافت کہ در حدود در بند
 و در غنستان توقف و با دایم کہ اشرار اکثر زمین را تنبلیہ و مطیع و منقاد

نسا ز لوائی توبه بستی دیگر نیز زندیس احکام همایون عرضد و ریافته
محصلان بقین شد که از حد تقلیل بے تبرز و خلخال واردیل از خالصه جا
دیوانی و غیره غله بجهت سیورسات غازیان با عراده و دو آب حمل و نقل
اردوی معلی میخوده باشند و رایات نصرت آیات در نیم ماه شعبان وارد
در بند و روز چهاردهم آخوق اردوی معلی را گذاشته بانوجی متوجه محال
قره قبطان گشته از در بند تا حد ولایت شمال همه جا بفاصله دو فرسخ و سه
فرسخ قلعات محکم ترتیب و جمعی را با بنجالتین فرمودند که تمامی آن محال
در تصرف غازیان بوده و در هر جا اثری از لکزیه بظهور رسد در تنبیه ایشان
کوشند و در دهم رمضان المبارک مراجعت و سمت و شت کافری سه فرسخی و در بند
را که جامی پر آب و علف بود برای قشلاق اختیار و حرم محترم و بنه و آخوق
را بالبقیه اردو در بند احضار و مقهر فرمودند که هر یک از روسا و غازیان
خانه و سر از چوب فی ترتیب داده تنبیه اسباب زمستان بردازند از مویینا
اقبال که در او ان توقف موبک جاه و جلال روی داد اینکه سابقا نگارش
یافته بود که در جنگل از زندران افغانکی سحاب اقدس انداخته بودند چون بچند نفر از
جماعت تائینی که در همان اوقات فرار کرده بودند منطقه میرفت کس برای دستگیر
ساختن آن جماعت بقین و فراریان فرمود و دو آب و شاقلان گرفته
بخصوص اقدس آوردند معلوم شد که بنیکدم نام غلام دلاور تائینی با خواجای قان
میرزای ولد دلاور صدر انجیرکت شده بود آقا میرزا دلاور از اسی صدر و این خیا
بمعرض سیاست در آمده چون بانیکدم اقرار جان بخشی شده بود او را از

هر دو چشم کور کردند و نیزوران اوقات آدم از ترم محمد شاه پادشاه والا به
 هندوستان با تحف و هدایا بخت فتح توران و خوارزم وارد و لبتایات
 خاقانی سر بلند گشته بخصت انصاف حاصل نمود و همچنین لطیف افندی
 و رفیع نام افندی از دولت علیه عثمانیه بسفارت اسرور و اتفاق حاجی
 خان ایلیچی روم که از دربار عثمانی بخصت انصاف حاصل کرده بود در راه
 زمی القعه وارد درگاه معلی فائده پادشاه والا به روم را که مشعر بر اعتقاد
 قبول تصدیق مذنب جعفری و تفویض رکن بود رسانید جواب آنحضرت
 پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل ازین که پادشاهی ایران زمین به
 سلطانین ترکمان اختصاص داشت بعضی از ممالک و موم و هند و ترکستان
 داخل حوزه ملک آن طبقه بوده بعد از آنکه باقتضای تقدیر سلطنت
 ایران زمین بسلسله صفویه انتقال یافت و در عهد آن سلسله پنج باب
 توابع تبصره اوزبک و کابل و توابع آن تبصره هند و عراق عرب
 و یار بکر و بعضی از آذربایجان تبصره دولت عثمانیه در آمد چنانکه بطون
 سیربان مشحون است و حدود سنوری هم که فیما بین خاقان مغفور امیر تیمور
 و احمد او خلد گین آن پادشاه سلیمان گین قرار یافته معلوم میباشد و در
 مغان که بتایید کسی خلوس بر اوزبک سلطنت ایران واقع شد منوی
 و معهود ضمیر گشت که انشاء الله تعالی ممالک موردی که در تصرف
 سلطانین اطراف بت انتزاع و استرداد شود سوا سی ممالک متصرف فیه
 روم که اولاً آنحضرت را قبول تکالیف خمس تصدیع دهم هرگاه صورت

حصول یابد فموا المطلوب چون غرض اصلی نظم سرشته ایلیت است
البته و باقی مواد مضایقه خواهد بود و ملک مملکت فیما بین جدائی نخواهد داشت
و سرگاه مقرون بقبول نکرد و اکنون مال را نگاشته لوحه اعلان سازیم و در
عالم دوستی و برادری توقع داشتیم که امور محسوسه چون متضمن اصلاح حال
مسلمین بود و آن حضرت نیز خلیفه اسلام بودند بر وجه اتم و کمال فیصل
یابد آن خود در عمده انتفاع ما چون میان دو روز نزدیک حرفی گفتیم
بطلب حرف خود عازم روم میباشیم امیدوار هستیم که انشاء الله تعالی بعد
از ورود بآنسزمین در عالم همان نوازی از حرف قرن الشرف آن
دولت علیه امور معهوده در بیخ نکرده و چون در ظلال آن احوال اوسمی بنشیند
پس خود را باد و نفرا از صبا یای خود بر سر پیشکش با اتفاق چند نفر از که خدا یا
بدرگاه معلی فرستاده و کار و اغستان نیز قریب با تمام بود اندیان را مرخص
ساخته با جواب نامه روانه فرمودند و از جمله عطا یای خاص جناب مالک
الملک لایزال نسبت باین خدیو میمال آنکه در چنین موسم زمستان که برف
و باران لحظه سر رشته نزول را از دست نداده لایق قطع تبار و یو و فرستهای
سفیر و آبی در فضای هوا نساجی میکرد از اطراف ممالک محروسه غلات حمل
ارودی معلی گشته جمعیتی را که زیاده از عدت انجم و کوب در موکب آسمان شکوه
و رکاب نصرت پشرو می بودند کفایت می نموده هر چند که در صحرائی میغان بخوبی
سابقا ذکر یافت شفاعت سب و رقص القیم و حالی ایالی ایران کرده ایشان
نیز عن صمیم القلب خریدار این کالای گرانها شده بودند اما درین اوقات

از برای مزید تاکید تجرید حکم مکرر و فرمان شدید خطاب بهگی اهل ایران
از حد در بندالی منتهای کابل و ایشا و بر این مضمون صادر گردید که بسبب
سیکیان عظام و حکام کرام و سادات عالی مقام و علما و فضیلهای کروی
احتشام و امانی شرح مبین و واقفان مسالک حق و یقین کلانتر آن که خدا
و رؤسا و سرکردگان و قاطبه قاطنین جمهور سکنه و متوطنین ممالک محروسه
شاهنشاهی و مستظلال قصر مقصور دولت ابدت ظل الکی بکارم بید
خاقانی و عنایات از حد افزون قادی امید و آلوده بداند که چون شاه
اسمعیل صفوی که در سال نصد و شش خروج کرد جمعی از عوام کالانعام را
بانحوه متفق ساخته باعتبار غرضهای نفسانی و ریاست و نیاسی دنی و دنیان
اهل اسلام قح زنا و دو بر بمرئی کرده بنای سب و فرض گذشت و باین
وسیله احداث مبغضتی عظیم بین المسلمین کرده و اسی اتفاق و نزاع افزا
بجد که کفر و مردمان آسایش کزین شده فروج و دمای مسلمین
بمحرض تلف درآمد و در شورای کبری صحرای مغان دینی که جمهوران
و کافه خاص و عام ایران از نواب نمایون ما استدهای قبول فرمودند
میکردند بایشان تکلیف فرمودیم که در صورتی مسئول ایشان مقرون به
قبول خواهند که ایشان نیز از عقائد فاسده و اقوال کاسده که از بدو
ظهور شاه اسمعیل در میان اهل ایران شیوع یافته مکول و حقیقت خلفای شریف
رضوان الله علیه جمعین که در سب آبای نمایون و ارباب سیمون بوده
با انجمنان و اللسان از دعان و قبول کرده از فرض و تبرات بر او اسلامی ایشان

تولان نمایند و برای تاکید انیمغنی از علمای اخبار و فضلاء دیندار که ملقب
 رکاب طفر شعار و پرتواندوزان و احضور مهرنار بودند تحقیق و مستفسار
 فرمودیم یکی بعرض اقدس رسانیدند که بعد از بعثت حضرت خیر المصلین
 صلی الله علیه و آله الطیبین هر یک از صحابه را شدین در ترویج و تبیین
 بذل نفوس و اموال و هجرت از اهل و عیال و اعمام و احوال اختیار نمود
 توأم لئام و وطن و تبعه خاص و عام را بر خود قرار داده بآن جهت بشرف
 صحبت خاص جناب رسالت مآب اختصاص یافته پیرایه پوشش تشریف
 نزول آیه وافی هدایه **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ** اَلَا وَكَوْنُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَكَالْأَنْصَارِ
وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ باحسان بنیامی خلافت باجماع صحابه کبار که اهل
 حل و عقد بودند بر خلیفه اول ثانی ایشان اذْهَبْ فِي الْغَارِ صَدْرُ الشَّيْخِ مِنْ
 خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و بعد از آن بنص و نصب اصحاب بر
 فاروق اعظم مزین المنبر و المحراب عمر بن الخطاب رضی الله عنه و بعد از آن
 بنجناب ذی النورین عثمان بن عفان رضی الله عنه و بعد از آن بحضرت
 اسد الله الغالب و مظهر الغراب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه قرار یافت
 و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم سالک طریق وفاق و
 معر از شوائب خلاف و نفاق بوده رسم اخوت و ایثار مرعی و ملحوظ
 حوزه دین مبین را از طرق شرک و کین مشرکین مصون و محفوظ میداشتند
 و بعد از خلافت خلفای اربعه رضی الله عنهم باز اهل اسلام در اصول عقائد
 متفق بوده اند اگر چه بمرو و مهور و تصالیف احوام و شهود باعتبار

اختلاف علمای اسلام در بعضی از فروعات از قبیل ادای صوم و صلوة و
 حج و غیره اختلاف پاره یافت لیکن در اصول دین و محبت و اخلاص
 بخدمت رسالت پناهی و اولاد و اصحاب اول نقص و قصور و خلل فتور
 راه نیافته تا زمان ظهور شاه اسماعیل مهدی دستور مستر بوده ایشان نیز بمنجه
 حکم اقدس و ارشاد امیر مقدس ترک آثار بت رعد و سبب فضا نمودند بل محبت
 و ولای آن چهار رکن ایوان دین مبین متشبث گردیدند و در ازای این
 معنی نایر سر بر سروری را بجای منینت انوس اقدس تر نین داده و لقمه
 فرمودیم که عمو و خسته معموده را با علی حضرت فلک نعت خاقان البرز
 سلطان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر زسی القزین پادشاه
 اسلام بزار و الا اقتصام اعنی سلطان ممالک و م اعلام و آن مطلب را
 برفیق بامول پذیرای اختتام سازیم که مقدمات فرج پوره بتایید آسمی قریب
 الحصول و در شرف انجلا ح و وصول است درین وقت که ساحت در سب
 مطلع هیچ رایات فیروزمند و مقرب کوبه آسمان پیوند بود و تجدید فریاد تکیه
 از برای استحکام آنگار و توطن جلال و حقانیت مدار از علامه العالمی ملا علی کمر
 ملا باشی و باقی علمای کرام که در رکاب طفر افتاب حاضر و مقبلس انوار فیض ظاهر
 بودند در مجالس خلوت استعلام فرمودیم همان مراتب سابق را معروض
 داشتند و همه بجهت حجاب شبهه و ابهام از پیشگاه ضمیمه اقدس مرفع و آوده
 تشکیک فرزدیدند منع گردیده بجز یقین پیوست که همگی رض و بدع و اختلاف
 ناشی از فتنه انگیزی شاه اسماعیل بوده و الا از صدر اول الی بدو ظهور او

هنگی اهل اسلام در منابع اصول بر یک طریقه ثابت مراسخ بوده اند بنا بر علی
 هذا المقال بتایید ربانی و الهام سبحانی حکم اشرف اقدس علی از موقف غزو
 علامه شرف صدر و ریافت که بنحو یکدگر مبادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسماعیل
 هنگی ایشان خلفای راشدین را خلیفه علی التحقیق میدانسته اند بمان دستور
 هر یک خلیفه بحق دانسته از سبب فضیلت و محتر باشد و خطبای کرام و نقبای عظام
 و دروس منابر اسامی ستامی و مناقب محامد خلفای کرام را مذکور و جاری ساخته
 در تحریر و تقریر بنام ایشان را بنحیر و ترضی یاد و شاد نمایند و علمای فهایم
 خلاصه الفضلاء الکرام میرزا محمد علی نائب الصدرة ممالک محرمه
 را با قطار ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مضامین حکم بایون را بهنگی دور
 و نزدیک اتفاقا ایشان نیز بسمع قبول اذعان و اصنام نموده تخلص از
 مدلول آنرا موجب عذاب الکی و مورد غضب شاهنشاهی دینند

در بیان وقایع ایت نیل مطابق سال فرخنده کال ۱۲۵۵

شب چهارشنبه چهاردهم شهر محرم الحرام تحویل آفتاب عالمتاب برج حمل
 واقع گشته و سیمی بی اسم دی که بنیرنگ بر جنود ریاچین نگارنگ استیلا
 یافته گلگون قبا یان گلزار از لباس برگ و بار عاری ساخته بود از ظهور
 طلیعه سلطان بهار بالکزی برودت از دغستان کو بهار راه فرار پیوده
 و قلندر بی برگ و نوای همین که در توران زمین چمن عرصه را از قزلباش
 آتش خوی گلهای آتشین خالی دیده لوای اسبند او برافراشته بود
 از هجوم کوکبه قوای ریحی و دایر هستی نمود و روز چهارشنبه جشن نوروز

به وفور و زی در کمال بهر و زی و عشرت اندوزی بتقدیم رسید چون در
 نفس قدسی شربت همایون مخمر و معهود بود که بعد از فراغ امور روم و
 اتساق اوضاع آنروز بوم سلطنت ایران را یکی از شاه زادگان گرام
 تقویض و خود در کلات که مسکن قدیم همایون است بنای گوشه نشینی که با رعایت
 عالم معنی عبارت از آن است بگذرانند لکن معماران مهارت پیشه و مهندسان
 درست اندیشه و سرکاران سخت کوش و کارگزاران صاحب هوش تعیین
 فرمودند که در کلات عمارات عالیله و انبیه رفیع که در رفعت و اعتدال هر دو
 ایوان سپهر برین وجعت طاق مقرنس رواق چرخ هفتیست با بیوتات
 و حمامات و دکالین و خانات و آب انبارهای کوشنیم صفای و روبری که با
 زرم مزاج سلطین اثر احداث و از اطراف مالک محروسه شایسته نشانی
 اسباب لطائف الثواب و اخرا قمشه و ذواخر امشقه و از هر جنس استیجاج
 و هر نوع چیزی که چنین سرکار عظیم القدر بآن محتاج باشد بزودی میسر و تدارک
 نقل آن نیز بهت سرای جنت قرین و محبت آباد خلد آئین که حصن حصین
 جهان و رکن رکن معموره عالم اسکان است نمایند و موب نصرت اشتهال
 روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول که واسطه جوی آن سال و
 بهوار موسم اعتدال بود و اول آئینیه اشهر طبرستان را وجه مهمت ساخته از بهمت
 دشت کافری حرکت و آنچه لازم بود از تادیب و تنبیه و احراق اماکن و
 مساکن و چرانیان مزارع و محصول آن طائفه بعل آمده در اندبار و تار واز
 آبادی آنرا باقی نگذاشتند و از آنجا عطف عنان بجانب سائر محال غنای

کرده دلیران سپاه در دوات و قری و سقناق و قلع و قلاع آنجا لشکر آتش
در بیشه و کرگ در رزمه و سیل در انبیه کردند و شغال و سرخای در اکثر اوان از
لایمان رکاب همایون بوده و در اسم خدمت تقصیر نکردند اما احمد و او سمی
بنابر صد و ریخت کلی از و در مقام وحشت و وحشت بوده بجهانت
قلعه و مکان و صعوبت منار ستون گشت به قلعه قریش که در بالای کوه فلک
شکوهی واقع و اطراف آن کوه تمام بیشه و درخت و شغل بر یکراه باریک
بسیار سخت بود و تخصص جست بعد از تنبیه و اطاعت یافتن سرکشان اشرار
کوه نشین داغستان و نظام مهات آن نواحی و مشیت اسوار و ارتوج
قلع قلعه او سی گشته سه روز دلیران سیل و خصم افکن بهاداران شیر صولت
صف شکن در سران قلعه پای جلالت افشرد و بجلالت شدید و صدقات
عینیه بران قلعه بلند و قبه سپهر مانند مستولی شده او سی ناچار ترک قلعه
و حصار و اکل و دیار کرده فرار اختیار و آواره سمت او و قدم فرسا
صحرا و اوار شده و بقیه قلعه کیان و ابالی تراقیطاق روی نیاز بدرگاه
خدیو آفاق آورده از روی غدر خواهی جبهه ساسی موکب شاهنشاهی
گشتند و تقصیرات ایشان بعفو بقر و ن و مقرر شد که آن قلعه استوار را
که از سنگ و آجر بر داخته بودند ویران بل کو بهار با خاک یکسان کردند
و ساقی است و کر یافت که بعد از تسخیر ملک خوارزم و تنبیه الیبارس
والی سابق طاهر خان چنگیزی بوالیکری تقصیر گشته موکب همایون غازم
خراسان شده بود و در ایام توقف کوکبه مسعود در داغستان بعضی افسر

رسید که اشترار ارال و خوارزم بظاهرت و اغوامی و ولد ابوالنجر والی قزاق
و اتفاق ارتوق ایناق سبجالت برداشته و پانز جاده صواب بیرون
گذاشته طاهرخان والی را مقتول و ولد ابوالنجر را بوالیکری قبول کرده اند
چون صدور این حرکت از اباالی خوارزم و ارال با وصف مروت و عنایاتی
که از جانب اقدس شاهنشاهی در ازای خیانتهای سابقه ایشان به
ظاهر پیوست عین ناپسای و کمال حق ناشناسی بودند نصراستد سیز که نافذ
الحکم کمالک خراسان بود با افواج خراسان و توغجان و استعداد کامل با سور
تنبیه اشترار خوارزم و مقرر فرمودند که بعد از نوروز عازم آن بهمت شود
ارتوق ایناق اباالی و اعیان و رؤسا و سرکردگان ارال و خوارزم از
توجه مکتب شاهزاده خبردار و از لشاه باده سرکشی که در دسرخمار در عقب
داشت بشیار گشته از روی اضطراب نادم و پشیمان و خائف و هراسان
عازم خراسان شده در حدود مرو و بخترت شاهزاده پیوسته مستدعی عفو
گناه و متمتع خدمت و سپردن بقیه اسرار و دادن فوجی ملازم جدید شده
و شاهزاده در مرو توقف و بعد از عرض و حصول اذن و رخصت از خدمت
شاهنشاه سلیمان جهنمت بسبب آنکه بجهز کس از او زبکیه خوارزم
در رکاب نصرت انتساب مشغول خدمت گذاری و از روی اخلاص
بسالک طریق سربازی و جوان سپاری بودند از در بار خلافت مدار
مراعات حقوق خدمت و ضعیف مالی و ملا خطه پاس نیار مندی شکسته
بالی ایشان تقصیرات آن لطایفه باغماض مقرون و و الیکری را بر طبق

مسئول آن جماعت بابوالمحمد خان لدا لیبازس که از سایه گزینان تخت
 بواسی نصرت مدار موکب عالی مقدار شاهزاده نامدار بود و غنایت و امانت
 والی مزبور را بار توفیق ایناق حرمت و امانت مزبور برادر خود را با جمعی از
 رؤسای روانه رکاب نصرت انتساب نموده مقرر فرمودند که شاهزاده والی
 مزبور را مخالغ ساخته روانه و مجدداً فوجی شایسته برای ملازمت رکاب
 همایون از جوانان کارآمد ارال و خوارزم گرفته روانه در گاه معلی و بقیه
 اسرار این مستخلص ساخته تتمه خانواری تکه و میوت آن ولایت را که بدفع اوت
 گذرانیده مانده اند تماماً کویانیده و روانه خراسان نمایند و روسای آن
 طائفه بروفق فرمان همایون لعنت و خصمت انصراف بخوارزم و شاهزاده
 بجانب خراسان منصرف و در سبب و دوم جادی الاخری در انقضای

در میان سوانح بلخ و ظهور درویش فساد اندیش و ران مملکت
 با دغای سلطنت مال کار او

از سوانح امور آنکه بعضی قدس سید که در او اسطوره شوال شخصی مجهول الحال
 از او یاقات آو به شاکلان در لباس درویشی وارد اند خود را از انجا عازم بلخ
 گشته در آستانه مقدسه شاه مردان که نزدیک بلخ است اوعای اباست
 و اظهار سحر و کرامت کرده جمیع کیشی از حرکت و تاجیک با عصمت اندر قیاق
 و مسجد شیور غانی و اکثری از سرخیلان او نزدیک باو گردیده در اندک و زبانی ده
 دوازده هزار نفر بر سر خود جمع و از اطراف تمام اوزبکیه حتی نیاز خان وانی از

محفل خالی از روی نیاز بزیارت در ولایت مزبور رفته و خاک قدش را بجا روزه
 دیگران رفته بعد از آن رفته رفته کار در ولایت مزبور بالا گرفت و الی خاتمت
 شده جمعی را بر سر او فرستاده فیما بین جنگ واقع و قشون این طرف شکست
 یافته وکیل بلخ با جمعی در میان مقتول و قشون او بک نیز دست به فساد آورد
 و در بیرون و درون شهر هر یک از مردم خراسان را که دیدند اقبال سنانند
 و والی در آنک متحضر شده بعد از رسیدن این خبر بجز قید جمعی غارتیان
 سرحدات خراسان بسرواری محمد حسین خان چمشکنک بیکر بکی خوشان
 و اندر ویردی بیک و محمدر فاسم بیک قرقلو و جمعی از خوانین برآسی رفع این
 فتنه و تنبیه در ولایت مزبور با توپخانه و استعداد امور مسلح و متعارف آن تبار
 یوم جمعه دوازدهم ماه ذی الحجه الحرام خبر رسید که در آشنای مجادله باطلی و شر
 و ارونه مد کرده عصمت الله مزبور که از جانب در ولایت پادشاهی گستان
 نامزد او شده بود بکلوا که اتفاق خدا و از ملاحظه این معنی تزلزل در احوال
 مردان گستان اعتقاد راه یافته فرار و در ولایت مزبور در آستان شاه
 مردان متحضر و عصمت الله بعد از دو روز بار سفر بجانب مقر بسته و خواجه
 نعمت متولی آستانه مزبور فرصت یافته با جمعی از غارتیان در ولایت مقید را
 مقید ساخته نزد والی آورده جمعی که مانند هوای باطل در سر بودند متفرق و
 از انشراح نیز که محرک فساد بودند جمعی دستگیر شده بمعرض سیاست درآمدند
 امرهایون صادر که سرداران سابق سر رشته کار را از دست نداده بهمان
 صراط مقرر عازم مقصد و با اتفاق والی بتنبیه انشراح جمعی از مفسدین

که در عین امر بیا به هنگام طلب گشته قندهار گنجینه اند مشغول آن کرده را
تا دیب نمایند و چون منجی که سبق ذکر یافت احمد و سمی بجانب وارا آورده
گشته قلعه جات و مسکن او با خاک یکسان و تمامی محال و اغستان قریه قهر
و محل محل پال ستم ستور و لیوان و دست فرسو و طاوول غازیان گردید
شمال و سرخاسی که بزرگ و غستان بودند با جمعی از سرکشان از غناشیم
کشان رکاب ملتزم خدمت و اطاعت گشته تمامی حکام و اعظم قویان و
نقاسی و یکس که در هیچ عهد مطیع فرمان روائی نبوده اند قلماده انقیاد
گردن گرفتند و نیز در محال آن محال از جانب سلطان محمود خان پادشاه و
جاه روم نامه رسید مشعر بر آنکه از قبول انقیاد محبت ندیب جعفری و آن
رکن کعبه معظمه که مخصوص نماز این جماعت باشد عذرخواهی نموده اظهار کرده
بودند که در ازای این و مطلب امر دیگر از آن حضرت خواش شود و در سال
گذشته در هیچ که آفندیان از دربار عثمانی برای اعتذار عین معنی آمده
بودند توسط ایشان صریحاً پادشاه و الاجاه روم نوشته شد که مهیا و
مستعد باشند که بعد از انجام امور غستان متوجه روم و عازم آنمز و بوم
خواهیم شد و در نیوقت نیز در جواب نامه مزبور همان مراتب نگاشته قلم صریح
و اعلان شده پادشاه و الاجاه مزبور را از توبه موبک جهانگشا آگاه گردانید
پس محمد علیخان قرقلور با یالت در بند تعیین جمعی از غازیان را با طاعت
او مامور ساخته در یوم دوشنبه پانزدهم ذی الحجه ۱۱۵۵ هـ از سمت
دغستان لوای توبه بجانب بخان افغانه و چون از روزی که موب

نمایون بجانب بخان حرکت کرد برخلاف ایام توقف که هوادر کمال خوشی
 میگذشت برف و باران شد شیر و رخ کرده لایق قطع از پرویزن آسمان آب
 بر سر ساکنان عرصه غیر امی نجات و قطرات سحاب سرشته بر ریش را چون
 دست کرمان از کف نمی گینخت گویا گردش آسیای سالیانه که پسر حوی
 محتاج چنین آبشار بود و دفع خشک مغزی فلک را اینگونه آب گردش
 و رکاراز شدت باران اوج سیل بجائی رسید که در انهار و آبار سر جبابی از
 گواکب سحابی رود که مکشان یادمیداد و ساحت خاک عالم آب گشته
 لطافتش پهلوی بر خنج خضر میزد و آب و اسباب بسیاری از کثرت لایق کل
 و نزول برف و باران و شدت سماعضه اسقاط و آتلاف و از در بند تا کنار کر
 که ده منزل بود و در عرض حمل و فرطی گشته در آخر حوت و رود که بار و رود گریه کردید

در بیان سوارخ تنگوزیل مطابق **شاهنامه** بحریه
 شب پنجشنبه بیست و چهارم محرم لیل القضا یازده ساعت و دو دقیقه
 که خلیفه شب لباس مشکفام عباسی در بر و اکلیل فرقدان را بر سر داشت
 سلطان سیارگان که از شدت برد و خیمه تو بر توی فلک منزوی بود و افتا
 شده از نهانخانه رحمت بر لعل حمل خست کشیده صفیر سر لعل السیریم از جانب
 کشور آراسی بهار و در از الملک گلزار بارکشای تخف و هدایای لغات
 عطر بارگشته فرمانبران قوای نامیه منزل او طاق گل سوری را در صحن چنین
 برابر افروختند و لشکر جان شکر یعنی جان شکن اردی بهشت تبخیر ملک باغ
 و رنغ از جادو آمده بجا صوره حصول لبساتین و قالیع کسار پر و خند پاشایان

باشان طبایع برای رفع غایبه برودت که خیابین خدیو بهر شوکت شباه
 و در اسی سکنه حشمت ابار حاصل بود و سائل صبا و شمال بر یک تخت
 اقدیان احلام سر و صنوبر بقطع شغل خلافت و اشجار مشاخره بر جوی
 و سادات سبز پوش شمشاد و نارون و قضاة محاسن سفید گون و لیس
 که صدر نشینان ایوان بستانند در روضه فالقن لائوار گلزار جل نرسیت صفا
 بخامنه یک رنگی دوختند و جوش پر خاش جوی گل های سپری شوکت و
 شان شتار که دشمن خاکی در گلشن بیو و بنوک شان شوکت گسسته حشمت
 نور و زی آراسته گشته بعد از قضای ایام عید در جشن و فرخی جواد و عبود
 صحرا می مغان اقرار گاه که کوبه منصوب ساخته به بیت یوم در آن مکان غیام توقف
 افراشته تاد و اب بحال آده از راه هشت و دو در چهارمین نصف از چهار فرخی
 تبریز عبور کرده عاشور خان بابا لولایالت هرات و سرداری آذربایجان
 سرفراز و شش شهر از لشکر فیروزی اثر در حوزه اختیار او مقرر
 کرده امر فرمودند که بیکریگیان در بند و شیروان و غلیس و ایروان قمار باغ
 و افتخار هر یک بافتنهای خود و حکام امین میبایستند بوده اتفاق
 سردار در عین ضرورت با عانت یکدیگر پردازند و چون سابقا نصر میرزا
 که در اصل اقدس توقف داشت مامور شده بود که با دشان ارکان کرام شایخ میرزا
 و امام قلی میرزا العزم بساط بوسی وارد دربار علی شوند و در بیت
 و چهارم سراج الاول در منزل مرلوان وارد و شرف ماند و زوارک آمد
 اقدیس گشتند و فرستاده پادشاه و الاجاه هند و شان نیز با تحف و هدایا

گرا نهایی که از آن جمله کیاب تزل و طاق چوب صندل بود که با اصطلاح
 هند بنگله گویند و استادان باهر در شباک و نقاری آن بحال تصنع و مهارت
 بکار برده بودند و مرکب شاهزادگان و اردو نواز شات شاهنشاهی بهر
 گردید و منزل بمنزل اعلام گیتی کشتا آسمان ساکشته و اردو چهار فرسخی
 سنجید شد و چون از نادری حال عزیمت جانب و ممر از راه بغداد در
 خاطر اقدس تصمیم یافته مقرر شده بود که تو بخانه قلعه کشتا از راه همدان
 گرامشایان گشته و زرباب که حد بغداد است کشت نمایند احمد پاشا والی بغداد
 از اراده خاطر اقدس واقف و محمد قاسی که فدای خود را با اسبان تازی فراد
 و پیشکشهای لایق بدرگاه آسمان جاه فرستاده متعهد اطاعت و انقیاد
 در باب سپردن اصل قلعه بغداد تا انجام کار سر عسکری که از جانب پادشاه
 و لاجله روم تلقین شده است مهال کرد و خود یو بهانگشایز مسئول او را
 قبول و فوجی از عساکر فیزی و تازی را برای ضبط سامره و حله و نجف
 اشرف و کربلائی معلی و حله و راجیه و توالج کنار دیال و باقی نواحی و توابع
 بغداد تلقین و قوه خان شیخانو همیشه که را بسرواری جانب بصره سرفراز
 و بابکری بیکی حوزیه و حکام شیروان و شوشتر و دز فول و اعراب نسبت
 بتسبیح بصره مامور و مقرر فرمودند که با غرابانی که در ساحل حوزیه طیار
 شده از مشط العرب عبور و با انجام امر مقرر بر داند و از همان منزل در نیم
 جادوی الاول بصره میرزا را با باقی شاهزادگان و زواید احوال انتقال
 سرکار روانه همدان ساخته و فرستاده پادشاه و لاجله بنیران نیز مشمول

نوازشات خاقانی و نخست انحراف ارزانی داشته مساوی پنج کک که
 هر یکی با صطلاح این عصر پنجاه ار تومان باشد جوهر نفیسه و مصع آلات از جوهر خا
 خاص جدا و با صد و یک زنجیر نعل کوه اندام و جمعی از ارباب طرب هندی که
 سلک مطربان سرکار نظام داشتند چون جمعی از قانون بلندی فنون و نوازندگی بطریق
 آموخته که در رقص و درشکری ماهر ساخته بودند لهذا ایشان را نیز مرخص ساخته
 فرستادند و چون منظور نظر اقدس آن بود که اقلشاهی در حد و دیندار عمل آید
 فرمان یونان نیز نفاذ پیوست که غلات شهر زور حمل و نقل بجا و شود پس اعلام حاکم آن
 کشا از راه شهر زور و قلعه جولان در اهنه زار آمده خالده پاشا حاکم بابان و شهر زور
 فرار و سلیم بابک بنی عمر خالد پاشا با اتفاق رؤسا و عظمای اگر آرد و وارد بار قلعه
 گشته بخطاب اخائی و ایاک اولایت سر بلندی ایت و تمامی آنروز و بوم کوشا تا
 روم مجوزه اطاعت و درآمد و از آنجا متوجه کرکوک گشته و چهار و ششم
 جمادی الاخری ظهر کرکوک مضرب سر و قات دولت گردید ایالی آنجا با استحکام
 قلعه مغرور شده راه اطاعت بسته و مخالفت کشوند چون توپخانه های سپایون
 که از راه کرانیشا بان و زرباب فته بود با لیت بار دومی معلی وارد شود و با نطق
 و رود توپخانه چند روز گشت و بعد از کیفیت که توپخانه بموکب سپایون پیوست
 قلعه را از چهار طرف نشانه تیر گلوله توپ و خمپاره کرده و یکروز از بام تاشام آن
 آتش بلار ابرجان قلعه کیان نازل منزله نوازل سماوی ساختند عصر آنروز
 که روز دوشنبه بیست و یکم ماه ربور باشد قلعه کیان از قفسه آن آتش جالسه بود
 بجان آمده از تاب صدقات توپهای قلعه شکن و خمپاره های مینا و انگن متیاب

و توان دستدعی امان شدند عفو خطایش قاتنی از باب پوزش پذیر می آمد
 روسای ایشان را بر پایه پوش خلعت عفو بخشش ساخته و فوجی را نیز بضبط
 قلعه اربل که از قلعهای معتبر آن سمت بود تعیین فرموده آن نیز در یک
 روز به ضرب گلوله توپ قلعه کوپ آتش انگیزی چهارمای خان بنو محبط تصرف کردند

در بیان توجه موکب همایون بجانب موصل

چون محمد آقا از کرکوک از جانب احمد پاشا برای مذاکره و انجام مطالب
 معهوده و بنای مصالحه روانه اسلامبول شده بود منظور نظر اقرس این
 بود که از کرکوک تجاوز نشود در اینجا سواد فرمانی از پادشاه و الاجاه روم که
 بر طبق فتوی شیخ الاسلام و افندیان عظام صادر شده بود از خارج بنظر رسید
 مشعر بر آنکه قتل و سرطافه ایران مباح و مذرب ایشان مخالف اسلام است
 و انسانی دولت عثمانی آن فرمان و فتوی را مصحوب عبدالعزیزی قبول
 فرستاده حسین پاشای والی حلب را نیز با جمعی از پاشایان و عساکر عثمانی
 بمیت حسین پاشای والی موصل مامور ساخته اندامی معنی محرک غم ثابت
 گشته روز چهارم رجب لوامی نهضت بجانب موصل فلک سار و روز پنجم
 بمیت و سیوم ماه مذکور و روز طهر کوکب بچار فرسخی موصل واقع شده
 قوج پاشای حاکم کوی که از محافظان قلعه بود با فوجی از سپاه روم مرکب
 تنور بمیدان رانده بمقابله پشیمانان موکب منصور در آن جمعی از ایشان
 غرضه شمشیر گشته بقیه فرار و باسن عافیت شخص جتند و روز سه شنبه
 بمیت و پنجم نیم فرسخی شهر مطلع طلعه شوکت و جوار فرار شریف حضرت

یونس بن یحیی مضر و ب سراقاقت اقامت گردید و الا یکد و نفر از علمای
 موصل از برای اتقای و افهام عابد را بر علی طلب فرمودند پاشایان
 در فرستادن ایشان تخاصی نموده قلعہ داری برداشتند پس حکم مایون
 بمحاصره قلعہ نافذ گشت ته فرمان پذیران از دو جانب قلعہ حصار کشان پیونید
 بر و دخانه موصل بسته توبهای اشد با مهیبت و نوح لب جزایر چیان بهرام
 کین جلالت حسب فوج فوج آغاز عبور کرده بسراجام اسباب قلعہ گیری و
 بردن سیبه و حفر لقب اشتغال ورزیدند و بعد از آنکه دریای آتش محیط قلعہ
 گردید و در شب جمعه بیست و شنبان هنگام سحر لشکریک توب گفتند ستاره
 ریزی خمیارهای آسمان آهنگ و زقیامت بر قلعه کیان آشکار گردید و جلوه
 توب و خمیاره و دود از نهاد جانها و گرد از بنیا و خانه ها بر آوردند و چند روز
 بر همین شیخ برای حیات قلعہ کیان بشعله جوال خمیاره و گلوله توب خانه درون
 میگردید تا آنکه پاشایان دیدند که عزم فلک اساس خسری از سرین طلب
 بی نیل مطلب باز نخواهد گشت جمعی از علمای اعلام و افندیان کرام و روسا
 اوجاق را با اسپان تازی نژاد کوه پیکر و پیشکشهای لایق بدر بار سپهر
 رواق فرستاده متعهد گشتند که جمعی را بدر بار قصری فرستاده امور معهوده را
 بنحویکه دلخواه اقدس اسپ بن الدولتین صورت انجام دهند از اینجا که اظهار
 شر و شروت کین بشعله حذر مطمح نظر انور میود قبول این مسئول فرموده ایشانرا
 پیرایه پوش کسوت امان و شراط اندوز تشریف عفو و اطمینان ساختند
 و پاشایان نیز قاضی مفتی موصل را با چند نفر از سران عثمانی روانه اسلامبول

نموده بعضی حال پروا خیزه مقارن آن محمد آقا که از جانب احمد پاشا بدر بار
عثمانی رفته بود وارد و خبر آورده که پادشاه اسلام پناه روم او را طلبیده
بالمشافعه فرمودند که در عالم دوستی و برادری این توقع را ندانستیم
که جناب نادری از حد و سنور تجاوز نمایند هرگاه مدحای ایشان انجام
بر عاست و در راس الحکومت گفتگوی مطلب نمایند امور سرحد و مقرن
بجصول خواهند شد و اما چون تخمین نرسید موهم حد و ثقت عام و بموجب
اختلال این دولت ابد فرجام است مجبور از لفظ خامس گذرند و احمد پاشا
را و امر مصالحه با دود و مختار ساخته بودند و اندر دوم رمضان
عطف عنان بجانب کرکوک فرمودند و چون زیارت الاکن مقدسه
مکون ضمیر بود بعد از ورود بقرآنه در جوی کای خالقین بنه اردو و
خان زیان را گذارشته با فوجی عازم مینات عالیات گردیدند و در منزل
شهران سلیمان پاشای که خدای بخداد با محمد آقا و معتبرین دیگر از جانب
احمد پاشا با پیشکشهای لایق وارد و با عطایای کمر خنجر مرصع و خلع فاخره
و انعامات و افره رهن احسان گشتند و محمد آقا برای ابلاغ خبر انصراف
موکب همایون و قبول مصالحه از جانب احمد پاشا مجدداً روانه دربار
قیصری گردید اعلی حضرت شاهنشاهی بعد از آنکه از زیارت مراقبه نموده
کامپین علیهما السلام سعادت اندوختند بختیهای که احمد پاشا در کمال است
و نرسید در کنار درخلة ترتیب داده بود و آب عبود و ادراک زیارت مزار کثیر
الانوار اوجنیه نموده عصر منصرف بقباب شرف و روز دیگر از راه حله عازم

بنحیف اشرف گشتند چون تمامی علمای ایران و افغان و بلخ و بخارا
 و سائر بلاد توران در رکاب قدس حاضر بودند و همگی همت علیا مصروف
 باستمداد مذہب اسلام و رفع شبهه و نزاع از میان امت حضرت
 سیدالانام بود و علمای شریفین مجاہدین محله و تابع بغداد را نیز احضار و در
 آستانہ مقدسہ علویہ و عقبہ ہبیہ عزویہ مجلس مذاکرہ و انجمن محاورہ العقاد
 و اوند کہ طریفین با یکدیگر گفتگو کرده سواد منافرت را مندرج و جبل مغایرت
 و مشاجرت را منقطع سازند لهذا علمای فریقین را در گاہ عرش اشتباه
 مجتمع گشت بعد از مذاکرہ کہ مشرب عذب ملت محمدیہ را از لای شکوک و
 شبہات تصفیہ دادند و تہذیب مشعر بر کیفیت ماجر ارقام حروف مرقوم و
 بہر ہنگی افاضل و حضار مختوم گشتہ نقلی از ان در خزانہ بہ قدسہ عزویہ
 ضبط و بہر سوادسی از بلدان ممالک محروسہ سوادسی از ان انفاذ یافت
 و شرح و تہذیب مرقوم را گشت کہ غرض از تحریر این تہذیب و تزیین این بنیقہ آن
 آن است کہ چون بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی اللہ علیہ آله
 جمیعین ہر یک از صحابہ را شدین در ترویج دین مبین بذل نفوس اموال
 اشاعہ مساعی مشکورہ و مجاہدات مسورہ پیرایہ پوشش تشریف نزول آیہ
 وافی ہدایہ و السبقون اکملون من المہاجرین و اکمل نصرا
 گردیدند و بعد از رحلت جناب سیدالابرار بناسی خلافت باجماع صحابہ
 کبار کہ اہل حل و عقد کار امت بودہ اند بر خلیفہ اول ثانی اثبتین از ہما
 فی الغیار صدر نشین خلافت احمد مختار ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ

ول بعد از و بنص و نصب اصحاب بر فاروق اعظم من المینبر والمحراب عمر بن الخطاب و بعد از بشوری و اتفاق بجانب ذی النورین عثمان بن عفان و بعد از و بجانب اسماء الله الغالب بنظر العجائب و منظر الغرائب علی بن ابی طالب رضی الله عنه قرار یافت و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود نایب مناسب الایام و ایالات و معر از شوائب اختلاف بوده رسم مصداقت ملحوظ و حوزة ملت محمدیه را از طرق شرک و کین مضمون محفوظ میدادند و بعد از انقضای آن مدت که خلافت بر بنی امیه و بعد از آن بنی عباس انتقال یافت ایشان نیز بهین ملت و عقیده باقی و بخلافت خلفای اربعه قائل بوده اند تا آنکه در سال نصد و شش که شاه اسمعیل صفوی خروج و بر عیاج سلطنت عروج کرد و بتعلیم علمای آذربایجان و کیلان و اردبیل تزیین نمود حقیقت خلفای و ایشان و امانه قلوب عوام از متابعت و مطاعت ایشان نموده بعلامه آن سبب رفض را که نامه اسلحه اللسان از بیخنت و ذکر آن زبان سریر در کام خاموشی میکشید شایع و در مضایر و مساجد از اینگونه اقوال اعلان النوع قضایج کردند و بعد از شیوع این معنی اهل سنت جماعت نیز از اطراف آغاز معادات و ترک مصافات کرده قتل و ضرب و اسیرین فرقه را مباح دانستند بحدیکه اسرای است خیر الوری در فرنگ باقی ولایات عرضه بیج و شری گشت و این حادثه شنیعه تا ایام خاقان مغفور شاه سلطان حسین مبتدا پول و محمول میبود تا آنکه رفته رفته ترکمانیه دشت و بعد از آن افغانه قندهار و همچنین ورمیه و دوسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران و

اساس سلطنت و مملکت را ویران کرده قلع و مستیصال یرانیان را بر خود لازم
 دانستند چون مشیت مالک الملک لم یزل بامری که تعلقی گیر و آن ز پرده
 کمان لباحت شهود و پروزی آید کند که کوب ذات هیاهل و نیز وجود سعادت
 اشتغال اعلی حضرت قدر قدرت کیوان مهابت یرنج صلابت لبحار السلاطین و
 مرجع الخواصین قهرمان دومان رفیع الشان ترکمانیه برق خرمن سوز سرکشان
 جهان بتایید سجانیه پانچ بخش لوک هند و توران ظل سبحان نادر دوران خلد الله
 ملکه و سلطانه بنحو یکدرا پنج نادری تفصیل حال خسته تالش مذکور و مسطور است
 از مطلع ملک امیور آغاز طلوع و بنیاد سطوع کرده ظلمت زردای ساحت یران
 گشته ممالکی را که باقتضای انقلاب سهر تبصره غیر در آمده بود بزور بازوی تلخ
 آتشی و قوت سرنجه اقبال ظل اللسی انتزاع و کسر بنیان شوکت ارباب عناد و
 نزاع نمودند تا آنکه در سال سهار و صد و چهل و هشت در شورای کبری صحیحی
 که عموم وضع و شریف یران را احضار و مجلس مشورت انعقاد دادند که آنجمعت
 هر کس را که خواهند سلطنت اختیار نموده بنائی در کار خود بگذارند ای ایران هست
 در دین ابرام و الحاح زده عرض کردند که پادشاهی و سلطنت را خداوند عالم
 بآن حضرت و آنحضرت را با کرامت کرده ما را اختیاری در تفسیر حکم الهی نیست و
 این سلطنت حق آنجناب است بنحویکه روز اول صیانت حال و احوال کرده عرض
 و نفوس مسلمانان را از چنگ دشمنان قوی ربائی داده اند باز در مقام محاربه
 ایشان باشند و ستم دیدگان یران را با سید دیگری نماندند اعلی حضرت شایسته
 تیر فرمودند که ای ایران سرگاه سلطنت را غیب و آسایش خود را طالب باشند

در صورتی این مسئول تقبی بقبول و مقرون بقبول خواهد شد که آثار بتدعیه را که
مخالف مذہب اسلام کرام و آبای عظام نواب هایون ماست تارک و بر منج
خلافت خلفای راشدین ناسک سالک شوند ایشان نیز از راه حقانیت
بدون شائبه شفیق الایار این حکم قدسی را بسمع اذعان اصفا نموده وثیقه بر
توکید و استقرار این مطلب نوشته بخزانة عامه سپردند و علیحضرت شاهنشاهی
نیز در ازای این معنی ایلمی روانة دولت علیه عثمانیه کرده از علیحضرت سلیمان
حشمت باسط بساط امن و امان ناشر ایت ان الله یامر بالعدل
و الاحسن سلطان الدین و خاقان البحرین ثانی اسکندری
القمرین و اوراد ایت کچس و غلام خدیو گردون شکوه انجم احتشام
پادشاه اسلام پناه روم اید الله بقاءه طالب پنج مطلب شدند اول اینکه
اهل ایران را چون از عقاید سالفه کول و مذہب جعفری را که از مذاهب حق
است قبول نموده اند قضاء و علما و آفریدان کرام اذعان کرده آنرا خاص
مذہب شمارند و بیم آنکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه سجدات محرم باشد
مذاهب اربعه تعلق دارد ائمہ این مذہب رکن شافعی با ایشان شریک بوده
بعد از ایشان علیجه بامام خود نماز بگذارند سیوه و انیکه هر سال از طرف ایران
امیر حاجی بقین بشود که بطریق میر حاج بصر و شام در کمال عزاز و احترام حجاج
ایران را کعبه مقصود رسانیده در دولت عثمانیه امیر حاج ایران تالی میر حاج
مصر و شام باشد چهارمینکه اسرای و مملکت نزد کس بوده باشد مطلق
العنان و آزاد بوده و شری بر ایشان روا نباشد پنجم اینکه و کیلی

از دولتین و رایای تخت یکدیگر بوده امور ملکین بر وفق مصلحت فیصل میداد
 باشند که باین وسیله رفع اختلاف صوری و معنوی از میان امت مختدیه
 گشته من بعد مقتضای ان شاء الله مؤمنون اخوة کرم الفت و برادری
 بنیامین الهی روم و ایران مسلوک باشند امنای دولت ابد پیوند عثمانی چند
 مطالب را که عبارتست از تعیین میرعاج و اطلاق اسمی جانبین و بودن کیل
 در مرقه دولتین باشد قبول از ندب جعفری را تصدیق کرده باقی سواد را بخاذیر
 شرعی و معاذیر ملکیه موقوف ساخته بودند ایلچیان و ایشان بخصوص این مطلب از
 طرفین آمد و شد کرده ازان طرف اقامه عذر و از اینجانب بر این ساطعه
 حج قاطعه اتفاقا اتمام میشد چون در عرض هفت هشت سال این مقدمات
 آمد و شد سفر صورت انجام نیافت درین سال خجستقال که تگوندیل مطالب
 شد باشد که کوبه بهایون فانی و اردوی ظفر مقرون خاقانی بجزم اینکه
 در خاک روم باب گفتگوی حبلی از موی نفسانیت آتش فتنه را منطفی
 و بایه فساد و نزاع را از میان اهل اسلام منتفی گردانند از تمامی ممالک این
 و بلخ و بخارا شیوخ اسلام و قضاة کرام و علمای اعلام را برای مذاکره و مقاوله
 این امور موبک منصور احضار و بر هم مهانی وارد آن سرزمین گردیدند که
 مطالب موجوده را با مقدمه موروثی طی نمایند و در نیوقت که در نجف اشرف
 بعبه بوسی تقبیل تراب و ضمه علییه عزویه فائز و مشرف گردیدند جمعی از علمای
 نجف اشرف و کرلبای معلی و حله و توالج بغداد را در حوزه گفتگوئی حاضر
 ساختند مجدداً بهایون بجزم فغان پیوست که چون در ندب اسلام هیچگونه

تقصیری و فتوری واقع نیست الا فساد می که از بدو دولت صفویه پدید
 است بنویس شیوع یافته علمای کرام که دعایم اسلامند باید یک مجلس نکرده و
 محاوره کرده است منهل ملت نبویه را که از هجوم افواج احتمالات اتم میخند
 لای شکوک و شبهات کشته است اصفا و بن لال حق ارشاد و بازمین صفوت
 و سلا و ناره فساد را اطفاد دهند لهذا ما سورین پنج مقرر در درگاه عرش
 است با حضرت یعسوب الدین امام المتقین علیه السلام لطبی مقالات
 و اظهار عقائد میرداخته حقیقت اجرا بنجی است که در مشهد شریف لشهاوت
 آنحضرت نگارشن می باید عقیده اسلامی و اعیان و و ام دولت قاهره
 نادریه و علمای ممالک ایران اینکه بعد از ولت حضرت سید المرسلین
 خلافت باجماع است بر خلیفه اول ابابکر صدیق رضی الله عنه و بعد از او
 بنص انتخاب و اتفاق اصحاب بر فاروق اعظم عمر بن الخطاب و بعد
 بشوری و اتفاق اصحاب بر ذی النورین عثمان ابن عفان رضی الله
 عنه و بعد بحباب امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب قرار یافته بود ای آیه
 وافی بداریه و الشب یقون الا و لوان من المهاجرین و الا نصبار
 و الذین یبعوهم یا حسان رضی الله عنهم و رضوا عنه بفرمانی آیه
 شریفه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجره فقلیم
 ما فی قلوبهم حدیث شریف اصحابی کالنجوم بائیم اقتد بئیم اهتد بئیم
 خلیفه بر حق و ربط مواصلت فیما بین ایشان محقق بوده همه باید یکسر
 موافقت بی شائبه مخالفت و منافرت مسلک میرداشته اند و سجده می

مواخاة فیما بین ایشان مرعی بوده که بعد از رحلت خلیفه اول ثانی از دوا
 دنیا از جناب مقتضوی سوال حال ایشان کردند آنحضرت فرمودند اصامان
 قاسطان عاقلان کانا علی الحق و ما تا علی الحق و خلیفه اول در شان
 خلیفه رابع میفرمود است بخیر که و علی فیکم و خلیفه ثانی نیز در حق آن
 جناب میفرموده که لَوْ لَا عَلِیْ لَهْلَکَ عَمْرٌ و نظایر آن که کمال رضامندی
 ایشان از یکدیگر ولایت دارد بسیار و مستغنی از بیان و تذکار است و در
 سال نصر و شش سحری که شاه اسمعیل صفوی خروج نموده اشاعه است
 فضل نسبت بخلفای ثلاثه نشان از ظهور فساد و نسب اموال عباد گردیده و شرف
 بیغضیت و معادات فیما بین اهل اسلام شد تا آنکه مقتضای قُلِ اللَّهُمَّ
 مَلِکَ الْمَلِکِ تَوَلَّی الْمَلِکَ مِنْ نَشَأِ شَاهِنشاه عالم پناه بر تبت سلطنت
 و جهانداری فائز گشته بخوکی در فوق مذکور شد در شورای صحرا سی مغالین
 داعیان استکشاف نموده و نیز عرض عقاید اسلامی خود کرده بودیم حال نیز
 که در روضه مقدسه علیه علویه از داعیان مجرمان استفسار فرمودند عقاید
 اسلامی داعیان پنج مسطور است و خلفای راشدین رضوان الله علیهم
 جمیعین را بر ترتیب مذکور که خلیفه علی التحقیق حضرت سید المرسلین سید عالم
 و شک شبهه نداریم و از فضل تبرات میجویم بخوکی جناب قدوة العلماء
 الاعلام شیخ الاسلام و افندیان عظام دولت علیه عثمانیه تصدیق نیز
 جعفریه کرده اند و عمل طریق آن حضرت و بر این عقیده را نسخ و ثابت میباشیم
 و آنچه سمت تحریر یافته محض از خلوص فواید و صمیم قلب تقدیر این ادعای

مصطفی از شائبه غش و قلب است هرگاه خلاف این عقیده از البطور
رسد از دین بیگانه و مورد غضب خداوند گماند و سخط شاهنشاه زمانه باشیم
عقیده اقل داعیان و متین ملتین علمای نجف اشرف و کربلای محلی و علم
و توالج بغداد آنکه امام جعفر صادق علیه السلام در پی رسول اکرم و مدوح امم و نروان
علی مقبول و مسلم است و از قرار که علمای ایران عرض و تحریر کرده اند و نیز
داعیان تحقیق یافته عقائد اسلامیه اهل ایران صحیح و فربه مزبوره قائل بحقیقت
خطبای کرام و اهل اسلام و هست حضرت سید الانام علیه الصلوٰه و السلام
میباشند و هر کس که بآن فرقه اظهار عداوت دینی کند او از دین خدا و رسول
اکابر دین از و بری و در دنیا محاکمه آن با سلطان عصر و در عقبی باعتبار
شریع البطش و القه خواهد بود و عقیده اقل الدعاة علمای بخارا و بلخ آنکه
عقائد صحیح اهل ایران بخوایست که علمای فوق بیان نموده اند و این فرقه
داخل اهل اسلام و هست حضرت سید الانام میباشند و هر کس که با این جماعت
دنیا اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم از شفاعت حضرت سید المرسلین
بوده و در دنیا بازخواست با پادشاه عصر و در عقبی با شاهنشاه علی الاطلاق
خواهد بود و اختلافی که متقدمین مسطوره را در فروعات با ائمه مذاهب اربعه
می باشد منافی و مغایر اسلام نیست و اصحاب این اعتقاد از اهل اسلام
و نهیب اسرافیقین که مسلمان و هست محمدی برادر دینی اند بر یکدیگر حرام است
در بیان تندیب کتب عرش فرسای نجف اشرف

الف سلام و شرف

چون قبل ازین حکم پایون بتذهیب کنبه عرض سای مبارکنا فذگشته بود و فرمان
 پذیران و اسورین بر وفق مقرر طلاکاری قتیته پایون را که پیلو بر چرخ
 مقرر نش میزد و در کمال زیب و فرا انجام داده همگی مورد عنایت گشتند
 و به جهت ده الف خرج کنبه فلک پیونذ شده بود از سر کار کاسبه سیرت
 گوهر شاد بیگم والده شاهزادگان کا سکار نصرت شد میرزا و امام قلی میرزا
 نیز صد نفر را نادر بی تحویل داده شد که صرف مرمت و تماشای کاری دیو
 صحن مقدس نمایند و شامه مرصع بجوهر شمین و مجرطلای کران بهاقت
 استاده مقدسه ساختند و از اسبجا عازم کربلائی معلی گشته و در غره
 ماه شوال شرف اندوز طواف روضه ملایک مطاف و از سر کار نواب
 مهد علیا و ستر کبری بانوی حرم سرای عفاف رضیه بیگم بنت خاتان
 شهید شاه سلطان حسین نیز بمیت نهر نادر بی برای مسجد جامع پشت
 سر مبارک تحویل کارکنان گردید و بعد از پنچ روز رایت نصرت ایات از
 سمت مسیب بجانب بغداد انعطاف یافت و بنجام دارباب استحقاق
 اماکن ثلاثه ائمه علیهم آلا و السلام و التجهیه و امام حنیفه یک الف بصیغه
 نذر و جوایز از خزانه احسان عطا فرمودند و احمد پاشا کمراسیان
 کوه پیکر گردون خرام و پیشکشهای لائق بدر بار سپهر خاشاک فرستاده و نرسادگان
 او همه با حاضر حق خدمت و آداب تقدیم رسانیده و از طرف قرین اشرف
 شاهنشاهی نیز انچه حق احسان و بنده پروری و لازمه محبت و عنایت
 گسبری بود و باره او و فرستادگان او بطور آمد و چون سرداران نجاب

عربستان بصرہ را در کمال شدت محصور و قلعه قرنہ را نیز تصرف کرده
 بودند مقرر شد کہ چون مصالحہ شدہ سرداران دست از محاصرہ باز
 داشتہ روانہ ہر دو شوند و مقرر شد کہ قلعہ کرکوک را در بیل قرنہ
 و باقی ولایات کہ تصرف در آمدہ بود خالی نمودہ بتصرف کما شت گمان
 احمد پاشا بدینند موکب ہالیون از ظہر خدا و حرکت و از جبری کہ در حوا
 میکچہ بستہ شدہ بود عبور و شہروان را مضرب نام عزو شان ساختند

دربیان احوال سام و انقلاب شیروان بقدری اینر و منان

در جینی کہ موکب ہالیون از در بند بجانب و م توجہ میکرد محمد علیخان قرقلور
 با یالت در بند تعین و فوجی را بتعالیت او مامور و در صین رود بخان
 حیدر بیگ افشار سر کردہ جزائر حیان را با یالت شیروان خطاب
 خانی سزا فر از ساختند و در بیت دوم شعبان در وقتی کہ ساخت سول
 مضرب قباب عز و جاہ بود خیر انقلاب شیروان رسید توضیح اینہ قال آنکہ
 بعد از سنوح قضیہ ابراہیم خان ظہیر الدولہ کہ محمد علی بیگ ولدش با سم
 او موسوم و با یالت آذربایجان فائز گردید سام نامی مجہول الحال و مجہول
 النسب بسر سام حب سروری مبتلا گشتہ در حدود آذربایجان ادعای
 شاہزادگی و پسر می خاقان مغفور شاہ سلطان حسین نمود ابراہیم خان
 بینی او را قطع کردہ مرض ساخت و او بجانب داغستان رفتہ بمیسروپا
 در میان لکزیہ بسر میبرد و محمد ولد سرخای کہ در ایام توقف موکب منصوب
 در داغستان سرازہ طاعت باز زدہ در ولایت او را بہ پیغولہا

و کوه و جنگل متواری میبود و بیوقت که لوای فلک سارا متوجه روم و دیار
 مینی بریده را که هنوز با دشمنان در داغ دشت از راه کوتاه مینی شاخص نموده
 و جمعیتی نزد او متخذ ساخته در مقام تحریک اهل طبرسران و دربند درآمد از آنجا
 که عوام کالایان را از کوه اموز و قونی از تمیز خیر و شر و نفع و ضرر عینا شنیده
 اغوا می و بعضی از جنگار طلبان آن دیار فرقیه گشته نوشتجات باطلی شیرین
 از جانب ایشان آمد و شنیدند که آنکه این مراتب را محمد علیخان مبرور در بند
 بعرض اقدس ساینده چون قلعه در بند سرحدت دشت حیدرخان نیز از موقوف
 اعلی بجا و نت او مامور شده بنا بر آنکه حالت اهل غستان در بند را باعتبار قرب
 مردم شیروان تیر سرایت کرده بود در میان شاهی و شایران حیدرخان گرفته
 مجبور بعد از چند روز مقتول اموال و را غارت کردند و محمد ولد سرقای با سام
 لشیروان آورده قلعه آقسو که مقر حکومت بود متصرف ایشان داده لوای مختار
 افراسنده و اهل شایران طبرسران نیز ملوعا و کرا متقلد قلاده اطاعت ایشان
 شدند اینچنینکه بدربند رسید پس آن آتش فداق اشراری که کینه دیرینه ازین
 دولت و الادرسینه دشمن گردیده از روی دور و بی کار را که و کردند از آنجا
 جماعت مخانی و غیره که مامور بجا قتل قلمه قیران اعمال برین میبود و جمعی از افسار
 را که بالیشان مامور بودند کشته قلعه قیران تصرف کردند و داده بسام و محمد علی
 محمد علیخان بعد ازین اقامه جمعی از روسا و اشرار در بند را با ملازمان مخانی که
 منظمه فساد ایشان بیفت از مرحله هستی دور و جمعی را نیز که چشم از حقوق
 پوشیده بودند کور کرده روانه مخان نمود و خود با شیو کام قلعه و برنج در بند پرور

و حقیقت حال بعض کفان سده جلال ساین اگر چه عاشور خان افشار سردار
 آذربایجان کہ در ایران میبود بشیندن انجمن با جمعیتی کدشت برسی تسکین نادر
 شتر بجانب شیروان المیار و با حاجی خان چمشکری بیکدیگی کنج در کنار کر توفند
 و مشغول بستن جسد شده بود لیکن بعد از آنکہ این مراتب ب بعض اقدس سید کریم
 خان افشار بیکدیگی رومی را برای تسدیر راه فساد بجانب مغانات مامور
 و فوجی از غافویان این نیز معاونت عاشور خان تعین فرموده امروہایون با حضاہ نصر
 میرزا کہ در سیلاق ہمان قف دشت عمر اصدار یافت شاہزادہ نیز در جمیع
 رمضان فر منزل لیلان و صینی کہ موکب یون از کر کوک عبور و عازم سمت بغداد
 بشرف تقبیل سلاطین شرف فائز گشتہ فتحعلی خان افشار چرخ پی ہاشمی حوی از غوانین
 پانزدہ ہزار نفر از غازیان کابی را ملازم موکب شاہزادہ و روانہ شیران ساختن شاہزادہ
 بعد از ورود بہ تبریز حسب حکم ہمایون حسی را بسر کردگی فتحعلی خان شیروانہ دست
 کہ بعد عاشور خان ملحق شود و خود نیز متعاقب از تبریز متوجہ مقصد گردید بعد از ورود
 فتحعلی خان و زحمات ذی القدر و سام شرار شیروان لکزیہ با تیب نقارخانہ
 و فوجی عظیم از لکزیہ و شیروانی از فراز کوی کہ بالاسی باغ شاہ است لشکر آمد
 بارادہ اینکہ داخل قلعہ شوند و میامی جنگ گشتہ فتحعلی خان عاشور خان نیز سر
 بالیشان گرفتہ جنگ پیوست و بتامید آہی سیرجہ صاعد اقبال شاہنشاہی سیلی
 زن چہرہ تنور و عثمان تاب توسن جلالت ایشان گشتہ ہزار نفر تاجا و سروس
 زندہ با طم و نقارخانہ ایشان بدست آمد و محمدرضا خاں خدار و البقیہ اسب
 فرار نمودہ و سام با معہ دی بجانب کرستان کہ سخت پس لیران بمجاہد قلعہ آقسو

پیرداخته در اندک وزی رافله را تصرف جمعی کثیر از کندیه که بحفاظت فاشه متعال
داشتند زنده و تنگید کردند و احوال سالم در بیان و قالیج سال آئیده مذکور میگردد و

دربیان طغیان عصبیان تقی خان شیرازی و خاتمه کار او

چون در عین توقف موجب جهانگشاد و حوالی در بند کلب علیخان کوسه احمد و را
بسراری و تقی خان را سجد ابا یالت فارس تعیین روانه و چون مشار الیه آمد
در آن سمت بسر برده کار را بشیر خست کرده بودند اندام محمد حسین خان قرقلو امیر اخور
باشی که از سفارت روس برگشته در درگاه معالی میو و بسراری تین و بیایری وانه و
کلبعلیخان تقی خان ابد را بسپهر اقامت را طلب فرمودند و بعد از ورود و محمد حسین خان
ایمان چون تقی خان قشونهای فارس را با خود متفق ساخته خیالات باطله میشنید و
خاطر کرده بود جمعی از سرکردگان با خود میمند و بسر کلبعلیخان سخنی او را مقبول
ساختند و دود و در گفتن محمد حسین خان را آمدند محمد حسین خان از بیغنی اقامت و مخالف
گشته و گشتی نشسته خود را بساحل عافیت رسانیده از آنجا بشیر از آید تقی خان نیز با
جمیت خود و اید و شیر از گشت محمد حسین خان خود را بکس و کشیده حقیقت حال امر و
سده سپهر متعال ساخت از موکب همایون جمعی با عانت محمد حسین خان و تبلیه تقی خان
با موکبه تقی خان بعد از آنکه چندی بقلعه داری بردخت حاقبت و تنگید شده و
نزدیکه عشرت طراز شیراز نشاست اعمال و امور و قتل و زنجب اسر و مقرر شد که او را
خضعی از آنکه چشم کور کرده بدرگاه معالی و روند و اولاد او که در اصفهان میبودند بقتل
رسانند و امورین بر طبق فرمان عمل نموده او را مقید به شیکا و خضو و الا رسانیدند

دربیان شورش قاجاریه استر اباد و تاویب انطا لیه بسیر نجح طالع

قوی بنیاد و نهضت موکب الالبست آذربایجان

رایات نصرت آیات و پانزدهم ذی الحجه از شته روان بغداد بعزم آذربایجان حرکت کرده بعد از ورود بجوانی های شت کرانشاهان بعضی اقدس سید که جمعی از جهال و اعیان قاجاریه بسبب سوءسلوک محمد حسین خان حاکم آنجا با طائفه بیعت متفق و داخل شهر استرآباد گشته و در محمد حسین خان که از جانب پدر زانین و فرزند و بهیو خان چادشلو سردار آنکفته حکم معافی رایت و بیابان را بعهده بهبود خان عزضد و یافته محمد حسین خان خیز از اردوی بهایون بان امر مامور گردید و مامورین با جمعیت استعداد بهر استرآباد رفته و بر اهل آن ولایت مستونی و بنا بر اینکه میان بعضی از قاجاز و محمد بنخان عداوت میرید تحقیق شد و از قتل و سفک نسبت بیابانی از محمد بن خان نسبت گنابگاهار و میگناه لبطور رسیده و آن ولایت نیز با اهل ستان را و گردید و بعد از ورود موکب بایون بجوانشاهان براسیم خان لدر براسیم خان که نسبت به او زادگی با شخصت داشت پس سالاری حدود کردستان لرستان فیلی تعیین فوجی از غازیان ابا و مامور و مقر فرمودند که در حدود کرانشاهان توقف و از حد کردند و تمامی لایب همه جا فوج منصور مشغول قلمش می میامشی بوده با پاشای بعد از مراسم قرب جوامعی پیدا شده باشند و بخوکیه سابقان که کور شد که نصر الله میرزا را که در سال پیش متوجه خوارزم و ارال بود و بعد از ورود و بمرد و سوار و سرکردگان خوارزم و ارال با اتفاق ارتوق ایناق ارالی نزدشان آمده متعهد دادن ملازم و بگوچامیدن طائفه بیعت شده بودند نصر الله میرزا ابو الغازی خان لدر ایلیا بر خان را بموجب امرا قدس الیکری تعیین ارتوق ایناق را صاحب اختیار کار او کرده ایشانرا

اروانه خوارزم نموده معاودت کردند بعد از چند روز بعضی از اشرار خوارزم با هیئت
متفق و ارتوق اینایق را مقتول ساختند این امر را تباعضی سید علی قلیخان ابیسیلا
با مورد و ائمه خراسان ساختند که تدارکات خود را دیده در سال یکم خرم بنیاد هیئت متوجه
خوارزم شود و از اهای دشت لوای توپه بجانب قلعه علی شکر افراشتند

دربیان و قالیج میلان سیل مطابق سال ۱۱۵۵ هجری

سلطان طاهر چهارم ماه صفر بعد از انقضای شش ساعت و شش دقیقه از روز
جمع پنج ماه فروردین از منزل اهای دشت بقتل و حمل نقل کوکبه جلال کرده عسکری
خست عزیمت بود ای بهریت کشیده سپاه شامی شب و با خطاط گذاشته اطهار کجاست
کردند یونو بهار از سر و منور برایت نهضت افراخت خاقان جهان را سی و پنج
از رعد ایر آذاری طغفنه و کوشم افکنی و کشو کشانی بلند آوا ساخت افواج قاهره
چمن ساز و برگ نمایش کرده بعزم دفع عسکر بهمن خواستند و جنود اشجار از غنچه واز با
و موج آبشار سر و بر اینض و جوشن بر داشتند و در منزل لکاور قلعه و مجلس شرفانی همد
بزرگان بیابانین انعقاد و جشن فر روزی بفر و فیروزی انقضایافت و چون رل
آوان احمد ناشامی جمال و علی که از دولت قیصری بعسکری منصوب در قارص میبود
از جانب محمد علی نام فرسجائی کرمانی که بعضی میز اشتبار و شت اعیان و لوت عثمانی
اورا شانهصل اعتبار کرده معیت سر عسکری روانه کرده بودند نوشتجات بعضی ولایات
آذربایجان غرشلوه عباراتی که زیاده بر حوصله او بود در آنها درج و نقد جلادت ا
بزرگانه خرج کرده بودند نوشتجات مزبور بنظر سیده مسیح ماده غضب محک سلسله
موکب بیاون کشته وارد حوالی بهر شدند و در آنجا با مع علییه سید که بعسکر مزبور

از دولت عثمانی مغزول احمد پاشای وزیر اعظم سابق لیسر عسکری منصوب
گشته و چون مجد آقاسی فرستاده والی بغداد که برای انجام امر صالح بدر بار عثمانی
رفته بود در اسلامبول توقف داشت بانتظار وصول خبر از جانب موسی الیه
مراحل مقصود تبانی طی میشد و حکم هایون خطاب لیسر اران ایروان اصدار
یافت که متعوض غایبی حدود سنور نگشته اسرانی را که از طرف روم بدست
آمده مرخص نماید و لیسر عسکر قاص مرسله با او از در ارتباط در آید سردار مزبور
بموجب فرمان عمل نموده عسکر شارا لیه در جواب نوشته بود که از مقدمات
صلح در پیش با خبری نیست و من از دولت عثمانی مامورم که صفی میرزا را برده
در ایران متمکن سازم بعد از آنکه جواب عسکر معروض شده خلافت گشت اعلام
شد که آمدن ایشان موجب تقدیر ایشان است همان پذیرا باشند که غنچه
رایات هایون بشوق ملاقات او و صفی میرزا وارد شدند و خواهد گردید پس
باین عزم رایت نهضت بجانب اصل فرشته در عرض راه خبر گرفتاری سام رسید
تبیین این مقام آنکه پنجمی که در طی صادرات سال قبل مذکور شد سام بعد از وقعه
شیروان کشتی یافتن منتهی شد اراده داشته که نزد کیو امیلا خور گرجی بجا
گرفتار و دو طهر پوش خان مطلع شده و در دوره خلکک سر راه بر او گرفته و لیست و
چهارم وی القعه او را با چند تن زننده و تنگ کرده مقید قلعیه قرانخان فرستاده
این مراتب العیض تقدیس رسانید مقرر شد که یک چشم سام را کور کرده و او را با
چند نفر از گرفتاران رومیته نزد احمد پاشای عسکر قاص آخستقه بفرستند
که چون صفی میرزا نزد او دست برادران مجبور یکدیگر را دیدن نمایند و بعد از

ورود در ایات هاپیون بجد و دگوری کربستان مقدسه شکست و میه معروض
 سده والا شد و حقیقت آن بدینوال است که بعد از آنکه مهبت اولیای عثمانی
 تبکن محمد علی رنجبانی معروف بصفی میرزای ثانی قرار یافت از جهات تدابیری
 که در کار او بکار بردند این بود که خزانه و هدایا بجهت احمد خان اوسمی و محمد ولد
 سرخانی حکام اوار و چپکاسی و که خدای طبرستان محال ر بندهای سالنامه مطلقانه
 بهر یک نوشته ایشان را ترغیب بقیاد و امداد صفی میرزا نمودند یوسف پاشای
 والی آخسته از دولت عثمانیه و امور اصال خزانه و ابلاغ فرامین گشته بعد از
 ورود بجوالی کوری طموش خان که در آن آوان الی کاخ بود با اتفاق
 علیخان قلیچی سیکریکی تغلیس در دست کمین بودند یوسف پاشا از راه احتیاط
 بکوه دوده میان جنگل استغناق کرده اقامت و هدایا و فرامین را با جمعی از سوار
 روانه دغستان نموده و چون نیز که بدر راه و رسم سپاهگیری و خرم بودند پیش از وقت
 فوجی را در سر راه میادشته و با مورین فرصت عبور بان طائفه مداده جمعی از
 ایشان را از تیغ گذرانیده فوجی را نیز گرفتار قید اسار ساخته تمامی هدایا و فرامین
 را بدست آوردند یوسف پاشا از استماع این خبر قرن بهشت و انیس وحشت گشته
 فرار و از غایت خوف و عرض او چون نقش قسم از یاد آورده وفات یافت و بعد
 از آنکه چلوگی بعرض قدس سید طموش خان درازای این نیکو خدمتی بلیکری
 کاتیل و اراجلی میرزای ولدش بوالیکری کاخت سلف از شد و چون بعد از آنجا
 مهات سمت شیران امر هاپیون با حضار نظر اسد میرزا صادر شده بود شاهراده
 نیز بموکتب الاپیوست پس ایات جهانگشا از حدود و خجیران مجاز مقصد گشته

بیلایق کو کچه و کله جو و در شش فرسخی آریه چایی در موضع موسوم بخالقی
 بنه و آغزوق را گذشته روز پنجم و روز دهم جادی الاخری موبک همایون
 را بجانب قارص منتقل کرده و در خارج قلعه قارص با بیخه آیات نصرت آیات را
 باوج سهواست برافراشتند و چند دفعه عسکر و پاشایان باز دحام تمام لشت
 بر یوار قلعه و معرکه جنگ آوردند و دفعه جمعی از ایشان قتل و شکنجه گشته بقیه
 فراری مشغول قلعه داری شدند و بنه و آغزوق و حرم نیز بموجب همایون
 دو از دهم حیرت اراد روی علی گردید پس اطراف قارص قلعات و سنگهای
 محکم ترتیب یافته جمعی از غازیان با توخانه به طرف لیدن گشته چون احمد خان لحو
 چکنای بموجب امروغان با شاه روم با فوجی از لکنه بمجاوت سر عسکر قارص
 آمده بود و لکنه که کار را بدین خوال نیز شب بیات مجموعی از قلعه برآمد و هنگام
 گریز کردند جمعی از طلایه داران عسکر نصرت اشرا از فرار ایشان با خبر و بتعاقب
 مامور گشته جمعی از ایشان را عرضه هلاک ساختند و چون ایام محاصره امتداد
 و اختلال حوال سر عسکر اشتداد می یافت بسیاری از لشکر رومیه آغاز فرار نمودند
 سر عسکر از راه منظر عبدالرحمن پاشا نامی را با احمد افندی کسری که در دست
 کسری سعادت قیصری مغرور و از معارف روم بود با چند نفر از سرکردگان
 اوجاق و پیشکشهای لایق بدر بار کمپوان واقف فرستاده متعهد شد که مقصود
 این طرف را در دربار عثمانی صورت دهد بعد از آمد و رفت مکرر که این سؤل در
 حضرت خسروی موقع قبول یافت حضرت سر عسکر احمد کسری را با چند نفر از
 رؤسای روانه دربار عثمانی نمود و چون سم زستان نزدیک شد سراقی قارص

معاوم و توقف متعذر بود و غله و آذوقه در جانب آهسته و اخلاکات فور شدت
 اندام و کوب هایون و در دوم رمضان المبارک از قارصن بجانب ریه چانی نهفت
 نموده و اسبها متوجه آهسته و اخلاکات گشته و آن مکان لپه پیرا محل آفاست
 ساختن تا تمامی حاصل غلات آن نواحی بمصرف رسید و چون منظور آن بود که
 در برود قشلاق واقع شود کسان اعیان امور گشتند که در حوالی برود در مکانی که
 از حیث آب و هوا و علف اختیار و پشت چند نفر در دست خانه و مسری مرغوب
 از بی و چوب نزدیک آنه و خود از راه آقچه قلعه و قزاق عازم کنجه و برود و در ابتدا
 ذمی القیه وارد مقامی که بر بی قشلاق اختیار شده بود و گردیدند و بعد از چند
 روزی که در آب آرامی گرفت چون تنبیه لکزیه و اغستان نصب العین ضمیر بود
 باوصف اینکه زمستان اشتداد و پشت در مسیت دوم ذی القعدة با فوج بی رغایان
 سبای بجانب اغستان توجه فرموده از جسر حواد عبو و همه جاد و منزل کی ایجا
 نموده و پشت ششم و پنجمی از در بند گذشتند و غازیان را چهار دسته کرده چهار جانب
 خیالی انداخته تمامی آنطایفه را که بالچینان خاطر در آن نواحی ساکن بودند
 و ورود و کوب الاراد چنان فضیلتی بن کیفیت تصور نمیکردند تاخت و غارت
 کرده و آب و اغنام فزون از حساب است آوردند و بعد از آنکه چهار روز
 مشغول کسب تاخت و تار اطراف بودند در مساکین و کسان و اغستان وارد
 درگاه سپهر بنیان پیراپوش خلایع عفو و احسان گشتند و روز عید الضحی صرف
 زام بجانب ریه کرده امور آنجا را نیز انتظام داده از راه طبرستان عازم برود
 و در نیم محرم وارد مقرر دولت شدند و بیست روز نیز آن مکان منقبض سر قوت

عز و شان گشته چون آب علف سمت شمالی رود کرد کمال فور بود در سبیت
و پنجم ماه مزبور بنه و آنخروق حرکت از کرمه فرموده وارد محال ارس گشتند

در بیان وقایع اودیس مطابق سده ۵۵۵

چون از دیار سلطان قضا اسپه داسپند و جنودش تا عزم ایران زمین پهن
کرده اظهار صلوت بهمنی و عسکر رومی نثار دین اعلان اعیان رومین تنی
مینمود و اور فلک سر بلینی مهر نیز بشهب گردون برآمده به افعه عسکر سرام
مرحله پیمائی و روز شنبه شانزدهم ماه صفر با افواج دمایبی در نقطه اعتدال یخی
متلاقی گشته حیوش قوای نامیه بعد از کوفه فرخنه ساز اساس شوکت بر دو
سر عسکر دی را که لوای جلا و لشرف حقان و سیف تهورش مسلول بود و حرارت
غریزی قانی شده به جای خویش سرگردید و روز یکشنبه مجلس خیمه افانی باشکوه
سلیمانی نظم و ترتیب قامت سران سروران بخلاج زرتاری زمینت مزین
یافت قریب گشته ماه سیلاق شکی بمقر خیمه سپهر احشام گردید و در آخر جو را از
و شکلی عطف عنان کرده از رود کرمه عبور و از سمت خارمین از راه میان کوه
هالزم کوچه سیلاق ایروان گشتند و عرض راه عارضه شدیدی عارض افتاد و ایوان
گشته چند منزل راه تخت روان طی فرمودند باز بعنایت حکیم علی الاطلاق شفا
عاجل گرامت گشته مزاج اقدس بصحت بهنوی قریب و روز دوازدهم جادوی
الاخری جولکاسی کوچه مضرب خیمه عز و تمکین گردید،

در بیان محاربه با یکین پاشای عسکر سیوم و نقل آمدن عسکر

چون متواتر خبر میر سپه که از دولت عثمانیه بجن محمد پاشای وزیر اعظم سلیمان پاشا

عسکری منصوب با چلیک پاشای والی مداین ده پانزده نفر پاشایان کیه
و جمعی از دحام بچید و مر از سمت ارزن الروم و قارص عبداللہ پاشای
حبیبی با احمد خان ولد سجان یردی خان بیکلیگی اردلان که ازین دولت
روانفته و برومیه پیوسته بود و جمعی دیگر از پاشایان و افواج رومیہ از راه
دیار بکر و موصل بمقابلہ مقاتلہ تعین شده ہر یک از سمت مامور بجانب ایران می
آیند لهذا انصراف میز را کہ از عراق بدرگاہ سپہر و اق طلبیدہ بودند تنہا
رومیہ کہ از سمت دیار بکر و موصل می آمدند تعین بمساعت روانہ و افواج
منصورہ را کہ در حدود کرمانشاہان و لرستان و کردستان مشغول بیلا مشغول بودند
بمسکرتانہ اودہ مامور ساختند و چون مکنون خاطر اقدس آن بود کہ شانہ اودہ
از جنہ امام قلی میرزا و ابراہیم خان ولد ابراہیم خان را کہ بعد از تفتیش الدش
باین نام نامی و خطاب اخوت سرفراز بود متماثل فرمایند لهذا حکم ہایون تہیہ
اسباب سور و سر زانہ گذشتہ چند روزی بساط نشاط و زہم انبساط و دیلاق
کو کجہ آراستند و بعد از انجام کار طوسی امام اختیار خراسان ابامام قلی میرزا و
انتظام مہام عراق را با ابراہیم خان لفولض ہر دورہ با تدارکات شالیستہ و ریحیم
رجب روانہ بقصد روم و بنہ و آغوق را مامور توقف در قایلیات حدود و پنجوان
و تبریز فرمودہ خود نیز در روزند کو بنہم مقابلہ عسکریت افراسیاطی طفر
گشتند و مرکز ضمیمہ اقدس آن بود کہ در نواحی قارص ارزن الروم بہ ہنرم
ہنگامہ جمعی عسکر شوند قارن آن خبر رسید کہ دست اجنہ قفقاسی عسکر
زودہ و اورا خواہی نخواہی باین سمت می آورند لهذا کہ کتبہ ہایون و زہم مامور کو

از ایروان عبور و مراد پشته دو فرسخی ایروان را که مقام جنگ عبدالله
 پاشای کورپرتلی اوغلی بود قرارگاه دولت ساختند بکین محمد پاشای
 سرعسکر نیز با صد هزار سواره و چهل هزار پیاده نیکو و استوار و تمام
 روز دهم بعد از ظهر آمده در دو فرسخی اردوی بهایون دامنه کوه با
 محل نزول ساخت و خیام اقامت افراشته با استحکام مکان و احداث
 سنگر و مطر پس پرداخت پس روز چهارشنبه باز دهم از طرفین لشکر
 صفوف و لشوید الوف گشته ناکره بلا بالا و آتش طعن و ضرب امن
 چرخ والا گرفت بعد از حملات متواتر تقدیرهای قادر گشت بر لشکر عثمانی
 افتاده جمعی کثیر از آنجا محبت لقبل رسیدند و سرعسکر سبک خود تحصن جست و
 بسبب ظلمت شبیه ایات ظفر آیات نیز بمقر جلال انصرف گشته جمعی از حیو
 و ریاخروش بخافقت طرق سمت قاصص محاربت اطراف اردوی سرعسکر
 مامور شدند و راه تحصیل غله و ذخیره برعسکر عثمانی مسدود شد و هر روزه جمعی از
 قشون و میده حوالی اردوی او عرضه و قضیع میگشتند و از هر جهت عرصه بر
 سرعسکر تنگ گشته و آنست که تیغ زمان او مردان میدان خصم نیستند و غبار
 جنگ طور فرنگ گذاشته هر روزه بقدر ربع فرنگ سواره و پیاده سنگر و
 مطر پس تیب اده و لیرایش می آمد تا اینکه بچند کوچ بنیم فرسخی اردوی بهایون
 رسیده رایت توقف بر افراشت همان شب جمعی از سپاه کینه خواه با اشاره والا
 بر سر شبنم بنیون حوالی اردوی رومیه رفته و لوله و انقلاب بحال ایشان ننگند
 و آن شب تنزل باحوال عسکر روم یافته جمعی فرار کردند سرعسکر چون

حال را بدینوالید با ایمان عسکر عثمانی طرح مشاوت افکنده بنا گذشت که
 همان شب با سواره و پیاده اردوی معلی شیخون زند عصر آنروز که روز
 جمعه بیست یکم ماه مذکور باشد چار و عریضه از جانب نصرتند میرزا رسید
 بر اینکه سر عسکر جانب یار بکرا و لاکم السبت بابان شهر و زور فرستاده یکم خان
 حاکم بابان او را داخل نموده کوی و بنه خود را در قلعه بسور دانش متحصن ساخته و
 خود با روسا اگر ادب خدمت شاهزاده پیوسته از آن طرف سر عسکر فرور با احد
 اردلان طوالت اگر ادب با جمع و با جمیعت موقوفه عازم وصل شده ازینطرف
 نیز شاهزاده بقصد مقابلت عزیمت فراخته در حوالی وصل تلانی و تقیر
 واقع و بعضی تهاجم نمود مسعود شکست عسکر و میرزا فدا جمعی کثیر از انجماعت
 قتل و گرفتار و سر عسکر با بقیة السیف سالک طریق فرار گردید پس خدیو
 بیمال لشکر از دستعال پرداخته نوشته شاهزاده را مصحوب یکی از گرفتاران
 رومیه بجانب اردوی سر عسکر فرستاده هنوز آن شخص داخل اردوی او نشده
 بود که کوکبه سپه دار رومی روزی یعنی آفتاب گیتی فروز عزیمت ملک شام نموده
 مقارن آن انقلاب آشوب در میان اردوی رومیته بهر سید معلوم شد که همان
 روز سر عسکر حلیل الشان که در کمال قدرت و توان بود نا توان گشته ملک مستی
 را وداع و باد سردون نزاع نموده عساکر رومیه شیخون خود را بسیر ویده اندیده
 و پاکشته سر سیمه پاکر نیز برداشته اند قشونهائی که در اطراف معسکر رومیته
 بودند فی الفور با ایشان در آویخته جمعی را مقتول و تمام تو خانه و خیمه و سب
 آنجماعت که برجا مانده بود بحیطة ضبط در آورده و نوجوی از جنود نصرت نمود

نیز از جانب اردوى هاپون بغير تمعقب اسب جلالت برانگيخته تا آريه
چنانى همه جا آن جماعت را که فوج مشغول فرار بودند عرضه شمشير ساخته
ده دوازده هزار نفر از ایشان را بر خاک هلاک انداخته پنج هزار نفر تجاوز
از پاشايان و روسا را زنده دستگیر کرد پس خديو جهان بشفاعت مروت
جمعی از گرفتاران را که مجروح و ناتوان بودند مرض ساخته با اتفاق جاموس
حسن آقا که از سرکردگان و جاق و عطماي گرفتاران و مبلغ ذی دانه قاص
و چهار هزار نفر از دانه طهران نموده و جمعی را هم روانه تبریز ساختند و چون
قبل ازین که در باب رکن و سرمد هي حضرت امام جعفر صادق ع بدولت عالی
عثمانیه تحلیف و اظهار و بعد از ابرام و اصرار معلوم شد که احيان آن دولت
از قبول آنکار در مقام شجاشی و انکار میباشند لهذا بعد از واقعه سرسکر و
انزاع عسکر و مینه نامه دوستانه با علی حضرت پادشاه سکندر بجاه روم
نوشته و بموجب فتحعلی بیگ نام ترکان برسم چاپاری از راه بغداد روانه دربار
عثمانی فرمودند بی برای سکه هر چند ایالات ترکمان و طوائف عجم که در ایران سکنى
دارند فرمان قدرت شاهنشاهی آنها را خواهی نخواهی تابع اند و سبب
ساکت طریقه آگاهی ساخته خلل تغیر در بیان آن آه نخواهد یافت اما کماهی
که از جانب آن جماعت باندولت شده بود چون علمای اعلام و اعیان
آندولت ابد فرجام از قبول آنهاد اسب لفت بر چیده اند و اصرار در آن امر
بیشتر بموجب خونریزی و منشأ فتنه انگیزی میگردد لهذا از آن تکالیف نکول
و ترک آنها که مقصود و امول رکان دولت عثمانیه و اباه النزاع بود با کلیه از

این طرف بعل آید من بعد اساس محبت و دوستی بنی الحضرین استمرار و برقرار
خواهد بود پس موکب بهایون و زنجبینه بیست و هفتم ماه فروردین در دپته که
مستقر حلال بود از راه چورس محمودی هفت فرسود و نیز در همان آوان سه
نفر ایچی معتبر از جانب پادشاه و الاجاه ختن با تحف و هدایا وارد درگاه
گشته نامه و هدایا را از نظر گذرانیدند تبیین اینقال آنکه دو نفر از اولاد
چنگیز میباشند که یکی بسطنت خطا و دیگری بسطنت ختن بنسبست پادشاه
ختن چون آوازه عظمت و صوت و صیت قدرت شاهنشاهی در آنجای
اشتهار داشته در مقام انظار محالست مونسیت و آمده سه نفر از معتبرین
خود را فرستاده را دوستی کشاده بود مضمون نامه اینکه از امر سلطنت پادشاهی
ایشان که حکم آبی اتفاق افتاده بسیار خوشحال میباشیم و در عالم اتحاد و ایلی
و رابطه یکدیگر از ایلاتی که در حوزه اقتدار میباشند هر قدر که در کار باشد برای
خدمت آن دولت حاضر و مهیا خواهد بود و نیز ایلیچیان شفا با بصر حق قدس سائید
که بعضی ممالک این ختن توران واقع است و ایلاتی که در آن میان هستند
طریقه خدمت میسر اند چون اختیار مملکت توران با حضرت شاهنشاهی
است از جانب آنجناب فوجی تعیین شود که ایل و مملکتی را که متعلق بتوران باشد
وضع و متعلقات دولت را با این طرف و آنرا ندک بنیالیه اشتباه حد و سنور
دولتین معین باشد چون موکب بهایون عازم خراسان بود برای آفدن
برین قرار گرفت که بعد از ورود و خراسان جمعی با انجام این امر مأمور و روانه
گردند پس جواب اشتقاق آئینر لشباه و الاجاه بر تو بر قوم و نه تو قور سب و شمشیر

بیزای طلا و باقی نقالین بجهت شاه والا جاده مذکور ارسال الیچیان را خست
 انصراف فرمودند و سابقا نگارش یافت که علیقلی خان بسبب صدور
 تا فرمائی از طایفه بیوت خوارزمی سوریه بنیه آنجماعت شده بود و حقیقت
 احوال خان مشارالیه اینکه بعد از ورود و خوارزم ابوالغازی خان عموم
 ریش سعیدان انصراف خوارزم و ارال طریق استقبال پیوده مراسم
 خدمت بتقدیم رسانیدند لیکن جماعت بیوت با سایر ترکمانیه اتفاق و جمعیت
 نبوده در حوالی اورکنج بمقابله آمده و شکست فاحش یافته جمعی کثیر از ایشان
 مقتول و اسیر بسیار از آن جماعت بدست غازیان درآمد و چون آنطایفه در
 مجال توقف در آن مملکت نیافته مساکن خود را عرضه نیت تاراج دیدند کوچ
 خود را برداشته بیست کوه بلخان که در حوالی استرآباد واقع است فرار کردند
 علیقلی خان چند سی باتظام موران نواحی پرداخته و والی را در مملکت
 خوارزم تمکن فرموده بموجب هر یون عطف عثمان در زانیکه موکب فریور
 نشان در ساو خبل غ مکرری توقف داشت و اردو از ترسبت بنیان گردید
 پس حکم بایون خطاب بان طایفه عرصه و ریافته محصل لغین شد که فرار یا
 بیوت که بلخان آمده اند هزار نفر جوانان کار آمد خود را برسم ملازمت کرب
 فرستاده خود بدینور سایر ترکمانیه در زمره ایلات بلوارزم ایل و انقیاد قیام
 نمایند و الا مستعد تنبیه مجدد باشند و آیات نصرت آیات از سمت چوین
 و محبوبی عبور و از راه سمدکن عازم فرامان از انجا انصراف میرزا از راه
 از نذران و استرآباد روانه ارض اقدس ساخته موکب جهانگشا شو و صفا

و در چهارم ذی الحجه وارد آن خطه خلد بنیان گشتند و تا دو دو سوکب شناهند
 یکی رود مترا بود طایفه میوت نیز بموجب فرمان محل نموده ملازمان مقرر را تدارک
 و تسلیم نموده بودند و رایت جهانگشا در دهم محرم ۹۵۹ هـ از صفهان به نصرت
 و از راه اردکان و بیابان طلس کوچ بر کوچ عازم ارض اقدس در سبت دهم
 ماه صفر وارد مشهد مقدس گردید

و در بیان وقایع بارس سلسله هجری

رو روز و شب به بیست و هشت ماه صفر که پیشکاران زرین لباس بامر قاضی
 انعمیات آنک با لواء المقدس پابرهنه با تخمین آری متفصل سحر روخته اسباب
 زرین و سیمین بر زم فلک چیدند و خدمتگذاران قضا و قدر لباسهای گلدوزی
 بر فراز ایوان چرخ نیل کشیدند و او را در میان درخوردید از القضا و نجیبات
 و دروازده دقیقه بر شم شکیبایی بر تخته گاه محل خرامیده خزانداران قوای نامیه کلمات
 جهان ابواب محازن نشو و نما گشوده از کوه برای سلطان بنم و آلی ابد افراط
 سحاب سلکهای منظوم و عقود منضوب بر طبق عرض گذشتند و کجوران طبایع از محل
 یا قوت لاله و شقایق و زرد و فیروزه سبزه و سه برکه آنچه در یکسان مکان ممکن بود
 بر ساخت گلزار چیده از گلهای بلخ عرضه خاک را بنیاد مرصع ساختند و خمر خاکی
 با طهارت دل گرمی رفیع برودت از عرصه جهان کرده و میران چالاک ست چنار با
 قلم شاخسار به صفحات و ثنت و اوراق گلزار مصالحه نامه گاشته اند و ایچیان
 فلک شادروان ابرازاری برای الطاف آتش فتنه کانون رعد و شهرستان
 فضیلتین قطره زمان گشتند جشن نوروزی در ارض اقدس منعقد شد و چون سیر

نفرات کلات و عمارات جنت آیاتی که در آن قلعه خدا آفرین بل شک معموره و رو
 زمین احداث شده بود کمون ضمیر انور میبود در سبت و پنجم ریح الاول از ارض
 اقدس خلد نشان عازم آن مکان چند روز مجلس سرود و سرور آراسته بعیش و
 عشرت و تماشای آن عزت سر و انتظام امور آنجا پرداخته که ورامی نقد
 با حاصل سحر و کان و نفایس بیکران که برورش و روز از اقالیم جهان در آن مکان جمع
 آمده بود و معر عن عرض را آمده تجوئل انسانی هوشیار و معتدل از دوی لاقدار
 مقرر و از کلات عازم عراق گردیدند و سابقا سمت ذکر یافت که در صحرائی بخت
 بعد از تکلیف امر سلطنت مقدمات رکب غیره را از اعلی حضرت پادشاه اسلام پنا
 روم خواستند شدند و چند سال گریبان این مطلب در دست گفتگو میو چون
 از کشاکش از راه آمد و رفت ایلیان متخلف عوی و بی خلاف القطاع نیافت
 بعد از قبضه کین محمد پاشا از مطالب مهوده نکول بدولت علیه عثمانی متوسط چایا
 این مراتب اعلام نموده پادشاه و الاجاه نیز بمحضی را مقتنم داشته لطیف افندی
 را که سابقا در داغستان بدریا بصلی آمده بود مجدداً بجا پاری برای بنای تحریر
 صانعانه و تعیین شهر و مصالحه روانه خدمت اقدس نموده موی الیه در عینی که
 ساه و جلاغ زسی مضرب خیمام عزه نشان بود بانامه قیصری وارد اردوی هایلان
 و از جانب پادشاه سکندر چاه و ثقیفه بمجملی خبر انسانی ولت با و داده شربس
 لطیف افندی راخصت انصراف از راتی داشتند بعد از دور افندی بدر بار
 معتدلی ایمان آمد دولت اخلافندی کسری که در قارص از جانب سرسکره
 اقدس آمده بود پای وزارت داده بسفارت ایران با مور و ابدا یا و نفایس

بسیار روانه ایران از طرف شاهی شاهی نیز مصطفی خان شالمو و کاتب حروف
بسفارت تعیین و تحت طلای مرضی پلائی غلطان که حاصل همانند در حبیب دایان
و اشت با دوزخچیل قاص که از تحائف و غرائب هندوستان بود برای پادشاه
والا جاه بانامه دوستانه و صلحنامه ارسال داشته نامه بهایون و صلحنامه را بکاتب
حروف و هدایه را به مصطفی خان تسلیم نمودند و در مهم محرم الحرام سال که کاتب
بهاییون از صفهان حرکت میکرد کترینان اروانه ساخته خود مجدداً از راه نیرد
و کران عطف عثمان بجانب خراسان فرمودند و صورت صلحنامه که از بنیظرف
مبسوده را قلم حروف مرقوم گشته بود در این است **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَنَاَمَ حَیْوُنَ**
الْفَنَنِ بِاِیْقَاطِ قُلُوبِ السَّلَاطِیْنِ وَ اِجْرَی حَیْوُنَ الْاَمَنِ بَیْنِ الْاَدَامَةِ بِانْظَامِ
النَّهَارِ الْمُنَافَرَةِ مَیْنِ الْخَوَاقِیْنِ وَ الْاَسَاطِیْنِ وَ اَصْلَحَ بِمَصَالِحَتِهِمْ مَا
فَسَدَ مِنْ اُمُورِ الْمَسَاطِیْنِ وَ اَذْهَبَ غِیْظَ قُلُوبِهِمْ لِشَفِیْ صَدُورِ قَوْمِ
مُؤْمِنِیْنِ وَ نَزَعَ مَا فِیْ صُدُورِهِمْ مِنْ غُلٍّ وَ حَقَّقَ دُورَهُمْ بِاِیْقَاطِ الْعَهْدِ
کَمَا وَرَدَ فِیْ کِتَابِ الْمَجِیْدِ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَ قُوا بِالْعُقُودِ وَ صَلَّی اللّٰهُ
عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ صَاحِبِ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ وَ عَلٰی اٰلِهِ وَ اَصْحَابِهِ لَا سِیَّمَا
خُلَفَاءِ الرَّاسِخِیْنِ الَّذِیْنَ بَدَلُوا فِیْ اَصْلَاحِ الدِّیْنِ غَايَةَ الْمَحْمُودِ مَا لِعَبْدٍ
شُورَیْ کِبَرِیْ صَحْرَیْ مَغَانِ کِدَابِلِیْ اِیْرَانِ اَزْ نَوَابِ بهاییون اَمْتِ عِیْ قُبُولِ سُلْطَنَتِ
شَدِّدِ نَبْرِ اَنِیْکَ اَزْ بَدِ وَ خُورْجِ شَاهِ سَمْعِیْلِ صَفْوِیْ سَبْ رُضْ رِیْرَانِ شِیْوعِ وَ مَعَادِ
وَ مَغْضَتِ مِیَانِ رُومِ وَ اِیْرَانِ نَظَرِ وَ وَقِیْعِ ثَمَّتِ نَظَرِ بَزْبِ حَیْضِ اَهْلِ سَنَتِ
وَ جَمَاعَتِ کِهْ مَخْتَارِ اَبَا کَرِیْمِ وَ اَسْلَافِ عِظَامِ بَابُودِ اَزْ سُلْطَنَتِ تَجَاشِیْ وَ بَعْدَ اَزْ اَنَامِ

الحاج مکررانگروه ناشی شده ام فرمودیم که هرگاه انطاکیه اللسان الجنان یک
 احوال لا طائل و بحقیقت خلفای کبار رضوان الله علیهم قائل شوند بمحصله
 خواهند شد ایشان هم حکم اقدس قبول از حالات سالف قبول کردند چون علی
 حضرت قدر قدرت اعظم السلام جهان و فخر خاقین و ران خدیو سلیمان چشم
 خورشید علم ناصر الاسلام و المسلمین جامع الکفار و المشرکین خان البرین و
 سلطان البحرین تانی اسکندر زوی القهرین خادم الحرمین الشریفین برادر جهان
 داور گردون بارگاه پادشاه اسلام بنیاد الله السلطان الغازی محمود خان
 مداند ظلال خلافت علی رؤس العالمین خلیفه اهل اسلام و فروغ مشعل و دین
 ترکمانیه بودند برای مزید الفت بین الحضرتین و رفع غوازل شور و شین زمیانه
 فریقین نواب همایون امطالب خمسة که در وثایق سالفه مسطور است از پادشاه
 سکندر در دستگاه مأمول و بعد از تکرار آمد و شد سفر آن حضرت نیز سه ماده را تسلیم
 بقبول نمود و ماده را بعد از تشریح محاذیر یکایک موقوف ساخته بموجب نواح نواح
 ختام خواستیم فسخ این مرام گردید اگر چه نواب همایون که بنسب محبت غنی کشای
 از بار اطهار این مطالب کشیده سوازی رفع تباعض موقوف تناقض اراضه عباد
 و از اراضه آنها عباد منظور می شد ایمین بابرخواست آن پادشاه سلیمان مقام
 و حفظ ناموس اسلام کالیف محمود را متروک و طریق مسالمت مسلوک داشته
 این نوید آراشم را بجایوفکد خوشی اعلام نمودیم اما چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان
 با سنجان در ازمنه سالفه بسلاطین کمان تسلق داشت و بسبب اختلاف آمیزی
 شاه اسماعیل بر ولت علیه عثمانیه تعالی یافته ضمنا اظهار شد که هرگاه بر طبع اقدس

پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم وفاق نباشد یکی از ان و مملکت برسم
عطیه از آنحضرت بخوره ممالک محروسه بطرف انضمام آید و آن حضرت را از
راه برادری در رد و قبول آن مختار ساخته بودیم و در نامه هایون که از اندولت
والا مصحوب افتخار الاما جده لطیف فندی غر و صول نجش اندراج یافته بود که اگر به
نظر مجاهد مشکوره و مساعی مبروره که از دولت نادریه در امحا و ازاله آثار باربع
بظهور پیوسته دولتیین ملتیرین متحد میدانیم لیکن بابر بعضی جهات خاطر قدس
متعلق بآنست که بنحویکه مواد سابق منفسح شد و از این مطلب نیز برای مزید
الفت و التیام اغماض و اغضا و مصالحه ایام خود بخود مرابع سلطان
مراد خان رابع محدود و محضی شود تا دوستی در میان دود دولت عظماء و اخلاف
گرام و اعقاب عظام سلاسل در عرصه روزگار باقی و پایدار بماند از آنجا که
اعلی حضرت پادشاه اسلام پناه وعده انگونه دوستی ممد و دو جل محبت را بقتل
مواثیق مسرود فرموده اند و نایز مراعات سنن و سنتی را بر ذمه خود واجب و ضایع
جویی خاطر آنحضرت و آرامش بلاد را بریم مخالف و عظم کارب میسر و میسر آید
بعد از وصول نامه مسکینه التماس با منوال فی آن خدیو اسلام را نیز حسن ارتضا
مقرون و معتمدی به بنای مصالحه با مور ساختیم فیما بین معتدان دولتیین اصلح
بر یک اساس شرط و سه ماده و تذیل بر این پنج قرار یافت اساس صلحی که در
زمان خاقان خلد رابع سلطان مراد خان واقع شده فیما بین ولتین مرغی و
حدود و سنوری که در میان مقرر بوده همان دستور استقرار داشته تغییر و جمل در
ارکان آن راه نیاید شرط سن بعد فتنه نایم و تیغ در نیام بود و آنچه لایق شای

طرفین مقرون بصلاح دولتین باشد معمول از امور می که میباید هیچ کدورت و
 منافاتی بمصالحه صالحه و مسالمة سالمه باشد اقتضای باشد انشا الله تعالی ایندستی
 و محبت فریاده و دولت غطا و احتیاد این دو خانوادہ کبری الی یوم اقیام
 قیام و دایم و برقرار باشد مادی حاج ایران که از راه بغداد یا شام عازم
 بیت الله الحرام باشند ولایه و حکام سر راه ایشان را محل محل سالمین بنشینند
 یکدیگر رسانیده حیانت حال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند و مادی
 ثانیة از برای تأکید مودت و توشیح محبت رشتہ سال شخصی از اندولت
 و رایران از ایران دران دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود
 مادی ثالثہ اسرای طرفین مخص بوده بیع و شری برای ایشان و انبوهه هر یک
 که خواهند بوطن خود روند حمایت ایشان کنند تا میل حکام هر حدت از
 حرکات که منافاتی دوستی است احراز کنند و سوا سی آن امانی ایران احوال
 ناشایست را که در زبان صفویه احداث شده تارک و در اصول حفظ اند و
 اهل سنت سالک بوده خلفای راشدین را بخیر و ترضی یاد نمایند و آنحضرت
 من بعد کعبه معظمه و مدینه مشرفه و باقی ممالک اسلام آمد و شد کنند از طرف
 روم بدستور حجاج روم و امانی سائر بلاد اسلامیہ با ایشان سلوک شده از
 ایشان دور و وسایر وجوه خلاف شرع و حساب گرفته نشود و همچنین عتبات
 عالیات هم مادی که ال تجارت در دست آنجماعت نباشد حکام و مهابتین
 بغداد و بلخ بخوانند و هر یک که مالی تجارت داشته باشند مال حسابی از ایشان
 اخذ شده زیاده مطالبه نشود و از بیطرف نیز تجارت و مالی و سیه بین منوال عمل

و آنچه بعد از ایوم از اهل ایران بروم و از روم بایران آیند حمایت نشده به
و کلاسی دولتین تسلیم شود که ما نیز مراتب مسطوره را مضی داشته عهد فرمودیم
که مصالحه نکرده و عهود مشروطه همیشه بین الدولتین اعتبار اخلاف حضرتین
مؤبد و برقرار و محلد و پایدار بوده ما دام که از جانب آن دولت عظمی امری لم یض
عهد و یتفاق ببطور سرسازین طرف نقص و خلل در قواعد آن راه نیابد و نسبت
لَكَتَ فَإِنَّمَا يَكُنْ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ
أَجْرًا عَظِيمًا آخر هذا في شهر محرم الحرام سنة الف و مائة من الهجرة
على هاجها الف سلام و تحية

در بیان آذوقایق توشقان نیل مطابق سال الهی هجری

شب سه شنبه نهم ربیع الاول بعد از القضا سی یازده ساعت و سی و دو دقیقه
خسرو زرین کلاه آفتاب بدارالامان حمل نقل کوکبه جلالت و عدول از جاده عثمان
نموده آغاز زیارتی کرد و موسم جوش غرور بهار کشته بید مجنون سر بشویدگی
بر او و زینق خبط داغ یافت شبنم از پی نکوس عرق فتنه کشید گل برای گزیناری
بلبل بزار رنگ ریخت ابوابچیان ساز و سازنگ ابواب تقریر برای سیم داران
و لنتن کشودند سخنوران نهر ارستان از در ابواب لغما با سم غنچه نوشتن و ابواب
قلم نگرس و سنبل از روی اوراق دفتر کل سخنان خلافت بیدار حضرت ربیع ابصد
شاخ و برگ بسز نمودند و دکنک اران اشجار و دان گلها را باشت غنچه و چوب
شنا خسار بخون آغشتن فرزانان قوای لمید بزرگان چنار را بر فلک کشیدند و
لستچیان اذاریتم غورهای خوشه تاک را از در آونختن قمری را طوق قرالغرا

بگردن افکندند و فاخته را بخاکستر نشانند و دخت سیب سه شاخ را
 در شاخه کردند و چشم نگرس از حدقه برآوردند اشجار طرف جویبار را از سلسل
 موج زنجیر برپا نهادند و از سروهای باردار کله منارا در راسته خیابان چین تیب
 دادند پایی دشته گل اسچوب لسیان بستند و درختان قوی ساق کنده برپادوش
 بدوش در مجلس گلزار نشسته بودند آن گلهامی آتشی را بر آتش سوختند مسیحان
 گل مریم را چون زنا را زکا کشیدند ساخت گلگشت بمسلمانان گلهامی محمدی کشیدند
 نو بهار گشت شعله ناله بلبل لاله را آتش بجان انداخت چنار دست لطاول افراشته
 و نسیم کلاه شکوفه را بر بوده مهر شاخسار را بی کلاه گذاشت گل مریم کمال خواری بر پای
 خورده نه از چوب آویخته شد و خون لاله و شقایق در سر گل مریم ریخته اندام فربه
 از چوب جفای چین کبود گشت جویبار را آب طاقت از سر گذشت بیدر اخلاف
 گزید و گل عناد و رونی و زید گردن و فزان باغ باغی گشته سیر کشی آوردند
 و قوریان صبا اسباب تحمل گل اینبار دند جگر گوشگان گلشن از سبزه و تنه برکه
 دشنه و فخر بر روی یکدیگر کشیدند و چنین سرایان بسایین جوانان و یاصین
 نوزادگان گلهامی بدست خویش سر بریدند جشن نوز و زری در خارج شهر کران
 با دولت اقبال انقضایافته از آنجا سوکب الاعازم مشهد مقدس چون نجات
 را دارون او صنایع را در گون یافت لضر الله میرزا را شاه رخ میرزا و باسقی
 شاهزادگان جواهر خانه و نقالین اسباب عظمت از عرض راه خیال لایمشتنا
 فیما فیما و لا یستأفها الغوب روانه کلات ساخت و خود وارد
 ارض قدس گشته متبع میرزا بکون بحر می را جلا داده بعاخر کشی سفک و ماء

سیکستان پر دخت

و در بیان آنکه کار خاقان غفران باب کیفیت قتل آن اولاد و عقاب

خدیو بیحال از بدو حال تانگامیکه از سفر غور از زم بر گشته عازم دغستان شد در هر
سلطنت جهان داری یگانه و در راه و رسم محدث عاجز نوازی فرزند بود اما
از خورد و بزرگ و حاجیک ترک فروپانه نقد جان او در راه او میا نهند بعد از آن که
دغستان میسر کو کبه خلافت میسر شد بنابر استیلا می ساوش توهمات پند قره لعین
جهان داری و جهان بینی ضنا قلی میسر را که فرزند حسین و بعید و ارشد اولاد او بود
نظر انداخته دیده جهان بین او را از مینائی عاقل ساخت و از غم خمینی تغییر در احوال
او راه یافته آشفته مزاج گشت و در خیال آن خیال از ابالی ایران کنیز رویده حق
این دولت بودند امور جدید ظهور آمد که بشیر بسبب تغییر عقیدت آن حضرت گشته و در
حسن سلوک را برگردانید از آنجا در چینی که از در بند رایت افراز تو به بجانب گشت
ابالی فارس بنادر عمو با بقی خان شیرازی که برکت تربیت آن حضرت از ناز سرین
پایه میرانی شیراز بر تبه ایالت کل فارس عمان سرافراز گشته بود اتفاق منوره که بعلین
کوسه احمد پور که خالوسی شاهزادگان بود قبل ساینده لوای مخالفت بر افراشته
و همچنین ابالی شیروان حید خان حاکم خود را مقتول ساخته محمد ولد سرخای لکنه
بشیروان آورده در آن حید بنامی فساد گشته و ابالی تبریز سام نام مجهول
را که کیفیت احوال او در طی وقایع سال قبل نگارش یافت مملکت برداشت و
قا جاریه استر ابد هم با ترکمانیه متفق گشته سر کشی بر آوردند بطور این امور بشیر
سبب شدت نادره و از طرفین اسباب حشمت و نفرت آماده گشته حرکتش از نظم

طبعی افتاد و راه مروت بسته باب ابواب کشار با این طریق که حال ممالک که در
محکم حساب میگردند بی اندیشه روز حساب مقام مواخذة ایام اخذ و عمل درآمده
بدون اینکه از جانب صدی تقریر و حکایتی یا ادعا و شکایتی واقع شود آن
جماعت را که در ولایات و ستمی بلکه ناخنی نشینند که قفای سر توانند خاریدار
پا بر فلک کشیده از ناخن بدر میگردند تا آن بیگنا مان بیست و یک گشته هر کدام
ده الف و بیست الف که هر الفی پنجاه تومان باشد از دست چوب با قلمهای
شکسته بپای خود مینویشتند این دفعه ضرب تعذیب بر ایشان شد بدتر می
کردند تا دستیاران احوال خود را قلم دهند بر ایشان نیز ناچار آنچه از خویش و
بیکانه و هم غنیمتی همچان و دور و نزدیک ترک و تاجیک را دیده یا ندیده آتش را
ششیده بودند شرک خود قلم میدادند و کار بجائی میخیزند که بجایائی که چند در
بوم آن آشیان کرده آبادی از آن بوم و بر ویرانه غارت گزیده بود و آلات
الوف که اگر اوراق درختان زرد میشد مقابل با عشره عشیر آن میکرد و حال میکردند
به فقری که لغیری در بساط داشت از برای دینار و درمی همیشه در رسم بود
الفار صدی رسانیدند و تکلیف اسم و رسم که در سفر لغو و نان خشک کماج
خمیه میخایند و در حضر برای نان شب بقرض متاع چشم سفید میکرد و مبلغها اسم
نویسی مینمودند اگر اعیان احدى در مقام انکار درآمده از قبول آن کردن میسجد
فی الفور طاب بگردنش میچیدند و اگر برای استشهدا باستدعای و اشمل
الفقر یمنه الی کتافهم مینمودند و در رسم بشما و نگاه عدش میفرستادند بایست
از خوف جان در صد و تسلیم رضا و معترف بگناهان ماضی باشد بعد از آنکه تقصیر

ایشان در دار الضرب تعزیر سکس بر رشید علی الحساب گوش و بینی ایشان را برید
و چشمهای ایشان را کور کرده محصلان شدید برای تحصیل آن وجه بوجه و نه
ساخته محصلان نیز ناچار بهر کس چار میکشند و راو نخیه در سراط لبه میکردند
سهم تان البت لقره خام بودن پوست از تن باز میکردند و خورشید
طلعتان را بهبانه زرداری میزدند آفتاب بر فلک میکشیدند بهر کس که چون غنچه
مشت ری بو میزدند بزرگ کل جامه هانش اچاک میزدند و جمعی که لبان سرو
سایه یک قبای قک سبز در میکشیدند بکشاکش از جفا از یایش میزدند
و اکثر بگینان نقد جان را جلاده مال تسلیم نمیدادند باز بجای برای ایشان
گفته این حواله از ورثه ایشان بهمسایه و از همسایه بجای از محاکمات از ملکات لایا
دور دست بدست میرایت میکرد آنجی کستی این دور را نمیدیدند تسلسل را نمیدادند
که بچه محنی است تا زنجیر خانه احتسالتش امشاده نمیکرد و زنجیر عدل نوشیروان را
نمی فهمید که از چه سلسله است هیهات این وجوه محال از کجا بوصول مطلوب
پادشاه چاره بوصول می پیوست ع ز عشق تا بصوری هزار فرسنگست
بعد از آنکه لا وصول گشتن این وجوه معلوم راسی معذرت پیرامین بگینا بانی را
که بجای هر دانی از الف نخورده هزار چوب خورده بودند بقصیرانیکه حواله
تحصیل و مساعی بیا حصول و حقوق ثابته دیوانی معطل گشته با پایاسی مجروح و
چشمهای نابینا بزجر و عقوبت براه عدم روانه میساختند این دفعه محصلان
بهتمت طمع کاری و اخذ مملکتان و اغراض مجرمن صادره درآمده نوبت ایوان
در فراز بام نام ایشان کوفته گشته اینوجره از ایشان میخواستند و ایشان هم

ہمیں منوالیخ زریں چوبختا قرار از برای خورد و بزرگ بصد گونہ شلیخ و برگ
می آراستند و سلف از حدابچہ براتہ یا پیر او باقی کیوان شان بل چار کن
ایوان و لت ثلثت بنیان ساخته بود کہ آنچہ بزبان الہام بیان یا سناطوحی
ترجماش میگذشت فی الفور زبانہا تبصیر و تحسین و مدح و آفرین آن بود
کار سحر آفرین نعمت سرا و نوپرد از و صایط یقین الہوی این ہو کا و حی یوحی
میساختند و ہر گاہ العیاذ باللہ قصوری و غفرتی و را و امر علیہ واقع میشد ایشان
بیاد می انداختند و خود را شاہ لغریف نموده و بر خط و خال جمال الاری شاہ
اعتقادش افزوده بیک نیز می نگرانی می پیراقتند مع ہذا ازین تقریب
بہموجہ اطفای حرارت نادرسی نگشتہ نامہ و بیداد بجدی شتند ادا و کہ چہ بغیر
مند و وزنی و مسلمان اور میں ان نقش جهان صفہاں آتش افروختہ شتند
و در محرم شہ ۱۰ کہ از اصفہان حرکت کردہ بجانب خراسان می آمد ہر ملک
کہ وارد میشد کلہ مناری از رؤس و سوا و ضعیفای یکیناہ ترتیب میافت و در
اشتا الی سیستان نیز از اطاعت سر باز زدند علیقلی خان کہ بر اورزادہ و پرور
ظل تربیت و بود با اتفاق طہاسب خان جلایر شد ارکابل مور بہ بنیاد انجاء امت
گشتہ مقارن آن عامل بکسر کار کہ بجای حساب آمدہ بودند از شدت ضرب و
بشتم نادرسی در و عنما ہر ہم شتند و صد الف باسم علیقلی خان و پنجاہ الف
باسم طہاسب خان ابواب بوشتند و محملان تجصیل انبوجہ امور و لبرعت برق
و باور واد گشتہ علیقلی خان چون میداشت کہ عذر و انکار را بہموجہ و ہر ہم
خاطر نادرسی با نیست و اورا بشیندن جواب تحقیق صدق و کذب کا فرمایستند

متفق گشته آغاز مخالفت نمود و طماسپ خان نیز که از بدو حال سرگردان خیال گشت
 پیرامون خاطرش و شاید اتفاق حوالی باطن ظاهرش گشته بود متوجهش گشته اولاً
 و مخالفت باعلیقانجان موافقت نمود و ثانی الحال که از دوای ضمیمش مطلع
 گشت از مخالفت تخلف نموده در صدر منع او در آمد علیقلیان او را مسموم ساخت
 رایت استبداد برافراشت و داعیه خود را باطراف مالک منتشر ساخت و جمعی بهم
 که از بیم سطوات قاتل سرگردان گمنامی کشیده کناره کرد و ادبی بیامانی بود
 باعلان ترویر داخه در مقام بغیان آمدند از آنجا که او خوشان بودند که بیاید
 ترک اطاعت کرده بنای سرکشی گذاشتند و الیچان خاصه را که در غرق را در کان
 میبود تاخت کرده بودند پادشاه بعد از ورود بارض فیض نمود بغیر تنبیه اگر اد
 خوشان بمحکم گشت و شب بختبینه یازدهم جماد الاخری سالی هزار و صد و
 شصت و هشتاد و فتح آباد و فرسخی خوشان محمد خان قاجار را بر وانی و مو
 بیک ایرلوی افشار طارمی و قوجه بیک کوندوزلوی افشار ارومی باشا
 علیچان و تنبیه محمد صالح خان قرقلوی ابیوردی و محمد قلچان افشار
 رومی کشیکچی باشی و جمعی از همیشه کشیکان که پاسبان سرایرده دولت
 بودند نیم شب در محل سرایرده گشته پادشاه را مقتول فرمودی را که از سرزیرگ
 در عهده جهان نمی گنجید در میدان اردو کوی لعب طفلان ساختند و صبحگاه
 که این خبر انتشار یافت اردوی بهایون بهم برآمده طایفه افغان اوزبک
 باتفاق احمد خان بدالی لهو و خواه دولت نادری بودند پاس حقوق نمک
 آن اوجاق را بر می داشتند بافتاریه و لشکریان اردو آغاز ستیز کردند افشار

نیز جمعیت خود را منعقد ساخته با افغانه بجاده پرداختند افغانه ایشان را از پیش
برداشتند پیش نشانیدند و او را غارت کرده از آنجا روانه قندهار شدند ایشان
حقیقت حال را بعلی قلیخان که در هرات میبود عرض نمودند علیقلیخان چون
یکبارن مراد را در زیر دوران دید مسامحت و رزیده واردمشده مقدس شهراب
علامه خود را با طائفه بختیاری و جمعی دیگر بر سر کلات فرستاده از اتفاقات مستظفیر
برجی از بروج کلات نزد بانی در غلج حصار گذاشته از آنجا آب برای خود می
آورده اند قائل شده نزد بانی را در همان مکان گذاشته از نشیب فراز آب
بخیز برده اند ما سورین بی باغینی برده علی العقلمه پاسی مردی معالج هست
بر شرفات کند و مقصود صعود نموده داخل کلات و آن حصن حصین قلعه
خدا آفرین که از غریب کنده روی زمین هست تصرف نموده نصرالله میرزا و امام
علی میرزا با اتفاق شاهزادگان کامگار و شایخ میرزا هر یک بر اسبی سوار و
بجانب مروفرا نموده کاظم میرزا برادر علیقلیخان که در آنوقت در کلات می بود
تا حاج کلات بتعاقب شاهزادگان پرداخته چون با ایشان رسید بهرجعت
دو دست محمد حبی که قویجی نصرالله میرزا بود تعاقب امام علی میرزا و شایخ میرزا
را از نفرخی برگردانید و قربان قلی نام خویش خود را بتعاقب نصرالله میرزا روانه
و قربان قلی در حوض سنگ بنظر الله میرزا دچار شده نصرالله میرزا غمخشی کاری
بقربان قلی زده و او را از آب انداخته خود بدرفت جمعی از قراولان مردی در
راه بنظر الله میرزا برخورد و او را گرفته بکلات آوردند و در ضاقلی میرزا را با پانزده
نفر از اولاد و اخاد خود و بزرگ که در کلات بودند بزاویه علامه فرستادند و

نصرت میز او امام قلی میز را با شاه رخ میز را برض اقدس و در آن و برادر
را در مشهد مقدس مقبول و شاخ میز را که در آن او آن چهارده ساله بود محض
در آن که مشهد محبوس ساخته خبر قتل او را منتشر گردانید و منظورش آنکه اگر در
پادشاهی استقلال یابد شاهزاده را بر طرف گرداند و اگر اهل ایران پادشاهی
او را قبول نکرده از اولاد خاقان مغفور را خواسته باشند شاهزاده در دست
برای سروری داشته باشد

در بیان سلطنت علی شاه ابراهیم شاه و خاتمه کار ایشان

چون علی قلی خان از انجام کار شاهزادگان فایز و دیده و دل آفرین و فرار
بخشید و رست و ختم جادی ایشان آن سال را برض اقدس جلوس کرده خود را
علی شاه نامید و سکه و خطبه بنام خود کرد و در آن تاریخ پانزده کوفه نقد مسکوک
که هر کروی با نصف هزار تومان باشد در خزاین کلات موجود بود سوا سی جوهر
خانه و باقی بخالف و نفایس که فرزون از حساب قیاس محاسبات هم و اندیشه بود
علیشاه تمامی نقد و اسباب الثواب جوهر خانه نادری را از کلات حمل و نقل مشهد
مقدس نموده دست تبذیر و اسراف کشود و بمصرف بوضیع و شریف برافشانند
نقره خام را بهای ششم بخت و گوهر شاهوار را بجای سنگ سفال بخرچ داده
حسن علی بیگ میر الممالک اباسهراب غلام نظام بخش کارخانه سلطنت ساخت
و خود بعیش و عشرت پرداخت ابراهیم خان برادر خود را که از کوچکیه و از برادران
دیگر بزرگتر بود سردار و صاحب اختیار اصفهان نموده با سنجاق تاراج و تاخت
ایلات از افشاریه و سائر طوایف عراق و آذربایجان جماعت بختیارگی خاقان

مغفور کو جانیده در محال خراسان سکنی داده بود فرصت یافته کوچیده روانه
 او طمان خود کشیدند و از او خوششان بعد از آنکه طایمی حرص از کرار بار لظایس
 نمودند روز و ترافته بنامی مخالفت گذاشتند علیشاه بر سر خوششان رفته ایشان
 را مطیع ساخت و بسبب شدت قحط و غلامی خراسان از اینجا عازم مازندران
 گشتند مقیمه متجاوز در مازندران توقف کرده اندیشا رخا با جماعت توخی و دوشه
 افاغنه که در آذربایجان مشغول خدمت و امور با طاعت امیر اصلاخان قرقلو
 سردار آذربایجان بعد از فتح تبریز و گرفتاری سام از امیر اصلاخان متوحش
 شده روانه عراق که نجربت علیشاه رود و عطار الله خان با او زبکیه که در محال
 فارس بمقامت محمد رضا خان قرقلو و کرم خان هوتکی افغان که بنسبیه با عیان
 کر میسر فارسیان موره بعد از قتل خاقان مغفور از جماعت کر میسری شکست یافته بودند
 آمده از اینجا بفرم اردوی علیشاهی روانه عراق و با صفهان آمده قشون را را
 نزد ابراهیم خان گذاشته خود بسجایاری نزد علیشاه آمده خدمت اختیار کردند
 چون سهراب خان غلام مداریه فتنه علیه ولایت علیشاهی بود و حسن علی بیگ
 وجود او را در کارخانه سلطنت محل کار خود میداشت بمقتدی برانگیخته او را
 روانه اصفهان ساختند که در جزو عنان داری توسن اقتدار ابراهیم خان نمساید
 ابراهیم خان بی نیجالات او برده او را بقتل رسانید و افاغنه و اوزبکیه با جمعی
 از روسا که نزد او بودند بداند برین بی حسان بدام الفت کشید و با خود متفق گشت
 و بر و بان بلند پروازی کشوده بفرقه خود سازی افتاد و سلیم خان قرقلوی فشار را
 صاحب اختیار و رائق و فائق مقامات و کار خود کرد در آن آوان الشیر احمد خان

فرقلو افشار که از جانب خاقان مغفور ریسنداری آذربایجان مامور و بنابر بعضی
 بواعث از علیشاه متوجه می بود ابراهیم خان با او از باب ملاحت در آمده و را
 نیز با خود کجست نموده پرده از روی کار برداشت جمعی از متجنده را با افاغنه
 و از بکیم که در اصفهان می بودند بر سر کرمان شایان فرستاد در آن اوقات
 امیرخان ولایت بیکیش مست توپچی باشی بکومت کرمان شایان مامور بود با قشون
 ابراهیم خان جنگ کرده مغلوب و دستگیر شد و لشکریانش تمام شهر کرمان شایان
 با تحبار و زواری که در آنجا بودند غارت کرده آن توپچی استیلا یافتند ابراهیم
 خان از اصفهان آهنگ آذربایجان کرده علی شاه از بنی اندیشه ناکشسته
 از مازندران بعزم تنیه برادر حرکت کرد ابراهیم خان هم امیر صلاخان را از آذربایجان
 بایجان احضار نموده سپاه مستعد جمعیت خود را منعقد ساخت و تبیین زرنگان
 و سلطانیه تلافی فریقین واقع شده فوجی از لشکریان علیشاه طریق نفاق پیش
 گرفته و در همان جنگ گاه از علیشاه جدا گشته با ابراهیم خان ملحق شدند بقیه قشون
 علی شاه شکست یافته هر یک سر خود را برگرفته متفرق گشتند علیشاه با شش نفر
 از برادران و معدودی از خواص بطهران کجیت ابراهیم خان کس فرستاده
 علیشاه را با برادران در طهران گرفته علی شاه را کور کرد و امیر صلاخان بعد از آنجا
 کار علی شاه با جمعیت خود روانه شیراز و ابراهیم خان روانه بهمان شد و
 چون امیر صلاخان را در آن سمت اقتدار کامل بهر سیده بود ابراهیم خان
 بفکر رفع او افتاده از بهمان حرکت و در حوالی مراغه با امیر صلاخان جنگ
 کرده بر او فایز گشت امیر صلاخان بر ستمانی کاظم خان قراچه دهنی خود را

بکوسپہتان قراچہ داغ کشید و در آنجا کاظم خان بہ بہانہ اورا دستگیر کردہ نزد
 ابراہیم خان آہر و دایہ ابراہیم خان اورا باسا و خان برادرش مقتول ساخت بعد از انیمقدات
 اورا اقتدار کی بہر سیدہ جمعیت بی نہایت انعقاد داد چنانکہ عدت
 لشکر یا لش بیکصد و بیست ہزار کس میرسد چون شمع دولت علی شاہی از
 ظہور صبح کاذب شوکت ابراہیم خان سر بگریان سیستی کشید و حیران
 اقبال ابراہیم خان آغاز خانہ روشنی کرد و کوکب بخشش نیم صباحی مانند
 ستارہ سحر بنیاد درخشیدن نمود حسین بیگ برادر خود را سزاوار صاحب
 اختیار خراسان کردہ باتفاق علی نقی خان قدیمی خود و محمد رضا خان
 قراچہ و راجہ خراسان فرستادہ شہرت داد کہ پادشاہی بارت و استحقاق متعلق
 بحضرت شاہرخی است و اورا بغیر از خدمت و انقیاد و تمکین آنحضرت در امر سلطنت
 منظور ہی نیست شاہ ہزادہ بسمت عراق توجہ نمودہ اورنک سلطنت را بجلوس
 میمنت مانوس زینت بخشہ مقصودش اینکہ در لباس این تلبیس خن این
 مشہد مقدس را نقل عراق نمودہ و قلوب اہل خراسان را بجانب خود
 مایل ساختہ دیرتیم صدف سلطنت و جہان بینی را باین وسیلہ بدست آورد
 خوانین اگر ادر و رسا و عموم اہالی خراسان بعد از ورود حسین بیگ جواب
 دادند کہ نہضت آنحضرت بجانب عراق لزومی و در خراسان جلوس اہل خواہد شد
 و ہم اگر بعقیدہ خود صادق باشند طریق موافقت بسپردیش کی باین معنی ہمدستان
 شدہ شاہ ہزادہ را از ارک بر آوردند شاہ ہزادہ از قبول سلطنت تخاصی کردہ و مقام
 ابا و متاع و راجہ خوانین در روضہ رقصہ رضویہ جمعیت نمودہ و عہد و پیمان را

لقسم سو که ساخته همگی است بیعت دادند شاهزاده ناچار بقصد امر پادشاهی
گشته و که ششم شوال ساله احمدی و سیزدهمین ماه بعد از الف در اردو میمنت
مانوس بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده سلطان اعظم تاریخ جلوسش آمد
ابراهم خان بعد از استماع آنچه در مقدمه میفرمودی الحجه آنسال در تبریز بلیغت
بر خواسته بر وساده سلطنت نشست با آنکه قلب سکه شاهی بنام خود در
و چون برادرش نند نسیم در افتادن رومی بادیستی کرده بعطای آلاک
والوف بر عبیر پایی تنگ مایه صاحب سر پای ساخت و این را کریم نامید
و بساط و یک کسره سفال بر تنگ ظرف اجینی خورخوان خانی و صدر نشین
نشت بام رعوت و حکمرانی ساخته صاحب منزلت و پایه ساخت و
این را تالیف قلوب اسم گذشت چون علم هر بنی اصولی ناکسیر
همچو منبر سر جمادی بود صاحب پایه شد پس ابراهیم شاه از آذربایجان
با جمیعت موافق بجزم معارضه عازم خراسان گشته بنه و آغوق را با علی شاه
که مقید همراه داشت بقیم فرستاد و بعد از ورود بمنزل سرخه سمنان لشکر کشید
که هر روز که بکسیر طرف زمان و لت شخصی بودند هر بیوفانی در کاسه
کرده بعضی نزد شاه و بعضی با و طان خود داشتند ابراهیم شاه طائفه
از آن که با او موافقت ورزیده بودند ناچار روانه قسم شد مستحق طان قسم
در بر ویش لبند ابراهیم شاه افغانه را به نهب شهر فرمان داده و رکنه و کوب
ورفت و روبا آن ساخت و پذیر پیچیده تقصیر کرد و نم نمونه شهری
ساخت و از آنجا عطف عمان کرده قلعه قلا بورتختن بر دبل قلعه

مقتد نموده چگونگی را بدیدار شاه هر خی عرض داشتند آنحضرت کس بر سر می کرد
او و علی شاه مامور نموده و بفرمان شاه هر خی در عرض او بلاک ساخته نقش
او را بر رخ آفرید و در دود علی شاه را نیز در روز ورود بقصاص نشان نهادگان
والا بادیده نابینا بر والیه از عقب برادران وان ساختند و چون علی شاه
بر روی اعمام کرام خود رحم نموده قطع صلح رحم نمود و دامان خود را بخون
آن یگینا بان آلود و مضمون اینکه دیدی که خون ناحق پروانه شمع را به
چندان امان نداد که شب را سحر کند به ناصدق مالش گردید و بسبب
عمل غلش سید چون غرض از تحریر این کتاب مجمل از مفصل صادرات
و کیفیت احوال مملکت گیری و کشور کشائی خاقان جهان گیر مغفور بود
هر چند از وقایع ایام و کارهای آن خدیو جمشید احتشام از هزار یکی و از
بسبب اندکی مرقوم شد به نهایت بر سبیل اختصار و مفیدات
خاقان شاهر اقتدار نگاشته خانه اطهار گردید و سرگاه صاحب
مقدمات بعد دولت نادری و کیفیت آفتاب و فتنه آن
حد و حصار افزون و تقریر آن از حوصله زبان قلم بیرون است و هر چه خواهد
شد و الله اعلم بالصواب

والله اعلم ان ایام مبارک این کتاب است و کتابت احوال جنگ مصفا اینک زمین لبه
تاریخ جهان را به علم و کرامت صاحب این کتاب و تاریخ اینک زمین لبه

فصل ۹۵۵
DATE DUE
۳۳۳
۵

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

		J.D.
--	--	------

902

100

تاریخ جنگ و نادر

[illegible]